



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

علاء الدین محمد بن ابی سعید
ریاض الحیات السیرت و معجزات

ترجمہ

پانوانی و التمشید شمس

مترجم

سید محمد رفیع علی شاہ
افغانی کی شرح پر شرح .. مختلفاتی

پبلسھائونڈیشن

پبلسھائونڈیشن

جلد ۳

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ریاحین الشریعه : در ترجمه دانشمندان بانوان شیعه

نویسنده:

ذبیح الله محلاتی

ناشر چاپی:

دار الکتب الاسلامیه

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۲۱	ریاحین الشریعه : در ترجمه دانشمندان بانوان شیعه جلد ۳
۲۱	مشخصات کتاب
۲۱	[مقدمه مؤلف]
۲۲	فصل اول [در ترجمه مادران ائمه معصومین علیهم السلام]
۲۲	ام امیر المومنین علیا مخدره فاطمه بنت اسد (ع)
۲۲	اشاره
۲۴	خواب دیدن فاطمه بنت اسد
۲۶	حدیث ولادت که خبر از صلابت ایمان فاطمه میدهد
۳۱	فاطمه زهرا ام الحسن و الحسین ((ع))
۳۱	علیا مخدره شهربانو مادر امام زین العابدین (ع)
۳۵	فاطمه بنت الحسن مادر امام باقر (ع)
۳۶	ام فروة مادر امام جعفر صادق (ع)
۳۸	حمیده المصفاة مادر امام کاظم (رض)
۴۰	اروی والدۀ حضرت رضا (ع)
۴۲	خیزران والدۀ حضرت امام جواد
۴۳	سمانه مغربیه والدۀ امام علی النقی «ع»
۴۵	علیا مخدره نرجس خاتون والدۀ امام عصر «ع»
۵۳	فصل دوم [در ترجمه بانوان دشت کربلا]
۵۳	[زینب کبری (ع) بنت امیر مؤمنان (ع)]
۵۳	اشاره
۵۴	کلام در محل دفن آنمخدره (ع)
۵۷	ولادتها (ع) و وجه تسميتها بزینب

- شمال علیا مخدره زینب (ع) ۵۹
- در پاره‌ای از شئون و مراتب خاصه آنمخدره (ع) ۶۱
- اشاره ۶۱
- پاره‌ای از کلمات علماء و محدثین در شئون ۶۲
- کنیه و القاب آنمخدره ۶۶
- نشو و نما و تربیت حضرت زینب (ع) ۶۸
- مجارى حال زینب (ع) در حیوة رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم ۷۰
- مجارى حال زینب در حیوة مادرش زهرا (ع) ۷۱
- اقوال العلماء فی حقها ع ۷۲
- مجارى احوال حضرت زینب در حیوة ۷۴
- علم و دانش علیا مخدره زینب (ع) ۷۵
- مجلس تدریس و تعلیم حضرت زینب ۷۷
- نائل شدن علیا مخدره مقام وصایت و نیابت خاصه را ۷۸
- تزیویح حضرت زینب (ع) بعبد الله بن جعفر (ع) ۷۹
- عبادت علیا مخدره حضرت زینب (ع) ۸۱
- زهد علیا مخدره زینب (ع) ۸۳
- جود و سخای آنمخدره ۸۴
- سؤال آنمخدره حدیث ام ایمن را ۸۴
- اشاره ۸۴
- متن حدیث ام ایمن ۸۶
- پاره‌ای از احادیث که از آنمخدره رسیده است ۹۲
- مجارى احوال حضرت زینب در حیوة امام حسن علیه السلام ۹۳
- اسفار علیا مخدره زینب (ع) ۹۴
- مجارى احوال حضرت زینب با حضرت ۹۶

- ۹۷ مجاری احوال آنمخدره در مسافرت بکربلا
- ۹۷ اشاره
- ۹۷ نزول علیا مخدره زینب بزمین کربلا
- ۹۸ بیهوش شدن زینب از کلمات حسین (ع)
- ۱۰۰ بیهوش شدن زینب (ع) در شب عاشوراء
- ۱۰۳ مصیبت علیا مخدره در عصر تاسوعا
- ۱۰۴ شنیدن هلال کلمات زینب علیها السلام
- ۱۰۸ مجاری حال زینب در روز عاشوراء
- ۱۱۰ رفتن زینب مضطر بر سر نعش علی اکبر (ع)
- ۱۱۱ جلوگیری زینب از حضرت سید الساجدین (ع)
- ۱۱۱ جلوگیری زینب (ع) از عبد الله بن الحسن (ع)
- ۱۱۲ طلبیدن جامه کهنه از علیا مخدره زینب (ع)
- ۱۱۵ وداع حضرت حسین علیه السلام با زینب (ع)
- ۱۱۷ وداع بازپسین با حضرت زینب
- ۱۱۹ مکالمه علیا مخدره زینب با ابن سعد
- ۱۲۲ پاره مطالب منقوله از بحر المصائب
- ۱۲۴ مجاری احوال زینب (ع) هنگام حریق خيام
- ۱۲۷ جلوگیری علیا مخدره زینب (ع)
- ۱۲۸ عبور علیا مخدره زینب (ع) بقتلگاه
- ۱۳۲ در بعضی از مرثی‌های عربی و فارسی در احوال قتلگاه
- ۱۴۴ انواع مرثی‌های زبان حال حضرت زینب ع
- ۱۴۵ تسلیت دادن علیا مخدره زینب حضرت
- ۱۴۸ مجاری حال علیا مخدره زینب در ورود
- ۱۴۸ اشاره

- ۱۵۱ ترجمه خطبة عليا مخدره زينب ع
- ۱۵۵ اشاره به پاره‌ای از تحقیقات و شرح بعضی
- ۱۵۷ مرثیه عليا مخدره زينب (ع) در بازار کوفه
- ۱۶۱ مجاری حال عليا مخدره زينب در مجلس
- ۱۶۳ منع حضرت زينب (ع) از قتل حضرت سجاد (ع)
- ۱۶۶ مجاری حال آنمخدره در طریق شام
- ۱۶۶ اشاره
- ۱۶۸ منزل یضبین
- ۱۶۹ منزل یسجر
- ۱۶۹ منزل عسقلان
- ۱۷۱ جبل جوشن
- ۱۷۲ مجاری حال عليا مخدره زينب هنگام ورود بشام
- ۱۷۲ اشاره
- ۱۷۸ خطاب حضرت زينب بمردم شام و مرثیه او
- ۱۸۰ نبذه‌ای از کرامات و خارق عادات آن مخدره
- ۱۸۶ مجاری حال عليا مخدره زينب علیها السلام
- ۱۹۲ خطبة شریفه عليا مخدره زينب ع در مجلس
- ۱۹۲ اشاره
- ۲۰۲ در این که این خطبه کرامت بزرگی است
- ۲۰۳ و ایضا این خطبه شهادت بشجاعت
- ۲۰۵ مکالمه عليا مخدره زينب ع با یزید در مجلس دیگر
- ۲۰۶ مجاری احوال عليا مخدره زينب ع
- ۲۰۶ اشاره
- ۲۰۶ قصه طبخ حریره

- ۲۰۶ قصه زنی از مردم شام
- ۲۰۷ قصه زنی که نذر کرده بود
- ۲۰۸ آمدن زوجه یزید بخراجه شام
- ۲۱۱ مدتی توقف در خراجه شام
- ۲۱۱ مجلس عزای حضرت زینب (ع) در شام
- ۲۱۵ حرکت علیا مخدره زینب علیها السلام از
- ۲۱۵ اشاره
- ۲۱۸ وصول علیا مخدره علیها السلام بزمین کربلا
- ۲۲۳ ورود علیا مخدره زینب ع بمدینه طیبه
- ۲۲۵ خواب دیدن علیا مخدره زینب مادرش
- ۲۲۶ وفات علیا مخدره زینب ع
- ۲۲۷ اولاد علیا مخدره زینب ع
- ۲۲۸ ترجمه زوج علیا مخدره زینب علیها السلام
- ۲۲۸ اشاره
- ۲۳۰ رسوی کردن عبد الله بن جعفر معویه
- ۲۳۲ غضب عبد الله بن جعفر بر معویه
- ۲۳۴ ذکر قلیلی از آثار جود و کرم
- ۲۴۴ پاره‌ای از قصائد غراء که در حق علیا
- ۲۴۴ اشاره
- ۲۴۴ اثر طبع مرحوم حجة الاسلام آشیش
- ۲۴۷ من قصیده
- ۲۴۷ من قصیده العلامة الحجة الشيخ هادی
- ۲۴۸ قصیده فاخره للعلامة الاديب الماهر الميرزا
- ۲۵۰ قصیده العالم الفاضل الشيخ محمد

- ۲۵۱ اثر طبع میرزا اسد الله مطهری اصفهانی
- ۲۵۲ اثر طبع میرزا غلام حسین اشرفی
- ۲۵۲ اثر طبع آقای سید محمد علی جندقی
- ۲۵۶ اثر طبع فائز مازندرانی در مدح زینب ع
- ۲۵۶ اشاره
- ۲۵۷ وله ایضا
- ۲۵۸ اثر فؤاد کرمانی
- ۲۵۹ اثر طبع اکبر آقا متخلص بمظلوم
- ۲۶۰ مرثیه از گلچین نوائی
- ۲۶۰ اشاره
- ۲۶۰ و فیه ایضا
- ۲۶۱ اثر طبع خائف لاهیجانی
- ۲۶۲ ختامه مسک
- ۲۶۲ اشاره
- ۲۶۳ تهنئة سید الرسل بها
- ۲۶۵ ام کلثوم الكبرى بنت فاطمة
- ۲۶۵ اشاره
- ۲۶۷ مجاری احوال ام کلثوم در زمین کربلا
- ۲۶۷ اشاره
- ۲۶۸ اشعار ام کلثوم در مصیبت حسین ع
- ۲۶۹ خطبة علیا مخدره ام کلثوم در کوفة
- ۲۷۱ کلمات ام کلثوم با ابن زیاد
- ۲۷۱ منع کردن ام کلثوم صدقه اهل کوفه را
- ۲۷۲ اشعار ام کلثوم در قادیسیه و قنسرین

- ۲۷۲ اثر دعای ام کلثوم در سیبر
- ۲۷۳ اثر دعای ام کلثوم در بعلبک
- ۲۷۳ ورود ام کلثوم بدروازه شام
- ۲۷۵ مراجعت ام کلثوم از شام بمدینه و مرثیه او
- ۲۷۷ وفات علیا مخدره ام کلثوم
- ۲۷۷ ذکر بقیة بانوان دشت کربلا
- ۲۷۷ علیا مخدره سکینه بنت الحسین ع
- ۲۷۷ اشاره
- ۲۷۷ مدت عمرها
- ۲۷۸ ازواجها ع
- ۲۷۹ اقوال العلماء فی حقها
- ۲۸۰ الطرة السکینیه و اخبارها و نوادرها
- ۲۸۲ و من ظریف کلماتها
- ۲۸۴ اخبار علیا مخدره با شعراء
- ۲۸۴ اشاره
- ۲۸۶ آمدن جمیل بار دیگر بخدمت سکینه ع
- ۲۸۷ سخن علیا مخدره در شعر ابن اذینه
- ۲۸۸ انتقاد علیا مخدره اشعار شعرا را
- ۲۸۹ انتقاد حضرت سکینه از فرزددق
- ۲۹۰ محبت حضرت حسین (ع) با سکینه
- ۲۹۱ مجاری امور حضرت سکینه
- ۲۹۱ اشاره
- ۲۹۱ خبر حضرت سکینه از بعض وقایع شب عاشورا
- ۲۹۲ بی‌قراری حضرت سکینه در شهادت علی اکبر (ع)

- ۲۹۳ ناله سکینه هنگام وداع حضرت ع
- ۲۹۴ مرثیه سکینه وقت رسیدن ذو الجناح بدر خیمه
- ۲۹۵ ورود حضرت سکینه در قتلگاه
- ۲۹۸ ورود حضرت سکینه بشام
- ۲۹۸ اشاره
- ۲۹۹ وارد کردن سکینه را بمجلس یزید
- ۲۹۹ خواب دیدن علیا مخدره سکینه
- ۳۰۱ وفات سکینه و مدفن او
- ۳۰۲ فاطمه بنت الحسین ع
- ۳۰۲ اشاره
- ۳۰۳ ازواج علیا مخدره فاطمه بنت الحسین ع
- ۳۰۵ مصائب فاطمه بنت الحسین در زمین کربلا
- ۳۰۶ خطبه فاطمه بنت الحسین ع در کوفه
- ۳۱۰ فاطمه بنت الحسین و مجلس یزید
- ۳۱۰ ام کلثوم بنت عبد الله بن جعفر
- ۳۱۳ ام البنین والدة قمر بنی هاشم حضرت
- ۳۱۶ ام لیلی والدة علی اکبر ع
- ۳۱۶ اشاره
- ۳۱۸ آیا ام لیلی زمین کربلا بوده
- ۳۲۰ رمله و قیل نجمه
- ۳۲۰ ام کلثوم الصغری
- ۳۲۱ ام وهب
- ۳۲۵ زوجه وهب
- ۳۲۵ ام عمرو بن جناده

- ۳۲۶ ام خلف
- ۳۲۷ زوجه زهیر بن القین
- ۳۲۸ فاطمه بنت علی ع
- ۳۲۹ لیلی والده عبد الله الاصغر
- ۳۳۰ شهربانو مادر طفلی
- ۳۳۰ رقیه بنت الحسین
- ۳۳۴ رباب بنت امرأ القیس [مادر علی اصغر]
- ۳۳۷ فاطمه صغری بنت الحسین ع
- ۳۳۸ ام الثغر
- ۳۳۸ فکهیة
- ۳۳۹ دختر مسلم بن عقیل
- ۳۳۹ حسنیة
- ۳۳۹ فصل سوم [در ذکر بانوان دانشمند]
- ۳۳۹ اشاره
- ۳۴۱ باب الف
- ۳۴۱ ۱- آرایش بیگم
- ۳۴۱ ۲- آرام جان بیگم
- ۳۴۱ ۳- آرزو
- ۳۴۲ ۴- آغا باجی [زوجه فتحعلی شاه]
- ۳۴۳ ۵- آقا بیگم
- ۳۴۳ ۶- آغا دوست
- ۳۴۳ ۷- آغا کوچک
- ۳۴۴ ۸- آسیه
- ۳۴۴ ۹- آسیه

- ۳۴۴ ۱۰-آمنه
- ۳۴۴ ۱۱-آمنه
- ۳۴۴ ۱۲-آمنه
- ۳۴۵ ۱۳-آردگین [از خاندان مغلبه]
- ۳۴۵ ۱۴-آرده
- ۳۴۵ ۱۵-آسیه [مادر فتح علی شاه]
- ۳۴۶ ۱۶-آمنه
- ۳۴۶ ۱۷-آمنه
- ۳۴۷ ۱۸-آمنه زوجه عمرو بن الحکم الخزاعی
- ۳۵۰ ۱۹-آمنه
- ۳۵۱ ۲۰-آمنه
- ۳۵۱ ۲۱-آنی فاطمه خاتون
- ۳۵۱ ۲۲-ارغوان
- ۳۵۲ ۲۳-ارغون خاتون [از بانوان سلاطین مغلبه]
- ۳۵۲ ۲۴-اروی بنت عبد المطلب
- ۳۵۴ ۲۵-اروی [دختر حارث بن عبد المطلب]
- ۳۵۹ ۲۶-اروی
- ۳۵۹ ۲۷-ارینب بنت اسحق
- ۳۶۷ ۲۸-اسماء بنت عمیس
- ۳۶۷ ۲۹-اسماء
- ۳۶۸ ۳۰-اسماً بنت یزید بن السکن
- ۳۶۹ ۳۱-اسماً خاتون [بغدادیه]
- ۳۶۹ ۳۲-اسماً
- ۳۷۰ ۳۳-اسماً

- ۳۷۰ ۳۴ اسماً
- ۳۷۰ ۳۵ امامه
- ۳۷۱ ۳۶ امامه
- ۳۷۲ ۳۷ امامه بنت حمزة بن
- ۳۷۳ ۳۸ امامه
- ۳۷۴ ۳۹ امامه
- ۳۷۴ ۴۰ امامه بنت خزرج
- ۳۷۵ ۴۱ ام ابان
- ۳۷۷ ۴۲ ام ابیها
- ۳۷۷ ۴۳ ام ابیها
- ۳۷۸ ۴۴ ام ابی نصر
- ۳۷۸ ۴۵ ام اسود
- ۳۷۹ ۴۶ ام احمد [بانوی حرم موسی بن جعفر ع]
- ۳۸۰ ۴۷ ام اسحق [والده فاطمه بنت الحسین]
- ۳۸۰ ۴۸ ام احمد
- ۳۸۱ ۴۹ ام الحارث [الانصاریه]
- ۳۸۱ ۵۰ ام اسحق
- ۳۸۱ ۵۱ ام اسلم
- ۳۸۲ ۵۳ ام احنف
- ۳۸۳ ۵۳ ام اوفی العبدیه
- ۳۸۳ ۵۴ الامیره عزیزه
- ۳۸۴ ۵۵ الامیره اوراق
- ۳۸۴ ۵۶ الامیره تندو
- ۳۸۴ ۵۷ الامیره تقیه

- ۳۸۵ ۵۸ ام ایمن
- ۳۸۵ ۵۹ ام ایوب [صحابیه]
- ۳۸۶ ۶۱ ام برده [مرضعه ابراهیم فرزند رسول خدا ص]
- ۳۸۷ ۶۱ ام البراء
- ۳۸۸ ۶۲ امة الخالق
- ۳۸۹ ۶۳ امة الجلیل
- ۳۸۹ ۶۴ امة العزیز [مسند الشام]
- ۳۸۹ ۶۵ امة العزیز
- ۳۹۰ ۶۷ (مج) امة العزیزه
- ۳۹۰ ۶۸ امة العزیزه
- ۳۹۱ ۶۹ (مج) امة العزیزه
- ۳۹۱ ۷۰ ام جعفر
- ۳۹۲ ۷۱ ام جعفر
- ۳۹۲ ۷۲ ام البنین
- ۳۹۲ ۷۳ ام جیه
- ۳۹۲ ۷۴ ام حبیب
- ۳۹۳ ۷۵ ام حبیب [بانوی حرم امیر المؤمنین ع]
- ۳۹۳ ۷۶ ام حسان [زاهده]
- ۳۹۳ ۷۷ ام خالد
- ۳۹۵ ۷۸ ام حرام
- ۳۹۶ ۷۹ ام الحسن [دختر امیر المؤمنین ع]
- ۳۹۶ ۸۰ ام الحسن
- ۳۹۶ ۸۱ ام الحسن
- ۳۹۷ ۸۲ ام الحسن [دختر عبد الله بن محمد]

- ۳۹۷ ۸۳ ام حذیفة الیمان
- ۳۹۷ ۸۴ ام الحسن
- ۳۹۷ ۸۵ ام حکیم
- ۳۹۸ ۸۶ ام حکیم
- ۳۹۹ ۸۷ ام حکیم المخزومیه
- ۴۰۱ ۸۸ ام حکیم البیضا
- ۴۰۱ ۸۹ ام حکم
- ۴۰۲ ۹۰ ام حمیده [عابده]
- ۴۰۲ ۹۱ ام خارجه
- ۴۰۲ ۹۲ ام خالد مقطوعة الید
- ۴۰۳ ۹۳ ام الخیر
- ۴۰۳ ۹۴ ام الخیر
- ۴۰۴ ۹۵ ام الخیر بنت الحریش
- ۴۱۰ ۹۶ ام خلف
- ۴۱۰ ۹۷ ام داود
- ۴۱۳ ۹۸ ام الدردا [زوجه ابو دردا]
- ۴۱۳ ۹۹ ام ذر الغفاری
- ۴۱۴ ۱۰۰ ام رستم [زوجه فخر الدوله دیلمی]
- ۴۱۶ ۱۰۱ ام رعله الفشیریہ
- ۴۱۷ ۱۰۳ ام سعید الاحمسیہ
- ۴۱۷ ۱۰۳ ام سعید [زوجه امیر المؤمنین ع]
- ۴۱۷ ۱۰۳ ام سلمه ام المؤمنین
- ۴۱۷ ۱۰۴ ام سلمه والدہ محمد بن مهاجر و
- ۴۱۸ ۱۰۵ ام سلمه [دختر امیر المؤمنین ع]

- ۴۱۸ ۱۰۶ ام سلمه
- ۴۱۹ ۱۰۷ ام سلمه
- ۴۱۹ ۱۰۸ ام سلمه
- ۴۲۰ ۱۱۰ ام سلمه زوجه ابو العباس سفاح
- ۴۲۴ ۱۱۱-ام سلمه
- ۴۲۷ ۱۱۲-ام سلیم مادر انس بن مالک
- ۴۳۱ ۱۱۳-ام سنان الاسلامیه
- ۴۳۱ ۱۱۴-ام سنان المذحجیه
- ۴۳۴ ۱۱۵-ام شریک [ام المؤمنین]
- ۴۳۴ ۱۱۶-ام عباس
- ۴۳۴ ۱۱۷-ام عطیة الانصاریه
- ۴۳۵ ۱۱۸-ام عطیة الخافضه
- ۴۳۵ ۱۱۹-ام عطیة الدوسیه
- ۴۳۵ ۱۲۰- [ام] العلاء [راویة الاحادیث]
- ۴۳۵ ۱۲۱-ام عثمان
- ۴۳۶ ۱۲۲-ام عیسی
- ۴۳۶ ۱۲۳-ام العزیز
- ۴۳۶ ۱۲۴ ام علی
- ۴۳۶ ۱۲۵ ام علی زوجه شهید اول
- ۴۳۶ ۱۲۶ ام علی بن طاوس
- ۴۳۷ ۱۲۷ مج ام علی
- ۴۳۷ اشاره
- ۴۳۸ پاسخ اقطاب صوفیه
- ۴۴۱ ۱۳۸-ام عمرو

- ۴۴۱ ۱۳۹-ام غانم صاحبة الحصاة
- ۴۴۳ ۱۴۰-ام الفتى
- ۴۴۶ ۱۴۱-ام الفتى الكوفيه
- ۴۴۶ ۱۴۲-ام فروه
- ۴۴۷ ۱۴۳-ام فروة الانصاريه
- ۴۴۹ ۱۴۴-ام الفضل
- ۴۵۲ ۱۴۵ ام الفضائل [الاصفهانیه]
- ۴۵۳ ۱۴۶-ام قيس
- ۴۵۳ ۱۴۷-ام كثير
- ۴۵۴ ۱۴۸-ام الكرام [دختر امير المؤمنين ع]
- ۴۵۴ ۱۴۹-ام كلثوم صغرى
- ۴۵۴ ۱۵۰-ام كلثوم بنت فاطمة الزهراء سلام الله عليها
- ۴۵۴ ۱۵۱-ام كلثوم [بنت قاسم بن محمد بن جعفر]
- ۴۵۴ ۱۵۲-ام كلثوم بنت الامام زين العابدين
- ۴۵۵ ۱۵۳-ام كلثوم بنت رسول الله (ص)
- ۴۵۵ ۱۵۴ ام كلثوم
- ۴۵۵ ۱۵۵ ام كلثوم
- ۴۵۶ ۱۵۶-ام كلثوم
- ۴۵۶ ۱۵۷ ام كلثوم [دختر محمد بن عثمان عمرى]
- ۴۵۹ ۱۵۸-ام لقمان
- ۴۵۹ ۱۵۹ ام لیلی [مادر علی بن الحسین]
- ۴۵۹ ۱۶۰-ام محمد
- ۴۶۰ ۱۶۱-ام محمد
- ۴۶۰ ۱۶۲ ام محمد

- ۴۶۰ ۱۶۳ ام مسلم المجاشعی
- ۴۶۲ ۱۵۳-ام معبد
- ۴۶۷ ۱۵۴-ام مبشر [الانصاریه]
- ۴۶۷ ۱۵۵-ام المقدام السقفییه
- ۴۶۷ ۱۵۶-ام ولد [از جواری امام کاظم ع]
- ۴۶۸ ۱۵۸-ام هانی [دختر عقیل]
- ۴۶۸ ۱۵۹ مج ام هانی
- ۴۶۹ ۱۵۹-ام هانی
- ۴۷۰ ۱۶۱-ام هانی
- ۴۷۳ ۱۶۲-ام هانی [دختر امیر المؤمنین]
- ۴۷۴ ۱۶۳-ام هانی [محدثه]
- ۴۷۴ ۱۶۳-امیمه
- ۴۷۵ ۱۶۵-امیمه الغفاریه
- ۴۷۵ ۱۶۶-امیه
- ۴۷۵ ۱۶۷ امینه الانصاریه
- ۴۷۶ ۱۶۸ ام الهشیم
- ۴۷۸ ۱۶۹ انیس الدوله
- ۴۷۹ ۱۷۰ ایران خاتون
- ۴۷۹ پایان
- ۴۸۰ فهرست مندرجات کتاب
- ۴۹۱ درباره مرکز

ریاحین الشریعه : در ترجمه دانشمندان بانوان شیعه جلد ۳

مشخصات کتاب

سرشناسه : محلاتی ذبیح‌الله ۱۳۶۴ - ۱۲۷۱

عنوان و نام پدیدآور : ریاحین الشریعه : در ترجمه دانشمندان بانوان شیعه تالیف ذبیح‌الله محلاتی

مشخصات نشر : تهران دارالکتب اسلامیة ۱۳۶۹ ق = ۱۳۴۹ - ۱۳۲۹.

مشخصات ظاهری : ج ۵

وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی

یادداشت : ج ۱ (چاپ اول [۱۳۸۲])؛ ۶۵۰ ریال

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس

مندرجات : ج ۱ و ۲. شرح زندگانی سیده نسوان. -- ج ۳. امهات ائمه زینب کبری ع و سایر بانوان دشت کربلا؛ باب الف از بانوان شیعه. -- ج ۴. باب ب تا غین. -- ج ۵. باب ف - ی

عنوان دیگر : ترجمه بانوان دانشمندان شیعه

موضوع : فاطمه زهرا(س) ، ۱۳؟ قبل از هجرت - ۱۱ ق -- سرگذشتنامه

موضوع : زنان شیعه -- سرگذشتنامه

رده بندی کنگره : ۹۳/م/BP۵۲

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۷

شماره کتابشناسی ملی : م ۵۶-۸۰

ص: ۱

[مقدمه مؤلف]

ص: ۲

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الواحد الاحد ثم الصلوة والسلام على سيدنا رسول الله محمد صلى الله عليه واله وسلم و على اهل بيته الطاهرين من الان الى الابد و لعنة الله على اعدائهم بلا عدد

اما بعد بحمد الله چون جلد ۲ که از تحت طبع خارج گردید در زیاده از چهار صد صحیفه و در برداشت بقیه زندگانی فاطمه زهرا سلام الله علیها را و زندگانی امهات مؤمنین و فضه خادمه و اسماء بنت عمیس و ام ایمن و خواهران فاطمه زهرا (ع) زینب و ام کلثوم و رقیه شروع بجلد سوم نمودیم که دربر دارد زندگانی امهات ائمه معصومین علیهم السلام و بانوان دشت کربلا و باب الف از بانوان شیعه خلاصه این جلد سوم دارای سه فصل است فصل اول در امهات ائمه علیهم السلام فصل دوم در زندگانی زینب کبری (ع) و سائر بانوان دشت کربلا فصل سوم در باب الف از بانوان شیعه و در جلد چهارم انشاء الله از حرف باء شروع میشود.

المولف الاحقر ذبیح الله العسکری المحلاتی

فصل اول [در ترجمه مادران ائمه معصومین علیهم السلام]

ام امیر المومنین علیا مخدره فاطمه بنت اسد (ع)

اشاره

ص: ۳

بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف بانوی حرم حضرت ابو طالب علیه السّلام و مادر فاطمه بنت هرم بن رواحه است که در استیعاب و مقاتل الطالبین نسبت او را بفهر که یکی از اجداد رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلّم است میرساند شصت سال در دنیا زندگانی کرد یا شصت و پنج یا هفتاد سال زندگانی کرد و بعد از هجرت بمدینه در سنه ۴ هجرت بجوار حق پیوست و در بقیع مدفون گردید و شوهری بغیر از ابو طالب ننمود و از آنجناب چهار پسر و دو دختر آورد پسران باین ترتیب اول طالب که از او عقبی نماند پس از ده سال عقیل متولد شد پس از ده سال جعفر متولد شد و پس از ده سال دیگر امیر المومنین علیه السّلام متولد شد و دختران یکی فاخته که مشهوره بام هانی است و دیگری جمانه ترجمه این دو دختر بعد از این بیاید.

در خصایص فاطمیه گوید فاطمه بنت اسد علیها سلام بنور ولایت حامله و زنی نیکو سریرت و دانا و بینا بامور آخرت و عاقله و هوشمند با کمال عفت و شرافت از جانب سنی الجوانب فرزند برومند خویش که اشرف ابوین است امومت بائمه بر ره داشت و نخستین جدّه حسنین تا خاتم الائمة قائم آل محمد علیهم السلام است پس از جهتی با خدیجه کبری ام المؤمنین برابر است و از جهتی ام الائمة اثنی عشر یعنی مادر دوازده نفر امام علیه السّلام است بلکه ظهور انوار ولایت و امامت اولاد آن مخزونه عصمت و گنجینه حیات و عفت شده و زنی نزدیک تر از او بهاشم بن عبد مناف جز نبات طاهره عبد المطلب نبوده و اول هاشمیه است که خلیفه هاشمی بزاد و چنین اختر فروزنده بگذارد).

پاره‌ای از حالات این مخدره درج ۲ در ترجمه آمنه سبق ذکر یافت فاطمه بنت اسد نه تنها مادر امیر المومنین بود بلکه بعد از وفات عبد المطلب که رسول خدا شش

ص: ۴

یا هشت سال از سن او گذشته بود و در خانه ابو طالب بسر میبرد فاطمه بنت اسد در حق رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم مادری میکرد و در همه جهت او را بر فرزندان خود مقدم میداشت و نیز مادر فاطمه زهراء علیها سلام بود بعد از خدیجه که آن سیده نساء هنگامیکه مادرش خدیجه دنیا را وداع گفت پنج سال بیش از سن آن مخدره نگذشته بود و فاطمه بنت اسد مادری میکرد و در دامان عزت خود آن مستوره دو جهانرا بجان و دل سرپرستی میکرد تا از دنیا رفت کفی لها فخرا و شرفا

خواب دیدن فاطمه بنت اسد

در خصائص از کتاب صراط المستقیم نور الدین علی بن محمد بن یونس بیاضی محقق امامی شیعی معاصر شهید ثانی طاب ثراهما رؤیای صادقه منسوب بفاطمه بنت اسد را نقل میکند که ملخص آن روایت این است که فاطمه بنت اسد فرمود در خواب دیدم کوههای شام حرکت کردند و بطرف مکه معظمه آمدند و همه صیحه میزدند و اسلحه از حدید پوشیده بودند و آتش از آنها شراره میزد و سخت این وضع مهیب و مهول بود که هر کس آنرا میدید بفرع میآمد آنگاه کوههای مکه بسرعت حرکت کردند با اسلحه کامله از تیرها و شمشیرها و کلاه خودها بجانب آنها شتافتند و هرچه از اسلحه آنها میافتاد مردم برمیداشتند پس در آنوقت شمشیری از دست من در آسمان طیران کرد و شمشیر دیگر در جو هوا بایستاد و شمشیر دیگر افتاد بر زمین و بشکست و شمشیر دیگر بر دست من بماند اندک اندک شیر عظیمی شد و بر کوههای شام حمله کرد بطوریکه مردم از وی ترسیدند و برمیدند آنگاه فرزند من محمد آمد و دست مبارک بر سر و گردن او گذارده ویرا بگرفت مانند آهو رام شد و اطاعت وی کرد هن آنچه مشاهده کرده بودم با نهایت خوف و بیم از خواب بیدار شدم و بنزد ابو کرز کاهن رفتم تا خوابم را تعبیر بنماید چون در نزد او جمیل کاهن از بنی تمیم نشسته بود صبر کردم تا برخیزد پس جمیل بمن نگریست و بخندید و گفت اقسام بالانواء و مظهر

ص: ۵

السماء که تو کراحت داری نشستن مرا و میخواهی سئوال کنی از ابا کرز از خوابی که دیده‌ای تا ترا خبر دهد من گفتم اگر راست میگوئی و از قصد استظهار من آگاهی خبر ده مرا پس این ابیات را خواند.

رایت اجبالا تؤم اجبالا و کلها لابسۀ سربالا
 مسرعه لتبتغی النضالا حتی رایت بعضها تعالی
 و بیضه تشتعل اشتعالا و واحد فی قعر ماء غالا
 و ثانی فی جوها قد حالا بذی خواف طارحین زالا
 و ثالث صادف اختلالا من کسره منظره مختالا
 و رابع قد خلته هلالا ادرک فی خلقتہ اشبالا
 تم استوی مستاسد اصوالا یخطف من سرعتہ الرجالا
 فانسل من قیعانها اسلالا حتی اتی ابن عمه ارسالا
 فتلوه یصغه ابتلالا کظیته ما صنعت عقالا
 تم انبتہت تحسبی خیالا

فاطمه فرمود چنین است خواب من ای جمیل اکنون تاویل و تعبیر آنرا بیان کن پس ابیاتی که معمول بین کهنه و هواتف جن است می‌سراید و حاصلش این است که چهار شمشیر چهار پسر است که یکی باسماں طیران میکند که ظاهرا طالب بوده باشد که از دنیا رفت و یکی در هوا میماند که ظاهرا عقیل است که عمر طولانی نمود و زنده بود تا بعد از امیر المؤمنین علیه السلام وفات کرد و دیگری شکسته می‌شود که مراد جعفر است که در موته شهید شد و آن دیگر که بشکل شیر درآمد امیر المؤمنین علیه السلام است. و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه در آنجائیکه در مقام اثبات ایمان ابو طالب است میگوید فواعجابه خداوند نهی کرده که مؤمنه در حباله کافری درآید از نکاح و فاطمه بنت اسد از سابقات در اسلام بوده تا زمانیکه ابو طالب وفات کرده باز گفته فاطمه بعد از ده نفر بشهادتین و اقرار باسلام سعادت یافته‌اند.

ص: ۶

اقول اگر مراد ابن ابی الحدید این است که بعد از ده نفر اسلام خود را ظاهر کرده است صحیح است و اگر مراد او این است که اسلام آنها مسبوق بکفر بوده کذب محض و غلط فاحش است فاطمه بنت اسد و خدیجه بنت خویلد و آمنه بنت وهب اسلام آنها مسبوق بکفر نبوده است و خداوند متعال این چند زن را برای مضاجعت و حمل ولادت و حضانت رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم که بالفطره قابلیت هرگونه اظهار مرحمت و موهبت داشته‌اند برانگیخت برای حفظ وجود رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم و این بانوان از اول ولادت تا زمان بعثت بر مذهب حنیف ابراهیم خلیل بودند و سجده بت نکردند و اقاویل اهل سنت در سوق علم و معرفت قیمت ندارد یکاش بدیده باطن بعد از تصفیة خاطر نظری بمقامات علیه و درجات سنیه این مخدرات مرضیه و مکرمات محترمه می‌کردند تا از روی جهل و نادانی اولیاء کاملین و بنات طاهرات و طاهرین را از جاده توحید و مسلک عرفان و ایمان برب مجید خارج نینمودند رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم در دامان فاطمه بنت اسد پرورش یافته و آنمخدره علامات نبوترا همه روزه از آنحضرت مشاهده مینمود و محتاج نبود که صبر کند تا ده نفر که ایمان آورده‌اند فاطمه یازدهمی بوده باشد.

حدیث ولادت که خبر از صلابت ایمان فاطمه میدهد

از روایات مشهوره که در بیشتر کتب مناقب مسطور است روایت یزید بن قعب است که گفت با عباس ابن عبد المطلب و جمعی دیگر نشسته بودیم در فناء خانه کعبه که فاطمه بنت اسد آمد و بحضرت امیر نه ماهه حامله بود و آثار مخاض و زائیدن بر وی ظاهر بود پس گفت (رب انی مؤمنه بک و بما جاء من عندک من رسل و کتب و انی مصدقه بکلام جدی ابراهیم الخلیل و انه بنی البیت العتیق فبحق الذی بنی هذا البیت و بحق المولود الذی فی بطنی لما یسرت علی ولادتی) عرض کرد پروردگارا بدرستی که من ایمان بتو آوردم و ایمان به پیغمبران تو و آنچه را که از جانب تو آوردند و تصدیق دارم کتاب

ص: ۷

های آسمانیرا و صدقم بکلام جدم ابراهیم خلیل و بدرستیکه او بناکننده بیت الحرام بود پروردگارا بحق آن کسیکه این خانه را بنا کرد و بحق این مولودیکه در رحم من است که این ولادت و وضع حمل مرا آسان گردان یزید بن قعب گفت دیدم دیوار خانه شکافته شد و فاطمه بنت اسد داخل گردید و از چشم ما غائب شد پس دیدم دیوار بهم چسبیده شد و قفل آن از برای ما بازنگشت دانستیم که این امر پروردگار است پس روز چهارم بیرون آمد و بدست او جناب امیر المؤمنین علیه السلام بود و فاطمه گفت خداوند متعال مرا تفضیل داد بر گذشتگان از زنان از آنکه آسیه دختر مزاحم خدا را پرستش کرد به پنهانی در موضعیکه دوست نداشت خداوند عبادت کرده بشود مگر از روی اضطرار و مریم دختر عمران نخل خشک شده را بدست خود حرکت داد تا از آن خرمای رسیده چیده تناول نمود و من داخل شدم در خانه خداوند متعال و خوردم از میوه های بهشتی و چون خواستم بیرون آیم هاتفی فریاد کرد که این مولود را علی نام بگذار که خداوند علی اعلی فرموده من اسم او را از اسم خود مشتق نمودم و بادب خود او را مؤدب کردم و او را بغامض علم خود آگاه ساختم و او است که بتها را میشکند در خانه من و اوست که بر بام خانه من اذان خواهد گفت و اوست که خانه مرا از لوث کفر پاک خواهد کرد و مرا تقدیس میکند فطویبی لمن احبه و اطاعه و ویل لمن ابغضه و

عصاه

و لنعم ما قیل

ولدته فی حرم الاله امه و البیت حیث فنائه و المسجد

بیضاء طاهره الثیاب کریمه طابت و طاب ولیدها و المولد

فی لیله غابت نحوس نجومها و بدت مع القمر المنیر الاسعد

مألف فی خرق القوابل مثله الا ابن آمنه النبی محمد صلی الله علیه و اله و سلم

ص: ۸

و قال محمد بن منصور السرخسی

علی ما فی دیباچہ شرح نهج البلاغہ للعلامة الخوئی

ولدتہ منجبتہ و کان ولادها فی جوف کعبتہ افضل الاکنان

و سقاہ ریقته النبى و یالها من شربة تغنی عن الالبان

و در قصیده فاخره میلادیه علامه عصره حاجی میرزا اسماعیل شیرازی است ان یکن یجعل لله البنون فتعال الله عما یصفون

فولید البیت احری ان یكون لولی البیت حقاً ولدا

لا عزیز لا و لا این مریم

هذه فاطمة بنت اسد اقبلت تحمل لاهوت الابد

فاسجد و اذ لاله فیمن سجد فله الاملاک خرت سجدا

مذ تجلی نوره فی آدم الخ

حقیر تمام این قصیده را در جلد اول صندوق النفایس نقل کرده‌ام خلاصه ابن صباغ مالکی در کتاب فصول المهمه گوید الولد

الطاهر من النسل الطاهر ولد فی الموضع الطاهر فاین توجد هذه الکرامه لغيره فاشرف بقاع الحرم المسجد و اشرف بقاع المسجد

الکعبه و لم یولد فیہ مولود سواه فالمولود فیہ یكون فی غایه الشرف و لیس المولود فی سید الايام یوم الجمعة فی الشهر الحرام فی

البیت الحرام سوی امیر المؤمنین علیه السلام.

و درج ۶(الغدیر) ص ۲۲ طبع ۲ زیاده از شانزده کتاب از کتب معتبره سنیه نقل فرموده که آنحضرت در خانه کعبه متولد گردید.

و در خصایص فاطمیه گوید مخفی نماند که ولادت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام ده سال پیش از بعثت بود یعنی حضرت

رسول سی ساله بود که حضرت امیر متولد شد و این مخدره قبل از ظهور نبوت و کسوه رسالت عقیده‌اش در کمال متانت و صلابت

ص: ۹

بود که نزدیک خانه کعبه چنین فرمود و از ما فی الضمیر خود سخن گفت کانه‌ها پیش از ولادت فرزندش خود را بدایره این شریعت داخل کرده و انتظار میکشید تا آن بزرگوار ویرا دعوت به نبوت نماید پس از دعوت اول کسیکه بیعت کرد با مخالفت مردان و زنان قریش و دشمنان نادان آن زن مکرمة معظمه بود بعد از خدیجه پس بنابراین تقریر فاطمه بنت اسد تا زمان رحلتش و غالب روزکارش باطاعت سید مختار و امثال امر پروردگار اشتغال داشته و هیچ زنی در امت او این مقدار از زمان بعد از خدیجه طاهره توحید نکرد و عمل بایمان و احکام صادره آن ننمود پس استحقاق آن داشت که پیغمبر رحمت آن قسم مرحمت در حق او منظور دارد و برایش زبان بدعا و ترحیم و استغفار کشاید و بوی تلقین ولایت نماید و دین پاک او را تکمیل کند. و بروایت دیگر در شفیر قبر فاطمه نشسته فرمود انبک انبک علی لا عقیل و لا جعفر و چنین زنی که سلوک و خلوص و کردار و رفتارش با جناب سید ابرار در تمام عمر با کمال شوق چنین باشد و فاطمه زهرا را خاصه و خلاصه وجود مسعود و جوهر صافی و حقیقه حقه مصطفوی بداند و رضایت خاطر آنجنابرا در دوستی فاطمه زهرا و خدمتگذاری او بفهمد با آنکه مادری ندارد چگونه میشود از ملازمت و مصاحبت وی گریزان شود پس از اخبار کثیره و آثار معتبره معلوم است بعد از ولادت فاطمه زهرا علیه السلام فاطمه بنت اسد در این هشت سالیکه در مکه مشرفه بود و در مدت اقامتش تا چند سال از رحلتش در مدینه طیبه بجان و دل کوشش افزون از حد و حصر داشت بهمان ملاحظه که در خدمت گذاری پیغمبر داشت در خدمت آن مستوره کبری قصوری نورزید و خدمت خود را در خدمات شایسته بحضرت فاطمه در مکه معظمه و در طریق هجرت و مدینه طیبه کوتاهی و دریغ نداشت پس گمان نمیکنم زنی بعد از خدیجه بجلالت قدر فاطمه بنت اسد برسد فعلیها من الصلوات ما طابت و من التحیات ما طهرت ما دام النجوم انارت و الافلاک دارت

ص: ۱۰

وفات علیا مخدره فاطمه بنت اسد

منقول از روضه الواعظین فتال است که از ابن عباس روایت کند که گفت روزی جناب امیر مؤمنان با دیده گریان خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم شرفیاب شد و میفرمود انا لله و انا الیه راجعون آن بزرگوار فرمود مه یا امیر المؤمنین عرض کرد مادرم فاطمه بنت اسد دنیا را وداع گفت رسول خدا چون این بشنید بگریست و فرمود یا علی مادر تو تنها نبود بلکه مادر منم بود خداوند رحمت کند او را اکنون این عمامه و این دو جامه بگیر و او را کفن بنما و فرمان بده زنان را در نیکوئی غسل او اهتمام نمایند پس مرا خبر کن تا متولی امر او بشوم پس پیغمبر بعد از ساعتی برخاست و رفت چون جنازه‌اش را درآورده‌اند بر او نماز گذارد و چهل تکبیر گفت و داخل قبر شد و در میان قبر خوابید و از آنجناب ناله و حرکتی شنیده نشد و بروایت سمهودی (در کتاب الوفاء فی اخبار دار المصطفی) آنحضرت در قبر قدری قرآن تلاوت کرد پس بیرون آمدند.

و بروایت سابق چون از امر وی فراغت یافتند آن بزرگوار نزدیک سرش نشست و فرمود ای فاطمه من محمد اشرف اولاد آدمم و فخری نیست چون منکر و نکیر آمدند و از تو سؤال کردند بگو الله ربی و محمد نبی و الاسلام دینی و القرآن کتابی و ابنی امامی و ولی بعد فرمود اللهم ثبت فاطمه بالقول الثابت پس دست راست را بدست چپ زد و خاک از دست خود بریخت و فرمود قسم بحق آنکسیکه جان محمد در قبضه قدرت اوست فاطمه صدای دو دست مرا شنید پس عمار بن یاسر عرض کرد فداک ابی و امی یا رسول الله نماز گذاردی که باحدی چنین نماز نکردی فرمود یا ابا یقضان فاطمه استحقاق و اهلیت این کارها را دارد چه آنکه او مادر من است بعد از مادرم با اینکه فرزندان بسیار داشت از ابو طالب و از ایشان خیر کثیر ظاهر و صادر میشد مع ذلک سیر میکرد مرا و گرسنه نگاه میداشت آنها را و بمن میپوشانید

ص: ۱۱

و آنها را برهنه وامیگذاشت و بمن روغن میمالید و آنها را پریشان و ژولیده می داشت ای عمار چون بدست خود نظر کردم چهل صف از ملائکه دیدم از برای هر صفی تکبیری گفتم و در قبر خود را کشانیدم بدون ناله و حرکتی در آنحال از خدای مسئلت می کردم که فاطمه را برهنه محشور نمایم هنگامی که مردم در روز محشر برهنه محشور میشوند یا عمار قسم بحق آن کسیکه جان من بدست اوست از قبر بیرون نیامدم مگر آنکه دو چراغ از نور نزد پاهای او دیدم و دو ملک موکل بقبر او یافتم که برای او استغفار مینمایند تا روز قیامت

و در خبر دیگر فرمود ملائکه پر کردند افق را و دری از بهشت برای او باز شد و از برای او فرش بهشتی گسترده و از ریاحین بهشت بجهت او فرستادند پس فاطمه در روح و ریحان و جنت نعیم است و قبر او روضه‌ای از ریاض جنت است و در خبر دیگر که سمهودی نقل کرده آنحضرت فرمود رحمک الله یا امی بعد امی ثم قال الله الذی یحیی و یمیت و هو الحی الذی لا یموت رب اغفر لامی فاطمه بنت اسد و وسع علیها مدخلها بحق نبیک و الانبیاء الذین من قبلی لانک ارحم الراحمین یعنی (ای مادر من که بعد از مادرم مرا مادر بودی خدا ترا رحمت بنماید پس فرمود ای خدای آنچنانیکه زنده میگردانی و می میرانی و زنده و پاینده هستی که مرگ از برای تو نیست پروردگارا بیامرز مادر من فاطمه بنت اسد را و قبر او را وسعت بده بحق من و پیغمبرانیکه قبل از من بودند چون تو ارحم الراحمین باشی.

فاطمه زهرا ام الحسن و الحسین (ع)

در جلد اول و دوم این کتاب احوال سیده نساء فاطمه زهرا (ع) مفصلاً بیان شد.

علیا مخدره شهربانو مادر امام زین العابدین (ع)

شهربانویه بنت یزدجرد بن شهریار بن شیروین ابرویز بن انوشیروان عادل از اینجاست که امام زین العابدین علیه السّلام میفرمود انا بن الخیرتین لان رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم

ص: ۱۲

قال ان لله من عباده خيرتان فخيرته من العرب قریش و من العجم فارس و فيه يقول ابو الاسود الدثلی.

و ان غلاما بين كسرى و هاشم لا كرم من نيطت عليه التمام

و این بانو را بنام شاه‌زنان و سلافه و خوله و غزاله نیز میخواندند و شاعر در حق او گفته یعنی در حق زین العابدین.

و امه ذات العلی و المجد شاه‌زنان بنت یزدجرد

و هو بن شهریار بن کسری ذو سودد لیس یخاف کسری

و باتفاق مورخین مخدره شهربانو هنگامیکه امام زین العابدین از او متولد گردید آنمخدره در حال نفاس دنیا را وداع گفت.

پس آنچه را که صاحب تذکره الخواتین بر هم بافته باینکه شهربانو روز عاشوراء سوار ذو الجناح گردید و با دخترش بری آمد و

دختر را رها کرد ابداء اصلی ندارد و اعجب از اینکه تاکنون آن کوه زیارت گاه جهال گردیده است و مردم جاهل دسته‌دسته ماشین

گرفته زیارت یک امر موهومی میروند واجب است بر طرفداران دین که این خرافات را از کله‌های مردم بیرون بنمایند

و باید دانست که تشرف این مخدره بخدمت سید الشهداء کاملاً- روشن نیست که در چه زمانی بوده آیا زمان امیر المؤمنین علیه

السلام بوده یا زمان عثمان بوده یا زمان عمر بوده ذهب الی کل فریق

مستند کسانیکه میگویند زمان خلافت امیر المؤمنین علیه السلام بوده فرمایش مفید است در ارشاد که میفرماید حرث بن جابر

الحنفی را امیر المؤمنین علیه السلام ولایت بعضی از نواحی مشرق داده بود دو دختر از یزدجرد بدست آورد و آنها را بنزد امیر

المؤمنین فرستاد آنحضرت شهربانو را بحضرت حسین بخشیدند زین العابدین از او متولد گردید و دیگری را بمحمد بن ابی بکر

بخشیده قاسم بن محمد بن ابی بکر از او متولد گردیده است.

و مستند کسانیکه میگویند در زمان عثمان بوده روایت عیون اخبار الرضا است

ص: ۱۳

که صدوق بسند خود از سهل بن قاسم بوشنجانی (۱) حدیث کند که حضرت رضا بمن فرمود بین ما و شما نسبی میباشد عرض کردم آن کدام است فرمود چون عبد الله بن عامر فتح خراسان کرد دو دختر از یزدجرد بن شهریار بدست آورده آنها را فرستاد بمدینه بنزد عثمان یکی را بحسن علیه السّلام و یکی را بحسین بخشید و هر دو در حال نفاس از دنیا رفته‌اند و آنکه بحسین علیه السلام بخشید مادر علی بن الحسین علیه السلام بود (حدیث).

و مستند کسانی که میگویند زمان عمر بوده روایت قطب راوندی است که در خرایج از امام باقر (ع) حدیث کند که چون شهربانو را بمدینه آوردند عمر خواست مانند سایر کنیزان در معرض بیع در آورد امیر المومنین علیه السّلام گفت (ان نبات الملوک لا تباع و لو کانوا کفاراً و لیکن ان تعرض علیها ان تختار واحدا من المسلمین فزوجها و احسب مهرها من عطائه من بیت المال) حضرت امیر علیه السلام فرمود بدانکه دختران پادشاهان را در بازار بیع و شرا در نمی‌آورند و لو کافر هم باشند فروخته نمیشوند باید خود آن دخترانرا بحال خود گذارید تا هر که را میخواهد اختیار بنمایند پس مهر او را از قسمت او از بیت المال بحساب گیرید چون شهربانو را مختاره کردند از پشت سر حضرت امام حسین آمد و دست روی شانه او گذارد و گفت اگر اختیار با من است از این ضیاء لامع و نور ساطع تجاوز نکنم پس امیر المؤمنین حدیفه را فرمود تا آنمخدره را برای حضرت حسین بخانه برد امیر المؤمنین فرمود نام تو چیست عرض کرد شاه زنان حضرت فرمود نام تو شهربانویه باشد).

و در منتهی الامال روایت میکند که پیش از اینکه لشکر اسلام بر سر ایشان برود شهربانو در عالم رؤیا دید که حضرت رسول بر وی داخل شد با حضرت امام حسین و او را برای حضرت خواستگاری نمود و باو تزویج کرد شهربانو را آنمخدره گفت چون صبح شد محبت آن خورشید فلک امامت در دل من جا گرفت و پیوسته در خیال آن حضرت بودم چون شب دیگر بخواب رفتم حضرت فاطمه را در خواب دیدم اسلامرا

۱- اقول هذا فی غایة الضعف لان بوشنجانی اسمه بووق و اما سهل بن قاسم ما عرفناه فی کتب الرجال.

ص: ۱۴

بمن عرضه داشت و من در خواب بدست او مسلمان شدم پس فرمود که در این زودی لشکر اسلام بر پدر تو غالب خواهند شد و ترا اسیر خواهند کرد و بزودی بفرزند من حسین خواهی رسید و خدا نخواهد گذارد که کسی دستی بتو برساند تا آنکه بفرزند من برسی و حق تعالی مرا حفظ کرد که هیچ کس بمن دستی نرساند تا اینکه مرا بمدینه آوردند چون امام حسین را دیدم دانستم که همان است که در خواب دیدم و رسول خدا مرا باو تزویج کرد باین سبب او را اختیار کردم.

و در کافی کلینی میفرماید این دو دختر چون وارد مدینه شدند دیوارهای مدینه از جمال و ضیاء آنها روشن گردید) و در پاره‌ای از تواریخ مینویسند که تمام زنان مدینه بتماشای آنها آمدند چون آنها را وارد مسجد رسول خدا نمودند عمر خواست صورت شهربانو را بگشاید تا مشتریان تماشا بنمایند شهربانو بزیر دست او زد و گفت سیاه باد روی پرویز که اگر نامه رسول خدا را پاره نکرده بود دختر او در چنین موقعی نمایستاد عمر چون زبان او را نمیدانست بگمان اینکه او را دشنام میگوید تازیانه از کمر کشید و قصد زدن آن مخدره نمود و گفت این مجوسیه مرا دشنام میگوید امیر المومنین فرمودند مهلا یا عمر آرام باش و او را مزن این جد خود را دشنام میگوید بتو کاری ندارد و مطلب را بعزم فهمانید چون شهربانو حضرت حسین را قبول کرد و بخانه درآمد حضرت فرمودند یا حسین لتلدن لک خیر اهل الارض فولدت علی بن الحسین (ع) فرمود یا حسین این با سعادت را نیکو محافظت بنما و احسان کن

بسوی او که عنقریب فرزندی از او متولد گردد که بهترین اهل زمین بوده باشد بعد از تو و این مادر او صیاء و ذریه طیبه است و بروایت مفید نام خواهرش (کیهان بانویه) بوده و بعضی مروارید گفته‌اند و بعضی میگویند روایت مفید سابق الذکر اقرب الی الصواب است لان کون ذلک فی زمن عمر مستبعد لان تولد زین العابدین علیه السلام کان فی خلافه جده امیر المؤمنین علیه السلام و عدم تولد ولد منها الا بعد اکثر من عشرين سنه مستبعد) و یمكن تعدد الواقعه بالجمله کسانیکه باخبار و تواریخ احاطه دارند لا بد در جمع و تحلیل این سه قول نظری دارند و الله العالم

فاطمه بنت الحسن مادر امام باقر (ع)

این علیا مخدره فاطمه دختر امام حسن مجتبی از بانوان با عظمت بوده است کنیه‌اش ام عبد الله و اگر نه ام الحسن ثقة الاسلام کلینی در کافی بسند خود از ابی الصباح از ابی جعفر امام باقر علیه السلام حدیث کند که فرمود مادر من در فناء دیواری نشسته بود بناگاه دیوار منشق شد و صدائی از آن بلند شد که خواست بر زمین افتد در آنوقت مادر من دست خود بلند کرد و گفت لا- و حق المصطفی ما اذن الله لك فی السقوط فبقی معلقا فی الجو حتی جازته) فرمود بحق نبی مرسل که خداوند عز و جل ترا اجازه نداده که ساقط شوی دیوار در بین زمین و آسمان بایستاد تا آن مخدره از او دور شد پس امام زین العابدین علیه السلام صد دینار تصدق کردند.

و امام صادق علیه السلام میفرمود کانت صدیقه لم تدرک فی آل الحسن امرأة مثلها در میان فرزندان امام حسین علیه السلام زنی با عصمت و علم و فضل و شرف و حیا و عفت بهتر از او نبوده).

و کافی است او را که از اغصان شجره طیبه است و اعراق دوحه عصمت باشد مناقب و فضائل او در نطق نمیگنجد یکی از مفاخر این بانوی عصمت که با هزاران مزیت برابری میکند این است که جدش امام امیر المومنین پدرش امام حضرت مجتبی عمش امام حضرت سید الشهداء شوهرش امام حضرت سجاد فرزندش امام حضرت محمد باقر سلام الله علیهم.

و در بعضی از مقاتل ذکر کرده‌اند که مخدره فاطمه بنت الحسن با شوهرش امام زین العابدین و فرزند ارجمندش امام محمد باقر آمد بزمین کربلا- و در سلک اسیران بشام رفت و در جمیع مصائب با سایر اهل بیت شریک و سهیم بوده آیا چه گذشت بر این مخدره که شوهر بیمار خود را در زیر غل و زنجیر بالای شتر بنگرد و طفل چهار ساله خود را گرسنه و تشنه به بیند و خودش محتاج بخرقه‌ای باشد که خود را از نامحرمان

ص: ۱۶

به پوشاندن از یکطرف سرهای خویشاوندان خود را بر نیزه بنگرد انا لله و انا الیه راجعون.
و در منتهی الامال قمی است که فاطمه بنت الحسن بسیار جلیله است از امام زین العابدین چهار پسر آورد امام محمد باقر و حسن و حسین و عبد الله الباهر و این عبد الله متولی صدقات امیر المومنین بود پنجاه هفت سال عمر او بود در مدینه وفات کرد و بعضی حسن و حسین را از غیر آنمخدره میدانند و مشهور این است که از آن مخدره میباید و حسین فرزند امام زین العابدین ۲ نفر بودند حسین اصغر در کتب انساب و تواریخ بسیار او را تجلیل و تعظیم کرده‌اند و عقب او بسیار است ولی از حالات حسین دیگر و حسن از کتب انساب چیزی بدست نمیآید.

ام فروة مادر امام جعفر صادق (ع)

بنت قاسم بن محمد بن ابی بکر و مادر ام فروة اسماء بنت عبد الرحمن بن ابی بکر است از اینجا است که حضرت صادق فرمود ولدنی ابو بکر مرتین ام فروة هم از طرف پدر هم از طرف مادر منتهی بابی بکر میشود.
و ثقة الاسلام کلینی در کافی بسند خود روایت کند که امام صادق علیه السلام فرمود (کانت امی ممن آمنت و ایقنت و احسنت و الله یحب المحسنین)

و نیز امام صادق علیه السلام میفرماید که مادرم ام فروة بمن گفت پدرت بمن فرمود یا ام فروة انی لا دعو الله لمذنبی شیعتنا فی الیوم و اللیلة الف مرة لا نا فیما ینوبنا من الرزایا فنصبر علی ما نعلم من الثواب و هم یصبرون علی ما لا یعلمون
یعنی بدرستی که هر آینه خدا را میخوانم و از او طلب مغفرت میکنم برای گناهکاران از شیعیان آل پیغمبر در هر روز و شب هزار مرتبه بجهت اینکه آنچه بر ما وارد میشود از بلایا و مصائب صبر می‌کنیم بر آنچه که عالم هستیم از ثواب و ایشان صبر میکنند بر آنچه که عالم نیستند) این حدیث نیز باین مضمون از حضرت صادق وارد شده که فرمود (نحن الصابرون و شیعتنا اصبر منا لا نا نصبر علی ما نعلم

ص: ۱۷

و شیعتنا یصبرون علی ما لا یعلمون یعنی ما صبر کنندگانیم و شیعیان ما صبر آنها بیشتر است چون ما صبر میکنیم در امریکه عالم و دانای بوقت وقوع آن هستیم و شیعیان ما صبر میکنند در امریکه عالم بآن نیستند و ام فروه نامش فاطمه و قیل قریبه و سید رضی در این باب شعری دارد میفرماید.

و حزنا عتیقا و هو غایه فخرکم بمولد بنت القاسم بن محمد

و نیز کلینی در کافی بسند خود از عبد الاعلی حدیث کند که گفت ام فروه و والده حضرت صادق علیه السلام را دیدم در خانه کعبه طواف میکند و عبائی متکره بر خود پیچیده است و با دست چپ حجر الاسود را مسح کرده مردی از طواف کنندگان او را گفت یا امه الله در سنت خطا کردی ام فروه فرمود ما خانواده‌ای باشیم که از علم تو بی نیاز هستیم.

و مسعودی در مروج الذهب گوید که ام فروه از تمامی زنان عصر خود تقوایش بیشتر بود).

و ام فروه چندان مجلله بود که بسبب آن از حضرت صادق بابن المکرمه تعبیر میکردند.

در منتهی الامال گوید ظاهرا آنمردی که بام فروه ایراد کرد که در سنت خطا کردی از فقهای عامه بوده است و آنمخدره چگونه بینا نباشد از فقه عامه زنیکه شوهرش باقر علوم اولین و آخرین بوده و پدر شوهرش امام زین العابدین (ع) و فرزندش ینبوع علم و حکمت امام صادق و پدرش از ثقات و معتمدین اصحاب امام زین العابدین که یکی از فقهاء سبعة مدینه است در حجر علم تربیت شده و در بیت فقه نشو و نما کرده.

در رجال ما مقانی میفرماید قاسم بن محمد بن ابی بکر از اصحاب حضرت سجاد و پسر خاله او است و از ثقات اصحاب او است و از سادات تابعین و فقهاء شیعه است و افضل اهل زمان خود بوده و سعید بن مسیب گوید ندیدم کسی را که احدی را بر او

ص: ۱۸

تفضیل بدهند مالک بن انس در حق او گفته که قاسم بن محمد از فقهاء این امت است در سنه ۱۰۱ دنیا را وداع گفته و عمر او هفتاد و دو سال بود)

حمیده المصفاة مادر امام کاظم (رض)

حمیده المصفاة البربریه بنت صاعد البربری و يقال انها اندلسیته و لقبها لؤلؤة و هی من التقیات الثقات در عیون اخبار الرضا از او تعبیر بحمیده المصفاة کرده و هرگاه امام صادق علیه السلام حقوق اهل مدینه میخواستند تقسیم بنمایند بدست مادر خود ام فروه و بانوی حرم خود حمیده المصفاة میدادند.

و در منتهی الامال نقل میفرماید که ابن عکاشه بن محضن اسدی گفت من وارد شدم بر امام باقر (ع) و حضرت صادق علیه السلام در نزد آنحضرت ایستاده بود در آنحال مقداری انگور برای آن حضرت آوردند فرمودند سزاوار است که پیرمردان و اطفال صغار دانه‌دانه تناول نمایند و کسیکه ظن این دارد که سیر نمیشود باین کیفیت سه دانه سه دانه یا چهار دانه میل کند و استحباب آن دو دانه دو دانه است پس ابن عکاشه بن محض اسدی گفت من گفتم یا بن رسول الله فرزندان ابو عبد الله الصادق علیه السلام وقت این است که زوجه از برای او تهیه بنمائی فرمودند باین زودیها قافله از طرف بربر بیاید که جواری با ایشان است و باین صره جاریه برای فرزندم موسی ابتیاع مینمایم ابن عکاشه گفت نگاه کردم دیدم صره مهر کرده در نزد آنحضرت میباشد ابن عکاشه گفت طولی نکشید که برده‌فروشی آمد و در منزل میمون که امام باقر خبر داده بود منزل کرد در آن حال ابن عکاشه میگوید بر امام باقر علیه السلام وارد شدم فرمودند ای یابن عکاشه آیا خبر ندهم ترا بآن نخاسی که خبر آنرا پیش از این مذاکره میکردیم دانسته باش که اکنون وارد مدینه شده است و در خانه میمون منزل گرفته است برخیز این صره را بردار و بنزد آن برده‌فروش برو جاریه را خریده بنزد من آور ابن عکاشه صره را گرفته بنزد برده‌فروش آمد و جاریه را طلب کرد گفت آنچه داشتم همه را فروختم فقط دو جاریه مریضه باقیمانده و یکی از اینها بهتر میباشد ابن عکاشه گفت باکی نیست اینکه بهتر است

ص: ۱۹

قیمت او چیست گفت هفتاد دینار ابن عکاشه گفت من او را خریدم بآنچه که در این صره است پیرمردی در آنجا بود گفت صره را باز کنید و نقد را بشمارید برده فروش گفت بیخود آنرا باز نکنید که اگر یک دینار آن کم باشد آن را نفروشم چون باز کردند و شمردند همان هفتاد دینار بود ابن عکاشه او را گرفت و بنزد امام باقر علیه السلام آورد و حضرت صادق در نزد پدر بزرگوار خود ایستاده بود پس امام باقر از آنچه بین من و برده فروش اتفاق افتاده بود و گفتگو کرده بودیم مرا خبر داد و حمد خدایرا بجا آورد بعد رو بجاریه فرمود و سؤال نمود که نام تو چیست عرض کرد حمیده فرمود حمیده فی الدنیا و حمیده فی الاخرة اکنون بگو بدانم ای حمیده آیا باکره باشی یا ثبیه عرض کرد باکره هستم فرمود چگونه بوده است و حال آنکه آنچه جواری در دست برده فروشان واقع شود آنرا فاسد میکنند عرض کرد یابن رسول الله مولای من هرگاه قصد من مینمود خداوند متعال بر او مسلط میکرد مردی را که موی سر و محاسنش سفید بود بر او سیلی میزد تا اینکه از این قصد منصرف میشد و این قضیه چند مرتبه اتفاق افتاد این وقت امام باقر علیه السلام فرمودند ولدی جعفر خدایا الیک که بزودی بهترین روی زمین برای تو متولد خواهد شد از او پس موسی بن جعفر از او متولد گردید.

صدوق بسند خود از ابو بصیر حدیث کند که وارد شدم بر حمیده المصفاة برای تعزیت حضرت صادق پس آنمخدره گریست و من نیز گریستم پس از آن فرمود ای ابو محمد اگر میدیدی حضرت صادق را در وقت موت همانا امر عجیبی مشاهده می کردی آنحضرت چشمهای خود را گشود و فرمود جمع کنید بنزد من هرکسیکه با من قرابت و خویشی دارد پس ما نگذاشتیم احدی از خویشان او را مگر آنکه بنزد او آوردیم پس آنجناب نظری افکند بسوی ایشان و فرمود ان شفاعتنا لا تنالها مستخفا بالصلوة) همانا شفاعت ما نخواهد رسید بکسیکه استخفاف کند بنماز و نماز خود را سبک شمارد و اعتنا و اهتمام بان نداشته باشد.

و قال الصادق علیه السلام حمیده مصفاة من الادناس که سبکة الذهب ما زالت

ص: ۲۰

الاملاک تحرسها حتى ادیت الی کرامۀ من اللہ لی و للحجۀ من بعدی و در مجمع البحرین گوید البریر جیل من الناس و حموی در معجم البلدان گوید بربر اسم از برای قبایل کثیره است در کوههای مغرب‌زمین اول آنها برقه است بعد منتهی میشود تا آخر مغرب زمین و دریای محیط و جنوبا تا بلاد سودان امتداد دارد و قبائل بیشماری هستند که هر قبیله از آنها نسبت داده میشود بهمان موضع و مجموع را بلاد بربر گویند و در تاج العروس شطری از ما يتعلق بذلک را ذکر کرده است.

اروی والدۀ حضرت رضا (ع)

کنیه او ام البنین و او را سکن و نجمه و سمانه و تکتیم نیز میگویند و ممکن است که اسماء علی البدل برای این مخدره واقع شده است چنانچه هنگامیکه حضرت رضا از او متولد گردید او را طاهره نامیدند و از القاب او شقراء و خیزران المرسیه می‌باشد (و کثره اسمائها نظر الما هو المتعارف و المستحب من تغییر اسماء الممالیک عند شرائها) و این مخدره جاریه‌ای بود که در میان عرب متولد شده بود و در بین ایشان نشوونما کرده و متأدب باآداب ایشان شده والدۀ موسی بن جعفر حمیدۀ المصفاة این جاریه را خریده و معالم دین و اخلاق باو آموخته تا بحدیکه هیچگاه در نزد حمیدۀ لمصفاة جلوس نمیکرد و عقلا و دینا سرآمد زنان عصر خود بوده و گوی سبقت از ایشان ر بوده پس حمیدۀ آنرا بموسی بن جعفر بخشیده و از او حضرت رضا علیه السلام متولد گردید.

و ثقۀ الاسلام کلینی در کافی و صدوق و دیگران از هشام بن احمر حدیث کنند که روزی موسی بن جعفر مرا طلبید و فرمود آیا میدانی که قافله از مغرب‌زمین آمده باشد هشام عرض کرد نمیدانم حضرت فرمود بلی قافله‌ای آمده و جواری با آنها است برخیز برویم می‌خواهم جاریه‌ای از ایشان بخرم هشام گوید چون بیرون آمدیم مردی را دیدیم از طرف مغرب‌زمین آمده با او کنیزانی هست حضرت او را فرمودند جواری خود را بمن عرض کن آنمرد تا هفت جاریه آورد و در هر مرتبه حضرت موسی

ص: ۲۱

بن جعفر فرمودند مرا باو حاجتی نیست دیگری را بیاور آنمرد گفت دیگر جاریه نباشد مگر جاریه‌ای مریضه حضرت فرمودند باکی نیست بیاور آنمرد قبول نکرد حضرت مراجعت کردند روز دیگر هشام گوید مرا طلبید و فرمودند برو در نزد آن مرد برده‌فروش و بگو غایت قیمتی که در مقابل این جاریه میخواهی بگو آن فلان قیمت را خواهد گفت پس وجه را تسلیم کن و جاریه را گرفته بیاور

هشام گوید چون بنزد آن برده‌فروش آمدم و صحبت از قیمت نمودم گفت واقع مسئله این است که من از فلان مقدار ثمن کمتر نمیفروشم هشام گفت او را خریدم چون جاریه را تسلیم گرفتم آنمرد برده‌فروش گفت ترا بخدا قسم بگو آن شخص دیروزی که بود که همراه تو بود گفتم مردی است از بنی هاشم گفت از کدام قبیله گفتم بیش از این ندانم غرض تو از این سؤال چیست گفت ترا خبر دهم که من این جاریه را از اقصی بلاد مغرب ابتیاع کردم زنی از اهل کتاب مرا گفت این جاریه از کیست که با تو باشد باید در نزد بهترین اهل روی زمین باشد که چند روزی در نزد او بیشتر توقف نکند مگر آنکه فرزندی از او متولد بشود که در شرق و غرب عالم بهتر از او نباشد فلم تلبث عند موسی بن جعفر الا قليلا حتی ولدت له الرضا علیه السلام.

و صدوق در عیون اخبار الرضا حدیث کند بسند خود از علی بن میثم که گفت شنیدم از مادرم که میگفت نجمه ام الرضا حدیث کرد مرا که چون حامله شدم من بفرزندم رضا علیه السلام ابدًا ثقل حمل بر من نمودار نشد و در خواب صدای تسبیح و تهلیل و تمجید از شکم خود میشنیدم بقسمیکه مرا بوحشت میانداخت چون بیدار میشدم اثری نمی‌دیدم و چون فرزندم حضرت رضا متولد شد دستها بر زمین نهاد و سر بجانب آسمان بلند کرد گویا با کسی مناجات میکرد و همی لبهای خود را حرکت میداد پس موسی ابن جعفر علیه السلام وارد شد او را گرفت اذان در گوش راست و اقامه در گوش چپ او گفت و بآب فرات او را تحنیک فرمود و او را بمن مرحمت کرده و فرمود هنیئا لك یا نجمه كرامه ربك خذیه فانه بقیه الله فی ارضه)

ص: ۲۲

و نیز والدۀ حضرت رضا (ع) فرمود مرضعه از برای فرزند من پیدا کنید او را گفتند مگر شیر تو او را کفایت نکند فرمود براستی سخن کنم شیر من زیاد است ولی مرا اذکار و اورادی است که بواسطه پرستاری از آن اذکار و اوراد کاسته شده است و یدل علی تسمیتها به تکتّم قول الشاعر

الا ان خیر الناس نفسا و والدأ و رهطا و اجدادا علی المعظم

اتتنا به للعلم و الحلم ثامنا اماما یؤدی حجه الله تکتّم

و تکتّم بوزن المضارع المبنی للمجهول من اسماء نساء العرب قد جائت فی الاشعار کثیرا منها قول الشاعر

طاف الخیالان فها جاسقما خیال تکتنی و خیال تکتما

خیزران والدۀ حضرت امام جواد

ام ولدی بود از اهل بیت ماریه قبطیۀ ام ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم و او را سبیکه و مریسه و ریحانۀ هم مینامیدند کما هی العاده فی الجواری و کنیۀ خیزران ام الحسن بود و آن معظمه از اهل نوبه بود و از افضل زنان عصر خود بشمار میرفت و رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم در حق او فرموده بابی ابن خیرۀ الاماء النوبیه الطیبه پدرم بقربان پسر بهترین کنیزان که از اهل نوبه و پاکیزه است.

و خبر یزید بن سلیط مناسب مقام است رجوع بمنتهی الامال بشود که در آن روایت دارد که موسی بن جعفر یزید بن سلیط میفرماید که اگر توانستی سلام مرا بآن جاریه برسان

و ابن شهر آشوب در مناقب بسند معتبر از حکیمه خاتون صبیۀ محترمه حضرت موسی بن جعفر علیه السلام حدیث کند که روزی برادرم امام رضا مرا طلبید فرمود که ای حکیمه امشب فرزند مبارک خیزران متولد میشود باید که در وقت ولادت او حاضر باشی حکیمه میفرماید من خدمت حضرت ماندم چون شب درآمد مرا با خیزران و زنان قابله در حجره‌ای در آورد و بیرون رفت و چراغی نزد ما افروخت و در را بروی ما بست چون خیزران را درد زائیدن گرفت او را بالای طشت نشانیدم و چراغ ما

ص: ۲۳

خاموش گردید و از خاموش شدن چراغ بسیار مهموم شدم ناگاه دیدم که آن خورشید فلک امامت از افق رحم طالع گردیده و در میان طشت نزول نمود و بر آن حضرت پرده نازکی احاطه کرده بود و نوری از آن ساطع بود که تمام آن حجره را منور ساخت و ما از چراغ مستغنی شدیم پس آن نور مبین را برگرفتم و در دامن خود گذاشتم و آن پرده را از خورشید جمالش دور کردم در این هنگام برادرم حضرت رضا داخل شد بعد از اینکه او را در جامه پیچیده بدم آن گوشواره عرش الهی را از ما گرفت و در گهواره عزت و کرامت نهاد و فرمود ایحکیمه از این گهوار مفارقت مکن

سمانه مغربیه والدۀ امام علی النقی «ع»

ترجمه او را در جلد سوم تاریخ سامرا که در تهران طبع شده است ایراد کرده‌ام. در کافی میفرماید ام الامام ابو الحسن الهادی علیه السلام ام ولد یقال لها سمانه و در عیون المعجزات میفرماید اسم امه علی ما رواه اصحابنا سمانه و کانت من القانتات. و شیخ جمال الدین یوسف ابن الحاتم الفقیه الشامی در در النظیم میفرماید امه ام ولد یقال لها سمانه و يعرف بالسیده و تکنی ام الفضل مغربیه و بیشتر اوقات روزه سنی داشتی و در زهد و تقوی مثل و مانند نداشتی. و سید هاشم بحرانی در مدینه المعاجز از محمد بن جریر طبری امامی بسند خود روایت کند از محمد بن فرج که گفت حضرت امام جواد مرا طلبید و فرمود قافله‌ای از طرف مغرب آمده برده فروشی در میان آنها است و با او جواری چندی باشد این هفتاد دینار را بگیر و جاریه‌ئی ابتیاع کن که علامت او چین و چنان باشد و او را بنزد من بیاور محمد بن فرج میگوید من بفرموده ایشان عمل کردم و آن جاریه مادر امام علی النقی علیه السلام بود و اسم او سمانه مغربیه است (و قال ان اسمها سمانه و انها امه عارفه بحقی و هی من الجنه لا یقربها شیطان مارد و لا ینالها کید جبار عنید و هی کانت بعین الله التي لا تنام و لا تخلف عن امهات الصدیقین و الصالحین

ص: ۲۴

سوسن والدة ماجدة امام حسن عسکری (ع)

و منافات ندارد که این مخدره را بنام حدیثه و سلیل و شکل و حریره نیز بخوانند بجهت آنکه در میان عرب تعدد اسماء مرسوم بوده است سیما فی الجواری و البیوتات الجلیله كما اینکه حضرت صادق علیه السلام فرمود ان لجدتی فاطمه تسعة اسماء الخ و کنیه این مخدره ام الحسن است.

و مسعودی در اثبات الوصیه میفرماید چون سلیل را بر ابو الحسن علیه السلام وارد کردند فرمود سلیل مسلول من الافات و العاهات و الارجاس و الادناس و در نهایت صلاح و ورع و تقوی بوده

و در عیون المعجزات گوید سلیل کانت من العارفات الصالحات و این مخدره حیوه داشت تا بعد از امام حسن عسکری در سرمن رای وفات کرد بخلاف سائر امهات ائمه که تماما در مدینه مدفون میباشند و او را در قبه امام حسن عسکری علیه السلام بخاک سپردند و تاریخ حال او را در جلد چهارم تاریخ سامراء ایراد کرده‌ام و در جنات الخلود گوید که در ولایت خودش پادشاهزاده بود

و در اکمال الدین صدوق از آزاد کرده حضرت رضا علیه السلام محمّد بن قنبر الکبیر روایت میکند که گفت چون حضرت ابو محمّد از دنیا رفت جعفر کذاب در میراث با جده که مراد مادر امام حسن عسکری میباشد منازعه کرد حضرت حجّت بر او ظاهر شد از جائیکه جعفر ندانست و فرمود ای عم ترا چه میشود آمده‌ای که در حقوق من با من منازعه بنمائی جعفر مبهوت گردیده متحیر بماند و دیگر آنحضرت را ندید تا هنگامی که جده که مادر امام حسن عسکری بوده باشد از دنیا رفت وصیت فرموده بود که مرا در همین خانه در جنب شوهر و فرزندم دفن بنمائید جعفر در مقام منع برآمد گفت این خانه من است و مأذون نیست کسیرا در اینجا دفن بنمایند ثانیاً امام زمان عجل الله تعالی فرجه بر او ظاهر شد و فرمود ای جعفر این خانه خانه تو است یا خانه من این بگفت و از نظر غائب گردید.

ص: ۲۵

و در جلاء العیون مجلسی میفرماید که مادر امام حسن عسکری در نهایت ورع و تقوی و عفاف و صلاح بود. و مسعودی در اثبات الوصیۀ میفرماید که امام حسن عسکری خبر وفات خود را بمادرش داد و فرمود در سنۀ دویست و شصت بر من مصیبتی وارد شود که خوف آن میرود که وفات من در همان باشد مادر آن حضرت اظهار جزع و ناله نمود آن حضرت فرمود ای مادر جزع مکن که تقدیر الهی لا محاله جاری خواهد شد در آنسال آن مخدره بحیج رفته بود چون بمدینه آمد همه روزه استخبار از عراق میکرد تا این که شنید امام حسن عسکری از دنیا رفته مراجعت بسامرا نمود و با جعفر در خصوص میراث منازعه بسیاری روی داد و آنمخدره در نزد ابو الشوارب قاضی اثبات کرد که حضرت امام حسن عسکری او را وصی خود قرار داده و هنگامیکه جعفر دستش از مال دنیا تھی شد جده رضی الله عنها متکفل جمیع مصارف عیالات او گردید و جعفر کارش بجائی رسید که پاره نانی که سد جوع خود بنماید بآن دسترس نداشت و جده از گندم و آرد و گوشت و جمیع مایحتاج حتی کاه و جو برای حیوانات او همه را تکفل کرده بود

و نیز شیخ صدوق در اکمال روایت میکند بسند خود که احمد بن ابراهیم از علیا مخدره حکیمه بنت الجواد علیه السّلام سؤال میکند که امروز که امام حسن عسکری از دنیا رفته الی من تفرع الشیعه فقلت الی الجده ام ابی محمّد صلوات الله علیه و هذا غایه الشرف و الجلاله و نهایت الفضل و النبالة حیث انها کانت واسطه بین الامام و الامه و قابله لحمل اسرار الامامه و الوصایه و وفات این مخدره معلوم نیست تا سنۀ ۲۶ حیوة داشته.

علیا مخدره نرجس خاتون والدۀ امام عصر «ع»

در جلد اول تاریخ سامراء ترجمه علیا مخدره نرجس خاتون را ایراد کرده‌ام و اسماء دیگر از برای این بانوی عظمی است منها ملیکه و ریحانه و صقیل و سوسن

ص: ۲۶

این چهار اسم را در اکمال الدین صدوق ایراد کرده است و در کشف الغمه حکیمه را اضافه کرده است و در روفیات الاعیان اسم او را خمط گفته است و علیا مخدره حکیمه خاتون هر گاه او را ندا میکرد بلقب سیده او را مخاطب میساخت و در زیارت مرویه او بوصف الراضیه و المرضیه و الصدیقه و التقیه و النقیه و الزکیه موصوفه شده است و تمام عبارات آن زیارت دلالت واضح بر علو منزلت این بانوی عظمی دارد در سنه دویست و شصت و یک در سرمن رای بجوار حق پیوست و بنا بروایتی قبل از امام حسن عسکری از دنیا رفت.

و در پشت سر امام عسکری مدفون گردید و صندوق او در زیبایی ظاهر و آشکار است و شیخ صدوق در اکمال الدین بسند خود از ابو الحسن محمد بن یحیی الشیبانی روایت کرده که گفت وارد شدم بکربلا در سال دویست و هشتاد و شش و زیارت کردم قبر مطهر حضرت حسین را پس از آن متوجه کاظمین شدم و بمقابر قریش آمدم در وقتیکه هوا در غایت حرارت و گرمی بود چون بمشهد جوادین علیه السلام رسیدم و از نسیم تربت مقدس حضرتش مشامم معطر گردید با اشک ریزان و قلب سوزان خود را بر آن مرقد مطهر انداختم و سر شکم همی متراکم بود بحدیکه مانع از نظر کردن بود چون اشک از توالی و ناله از تواتر بیفتاد چشم خود باز کردم دیدم مرد پیری که قامتش خمیده و پیشانی و دو کف دست او پینه بسته بکسی که در نزد قبر با او بود گوید (یابن اخی لقد نال عمک شرفا بما حمله السیدان من غوامض الغیوب و شرایف العلوم التي لا یحملها الا سلمان) ای پسر برادرم عموی تو از شرف بمقامی رسیده آن دو مولا- یعنی امام علی النقی و امام حسن عسکری آنقدر از غوامض غیوب و شرایف علوم بر وی القا نموده‌اند که کسی مثل آن حمل نمی‌تواند مگر سلمان و لکن مدت من مشرف بانقضاء و عمرم نزدیک بزوال شده و من در میان اهل ولا و محبت کسی را نمی‌یابم که این اسرار و حقایق و رقایق را بر وی القا نمایم من با خود گفتم ای نفس پیوسته مراکب را در طلب علوم و اسرار ائمه اطهار علیه السلام بتعب میاندازی و سعی و تلاش می‌کنی اکنون از این شیخ چیزیکه دلالت بر امر عظیم دارد می‌شنوم پس گفتم ای شیخ

ص: ۲۷

آن دو مولا کیانند گفت آن دو ستاره درخشان که در زمین سرمن‌رای در زیر خاک میباشند گفتم من قسم میخورم من بدوستی خاندان رسالت و برتبه این دو در صدف امامت که من طالب علوم و آثار ایشان هستم و قسمهای مؤکده بر حفظ اسرار ایشان می‌نمایم گفت اگر راست میگوئی بیاور آنچه از اخبار و آثار ایشان با خود داری چون کتب مرا تفتیش کرد و نوشت‌هائیکه با من بود ملاحظه نمود گفت راست میگوئی بدانکه من بشر بن سلیمان نخاس هستم که نسب بابو ایوب انصاری میرسانم و از موالیان و دوستان حضرت هادی و حضرت حسن عسکری باشم و همسایه ایشان در سرمن‌رای بودم گفتم پس گرامی بدار برادر خود را بنقل بعضی از آثار آن دو بزرگوار فرمود مولایم ابو الحسن علی الهادی مرا در علم و احکام بنده خریدن و آزاد کردن فقیه و دانا گردانیده بود و من بیع و شراء کنیز و غلام نمینودم مگر باذن او و بدین سبب از موارد شبهات اجتناب می‌کردم و معرفت من در این باب کامل گردیده بود و میان حلال و حرام خوب تمیز می‌دادم تا آنکه شبی در منزل خود در سرمن‌رای بودم و پاسی از شب گذشته بود که ناگاه در را زدند من بسرعت رفتم دیدم کافور خادم حضرت امام علی النقی علیه السلام است که مرا بخدمت آنحضرت می‌طلیید پس لباس خود را پوشیدم و بحضور آن سرور رفتم دیدم که آنجناب با فرزند خود ابو محمد عسکری و خواهرش حکیمه از پس پرده صحبت میدارند و چون نشستم فرمود ای بشر تو از اولاد ابو ایوب انصاری هستی و ولایت ما اهل بیت خلفا عن سلف در سلسله شما بوده و پیوسته شما محل اعتماد ما بوده‌اید و من میخواهم که ترا اختیار بنمایم و مشرف گردانم بفضیلتی که بسبب آن بر شیعیان سبقت گیری و ترا بسرّی مطلع گردانم و بخريدن کنیزی بفرستم پس نامه بخط فرنگی و لغت فرنگی نوشت و بمهر شریف خود مزین نمود و دستارچه زردی بیرون آورد که دوپست و بیست اشرفی در آن بود و فرمود بگير این نامه را و زر را و متوجه بغداد شو و در چاشکاه فلان روز بر سر جسر حاضر شو و چون کشتیهای اسیران بساحل رسید جمعی از کنیزان بیرون می‌آیند پس جماعت مشتریان از و کلاء امراء بنی العباس و عراق دور ایشان را

ص: ۲۸

پس گفتم ای شیخ را میگیرند تو از دور مشرف و در تمام آن روز منتظر باش تا اینکه به بینی مردی که او را عمر بن یزید میگویند کنیزکی ظاهر کند برای مشتریان و آن کنیزک دو جامه حریر نازک پوشیده و ابا و امتناع میکند از نظر کردن و دست گذاردن مشتریان بر او و برده فروش او را میزند و او بلغت رومیۀ میگوید و اهتک ستراه وای که پرده عفتم دریده شد پس یکی از خریداران گوید من سیصد اشرفی در قیمت این کنیز میدهم بجهت عفت او همانا این عفت او برغت من افزود آن کنیز با او بلغت عربی میگوید لو برزت فی زی سلیمان بن داود و جلست علی مثل سریر ملکه ما بدت لی فیک رغبه فاشفق علی مالک) اگر تو درزی سلیمان بن داود درای و بر مثل تخت او قرار گیری مرا در تو رغبتی نباشد بر مال خود بترس پس نحاس گوید اکنون چاره چیست مرا از فروختن تو علاجی نیست کنیز گوید این عجله از برای چیست باید مشتری بهم برسد که دل من باو میل کند و اعتماد بر امانت او داشته باشم پس در این وقت تو برخیز و برو نزد عمر بن یزید نحاس و بگو با من مکتوبی است که یکی از اشراف بزبان رومی و خط رومی نوشته و کرم و وفاء و سرف و سخاء خود را در این مکتوب درج کرده است او را باین کنیز بده که در اخلاق و اوصاف او تامل نماید اگر چنانچه مایل و راضی شد من وکیل او هستم که خریدار شوم بشر بن سلیمان گفت این مراتب که مولایم حضرت امام علی النقی علیه السلام فرموده بود امتثال کردم چون آن کنیز نظرش بر آن کتاب افتاد سخت بگریست و بعمر بن یزید گفت مرا بصاحب این نامه بفروش و سوگندهای عظیم یاد کرد که اگر نفروشی خود را هلاک می‌کنم و با او در باب قیمت گفتگوی بسیار کردم تا آنکه بهمان مقدار که آن بزرگوار داده بود راضی شد پس وجه را تسلیم نمودم و کنیز را قبض کردم آن کنیز خندان و شکفته بود و او را بحجره‌ایکه در بغداد گرفته بودم آوردم و تا بحجره رسید نامه را بیرون آورده و میوسید و بر دیدگان خود مینهاد و بدن خود را بآن مس میکرد من از روی تعجب گفتم آیا می‌بوسی نامه‌ای را که صاحبش را نمیشناسی چون این مقاله را از من شنید بنک بر من زد که ای عاجز و کم‌معرفت بمقام اولاد الانبیاء چنان پنداری که من صاحب این نامه را

ص: ۲۹

نمی‌شناسم اکنون گوش بسخن من دار و دل خود را فارغ کن برای استماع همانا دانسته باش که من ملیکه دختر یثوعا پسر قیصر روم هستم و مادرم از اولاد حواریین و نسبش به شمعون بن حمون الصفا وصی عیسی بن مریم میرسد اکنون ترا از قصه عجیبه و شگفتی خبر دهم بدانکه جدم قیصر روم خواست که مرا به پسر برادرش تزویج کند و من سیزده ساله بودم پس در قصر خود جمع نمود از نسل حواریین و از علما و عباد نصاری سیصد نفر و از اشراف هفتصد نفر و از امراء و نقباء لشکر و ملوک عشایر چهار هزار نفر و تختی را که در ایام سلطنت خود بانواع جواهر مرصع گردانیده بود در صحن قصری روی چهل پایه تعبیه کرده‌اند چون پسر برادرش بر آن تخت صعود داد و بتها و چلیپاها را از اطراف قرار دادند و کشیشان اسفار انجیل باز کردند که بخوانند ناگاه بتها سرنگون شد و پایه تخت بشکست و پسر برادرش از تخت بر زمین افتاد و بی‌هوش گردید پس رنگهای کشیشان متغیر گردید و اعضای ایشان بلرزید و بزرگ ایشان بجدم گفت ای پادشاه ما را از ملاقات این نحوست که دلالت بر زوال دین عیسوی دارد معاف دار و جدم این امر را بفال بد گرفت برای رفع نحوست گفت بار دیگر این تخت را برپا کنید و چلیپاها را بجای خود بگذارید و برادر این بدبخت را بر تخت نشانید تا این دختر را باو تزویج نمایم و نحوست آن برادر را بسعادت این زائل بنمایم چون حسب الامر مجلس را دوباره تشکیل و بآن تفصیل ترتیب دادند همان حالت اولی رخ داد پس مردم متفرق شدند و جدم با اندوه و غم بحرم سرا باز گشت و پردهای خجلت در آویخت پس چون شب شد و بخواب رفتم دیدم که حضرت مسیح و شمعون بن حمون الصفا و جمعی از حواریین در قصر قیصر برآمدند و در موضع همان تخت منبری از نور که از بلندی با آسمان برابری مینمود نصب کردند و حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم با جمعی از اولاد و احفاد خود داخل قصر شد و مسیح علیه السلام پیش رفته با حضرت رسول معانقه نمود پس حضرت فرمود یا روح الله من آمده‌ام که از وصی تو شمعون دختر او ملیکه را برای این فرزند خود و اشاره فرمود بمه برج امامت حضرت حسن عسکری علیه السلام خواستگاری نمایم پس مسیح بشمعون نگاه کرد و فرمود که عزت و شرافت

ص: ۳۰

ترا دریافت وصل کن رحم خود را برحم آل محمد شمعون گفت قبول کردم پس رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم بر منبر آمده و خطبه خواند و مرا بعقد فرزند خود در آورده و جمله محمدیان و عیسویان بر این امر گواه شدند پس بیدار شدم و از خوف قتل این خوابرا از پدر و مادر خود پنهان داشتم و با کسی این خوابرا اظهار نمودم و آتش محبت آن خورشید فلک امامت روز بروز در کانون سینه‌ام مشتعل بود تا آنکه از اکل و شرب باز ماندم و بدنم کاهیده و رنجور و مریض گشتم و در بلاد روم طیبی نماند مگر آنکه جدم او را حاضر نمود و از دوامی درد من پرسید و چون از عافیت من مأیوس گردید روزی بمن گفت ای نور دیده آیا در دل هیچ خواهش و آرزویی داری تا بعمل آورم گفتم ای جد گرامی من همانا درهای فرج بروی خود بسته می‌بینم اگر شکنجه و عذاب اسیران مسلمانان که در زندان تواند رفع نمائی و زنجیر از گردن ایشان برداری و آنها را آزاد کنی ممکن است که این رحمت و عطوفت باعث شود که حضرت مسیح و مادرش مریم مرا عافیت بخشند این سخن در او اثر کرده آنها را رها نمود من اظهار بهبودی نمودم و مقداری غذا میل کردم پس جد من خوشحال گردیده و بر اکرام و اعزاز اسیران مایل گردید پس بعد از چهار شب در خواب دیدم که حضرت سیده نساء با مریم با هزار کنیز از حوریان بهشت بدیدن من آمدند و مریم بمن فرمود ای بهترین زنان اینک سیده نساء فاطمه زهرا مادرشوهر تو است پس بدامنش درآویختم و گریستم و از تشریف نیاوردن ابو محمد علیه السلام شکایت کردم فرمود ای ملیکه فرزند من چگونه بدیدن تو آید و حال آنکه تو مشرکی و بدین نصاری میباشی و اینک خواهرم مریم از دین تو بیزاری میجوید و اگر رضای خداوند عز و جل و حضرت مسیح و مریم و زیارت ابو محمد را میخواهی بگو اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و چون باین دو کلمه طیبه تلفظ نمودم حضرت سیده نساء مرا بسینه خود چسبانید و دلداری داد و فرمود اکنون منتظر آمدن فرزندم باش که من او را بسوی تو میفرستم پس از خواب بیدار شدم و میگفتم و اشوقه الی لقاء ابی محمد و چون شب آینده شد و بخواب رفتم ناگاه آفتاب جمال آنحضرت طالع گردید و گویا من میگفتم

ص: ۳۱

ای حبیب من چرا جفا نمودی و مرا بهجران خود مبتلی کردی بعد از آنکه دلم را اسیر محبت خود گردانیدی. فرمود نبود سبب تاخیر مگر آنکه تو مشرک بودی اکنونکه مسلمان شدی هر شب بتزد تو خواهم آمد تا آنزمان که خداوند ما و تو را بظاهر بیک دیگر برساند و این هجرانرا بوصول مبدل گرداند و از آنشب تابحال یکشب ترک وصال من نکرده بشر گوید باو گفتم بگو بدانم چگونه در میان اسیران افتادی فرمود شبی حضرت ابو محمد مرا خبر داد که جدت لشگری بطرف مسلمانان خواهد فرستاد خود از عقب ایشان می‌رود و تو درزی خدمتکاران با چند نفر کنیز از فلان طریق برو و من بفرموده عمل نمودم طلعه لشکر مسلمانان نمایان شد ما را اسیر گرفتند و آخر کار من این بود که دیدی و تابحال کسی ندانسته که دختر قیصر روم می‌باشم و مرد پیری که در غنیمت او افتادم و در حصّه او واقع شد نام مرا پرسید گفتم نرجس گفت این نام کنیزان است پس گفتم این عجب است که تو از اهل فرنگی و زبان عربی را خوب میدانی گفت بلی از بسیاری محبت که پدرم بمن داشت مرا بر یاد گرفتن آداب حسنّه بداشت و زن مترجمی را بمن گماشت که هر صبح و شام می‌آمد و عربی را بمن می‌آموخت تا اینکه زبانم باین لغت جاری شد

بشر گوید چون او را بسر من رای خدمت امام علی النقی علیه السلام بردم حضرت باو خطاب کرد فرمود کیف اراک الله عز الاسلام و ذل النصرانیه و شرف اهل بیت محمد صلی الله علیه و اله و سلم نرجس گفت چگونه وصف کنم از برای شما ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم چیزی را که تو بهتر از من میدانی پس حضرت فرمود (فانی ارید ان اکرمک فایما احب الیک عشره آلاف درهم او بشری لک فیها شرف الابد) .

یعنی می‌خواهم ترا گرامی دارم کدامیک بهتر است برای تو ده هزار درهم یا بشارت شرف الابد عرض کرد بشارت ترا می‌خواهم حضرت فرمودند بشارت باد ترا به فرزندیکه پادشاه مشرق و مغرب عالم گردد و زمین را پر از عدل و داد کند بعد از آنکه پر از ظلم جور شده باشد نرجس گفت از که بوجود آید حضرت فرمود از

ص: ۳۲

کسی که رسولخدا ترا برای او عقد بست در فلان شب از فلان ماه در فلان سال پس از او پرسید که حضرت مسیح و وصی او ترا برای که عقد بست عرض کرد برای فرزندت حسن عسکری فرمود آیا او را میشناسی عرض کرد از شبی که بدست بهترین زنان سیدۀ نساء فاطمۀ زهرا مسلمان شدم شبی نگذشته است که او بدیدن من نیامده باشد پس کافور خادمرا طلبید و فرمود برو خواهرم حکیمه را بگو بیاید چون حاضر شد فرمود این همان است که بتو گفته بودم حکیمه او را در برگرفت و نوازش بسیار نمود پس حضرت فرمود ایعمه نرجس را بردار و بمنزل خود ببر و آداب فرائض و سنن و احکام شرع را باو تعلیم بنما که او زوجۀ فرزندانم ابو محمد علیه السّلام و والدۀ حضرت قائم عجل الله فرجه میباشد) و در ترجمه حکیمه خاتون بنت الجواد علیه السّلام که بعد از این بیاید باز پاره‌ای از حالات این علیامخدره نرجس مذکور خواهد شد انشاء الله الحمد لله و المنه که پایان یافت فصل اول که متضمن تراجم امهات ائمه علیهم السلام بود.

فصل دوم [در ترجمه بانوان دشت کربلا]

[زینب کبری (ع) بنت امیر مؤمنان (ع)]

اشاره

بنت امیر المؤمنین (ع) مادرش فاطمه زهراء (ع) شوهرش عبد الله بن جعفر الطیار فقط پنجاه شش سال در این سرای پرملازل زندگانی کرد

ولادت او را باختلاف نوشته‌اند بعضی پنجم شهر جمادی الاولی سال ششم هجرت در مدینه دانسته‌اند و بعضی دیگر در اوایل شعبان سنه ششم هجرت دانسته‌اند و بعضی دیگر در شهر رمضان و بعضی دیگر در عشر اخیر ربیع الثانی در پنجم یا ششم یا هفتم سال هجرت دانسته‌اند و بعضی دیگر در ماه محرم سنه پنجم از هجرت دانسته‌اند ولی باید دانست که که برای هیچیک از این اقوال یک دلیل تاریخی در دست نیست.

و اگر ولادت حضرت حسین (ع) در سوم شعبان بوده باشد و فاطمه زهرا بلافاصله بزینب حامله شده باشد میتوان قول کسیکه میگوید در ده اخیر ربیع الثانی متولد شده است اقرب بصحت گرفت و الله العالم و اما وفات آنمخدره نیز غیر معلوم است بعضی در روز یکشنبه پنجم ماه رجب سنه ۶۲ گفته‌اند.

و عیبدلی در اخبار (زینیات) شب دوشنبه چهاردهم رجب سنه ۶۲ گفته ولی دلیل تاریخی در دست نیست که محل اعتماد بوده باشد.

و بعضی گفته‌اند چون چهار ماه از ورود بمدینه منقضی شد ام کلثوم وفات کرد در مدینه و بعد از هشتاد روز از وفات ام کلثوم علیا مخدره زینب دار فانیرا وداع گفت و اگر این سخن مقرون بصحت بوده باشد و اهل بیت بیستم صفر وارد مدینه شده باشند. چنانچه علامه در منهاج الصلاح و کفعمی در مصباح و شیخ در ارشاد فرمودند بایستی وفات آنمظلومه در دهم رمضان سنه ۶۲ هجرت در مدینه بوده باشد الله العالم

کلام در محل دفن آنمخدره (ع)

اقرب بصحت این است که در مدینه از دنیا رفت و در همان بلده طیبه مدفون گردید اگرچه علامت قبری ندارد چه آنکه صاحب کتاب (زینب کبری) و مترجم آن چندانکه قلم‌فرسائی کرده‌اند دلیلی که قابل قبول و مورد اطمینان ما بشود نیاورده‌اند که مدفن آنمخدره در مصر یا در شام می‌باشد و عبیدلی نسابه در کتاب اخبار (زینیات) فرمایشی کرده است که ابا قابل اصغا نیست گفته است زینب کبری از شام بمدینه رفت بین او و بین عمر بن سعید اشدق اموی والی مدینه که از طرف یزید بود کدورتی حاصل شد یزید امر کرد زینب کبری را از مدینه بمصر انتقال دهند او هم بمصر رفت و وارد بر مسلم بن مخلد شد در اول شعبان سال شصت و یک هجری و تا رجب شصت و دو در مصر اقامت داشت و در روز یکشنبه چهاردهم رجب طرف عصر وفات کرد و در محلیکه فعلا الحمراء القصوی معروف است مدفون گردید).

و در عبارات دیگران چنین نقل کرده‌اند که یزید نوشت بوالی مدینه که زینب را مخیر بنمایند برای اقامت غیر الحرمین و زینب مصر را انتخاب نمود و بدان شهر هجرت فرمود و مردم شهر خوشحال شدند استقبال شایانی نمودند و مستقبلین تبریک مقدم گفتند با سطوت تمام و نبالت شان در خیمه مخصوصی نزول اجلال فرمودند الخ.
اقول این دعاوی از چند جهت قابل پذیرفتن نیست

اولا این دعوی مخالفت با قول جمعیکه مشهد او را در شام میدانند و با قول کسانیکه در مدینه میدانند معارض است.

علامه بیرجندی در کبریت احمر دعوی اجماع کرده است که قبر آن مظلومه در مدینه است

و ثانيا بمحض رسیدن اهل بیت بمدینه عبد الله بن حنظله غسیل الملائکه و اصحاب او یزید را از خلافت خلع کردند و بنی امیه را از مدینه بیرون کردند پس چگونه یزید نامه میفرستد بوالی آنها را بجانب مصر حرکت بدهد و این انقلاب در مدینه بود

ص: ۳۵

تا وقعه حره اتفاق افتاد و در آن تاریخ که سنه ۶۲ بوده باشد آنمظلومه از دنیا رفته بود
باتفاق مورخین پس بهیچ وجه من الوجوه برای یزید ممکن نبود که کوچکترین امر او در آن وقت در مدینه نافذ باشد.
و ثالثا عبد الله بن جعفر با آن علاقه‌ایکه با آن مظلومه دارد او را بگذارد و با او مسافرت نکند و باتفاق مورخین عبد الله بن جعفر
بمصر نرفت.

و رابعا کمال عجب است در صورتیکه آنمظلومه را مخیر بین بلاد کردند بغیر از مکه و مدینه آنمظلومه اختیار مصر بنماید با اینکه
در آن تاریخ باتفاق مورخین مصر همه عثمانی الری و از اتباع یزید پلید بودند چرا آنمظلومه کوفه را اختیار نکرد که رمح الله
الاعظم و جمجمه العرب و مرکز شیعه و نفوس آنها مهیای ثوره بود و در مصر چه سابقه‌ای داشت آنمخدره که بجانب مصر برود.
و خامسا چگونه عاقل منصف متبع تصدیق کند که آنمظلومه در مصر وارد بر مسلم بن مخلد بشود سبحان الله تاریخ مسلم بن مخلد
از کفر ابلیس معروف تر است که بعد از قتل عثمان با امیر المؤمنین بیعت نکرد و از آنحضرت منحرف بود تا آن حضرت شهید شد
اکنون چگونه باور کردنی است که علیا مخدره وارد بر همچو شخصی بشود ابن حجر در اصابه بترجمه همین مسلم بن مخلد
می گوید که از قبل معویه و یزید ولایت مصر را داشت و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه جلد اول ص ۳۴۰ تصریح کرده که
مسلم بن مخلد با علی بیعت نکرده و کذا سبط ابن جوزی و دیگران هم همین را گفته‌اند.

و سادسا اگر این قضیه حظی از صحت میداشت مهره اخبار و اساتذہ جامعین آثار از آن ساکت نمیماندند و آنرا در کتب خود ذکر
میکردند و اصلا از این قضیه نامی و نشانی در کتب متقدمین مثل صدوقین و شیخ مفید و کلینی و شیخ طوسی و ابن شهر آشوب و
نه در کتب متاخرین مثل مجلسین و طبرسی و فیض کاشانی و غیرهم پیدا نمیشود با آن سعی و کوششی که آنها در جمع اخبار
داشته‌اند و با اینکه حرکت آنمظلومه بجانب مصر امر کوچکی نبود و اکابر مورخین سنیه هم با اینکه حاطب

ص: ۳۶

اللیل هستند مثل طبری و ابن اثیر جزری و ابو الفدا و صاحب روضه الصفا و یعقوبی که اقدم مورخین است اصلا متعرض این قضیه نشدند طبری و ابی مخنف و ابن اثیر میگویند سیده زینب (ع) بنت علی کرم الله وجهه خواهر حسین رضی الله عنه با زنان و فرزندان برادر و خواهرهای حسین پس از شهادت از کربلا بکوفه و شام به مدینه مراجعت نمودند.

و سابعا شعرانی که در لوائح الانوار میگوید قبر زینب در مصر است گذشته از آنکه شعرانی مرد دیوانه‌ایست که بر مطالعه کنندگان کتاب او این مطلب چون آفتاب نیم‌روز است چنین کسی گفته او تضعیف مطلب میکند نه تأیید و دیگران هم از او تقلید کرده‌اند و گفته او را در مجامیع خود در آورده‌اند پس ممکن است که زینب نامی از خاندان رسالت در آنجا مدفون شده است چنانچه بعضی احتمال داده‌اند که این قبر در مصر زینب بنت امیر المؤمنین است که مادرش صهباء تغلیبه بوده است چه آنکه حضرت امیر سه دختر داشته مسلمات بزینب کبری و وسطی و صغری پس میتوان گفت وسطی در مصر است و صغری در شام و کبری در مدینه و الله العالم

و در ترجمه کتاب زینب کبری از حسن بن قاسم مؤلف کتاب مزارات مصر نقل میکند که او گفته برای امیر المومنین سه دختر بوده زینب کبری زینب وسطی زینب صغری

و نیز از سخاوی نقل میکند که او گفته زینب دختر حضرت علی علیه السلام نه در حیات و نه پس از مرگ بمصر نیامده است و بعضی بر آنند که زینب مدفون در مصر زینب بنت یحیی بن زید بن علی بن الحسین علیه السلام است ولی این قول بسیار ضعیف است برای آنکه تاریخ بما نشان نمی‌دهد که یحیی بن زید در مصر عقبی داشته باشد و احتمال قوی دارد که مدفون در مصر دختر یحیی بن الحسن ابن زید بن الحسن بن علی بن ابیطالب بوده باشد که در سنه ۱۹۳ داخل مصر شده با عمه‌اش نفیسه بنت الحسن العلوی که در آنموقع امیر مدینه بود و در اواسط قرن دوم هجری این مسافرت انجام یافته و در اواخر قرن دوم هجری معروف بقبر سیده زینب بنت یحیی المتوج معروف بوده

ص: ۳۷

و اما قول باینکه در شام مدفون است ماخذ این قول از صاحب کامل بهائی است که حضرت زینب در شام وفات کرد و سبب آنرا بعضی چنین نقل کرده‌اند که در مدینه غلا و قحطی روی داد و بحر الجود عبد الله بن جعفر که عادت به بذل و عطا کرده بود و چیزی دیگر در دست او نمانده بود ناچار آنمخدره را برداشته بطرف شام رفته چه در آنجا علاقه زراعتی داشته)

این قول بزهن نزدیک‌تر است الا آنکه دلیل تاریخی ندارد و در کتب تاریخ و انساب و سیر و تراجم آثار صحیحی ندارد و مانند کلینی و صدوقین و شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ طوسی و ابن شهر آشوب و شیخ طبرسی و ابن فتال و علامه حلی و ابن طاوس و علی بن عیسی اربلی و علامه مجلسی که هزارها کتاب در دسترس او بوده و در سیر و آثار و اخبار اهل بیت احاطه کامل داشته و در این فن الحق مبرز بوده از این قصه اصلا نامی نمیبینند و مانند سبط ابن جوزی و ابن طلحه و ابن صباغ و حافظ گنجی و ابن حبان و شبلنجی و محب طبری و بدخشانی و سید علی همدانی و حموی خراسانی و ابن مغزالی و شهاب الدین دولت آبادی و ابن اثیر جزری و ابن جریر طبری و غیرهم:

اصلا در کتب سیر و مناقب خود نامی و نشانی از این قصه نیست و هرگاه این دو قول بی دلیل شد بودن آنمخدره در مدینه دلیل نمیخواهد و باصل خود باقی بعلاوه روی سنگ قبر بقعه شام نوشته است زینب الصغری و البته زینب صغری غیر از علیا مخدره زینب است و لا یخفی که زیارت آنمخدره در هر سه مکان یعنی در بقعه مصر و بقعه شام و مدینه مانعی ندارد و موجب اجر و ثواب است و قلب هر مومنی مزار و مشهد آنمظلومه است سلام الله علیها.

ولادتھا (ع) و وجہ تسمیتھا بزینب

در جلد زینبیہ ناسخ از کتاب سرور المؤمنین حاجی شیخ محمد علی کاظمی مؤلف کتاب لسان الواعظین و حزن المؤمنین کہ ہر سہ کتاب م؟؟؟ است نقل میفرماید کہ حضرت صدیقہ طاہرہ بعلیا مخدرہ زینب حاملہ بود رسولخدا صلی اللہ علیہ و الہ و سلم در یکی از اسفار

ص: ۳۸

رهسپار بود چون زینب بعرضه وجود خرامید فاطمه زهرا بحضرت امیر المومنین علیه السلام عرض کرد که چون پدرم در سفر است نام این دختر را چه بگذاریم فرمود من بر پدرت سبقت نجویم صبوری فرمای که آنحضرت بزودی مراجعت فرماید چون رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم مراجعت فرمود امیر المؤمنین علیه السلام عرض کرد یا رسول الله تعالی فاطمه را دختری عنایت فرموده نامش را معین فرمای رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود فرزندان فاطمه اولاد من هستند لکن امر ایشان با پروردگار عالم است منتظر وحی میباشم در آنحال جبرئیل نازل شد عرضکرد خدایت سلام میرساند و میفرماید این دختر را زینب نام گذار چه این نام را در لوح محفوظ نوشته‌ایم رسول خدا حضرت زینب را طلب کرد و ببوسید و فرمود وصیت میکنم حاضرین را و غائبین را که این دختر را بحرمت پاس بدارید همانا وی بخدیجه کبری (ع) مانند است.

و در کتاب بحر المصائب از کتاب ریاض المصائب آورده است که چون صدیقه کبری علیها سلام بزینب حامله گردید روز تا روز بسموم هموم و اقسام غموم و انواع و اسقام و آلام دچار بود چون تولد یافت حضرت امیر المؤمنین (ع) بحجره طاهره در آمد در آنحال امام حسین علیه السلام بخدمت پدر شتافته عرض کرد ای پدر بزرگوار همانا حضرت کردگار خواهی بمن عطا فرموده چون آنحضرت این سخن بشنید اشک از دیده بارید حضرت حسین از مشاهده اینحال ملال گرفت و اشک از دیده برخسار آورد عرض کرد ای پدر سبب این گریه و اندوه چیست فرمود ای روشنی دیده زود باشد که بر تو معلوم گردد این بود تا جبرئیل از جانب رب جلیل بر پیغمبر نازل گردید عرض کرد یا رسول الله این دختر را زینب بگذار آنگاه جبرئیل گریان گردید رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم پرسید سبب این گریه چیست عرض کرد همانا این دختر از آغاز زندگانی تا پایان روزگار در این سرای ناپایدار بی رنج و عنا و درد و بلا نخواهد زیست گاهی بدرد مصیبت تو مبتلا و گاهی در ماتم مادرش و گاهی در مصیبت پدر و گاهی بدرد فراق برادرش حسن مجتبی علیه السلام دچار خواهد بود و از این جمله فزون تر بمصائب کربلا و نوائب دشت نینوای گرفتار

ص: ۳۹

میشود چندانکه مویش سفید و قامتش خمیده خواهد گردید

چون این خبر مکشوف شد اهل بیت اطهار (ع) اندوهناک و اشکبار گردیدند پس رسول خدا صورت بر صورت حضرت زینب نهاد و همی اشک از دیده بارید چون صدیقه طاهره از آن ماجرا آگاه شد عرضکرد یا اتباه این گریه برای چیست خداوند متعال دیده‌های ترا نگریاند فرمود ای فاطمه دانسته باش که بعد از من و تو این دختر دچار بلیتها میشود و مصیبت‌های گوناگون بسوی او رو آورد در آنوقت فاطمه عرض کرد یا اتباه چه ثواب دارد آنکس که بر دخترم زینب گریه کند (فقال یا بضعتی و قره عینی). بدرستیکه هرکس گریه کند بر او و گریه کند بر مصائب او مییاشد ثواب او مثل ثواب کسیکه بر برادرش حسین گریه کند پس نام او را زینب نهاد.

در قاموس گوید زنب از باب فرح است یعنی فربه شد و از ن ب بر وزن احمر یعنی فربهه است و باین علت زنرا زینب گویند و زینب نیز بمعنی درخت نیکو منظر است که خوشبو باشد و زینب ممکن است که اصل آن زین اب است و علیا مخدره زینب را زین ابیها و زینت ابیها میگفته‌اند و گذشت که این اسم آسمانی است.

شمائل علیا مخدره زینب (ع)

چنانچه از بعض اخبار و آثار مشهود میشود حضرت عصمت آیت زینب کبری سلام الله علیها بالا بلند و بچهره نورانیش هزار ماه و خورشید مستمند بودند مقامات سکینه و وقارش را بخدیجه کبری و عصمت و حیثش را بفاطمه زهراء و فصاحت و بلاغتش را هنگام تکلم بعلی مرتضی و حلم و بردباریش را بحسن مجتبی و شجاعت و قوت قلبش را بحضرت سید الشهداء همانند نموده‌اند رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم او را بخدیجه کبری همانند فرموده و ارباب مقاتل نوشته‌اند که در روز عاشوراء خرجت امرأه من الخیمه کانه الشمس زنی از خیمه سر بدر کرد گفتی آفتاب تابان از خیمه طالع گردیده چون از نام آن زن پرسیدند گفته‌اند این زینب دختر علی بن ابیطالب است بالاخره هرچه خوبان همه دارند تو تنها داری شئون باطینه و مقامات معنویه حضرت صدیقه

ص: ۴۰

صغری نایبته زهراء امنیه باری تعالی ناموس کبریا اختر برج عصمت و حیاء گوهر درج عفت و و لا خورشید آسمان علم و حکمت و قطب دائره فصاحت و بلاغت محور افلاک جلال و نبالت حوا صورت سارا سیرت هاجر مکرمت مریم رتبت آسیه اسوت خدیجه آیت فاطمه ولادت بنت المصطفی قره عین علی المرتضی فلذة کبد الزهراء شقیقه الحسن المجتبی و الحسین سید الشهداء حلیله بحر الجود عبد الله بن جعفر الطیار عالمه غیر معلمه بصریح الاخبار و فهیمه غیر مفهمه و حامله الاسرار عارفه کامله محدثه بتصدیق ائمه الاطهار علیا مخدره شئونات زینب کبرا را کسی نمیتواند در حیز تحریر و تقریر در آورد و قلم نویسندگان روزگار از احصاء فضائل و مناقب آنمخدره عاجز است چه خوش میگوید عمان سامانی:

زن مگو مرد آفرین روزگار زن مگو بنت الجلال اخت الوقار

زن مگو خاک درش نقش جبین زن مگو دست خدا در آستین

زبده الاسرار

دخت زهرا را اگر دانی تو زن ز اجتهاد افتاده‌ای در سوءظن

بر عقول بر نفوس او داور است هرچه گویم او از آن بالاتر است

آنکه برپا شد ز جودش بی سخن* جسم و جان و عقل و نفس مرد و زن

قال غیره

زورق ایمان بوی شناخته ساحل کشتی عرفان ز وی فراشته لنگر

فخر سماواتیان و دختر حیدر بانوی عصمت و راست فاطمه مادر

دختر اگر این بودی نداشتی ایکاش دایه امکان به بطن الا دختر

نخل شریعت ازو گرفت شکوفه دین محمد ازو رسید بافسر

جاه مؤبد بعون اوست مهیا عزت و سرمد بنصر اوست میسر

عقیده بنده این است که بعد از فاطمه زهراء سلام الله علیها حضرت زینب افضل از جمیع زنان اولین و آخرین است و هرکس دوره

زندگانی این مظلومه را

ص: ۴۱

از این کتاب بدقت مطالعه بنماید البتّه تصدیق خواهد کرد چه آنکه این مخدره جامع فضائل تکوینیّه و تشریحیه بوده است.

در پاره از شئون و مراتب خاصه آنمخدره (ع)

اشاره

و کثرت علاقه او با برادرش حضرت سید الشهداء حاجی شیخ محمد علی کاظمی قدس سره در کتاب سرور المؤمنین گوید که جناب زینب سلام الله علیها در ایام کودکی با برادرش امام حسین علیه السلام چنان انس و محبت بود که جز در آغوش دامن آن حضرت سکون و آرام نمیگرفت و بهر هنگام که در خدمت امام حسین علیه السلام بودی یکسره دیده بر دیدارش داشتی و دیده از دیدارش فرو نگذاشتی و ساعتی از حضور مبارکش دوری نتوانستی و اگر دور شدی بگریستی و این حال بدان مقام پیوست که روزی حضرت فاطمه عرض کرد یا ابتاه مرا تعجب گرفته است از محبتی که بیرون از نهایت است در میان زینب و حسین و این دختر چنان است که بی دیدار حسین علیه السلام شکیبائی ندارد و اگر ساعتی بوی حسین را نشنود جانش بیرون شود چون رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم این سخن بشنید آه دردناک از سینه برکشید و اشک دیده بر چهره روان گردانید و فرمود ای روشنی چشم من این دختر با حسین سفر کربلا خواهد کرد و بهزار گونه رنج و تعب گرفتار خواهد شد.

و در کتاب ترجمه زینب کبری ص ۸۹ گوید در زناشوئی حضرت زینب با عبد الله جعفر قید نموده بود که من به برادرم علاقه مندم و باید همه روزه مرا اجازه فرمائی حسینم را زیارت کنم و در تمامی مدت زندگانی کمتر میشد روزی بگذرد که زینب حسینرا نهیند و بر اینمئوال بود تا سر مقدس حسین مدفون شد و زینب از هجران مفارقت برادر بدرود جهان گفت.

و نیز در ص ۱۲۸ گفته برخی از ارباب مقاتل مینویسند حضرت علی علیه السلام چون خواست زینب را بعبد الله بن جعفر عقد به بندد شرط کرد که هرگاه حسین اراده سفر کند و زینب بخواهد با او باشد عبد الله زینب را منع نکند از اینرو عبد الله میل نداشت که حضرت حسین باین سفر برود چه نمیخواست بنا بر شرط سابق از مصاحبت

ص: ۴۲

زینب نسبت بحسین مخالفت نماید ولی نتوانست حسین را منصرف کند عون و محمد پسران خود را برای کمک بمادرشان همراه فرستاد و شرط کرد اگر جنگی پیش آمد آنها نیز بجنگ پردازند.

و فاضل بیرجندی در کبریت احمر مینویسد که حضرت زینب چنان علاقه به برادر داشت که در هیچ خواهر و برادری دیده نشده است از طفولیت بحسین انس گرفته بود

و بعضی از ارباب مقاتل نوشته‌اند هنگامیکه عبد الله بن عباس عرضکرد فما معنی حملک هؤلاء النسوة شما میفرمائید من میروم کشته میشوم در اینصورت چرا زنها را با خود میبری اینوقت زینب سر از محمل بیرون آورد فرمود یابن عباس می‌خواهی بین من و برادرم جدائی بیندازی هرگز من از او مفارقت نکنم.

پاره‌ای از کلمات علماء و محدثین در شئونات

آنمخدره علیها السلام

مرحوم سپهر گوید هی فی فضائلها و فواضلها و خصالها و علمها و عملها و عصمتها و عفتها و نورها و ضیائها و شرفها و بهائها تالیة امها صلوات الله علیها و علی امها و ابیها و جدھا و اخویها در مراتب فصاحت و بلاغت آنمخدره تمام فصحا و بلغا معترفند که هرگاه لب بتکلم باز میکرد گویا علی بن ابی طالب است سخن میگوید و مراسم عفت و عصمت و عقل و دانش و کیاست آن مخدومه دو جهان از آن افزون است که در حیطة گذارش گنجد و در درجه محبت و دوستی این حضرت عصمت آیت نسبت به برادر والا گهرش چنان بود که هرروز چند مرتبه خدمت برادر دریافتی و دیده بدیدار مبارکش روشن ساختی تا بحدیکه در اوقات نماز اول میآمدی و نظر بان کعبه مقصود میکردی و آن قبله اهل حاجت و حقیقت را زیارت میکردی آنگاه بنماز برمیخواستی و کافی است در جلالت فضائل او چندان شوق در امر جهاد و تقویت دین خالق عباد داشت که با یک عالم شهامت ملازم خدمت برادر گردید و در جمیع مصائب

ص: ۴۳

کهم بازو و هم ترازو بود.

ترویج دین اگرچه بقتل حسین شد تکمیل او بموی پریشان زینب است

و در مقام صبر و شکیبائی چنان ثابت قدم بود که عقول کافه ممکناترا متحیر گردانید آن بلایا و رزایا که تحمل نمود اگر پاره آنرا بر اذیال جبال راسیات و آفاق ارضین و سماوات میافکنند از ثقل آن از هم متلاشی میگردید محققا از آغاز خلقت تاکنون از هیچ زنی از زنان انبیاء و اولاد اولیا این حلم و بردباری بروز نکرد و کمترین مساعدتش در یاری دین و حمایت امام مبین تقدیم دو فرزند سعادت مند خود بود که در روز عاشوراء دست محمد و عون که پاره‌های جگر او بودند بگرفت و در آستان مبارک برادرش امام همام حاضر ساخته عرض کرد جدم خلیل قبول فدا فرمود شما هم نیز این قربانی از من به‌پذیر و البته اگر نه آن بودی که بر زنان جهاد و قتال روی نباشد هرینه هزار جان نثار قدمت میگردم و بهر ساعت هزار شهادت خواستار شدمی و در مرتبه وقار و تحمل چنان بود که چون دو فرزندان او شهید شدند از خیمه پای بیرون نگذاشت و کذا در شهادت ابی الفضل ولی چون نخل قامت قیامت آیت علی اکبر بر خاک افکندند با دیده نمناک و سر و پای برهنه فریادکنان بیرون دوید و همی فرمود و اولداه و اقره عیاه و اثمره فؤاده تا آنکه امام دستش بگرفت و بخیمه باز آورد و در مقام اتحاد نفسانی با حضرت سید الشهداء بآنمقام اتصال یافت که چون سر مبارک حضرت سید الشهداء را بر روی نیزه دید نگران شد سر مبارکرا بر چوبه محمل زد که خون از زیر مقنعه جاری گشت و در درجه جلال و قوه نفس و صدق ایمان و نهایت علم و حلم آن مخدره آفریده ایرا نتوان باوقیاس کرد مگر محمد را و کافی است مکالمات او با امام زین العابدین علیه السلام در قتلگاه و تسلی دادن او را و قرائت حدیث ام ایمن که در محل خود ذکر میشود انشاء الله و در بازار کوفه حجت خدا امام زین العابدین بفرماید انت بحمد الله عالمه غیر معلمه و فهمة غیر مفهمة اگر اعلی درجه فهم و علم و دانش و بینش برای او حاصل نبود امام چنین نمیفرمود و در توانائی حفظ اسرار و لیاقت و دیعت اسرار امامت بآن رتبت نائل شد که تا مدتی بسبب تقیه و جهات دیگر از جانب آنمخدره

ص: ۴۴

کمحترمه بجماعت شیعه نقل احکام و اسرار میشد و در مقام جلالت قدر و نبالت منزلت و قرب بمقام امامت و ادراک شئونات ولایت بآنمکان استقامت گرفت که چون حضرت سید الشهداء علیه السلام را شهید ساختند بر آن پیکر همایون و اندام غرقه در خون نظر کرده در حضرت خالق پیچون عرض کرده این قربانیرا از آل محمد (ص) قبول فرمای و اگر این خبر مقرون بصحت باشد از تمام مراتب ارفع است چه در این مقام آنگونه کلام بر زبان مبارکش بگذشته از لسان مبارک جناب سید المرسلین و امیر المؤمنین و ائمه طاهرین صلی الله علیه و اله و سلم میباید گرفته باشد و از عرض اینکلام در حضرت ملک علام مقامات آنمخدره محترمه سلام الله علیها مشهود میشود تا دیگران بدانند و بشناسند که دختر امیر المؤمنین علیه السلام را در حضرت خداوند چه منزلت و مقام است و این علیا مخدره را همان رتبت باشد که خدایش در لوح محفوظ نام نوشت و با لسان معجز نشان پیغمبرش باز نمود و مصائب و بلیاتی که خاصیه نفوس قدسیه اولیا است بر وی مقرر گشت و آن استعداد و لیاقت در وی نهاد که حملش را نیرومند گشت و البلاء للولا را مصداق گردید و با جان و دل پذیرا گشت و بر آن خوان غم و اندوه با قلب مطمئن و صدق صفوت مبادرت گرفت و آن پیمانہ غم را سر کشید که بحر محیط را گنجایش نبود و با گوهر بحر امامت موافقت نمود بلکه میتوان گفت مصیبت و شکیبائی این مظلومه غیر از سید الشهداء از مصیبت‌زدگان دشت کربلا- و اغلب انبیاء و اولیاء افزون است بلا شبهه در کتاب ترجمه زینب کبری است.

شرح حال این معلمه آسمانی از بزرگترین مریبان عالم بشریت است و از مهم ترین مادران جامعه انسانیت است که در صف اول بانوان عالم صفحات مهمی از تاریخ مدنیت و تربیت و نهضت ملی جامعه را اشغال نموده است این مخدره در آغوش نبوت و مهد امامت و ولایت مهبط وحی و نزول قرآن نشوونما یافته و از پستان عصمت و طهارت شیرخورده و با شخص امام مشترکا بیک نهضت ملی قیام نموده و در مدرسه عالم و مکتب جهان عملا فضائل اخلاقی را بجهانیان تدریس فرموده این علیه عالیہ را که حالش در این اوراق نکاشته میشود در فضایل نفسانی ممتاز و بی نظیر بوده در صبر و

ص: ۴۵

شکیبائی حلم و حزم زهد و تقوی فصاحت و بلاغت دانش و بینش تعلیم و تربیت تدبیر و سیاست و سیادت و بزرگواری و عظمت و بزرگ‌منشی ثبات قدم و قوت قلب راست گوئی و درست رفتاری نطق و خطابه نصرت حق و حقیقت طرفداری ضعف‌افزایی و زبردستان شرف و مجد و فضیلت و منقبت عبادت و انقطاع از خلق شجاعت و عزت نفس و مناعت طبع در تمامی زنان عالم بشریت پس از مادر یکتا و بی‌همتا است در وفاداری و علاقه بناموس اجتماع در حق‌شناسی و قدردانی چشم‌روزگار را خیره ساخته این نابغه زمان برای حفظ مقصدات اسلامی و ناموس دیانت و اثبات مرام و مقصود عالی آنی آرام نداشت تا نهضت ملی را بپایان رسانید و انقلاباتی در سرتاسر ممالک اسلامی ایجاد کرد و در سایه آن انقلابات تعلیمات عالی‌خویش را که پرتو افاضات اسلامی بوده بجهانیان رساند و مقام خود و خاندانش را بگوش عالمیان آشنا کرد و ظلم و خودسری و استبداد بنی‌امیه را با تمام جنایات و فجایع اعمال آنها بر همه مردمان جزیره‌العرب در آن عصر و بر تمامی ملل عالم در تمامی اعصار فهماند در جامعه بشریت اگر زنان عالم را از مردان جدا کنند و برای آنها راهنمایی و پیشوایی و مشعلدار هدایتی بخواهند برگزیند بتحقیق در سر حلقه بانوان گیتی حضرت صدیقه کبری فاطمه زهراء سلام الله علیها و زعیم پیشوای سیاست و قهرمان جهان‌داری و پهلوان میدان تنازع بقاع جز حضرت زینب سلام الله علیها دیگری نتواند بود

تا اینکه گوید حضرت زینب نه تنها پیشوای زنان عالم اسلامی و معلم تربیت و تعلیم بانوان مسلمین است بلکه مردان عالم اسلام را نیز پیشوا و رهنما است بالاخره حضرت زینب در هیچ ملتی از ملل راقیه عالم نظیر ندارد کدام‌یک از ملل راقیه عالم یا اقوام بنی‌نوع آدم از این نمونه بانو تربیت نموده و نشوونما داده‌اند حقا باید مسلمین بسایر ملل راقیه گیتی بوجود مبارک او مفاخرت بر جهانیان بنمایند و تعالیم مقدسه او را سرمشق زندگانی فردی و اجتماعی قرار دهند و از او متابعت و پیروی کنند بنابراین مقدمات آنمخدره علیها السلام حق بزرگی بر جامعه مسلمین عموماً بالاخص بر بانوان دارد.

ص: ۴۶

گمحمد غالب شافعی گوید

ایشان در مجله الاسلام شماره (۲۷) سال اول گفته از بزرگترین زنان اهل بیت اطهار حسبا و نسبا و بهترین سیده طاهرات که صاحب روح عظیم و اهل تقوی و آینه سرتاپا نمای مقام رسالت و ولایت سیده زینب دختر علی بن ابیطالب کرم الله وجهه میباشد که او را بهترین سبکی که نمونه مکارم اخلاق بود پرورش و تربیت دادند و از پستان علم و دانش خاندان نبوت آشامید و از سرچشمه غیبی نوشید تا در آیات فصاحت و بلاغت از آیات بزرگ الهی گشت حضرت زینب در حلم و کرم و بصیرت در امور سیاست مشهور خاندان بنی هاشم و عرب گشت و بین جمال و جلال و سیرت و صورت و اخلاق و فضیلت جمع کرد و شبها در عبادت بود و روزها در روزه و او معروف باهل التقی بود الخ).

و ابن حجر در اصابه و ابن اثیر در اسد الغابه بترجمه حضرت زینب نوشته‌اند که آنمخدره در مجلس یزید لها کلام یدل علی قوه قلبها) بالجمله در خلال شرح حال آنمخدره مقاصد بیان خواهد شد.

کنیه و القاب آنمخدره

کنیه آنمخدره ام کلثوم و ام عبد الله و ام الحسن ولی برای این مظلومه کنیه‌های مخصوصی است مثل ام المصائب ام الرزایا ام النوائب و امثال آن

و اما القاب آنمخدره بسیار است از آنجمله عقيله بنی هاشم و عقيله الطالبیین و عقيله زن کریمه را گویند که در بین فامیل بسیار عزیز و محترمه و در خاندان خود ارجمند باشد.

و دیگر صدیقه صغری چون مادرش صدیقه کبری است و پدرش امیر المؤمنین علیه السلام صدیق اکبر است و بعد از امیر المؤمنین فاطمه (ع) اولی و احق باین لقب شریف

ص: ۴۷

علیا مخدره زینب است که در مبالغه صدق و صفا تالی برای او نبود و دیگر عصمت صغری که این ملکه عصمت را خدا باین مخدره انعام کرده بود و عصمتیکه شرط امامت است در این مخدره وجود داشت و دیگر ولیه الله و استحقاق این مخدره باین لقب جهتش بسیار روشن است. خجسته دختر زهرا که هست آینه ز پای تا بسرش جلوه اله در اوست ز ممکنات بواجب کس اشتباهی نیست بغیر عصمت صغری که اشتباه در اوست گواه عصمت او انما یرید الله نه بس همین همه قرآن بگو گواه در اوست و دیگر الراضیه بالقدر و القضاء و مصداق حقیقی آن همین محترمه بوده و دیگر صابره البلوی من غیر جزع و لا شکوی از شرح حال این بانوی عظمی کاملاً معلوم است که چنان ایستادگی در تحمل رزایا و مصائب نمود و چنان ثبات ورزید و چنان با کمال گشاده‌روئی بلایا را استقبال کرد که عقول را حیران نمود با اینکه چنان رتبت و منزلتی داشت که جمیع ما سوی الله در مقام اطاعتش چون عبد ذلیل بودند المؤمن کالجیل الراسخ لا تحرکه العواصف. و دیگر امینه الله عالمه غیر معلمه فهمه غیر مفهمه محبوبه المصطفی نائبه الزهراء شریکه سید الشهداء الزاهده العابده العقیفه القانته القائمه الصائمه الصابره المتهدده الشریفه ثمره شجره النبوه دره اکلیل بحر الولاية اگر وجود زینب نبود آثار نبوت و ولایت مطلقه روی باندراس و اضمحلال مینهاد. دو سرخط حلقه هستی بحقیقت بهم تو پیوستی المکرمة حافظته الودایع و الاسرار الموثقه فی نقل الاحادیث و الاخبار الفصیحه البلیغه فی البیان المعظمه قوی الجنان عند الهزاهر ذلك فضل الله يعطيه من يشاء و لو كان النساء بمثل هاذی لفضلت النساء علی الرجال فما التانیث عیب للشموس و لا التذکیر فخر للهلل

نشو و نما و تربیت حضرت زینب (ع)

کسی که ولادتش برخلاف عادت سائر مردم باشد نشوونمای او هم البته برخلاف عادت است.

شیخ بهائی در کشکول میفرماید (ان فاطمه ولدت الحسن و الحسین من فخذها الایمن و زینب و ام کلثوم من فخذها الایسر) و در هنگام ولادت امام زمان علیه السلام امام حسن عسکری علیه السلام بعمه خود حکیمه میفرماید) یا عمه نحن معاشر الائمة لا نحمل فی البطون انما نحمل فی الجنوب و لا نخرج من الارحام انما نخرج من الفخذ الایمن من امهاتنا لاننا نور الله لاتنا لنا الدانسات) چون حکیمه خاتون دست بر شکم علیا مخدره نرجس کشید آثار حمل ندید حضرت فرمودند ای عمه ما جماعت امامان در شکم مادرهای خود نباشیم بلکه در پهلوهای آنها هستیم تا هنگام ولادت از مجرای رحم خارج نمی‌شویم بلکه از رانهای مادران متولد میگردیم برای آنکه ما نور پروردگار هستیم کثافات رحم بما نمیرسد و علیا مخدره زینب در این خصیصه با ائمه هدی شرکت داشته و همچنین در نشوونما از اینجهت با آن صغر سنّ از جدش و پدرش و مادرش و ام ایمن احادیثی نقل میکند خصوصا خطبه فدکیه اگر نشوونمای او همانند دیگران بود طفل چهار یا پنج ساله هرگز نمیتواند حامل این احادیث بشود که در محل خود بیاید.

و در ترجمه زینب کبری گوید تربیت از مهمترین امور پرورش اطفال است که اگر هدف پدر و مادر برای اولاد تهذیب نفس و تذکیه اخلاق باشد ناگزیر باید از خوردسالی او را بتربیت صحیح نشوونما دهند و اول چیزیکه در تربیت مورد نیاز و توجه مخصوص است مربی کامل و عالم عامل و تدریس است صفحات تاریخ ملل راقیه عالم بما نشان می‌دهد که آنها بیش از هرچیز متوجه تهیه و نگهداری مربیان کامل عالم عامل می‌باشند تا پرورش یافتگان مکتب آنها خود مربیان ارجمند

ص: ۴۹

جهان بعد بوده باشند علیا مخدره حضرت زینب (ع) مصداق واقعی این حقیقت بوده و او در حصن حصین نبوت و خاندان با رفعت ولایت و امامت تربیت یافته و از پستان عصمت و طهارت حضرت صدیقه طاهره تغذیه نمود و از لبان وحی علم آموخته و در دامان کرامت پرورش یافته و از تربیت خمس طیبه ادب گرفته و نشوونمای قدسیه ملکوتی و تربیت روحانی آسمانی یافته و لباس جلال و عظمت و عفاف و عصمت و طهارت پوشیده و آداب و سنن دینی آسمانی مؤدب گشته است.

زن و اینهمه علم و فضل و کمال زن این همه فرجاه جلال

بعالم اگر بود این گونه زن بمردان بودی جنس زن طعنه زن

اثر طبع امام جمعه کاشمر

سپهر عصمت عفت مه برج حیا زینب یگانه دخت زهرا بنت شاه اولیاء زینب

امامت گر بدی لائق زنانرا فاش میگفتم که بر خلق دو عالم مقتدا و رهنما زینب

چه مریم مینمودی مائده از آسمان نازل مرخص گر نمودی فضه را بهر دعا زینب

بنی سطوت علی صولت حسن خلق و حسین فطرت شبیه مادرش زهرا بدی سر تا پیا زینب

بلا گر مایه قرب الهی گشت بر پاکان نبودی هیچکس انسان که گشتی مبتلا زینب

فغان و آه زانسانعت که با خیل اسیران شد بکوفه وارد از جور جفای اشقیا زینب

چه دید آن ازدحام قیل و قال مردم کوفه بگفتا اسکتوا با فرقه شوم دغا زینب

نفسها حبس شد در سینها اجراس ساکت شد تکلم کرد چون بابش علی مرتضی زینب

بناگه صوت قرآن خواندنی آمد بگوش وی سر از محمل برو نکرد از صدای آشنا زینب

سر پر خون شه را دید بر نی قاری قرآن مخاطب کرد آنسر را بچشم پربکا زینب

الا ایماه نو کاندلر سر نی جلوه گر باشی تو نا کرده غروب افتاده در رنج و عنا زینب

شریک اندر مصائب بودم از اول ترا جانا بهمراه تو بودی ز ابتدا تا انتها زینب

روی نبود که باشد ریش از خون سرت رنگین چرا با تو از این محنت نسازد اقتدا زینب

ز بی بابی سر خود را شکست از چوبه محمل بخون آلوده گیسو کرد از راه وفا زینب

تو دل خوشدار مشکوه از غریق بحر عصبانی شفیع معصیت کاران بود روز جزا زینب

مجارى حال زينب (ع) در حيوۀ رسولخدا صلى الله عليه و اله و سلم

از این پیش بیان شد کلمات و وصایای رسولخدا صلى الله عليه و اله و سلم درباره آنمظلومه و چون هنگام رحلت رسولخدا صلى الله عليه و اله و سلم نزدیک شد و بروایت بحر المصائب حضرت امیر المؤمنین و فاطمه زهرا و حسن و حسین علیهم السلام هر یک خوابی دیدند که بر وفات رسولخدا صلى الله عليه و اله و سلم دلالت داشت این وقت صدا بناله و نحیب بلند کردند در آن حال زینب کبری بخدمت رسولخدا صلى الله عليه و اله و سلم آمد عرض کرد یا رسول الله یا جداه دیشب خواب هولناکی دیدم کانی بريح عاصفه انبعثت و اسودت الدنيا و ما فيها و اظلمتها و حرکتني من جانب فرايت شجرة عظيمة فتعلقت بها من شدة الريح قد قلعته و القتها على الارض ثم تعلقت على غض قوی من اغصان تلك الشجرة فقطعتها ايضا ثم تعلقت بفرع آخر فکسرتة. ايضا فتعلقت على فرعين متصلين من فروعها فکسرتهما ايضا فاستيقضت من نومی هذه).

عرض کرد یا جداه دیشب در عالم رؤیا چنان دیدم که باد سختی وزیدن گرفت بقسمی که دنیا را تاریک و ظلمانی کرد و من از شدت و سختی آن باد باینطرف و آنطرف میافتادم بالاخره درخت بزرگی بنظرم آمد خود را باو چسبانیدم بناگاه از شدت وزیدن باد آندرخت از ریشه کنده شد من خود را بیک شاخه محکمی آویختم باد آنشاخه را در هم شکست بشاخه دیگر معلق شدم او را هم در هم شکست در آن حال بدو شاخه که بهم اتصال داشت خود را بآن چسبانیدم از شدت وزیدن باد آن دو شاخه هم در هم شکست و نابود گردید من وحشت زده از خواب بیدار شدم.

رسولخدا از شنیدن این خواب سیلاب اشک از دیده بارید و سخت بگریست و فرمود ای نور دیده آن درخت جد تو است که عنقریب تند باد اجل او را از پای بدر آورد و آن شاخه که نخست بآن علاقه جستی مادر تو است و آن شاخه دیگر پدر تو است و آندو شاخه دیگر دو برادر تو حسن و حسین میباشند که در مصیبت ایشان

ص: ۵۱

دنیا تاریک شود و تو در مصیبت آنها جامه سیاه بپوشی)
این اول مصیبتی بود که بام المصائب زینب رسید و از آنروز خود را مستعد بلا گردانید.

مجاری حال زینب در حیوه مادرش زهرا (ع)

در جلد اول این کتاب سبق ذکر یافت که آن مصائب عظیمه که بر فاطمه زهراء وارد میگرددید در الم و رزایا زینب کبری سهیم و شریک بود و هنگام قرائت خطبه فدکیه زینب آنرا شنیده روایت نموده و در وصیت‌های فاطمه ذکر کردیم که آنحضرت وصیت فرمود پردهای مرا بدخترم زینب بدهند الخ

و در کتاب عمده الطالب مسطور است که حضرت زینب کبری سلام الله علیها از مادرش حضرت فاطمه (ع) روایت دارد و بمحاسن کثیره و اوصاف جلیله و خصال حمیده و شیم سعیده امتیاز داشت مفاخرش چون مآثر خورشید درخشان و نمایان و فضایلش چون ذخایر بحر بیکران و بی پایان بود بزرگان اقوام از احادیش بهره یاب و زعمای قبایل از افاضاتش مستفید میشدند و آن مخدره سن او مقتضی بود که چون امیر المومنین فاطمه را کفن نمود خطاب فرمود یا زینب و یا ام کلثوم و یا فضه و یا حسن و یا حسین هلموا و تزو دوامن امکم الخ

در آنحال زینب و کلثوم در پیشروی پدر گریه میکردند این وقت علیا مخدره زینب برقی آویخته و بدن خود را بردائی پوشیده بود دامن کشان همی بیامد و همی گفت یا رسول الله الآن حقا فقد ناک دیگر ترا دیدار نخواهیم کرد و نبات انبیاء و ائمه را به دیگران نتوان قیاس کرد در نشوونما و ترقی پس حامل روایت شدن آنمخدره با کمی سن از مادرش جای استعجاب نیست.

اقوال العلماء في حقها ع

ابو الفرج اصفهانی در مقاتل الطالبین مینویسد

(زینب العقیله بنت علی بن ابی طالب علیه السّلام امها فاطمه بنت رسول الله صلّی الله علیه و اله و سلّم و هی التي روی ابن عباس عنها كلام فاطمه فی فدك فقال حدثنی عقيلتنا زینب بنت علی علیه السلام.

و منقول از انساب الطالبین است که میفرماید زینب کبری دختر امیر المومنین که کنیت او ام الحسن بوده روایت می‌کرد از مادرش زهراء

(و قال قد امتازت بمحاسنها الكثيرة و اوصافها الجلیلة و خصالها الحميدة و شيمتها المرضية السعيدة و مفاخرها البارزة و فضائلها الظاهرة).

و جلال الدین سیوطی در رساله زینیه بنا بر نقل علامه معاصر شیخ جعفر نقدی در زینب کبری مینویسد که زینب علیها السلام در حیات پیغمبر متولد گردید (و كانت لبیبه جزله عاقله لها قوة جنان الخ).

و نیشابوری در رساله علویه گوید زینب (ع) دختر علی علیه السلام در فصاحت و بلاغت و زهد و عبادت مانند پدر و مادرش بود. و ابو نصر لبنانی در کتاب فاطمه دختر محمد صلّی الله علیه و اله و سلّم چاپ بیروت مینویسد اما زینب بنت فاطمه فقد اظهرت انها من اكثر آل البيت جراءة و بلاغة و فصاحة و قد استطارت شهرتها بما اظهرت يوم كربلا و بعده من حجة و قوة و جراءة و بلاغة حتی ضرب بها المثل و شهد لها المورخون و الكتاب

و فرید وجدی در دائره المعارف در ذیل لغت زین مینویسد زینب بنت علی بن ابیطالب علیه السّلام از زنان فاضله روزگار است و عقيله جلیله بنی هاشم است که با برادرش حسین بن علی در وقعه کربلا شریک بود و چون حسین شهید شد قائد باقی مانده از زنها و کودکان او بود بعد مجاری حال آن مظلومه را در کوفه و شام و خطبه او را در مجلس یزید مینگارد الخ.

ص: ۵۳

و ادیب فاضل حسن قاسم در کتاب السیده زینب مینویسد (السیده الطاهره الزاکیه زینب بنت الامام علی بن ابیطالب ابن عم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لها اشرف نسب و اجل حسب و اکمل نفس و اطهر قلب فالمستجی آثارها یتمثل امام عینه رمز الحق و رمز الحقیقه رمز الشجاعه رمز المروه و فصاحت اللسان و قوه الجنان و مثال الزهد و الورع و مثال العفاف و الشهامه ان فی ذلك لعبره فلئن کان فی النساء مشهرات فالسیده اولاهن و اذا عدت الفضائل ففضائلها من وفاء و سخاء و صدق و صفاء و شجاعه و إباء و علم و عبادۀ و عفة و زهادۀ فزینب اقوی مثال للفضیلة بكل مظاهرها الخ.

و جاحظ در کتاب البیان و التبین خطبه علیا مخدره زینب را که در کوفه قرائت کرده می نویسد

و احمد بن ابی طاهر در کتاب بلاغات النساء خطبه های آن مظلومه را ذکر کرده است.

و محمد علی احمد مصری در رساله سیده زینب علیها سلام میگوید ان بنت سید الامام علی کرم الله وجهه و بنت سیده فاطمه الزهراء بنت رسول الله من اجل اهل البيت حسبا و اعلاهم نسبا خیره السيدات الطاهرات و من فضلیات النساء و جلیلات العقائل التي فاقت الفوارس فی الشجاعه و اتخذت طول حیوتها تقو الله بضاعه و کان لسانها الرطب بذكر الله علی الظالمین غضبا و لاهل الحق عوناً و معیناً کریمه الدارین و شقیقه الحسنین بنت بتول الزهراء التي فضلها الله علی النساء و جعلها عند اهل العزم

ام العزائم و عند اهل الجود و الکریم ام الهاشم تا آنجا که گوید در سال ۵ هجرت متولد گردید و اهل بیت بمیلاد او مسرور شدند و او در محیط علم و نبوت و ولایتها نشوونما نموده است نشات نشاء حسنه کامله فاضله عالمه من شجره اصلها ثابت و فرعها فی السماء و كانت علی جانب عظیم من الحلم و العلم و مکارم الاخلاق ذات فصاحه و بلاغه فیض من یدها غیث الجود و الکریم الخ.

مجموعه احوال حضرت زینب در میوه

امیر المومنین علیه السلام

ملا محمد تقی معروف بشهید ثالث در کتاب مجالس المتقین و شیخ ابی سعید حسن بن حسین سبزواری معاصر شهید اول در کتاب مصابیح القلوب حدیث کنند که حضرت زینب با قمر بنی هاشم ابو الفضل العباس علیه السلام در کنار امیر المؤمنین علیه السلام نشسته بودند و قمر بنی هاشم در آنوقت کودک بود حضرت بفرزند دل‌بند خود قمر بنی هاشم فرمود بگو واحد گفت واحد فرمود بگو اثنین عرض کرد یا ابتا بزبانیکه واحد گفته‌ام اثنین نگویم مرا شرم می‌آید حضرت فرزند ارجمند خود را به‌بوسید و مسرور گردید اینوقت زینب علیها السلام عرض کرد یا ابتاه ما را دوست میداری فرمود آری چگونه دوست ندارم که میوه دل من هستی عرضکرد پدر عزیزم دوستی برای خداست و شفقت و مهربانی برای ماست و در کتاب زینب کبری تالیف علامه شیخ جعفر نقدی این سؤال را نسبت بعلیا مخدره زینب میدهد و میگوید زینب چون طفل بود در دامن پدر می‌نشست و حضرت علی علیه السلام او را با لطف و مهربانی کلام تعلیم می‌نمود آنگاه فرمود نور دیده بگو یکی چون گفت فرمود بگو دو تا زینب ساکت شد فرمود صحبت کن نور دیده من عرض کرد پدر عزیزم زبانی که بگفتن یکی گردش کرد چگونه کلمه دو تا را بر زبان آورد حضرت علی علیه السلام او را بسینه چسبانید و بوسید).

بعد میفرماید این روایت با کمی اختلاف متواتر است و نشان میدهد که زینب از طفولیت دارای علم و کمال بود و از کوچکی شرح صدر داشته و در مکتب رسالت و امامت و عصمت و طهارت از منبع علوم و دانش سیراب گشته البته کسیکه در مهد علم تربیت شده باشد و در باب علم علوی معتکف بوده و از پستان عصمت و طهارت تغذیه نموده است و در تمامی عمر در ذیل افاضات دو پیشوای بزرگ که سادات اهل بهشت هستند پرورش یافته باید چنین باشد

علم و دانش علیا مخدره زینب (ع)

البته علم و دانش از افضل سجایای بشری است و اشرف صفات انسانی دانش و ادب است خداوند عالم انبیاء را بعلم و دانش تکمیل کرده برای هدایت بشر فرستاد و بندگان خاص خود را بدرجه رفیعه رسانید كما قال الله (يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ) و قال تعالى ایضا (شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ) و قال الله تعالى (هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ) آری علم آدمی را بحقایق امور راهنمائی میکند و موجبات نیل بسعدت و رضایت خدا را فراهم می آورد ازین رو رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم بین دو نفر که یکی عالم و دیگری عابد بود فرمود فضل العالم علی العابد کفضلی علی ادنی رجل من امتی و نیز فرمود اهل بیت من خاندان علم هستند و همچنانکه اطفال از شیر تغذیه میکنند امت من از دانش و بینش اهل بیت من می آشامند و هرکس بیشتر از سرچشمه فضیلت و علم آنها بهره مند گردد درونش روشن تر گردد و باید دانست چنانچه شیخ جعفر نقدی هم میفرماید و البته همین قسم است که علم و دانش زینب مانند دانش مثل سایر صنوف بشری نیست که از طریق اکتساب و تحصیل کرده باشد بلکه از منبع علوم غیبی نبوت و باب علم و دانش امامت سیراب گشته و سنخ معلومات ما نیست بلکه بوسیله الهامات خفیه و افاضات نبویه و تعلیمات علویه که معلمین مادی جهان را بدان راهی نیست اخذ علم و دانش نموده است و با نیروی ربّانی بوده است که توانسته از منبع علوم غیبی سرچشمه بگیرد و از تهذیب نفس جد و پدر و دو برادر والا-گهر خود علم و تربیت فراگیرد مثل علیا مخدره زینب و علم مثل گاه و کهرباست آنمخدره بقوه مقناطیسیه ذرات قدس نبوی و علوی و حسنی و حسینی کشته و با اقتضاء ظرفیت بفوز و فلاح شایانی رسیده آری چون بخل در مبدا فیض نیست و همواره افاضات نور علم و دانش پرتوافکن بوده او بقدر استعداد تام خود استفاضه

ص: ۵۶

نموده و مستفید گشته و پهلو به پهلو مقام و مرتبه سامی ذو حظ علیم و رتبه خاصه امامت و ولایت قدم میزد و بوسیله ریاضیات حقه شرعی و عبادات جامعه شرایط حقیقه و مواظبت بر ذکر خداوند عالم موفق بمقامات کشف و شهود گشته در حدیث وارد است (من اخلص لله تعالی عمله اربعین صباحا انفجرت ینایع الحکمه فی قلبه و من قلبه علی لسانه).

و در حدیث دیگر می‌فرماید آنکس که زاهد در دنیا باشد خداوند متعال او را فقیه در دین میکند و اثبت الله الحکمه فی قلبه و انطق بها لسانه و در حدیث دیگر است که می‌فرماید.

(لیس العلم فی السماء فینزل علیکم و لا- فی تخوم الارض فیخرج لکم تخلقوا باخلاق الروحانین یظهر لکم) و شکی نیست که حضرت علیا مخدره زینب علیها السلام تمام مدت عمر برای رضای خدا خالصا لوجه الله قیام مینمود و قدم میزد چگونه منابع علوم در قلبش ظاهر نشود و چگونه از قلبش بزبانش جاری نشود باضافه کسیرا که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم معلم او بوده و مانند علی علیه السلام مربی او و فاطمه زهرا علیها السلام از پستان عصمت و طهارت شیر داده البته او دارای قدرت بیان و فصاحت و بلاغت و علم و عمل میشود پس جای استبعاد نیست آنچه را که فاضل دربندی نقل کرده است که علیا مخدره زینب علم منایا و بلایا از پدر بزرگوارش فراگرفته و مانند جمعی از اصحاب مثل سلمان و ابی ذر و بعضی از تابعین مثل رشید هجری و میثم تمار حضرت زینب دارای اسرار بوده و خطبه او در مجلس یزید شاهد است

و دربندی گوید حضرت زینب افضل از آسیه و مریم بنت عمران است و کلام حضرت سجاد که فرمود یا عمه انت بحمد الله عالمه غیر معلمه و فهمه غیر مفهمه بهترین دلیل این مدعی است و همچنین حالات او

مجلس تدریس و تعلیم حضرت زینب

در خصائص زینبیه جزائری ص ۲۷ مینویسد که در ایامیکه امیر المؤمنین علیه السلام در کوفه تشریف داشت آنمکره را مجلسی بوده در منزل خود برای زنها تفسیر قرآن بیان می‌فرمود یکی از روزها تفسیر کهیعص را می‌فرمود در این بین امیر المؤمنین علیه السلام وارد شده و فرمود ای نور دیده شنیدم تفسیر کهیعص را مینمائی عرض کرد بلی یا ابتاه فدایت شوم فرمود ای نور دیده آن رمزیست در مصیبت وارده بر شما عترت پیغمبر پس مصائب و نوائبی را که بر آنها وارد میشد برای آنمخدره بیان فرمود پس فریاد ناله و گریه آن مظلومه بلند شد (الخ)

و در بحر المصائب شیخ محمد جعفر بن سلطان احمد بن شیخ علی بن شیخ حسن تبریزی المطبوع سنه ۱۲۹۵ می‌نویسد که پس از یکسال از ورود امیر المؤمنین علیه السلام بکوفه زنهاى محترمه آن شهر بتوسط مردان خود بآن حضرت پیام فرستادند که آنچه شنیده و فهمیده‌ایم جناب زینب خاتون محدثه و عالمه تالی بتول و جگر گوشه رسول و مانند مادرش ستوده سیر و از جمله جهانیان برتر است اگر اجازت فرمائی بامداد که یکی از اعیاد مخصوصه است در خدمتش مستفیض شویم امیر المؤمنین علیه السلام اجازت داد چون حضرت زینب مطلب ایشان را بدانست با خازن پدرش فرمود تا رشته مروارید پربها حاضر ساخت چون امیر المؤمنین علیه السلام به حجره آنمخدره در آمد و از خازن بیت المال به پرسید خازن نوشته مختومه حضرت زینب را که در امانت خواستن آن مروارید فرستاده بود بنمود آنحضرت قبول فرمود پس زنهای محترمه کوفه بمجلس آنمخدره بیامدند و با کمال خضوع و خشوع بزیارتش نائل شدند و مقاصد و مطالب خویش را بعرض رسانیدند و باستفاضت و استفادت مفاخرت یافته‌اند.

نائل شدن علیا مخدره مقام وصایت و نیابت خاصه را

در بحار الانوار و اکمال الدین صدوق از علی بن الحسین بن علی بن شادویه المؤدب مرویست که احمد بن ابراهیم گفت بر حکیمه دختر محمد بن علی الرضا علیه السلام وارد شدم در سال دویست و شصت دو از پس پرده آن مخدره با من تکلم میکرد و در ضمن آن حدیث است که احمد بن ابراهیم گفت من گفتم آیا اقتدا بکسی باید کرد که با زنی وصیت نهاده است (فقلت اقتداء بالحسین علیه السلام فالحسین اوصی الی اخته بنت علی علیه السلام فی الظاهر فکان ما یخرج عن علی بن الحسین علیهما السلام من علم ینسب الی زینب ستر علی بن الحسین).

حکیمه خاتون دختر حضرت جواد علیه السلام فرمود در این امر با امام حسین علیه السلام اقتدا شده است چه حضرت حسین علیه السلام وصیت خویش را در ظاهر با خواهرش زینب نهاد و در احکام و علوم هرچه برای ایشان ظاهر میگشت بعلیا مخدره حضرت زینب منسوب بود زیرا که بسبب تقیه نمیخواستند بعلی بن الحسین علیه السلام نسبت دهند تا اسباب بداندیشی مخالفان شود) و از این خبر معلوم میشود که آنمخدره دارای منزلت و مقام نیابت امامت بوده و بدیهی و معین است که علو این مقام بچه اندازه است بلکه جز امام این رتبت نخواهد داشت این شئونات جلیله و مقامات جمیله نزدیک بمرتبه امامت و ولایت است یکی از مقامات آنمخدره این است که سه مرتبه امام زین العابدین را از قتل نگاه داری نمود بتفصیلی که بعد از این بیاید که از این حالات معلوم میشود که دختر امیر المؤمنین علیه السلام دارای چگونه عنصریست که با عنصر امامت مقابل است که خداوند متعال چنین امانتی را برای چنان روز ذخیره نموده و از آنجائیکه حضرت زینب باخبر ما یكون دانا بود و می دانست که بنی امیه هرچه سعی کنند که آثار اهل بیت را نابود کنند هرگز نتوانند فلذا بلایا را با یک عالم شهادت استقبال میکرد و در تمام آن موارد خطرناک هیچ گاه نشد که اظهار خضوع و خشوع و فروتنی نماید و چنان مناعت طبع همی بخرج می داد و همه جا هیبت و ریاست منزلت خود را آشکار

ص: ۵۹

میفرمود که درخور هیچ سلطان مقتدری نبود چنانچه در بیان خطب و کلمات او خواهی شنید و این شئونات مخصوص بمقام نبوت و امامت است و آن مخدره اگر دارای اصل مرتبه امامت و ولایت نبوده لکن مقامی را دریافته که ما بین آن و این دیگر واسطه نخواهد بود که اگر از آن مقام تجاوز شود بعرتبه ولایت و امامت نازل گردد لها جلال لیس فوق جلالها الا جلاله امها (ع)

تزیوج حضرت زینب (ع) بعد الله بن جعفر (ع)

ترجمه و فضائل عبد الله بن جعفر بعد از این مذکور خواهد شد چون علیا مخدره بحد بلوغ رسید و دوره طفولیت او سپری شد بزرگان قبائل گردن کشیدند و خطبه‌ها خواندند و نظمها سرودند از آنمیان اشعث بن قیس کنندی قدم پیش گذاشت و این تخم آرزو را در مزرعه دل کاشت

چنانچه ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه جلد اول ص ۳۶۲ گفته (ان الاشعث بن القیس الکنندی خطب الی علی ابنته فزبره و قال یابن الحائکک اغرکک ابن ابی قحافه) و این اشعث بن قیس را فقیر ترجمه او را در جلد چهارم الکلمه التامه ایراد کرده‌ام که در سنه دهم از هجرت با جمعی از قبیله خود ایمان آورد بعد از رسولخدا مرتد شد و ابو بکر بر او ظفر یافته او را دست گیر کردند و ابو بکر خواهر کوری داشت او را بشرط زنی باو داد از او اسماء که قاتل امام حسن علیه السلام بود و محمد بن اشعث که از جند عمر سعد در زمین کربلا بود بوجود آمد از این جاست که حضرت امیر علیه السلام او را نهیب داد و فرمود ای پسر بافنده مغرور کرد ترا پسر ابو قحافه که خواهر خود را بتو داد این مرتبه اگر نام دختر من در میان نامحرمان به بری جواب تو جز شمشیر نباشد و از کسانیکه آمد رفت بخانه حضرت میفرمود عبد الله بن جعفر بود ولی حیا مانع بود که اظهار مطلب خود بنماید بالاخره یکنفر از طرف عبد الله بن جعفر خدمت امیر المومنین علیه السلام آمده عرضکرد یا امیر المؤمنین شما می دانید که رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم باولاد

ص: ۶۰

جعفر تا چند علاقه داشته و روزی نظر بآنها فرمود و قال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نباتنا لبنينا و بنونا لبناتنا همانا دختران ما از آن پسران ما هستند و پسران ما بدختران ما اختصاص دارند بنابراین مناسب است که علیا مخدره زینب را بعبد الله بن جعفر ترویج فرمائید و صدق او را مانند صدق مادرش فاطمه (ع) چهارصد و هشتاد درهم معین فرمائید امیر المؤمنین علیه السلام قبول فرمودند و آن بانوی عظمی را باو ترویج نمودند و روزی چند از آن پس عبد الله در خانه خود گشود و در ولیمه مردمرا اطعام نمود و بر فقراء و مساکین انفاق بسیار کرد چون بسبب دعای حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ که در ترجمه عبد الله بیاید بسیار متمول شده بود و داستان جود و سخای او ضرب المثل بود بالاخره چون حضرت امیر المؤمنین علیا مخدره را بخانه بحر الجود عبد الله جعفر فرستاد همه روزه از برای دیدار آنمکرمه بخانه عبد الله میآمد و با جناب زینب و عبد الله ملاطفت بسیار مینمود و همان نحو که با فرزندان خود حسن و حسین علیهما السلام سلوک مینمود با عبد الله بن جعفر همان قسم سلوک میکرد و هرگاه علیا مخدره زینب برای زیارت جدش رسولخدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ اراده مسجد مینمود امام حسن از یک طرف و امام حسین از یکطرف آنمخدره میرفتند و امیر المؤمنین کسیرا میفرستاد که چراغهای مسجد را خاموش کنند مبادا نامحرمی بسوی آنها نظر کند و هنگامیکه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بجانب عراق توجه نمودند عبد الله جعفر را با آن مکرمه با خود حرکت دادند و در کوفه در خبر شهادت آنحضرت مذکور است که یکشب در خانه امام حسن و شب دیگر در خانه امام حسین و یکشب در خانه ام کلثوم زینب بسر میرد که شب نوزدهم ماه مبارک رمضان را در خانه آن مخدره بوده و مراد بام کلثوم علیا مخدره زینب است و در مدت امامت آن مخدره در کوفه چنانچه بآن اشاره شد معظمت و محترمت زنان شیعه شرفیاب حضور آن بضعه مرتضوی میشدند و از انفاس قدسیه اش بهره‌ها می بردند و بفیوضات کامل نائل میشدند

عبادت علیا مخدره حضرت زینب (ع)

علامه شهیر نقدی در کتاب زینب کبری گوید عبادت از عبودیت و بندگی است و نهایت خضوع و خشوع و تذلل است و بدیهی است جز خدای تعالی کسی و چیزی قابل ستایش و بندگی و درخور خضوع و خشوع نیست تنها خالق متعال و خداوند کریم بخشنده مهربان است که ولی نعمت همه موجودات و جانبخش همه هستی است و تمامی موجودات عالم در مقام عبودیت و ستایش در مقام خویش هستند و همواره بتحلیل و تقدیس و تسبیح ذات واجب الوجود بی شبهه و نظیر میباشند و هر یک درخور استطاعت فهم و بینش خود خالق متعال را می ستایند و هر اندازه معرفت و شناسائی بیشتر باشد خضوع و خشوع و تذلل باستان قدس الهی بیشتر میشود

روی همین اصل بود پیغمبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ شبها را تماما قیام داشت و آنقدر در پیشگاه الهی ایستاد که قدم‌های او ورم کرد و رنگش زرد شد آنگاه آیه طه مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى نازل شد
امیر المؤمنین علیه السلام در هر شب و روز هزار رکعت نماز می خواند حتی در جنگها تا ممکن بود از خواندن نماز خودداری نمیکرد و همچنین حضرت زهراء (ع) شبها را نماز میخواند تا نزدیک طلوع آفتاب و دعا بمؤمنین و مؤمنات میکرد ذریه او هم این میراث را داشته‌اند.

عبادت حضرت مجتبی و حضرت سید الشهداء خصوصا نمازهای روز عاشوراء یک حقیقت ثابتی را نشان میدهد که عقول بشری از درک آن عاجز است.

اما علیا مخدره زینب (ع) در خضوع و خشوع و عبادت و بندگی وارث مادر و پدر بود اکثر شبها را بتهجد صبح میکرد و دائما قرآن تلاوت میفرمود و بگفته بعضی از مورخین که مینویسند تهجد و شب بیداری زینب علیها سلام در تمام عمرش ترک نشد حتی شب ۱۱ محرم با آنهمه فرسودگی و خستگی و دیدن آن مصیبت‌های دلخراش

ص: ۶۲

و حضرت سجاد روایت میفرماید که در آن شب دیدم عمه‌ام در جامه نماز نشسته و مشغول عبادتست. و بیرجندی در کبریت احمر میفرماید که از برخی مقاتل معتبره نقل شده است از حضرت سجاد علیه السلام که عمه‌ام زینب با این همه مصیبت و محن واردۀ بر او از کربلا تا شام هیچگاه نوافل را ترک نکرد. و نیز او روایت میکند چون حضرت حسین برای وداع زینب آمد فرمود (یا اختاه لا تنسینی فی نافله اللیل مرا در نماز شب فراموش مکن.

و نقل از مشیر الاحزان علامه شیخ شریف جواهری شده که مینویسد نقلا از فاطمه دختر حضرت حسین علیه السلام که فرموده و اما عمتی زینب فانها لهم تزل قائمه فی تلك اللیلة ای عاشره من المحرم فی محرابها تستغیث الی ربها و ما هدات لنا عین و لا سکت لنا زفره.

و نیز گفته بعضی از متبعین اخبار از حضرت سجاد روایت میکنند که فرمود (ان عمتی زینب کانت تؤدی صلواتها من قیام الفرائض و النوافل عند مسیرنا من الکوفه الی الشام و فی بعض المنازل کانت تصلی من جلوس لشدۀ الجوع و الضعف منذ ثلاث لیل لانها کانت تقسم ما یصیبها من الطعام علی الاطفال لان القوم کانوا یدفعون لکل واحد منا رغیفا واحدا من الخبز فی الیوم و اللیلة). و در بحر المصائب از امام زین العابدین علیه السلام روایت مذکوره را چنین نقل کرده که آنحضرت فرمود عمه‌ام زینب با آن کثرت رنج و تعب از کربلا تا بشام بنافله شب قیام و اقدام داشت و با آن حال گرفتاری و پرستاری عیال و تحمل زاری اطفال و تفقد احوال جمعی پریشان روزگار از مراسم عبادت غفلت نداشت

اما در یکی از منازل نگران شدم نشسته بنماز نافله اشتغال دارد من سبب این ضعف را پرسیدم گفت سه شب است که حصه طعام خود را باطفال خوردسال میدهم و امشب از نهایت گرسنگی قدرت بیای ایستادن ندارم چه آن مردم نکوهیده خصال بسیار بر اهل بیت سخت می‌گرفتند)

ص: ۶۳

اقول عبادت نه تنها نماز شب و سائر نوافل می‌باشد بلکه تمام حرکات و سکونات آن مخدره همه عبادت پرقیمت بود اصل علیا مخدره زینب احیای مراسم خداپرستی و عبادت و بندگی نموده و اگر حرکت علیا مخدره زینب از کربلا بکوفه و از کوفه بشام وقوع پیدا نکرده بود دین و عبادت مندرس و محو شده بود.

زهد علیا مخدره زینب (ع)

اما زهد در معانی الاخبار صدوق میفرماید زاهد کسی را میگویند که آنچه را که خدا دوست دارد دوست داشته باشد و آنچه مورد بغض اوست دوری گزیند و از حلال بیش از حد کفاف نخواهد و بسوی حرام میل نکند).
 و در مجمع البحرین در لغت زهد بعد از نقل روایت مذکوره میفرماید (و فی الحدیث اعلی درجات الزهد ادنی درجات الورع و اعلی درجات الورع ادنی درجات الیقین و اعلی درجات الیقین ادنی درجات الرضی).
 و علیا مخدره زینب اعلی درجات رضا و تسلیم را داشت زنی که شوهرش بحر الجود عبد الله جعفر بود که خانه او بعد از منزل خلفا و ملوک در درجه اول عظمت بود و ارباب حوائج همواره در آن بیت الشرف تجمع داشته‌اند و برای خدمت کمر بسته حاضر و آماده فرمان‌بردار بودند و آنمخدومه با این حال از برای رضای خدا از همه صرف نظر کرد و از تجمل و زینت که در آسمان با فطرت زنان آمیخته روی پوشید و از مال و جاه و جلال دنیوی بکلی صرف نظر نمود.
 حتی از شوهر با رضای او و اولاد و خدم و حشم چشم پوشید تا با کمک برادرش حسین دین خدا را نصرت کرد و نفس خود را ذلیل نمود برای رضای خدا تا بمقامات عالیه نائل گردید.

جود و سخای آنمخدره

اما جود و سخای حضرت زینب گفتنی نیست کسیکه در خانه اجواد و اسخیا پرورش یافته و در خانه بحر الجود عبد الله جعفر زندگانی کرده و از وطن و خانه و شوهر و اموال چشم بپوشد بعلاوه از دو قره العین خود صرف نظر کند و آنها را بخدمت برادر بیاورد تا قربانی راه حق بشوند و در راه شام و کوفه نان خود را باطفال بدهد و خود گرسنه بسر برد چگونه جود او را در حیز تحریر یا تقریر توان در آورد فعلا در خاطر ندارم نمیدانم کجا دیدم که میهمانی برای امیر المومنین علیه السلام رسید آن حضرت بخانه آمد فرمود ای فاطمه آیا طعامی برای میهمان بدست میشود در نزد شما عرض کرد فقط یک قرصه نانی است که آنرا برای دخترم زینب ذخیره کرده‌ام حضرت زینب بیدار بود عرض کرد ای مادر نان مرا برای میهمان ببرید من صبر میکنم طفلیکه در آنوقت که چهار یا پنج سال بیشتر نداشته این جود و کرم او باشد دیگر چگونه کسی میتواند بعظمت آن بانوی عظمی پی برد زنیکه هستی خود را در راه خدا بذل بنماید و فرزندان از جان عزیزتر خود را در راه خداوند متعال انفاق بنماید و از آنها بگذرد نهایت دغایت جود است البته

سؤال آنمخدره حدیث ام ایمن را

اشاره

قالت زینب سلام الله علیها فلما ضرب ابن ملجم لعنه الله ابي صلوات الله عليه و رایت اثر الموت منه قلت يا ابتاه حدثني ام ایمن بكذا و كذا و قد احببت ان اسمعه منك فقال يا بنیه الحدیث كما حدثتك ام ایمن و كانی بك و نیت اهلك لسبایا بهذا البلد اذلاء خاشعین تخافون ان يتخطفكم الناس فصبرا صبرا فوالذي فلق الحبة و برىء النسمة ما لله على ظهر الارض ولى غيركم و غیر محببكم و شيعتكم و لقد قال لنا رسول الله حين اخبرنا بهذا الخبر ان ابليس يطير فى ذلك اليوم فرحا فيجول الارض كلها فى

ص: ۶۵

شیاطینه و عفاریته فیقول یا معشر الشیاطین قد ادرکنا من دریه آدم الطلبه و بلغنا فی هلاکهم الغایه و اورثناهم النار الا من اعتصم بهذه العصابه فاجعلوا شغلکم بتشکیک الناس فیهم و حملهم علی عداوتهم و اغرائهم بهم و اولیائهم حتی تستحکم ضلاله الخلق و کفرهم و لا- ینجوا منهم ناج و لقد صدق علیهم ابلیس و هو کذوب و علم انه لا- ینفع مع عدا و تکم عمل صالح و لا یضر مع محکم و موالاتکم ذنب الا الکبائر

حاصل ترجمه این است که علیا مخدره فرمود چون ابن ملجم ملعون ضربت بر سر پدر بزرگوارم زد و من آثار مرگ را در او مشاهده کردم پیش رفتم عرض کردم ای پدر بزرگوارم ام ایمن حدیثی از برای من نقل کرده است دوست داشتم آن را از دولب مبارک شما بشنوم فرمود نور دیدگان من حدیث همان است که ام ایمن برای تو شرح داده است

گویا نگرانم که تو با جمعی از دختران نوس و زنان بیکس از اهل بیت عصمت در این شهر اسیر و دستگیر دشمنان باشید در حال ذلت و خاری و خوف و وحشت و دشمنان شما همانند گرگان آدمخوار شما را احاطه کرده باشند ای نور دیده من زینب بر شما باد بصبر و شکیبائی بحق آن خدائیکه دانه را شکافته و خلایق را از کتم عدم بعرضه وجود آورده که در آنوقت در تمامت روی زمین دوستان خدا فقط شما و شیعیان و دوستان شما هستند و برای خداوند متعال ولی و دوستی بغیر شما و شیعیان شما نخواهد بود و زمانیکه رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم ما را باین حدیث خبر داد فرمود

در آنروز ابلیس لعین با شیاطین خود از شدت فرح و سرور در تمامت روی زمین پرواز کند و بمرده شیاطین خود خطاب کند و بگوید ای جماعت شیاطین دلخوش دارید که انتقام خود را از ذریه آدم کشیدیم و نهایت هلاکت را برای آنها فراهم کردیم و جهنم را بآنها میراث دادیم مگر جماعتیکه متمسک باین خانواده بشوند و پیروی از آل محمد بنمایند بر شما باد که سعی و کوشش بنمائید و مردم را بسبب شکوک و شبهات از این خانواده منحرف و منقطع بنمائید و کاری بکنید که باین خانواده و دوستان آنها دشمنی بنمایند تا کفر و ضلالت و گمراهی آنها محکم بشود و یک نفر

ص: ۶۶

رستگار نگردد.

ای نور دیده هرآینه بتحقیق ابلیس در این سخن راست گفت با اینکه کار او دروغ گفتن است بجهت آنکه میدانند هیچ عمل صالحی فایده ندارد با داشتن عداوت شما را و ضرر نمیرساند با دوستی شما گناهان مگر گناهان کبیره یعنی شیعیان شما بواسطه دوستی شما اگر گناهی بنمایند موفق بتوبه و انابه میشوند و گناهان خود را تدارک مینمایند.

متن حدیث ام ایمن

شیخ اجل ابو القاسم جعفر بن محمد بن قولویه طاب ثراه در کامل الزیارة باسناد خود با ذکر روات حدیث از قدامه بن زائده از حضرت علی بن الحسین علیه السلام از علیا مخدره زینب حدیث کند که فرمود

حدثتني ام ایمن ان رسول الله صَلَّى الله عليه و اله و سلم زار منزل فاطمة (ع) في يوم من الايام فعملت له حريرة و اتاه اليه بطبق فيه تمر ثم قالت ام ایمن فاتيتهم بقدرح فيه لبن و زبد فاكل رسول الله صَلَّى الله عليه و اله و سلم و علی و فاطمة و الحسن و الحسين عليهم السلام و شرب رسول الله و شربوا من ذلك اللبن ثم اكل رسول الله صَلَّى الله عليه و اله و سلم و اكلوا من ذلك التمر و الزبد ثم غسل رسول الله صَلَّى الله عليه و اله و سلم يده و علی يصب الماء عليها فلما فرغ من غسل يده مسح وجهه ثم نظر الى علی و فاطمة و الحسن و الحسين عليهما السلام نظرا عرفنا منه السرور في وجه فرمق بطرفه نحو السماء ملينا ثم وجه نحو القبلة و بسط يديه يدعو ثم خر ساجدا و هو ينشج فاطال نشيجه و علانحيه و جرت دموعه ثم رفع راسه و اطرق الى الارض و دموعه تقطر كأنها صبوب المطر فحزنت فاطمة و علی و الحسن و الحسين و حزنت معهم لما راينا من رسول الله صَلَّى الله عليه و اله و سلم و هبنا ان نسئله حتى اذا طال ذلك قال له علی عليه السلام ما يبكيك يا رسول الله لا ابكي الله عينيك فقد اقرحت قلوبنا لما نرى من حالك فقال يا اخي اني سررت بكم سرورا ما سررت مثله قط و اني لا نظر اليكم و احمد الله على نعمته على فيكم اذ هبط الى جبرئيل فقال يا محمد ان الله تعالى اطلع على ما في نفسك و عرف سرورك باخيك و

ص: ۶۷

انبتک و سبطیک فاکمل بک النعمه و هناک العطیه بان جعلهم و ذریتهم و شیعتهم معک فی الجنه لا یفرق بنیک و بینهم یحیون
 کما تحى و یعطون کما تعطى ترضى و فوق الرضى على بلوى كثيره تنالهم فى الدنيا و مکاره تصیبههم بایدی اناس ینتحلون ملتک و
 یزعمون انهم من امتک و هم براء من الله و منک خبطا خبطا و قتلا قتلا شتی مصارعهم نائیه قبورهم خیره من الله لهم فاحمد الله عز
 و جل على خیرته و ارض بقضائه فحمدت الله و رضینا بقضائه بما اختاره لکم ثم قال جبرائیل یا محمد ان اخاک مضطهد بعدک
 مغلوب متعوب من اعدائک ثم مقتول بعدک یقتله شر الخلق و الخلیقه و اشقى البریه نظیر عاقر الناقه یبلد تكون هجرته الیه و هو
 مغرس شیعتہ و شیعتہ ولده و على کل حال یكثر بلواهم و یعظم مصابهم و ان سبطیک هذا و اوما الی الحسین مقتول فی عصابه من
 ذریتک و اهل بیتک و اخیار من امتک بضغه الفرات بارض تدعى کربلا و من اجلها یكثر الکرب و البلوى على اعدائک و اعداء
 ذریتک فی الیوم الذی لا ینقضى کربه و و لا تفتنى حسرته و هی اطهر بقاع الارض و اعظمها حرمة و انها لمن بطحا الجنه فاذا کان
 ذلک الیوم الذی یقتل فیہ سبطک و اهله و احاطت بهم کتابت اهل الکفر و اللعنه تزعزت الارض من اقطارها و مادّت الجبال و
 کثرت اضطرابها و اصطفقت البحار بامواجها و ماجت السماوات باهلها غضبا لک یا محمد و لذریتک و استعظاما لما ینتهک من
 حرمتک و لسر ما یکافی به ذریتک و عترتک و لا یبقى شیء من ذلک الا یرتد فی الله عز و جل فی نصرته اهلک المستضعفین
 المظلومین الذین هم حجج الله على خلقه بعدک فیوحى الله الی السماوات و الارض و الجبال و البحار و من فیهن انى انا الله الملك
 القادر الذی لا یفوته هارب و لا یعجزه ممتنع و انا اقدر فیہ على الاخذ و الانتقام و عزتی و جلالی لاعذب من وتر رسولی وصفی و
 انتهک حرمتہ و قتل عترته و استحل حرمة فاذا برزت تلک العصابه الی مضاجعها تولى الله عز و جل قبض ارواحهم بیده و هبط الی
 الارض ملائکه من السماء السابعة معهم آیتته من الیاقوت و الزمرد مملوءه من ماء الحیوه و حلل الجنه و طیب من طیب الجنه فغسلوا
 جثثهم بذلک الماء و البسوها الحلل و حنطوها بذلک الطیب و صلی الملائکه صفا صفا ثم یبعث الله قوما من امتک لا یعرفهم الکفار
 و لم یشرکوا فی تلک الدماء بقول

ص: ۶۸

و لا فعل و لا نیه فیوارون اجسامهم و یقیمون رسماً لقبر سید الشهداء بتلك البطحاً یكون علماً لاهل الحق و سبباً للمؤمنین الی الفوذ و تحفه ملائکته من کل سماء مآته الف ملک فی کل یوم و لیلۃ و یصلون علیه و یسبحون الله عنده و یتغفرون الله لزواره و یکتبون اسماء من یاتیه زائراً من امتک متقرباً الی الله و الیک بذلک و اسماء آبائهم و عشائهم و بلدانهم و یوسمون بمیسم نور عرش الله هذا زائر قبر سید الشهداء و ابن خیر الانبیاء فاذا کان یوم القیمۃ سطر فی وجوههم من اثر ذلک المیسم نور تغشی فیہ الابصار یدل علیهم و یعرفون به کانی بک یا محمد بنی و بین میکائیل و علی بن ابیطالب امامنا و معنا من الملائکۃ ما لا یحصی عدده و نحن نلتقط من ذلک المیسم فی وجهه من بین الخلاق حتی ینجیهم الله من هول ذلک الیوم و شدائده و ذلک حکم الله و عطائه لمن زار قبرک یا محمد و قبر اخیک او قبر سبطیک لا یرید به غیر الله عز و جل و سیجتهد اناس حقت علیهم من الله اللعنه و السخط ان یعفو رسم ذلک القبر و یمحو اثره فلا- یجعل الله تبارک و تعالی لهم الی ذلک سبیل ثم قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هذا ابکانی و احزنی

حاصل ترجمه این حدیث شریف این است که علیاً مخدره فرمود ام ایمن مرا حدیث کرد که روزی پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم بمنزل فاطمه تشریف آورد حضرت زهرا علیها سلام برای پدر حریره‌ای ترتیب داد و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام طبقی از خرما خدمتش نهاد و من قدحی از شیر و سرشیر حاضر کردم رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم و علی مرتضی و فاطمه زهرا و امام حسن و امام حسین از آن تناول نمودند و از آن خرما بخوردند و از آن شیر بیاشامیدند.

آنگاه علی آب بدست رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم بریخت چون پیغمبر از شستن دست فراغت یافت هردو دست بصورت کشید و شادمان گردید و از نظر کردن بصورت اولاد خود مسرور شد پس از آن روی با آسمان کرده نگران گشت و از آن پس روی بقبله نمود و هردو دست بر دعا برداشت و سپس سر بسجده برد و اشک از دیدگانش چون باران جاری بود اهل بیت و من از این حال ملول گشتیم و از هیبت و هشمتش

ص: ۶۹

نیروی پرسیدن نداشتیم چون مدتی بطول انجامید حضرت علی علیه السلام و فاطمه (ع) عرض کردند این گریستن از چیست فرمود ای برادر من از حضور شما و انجمن شما شادمان گشتم و آنگونه خرم شدم که هرگز چنان خورسند و مسرور نگشته بودم در این حال که شما را مینگریستم و شکر خدا را می نمودم جبرئیل فرود آمد و گفت خداوند بر سرور تو مطلع گردید و نعمت را بر تو تمام گردانید و این عطیت گرامیرا بر تو گوارا فرمود و مقرر ساخت که ایشان و ذریه ایشان و دوستان و شیعیان ایشان با تو در جنان جاویدان بمانند و در میان تو و ایشان جدائی نیفکنند و همان تحیت یابند که تو یابی و همان عطیت بینند که تو بینی آن چند که خورسند گردی لیکن بلیات و مصائب کثیره ایشانرا فراگیرد و در دنیا بناملایماتی چند گرفتار شوند و مردمی که دعوی دین تو کنند و خود را مسلمان شمارند بآنها اذیتها بنمایند و آزارها برسانند و گمان کنند در شمار امت تو باشند با آنکه خدا و تو از آنها بیزار باشی و ایشان اهل بیت ترا هر یک را در مکانی بضرب شدید و قتل فجیع در آورند و مقابر و مصارع ایشان از هم دور باشد و خدای این مصیبت را از بهر ایشان اختیار فرمود تا موجب ارتفاع درجات ایشان گردد.

پس خدای تعالی آنچه را برای ایشان خواسته راضی و تسلیم و شاکر باش و تن بقضای الهی بده.

پس خدا را شکر کردم و در آنچه برای شما خواسته خوشنود شدم آنگاه جبرئیل گفت یا محمد برادرت علی بعد از تو بسبب تقویت دین و نگاهبانی آئین تو بدست اشقیای امت تو مقهور و مغلوب و مقتول خواهد گردید و او بدست زبون‌ترین و شقی‌ترین مرمان که نظیر پی‌کننده ناقه صالح است در آن شهر که دار هجرت اوست (یعنی کوفه) شهید خواهد شد و آن شهر مجمع شیعیان او و شیعیان فرزندان اوست و مصیبت او عظیم خواهد بود اما این سبط تو حسین علیه السلام با جماعتی از فرزندان و اهل بیت و نیکان از امت تو در کنار نهر فرات در زمین کربلا شهید میشود و بسبب کشتن او در کربلا خداوند متعال حزن و اندوه اعدای تو و اعدای ذریه ترا در روزیکه نه اندوهش را پایانی و نه حسرتش را انجامی است بسیار گرداند و آنها را بعذاب عظیم گرفتار کند

ص: ۷۰

همانا زمین کربلا- پاکترین بقاع روی زمین و در احترام محترمتترین زمینهای دنیا است و او از قطعات بهشت است و چون فرزندزاده تو شهید شود و سپاه کفر و ملعنت آنها را احاطه کنند زمین بلرزه در آید و کوهها فراوان مضطرب شود و دریاها طوفانی گردد و دچار موجهای شدید بشود و اهل آسمانها مضطرب گردد و پریشان حال شوند و این بسبب خشم و غضبی است که خداوند بدشمنان تو مینماید در آنوقت همه موجودات طلب رخصت بنمایند از خداوند متعال که بیایند و حسین را نصرت بنمایند در آنوقت حق تعالی وحی بنماید با آسمانها و زمینها و کوهها و دریاها و هر چه در آنها هست که منم پادشاه قادر قاهر بدانید که هیچ گریزنده از حیطة اقتدار من بیرون نیست و من عاجز نیستم و هروقت بخواهم انتقام مظلوم از ظالم میکشم بعزت و جلال خود سوگند که عذاب می‌کنم آن کسانیرا که فرزندزاده پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم مرا کشته‌اند و آنکس را که هیچ خونی با خونش برابر نمی‌شود و پرده حرمت و حشمت او را چاک زدند و عترت او را مقتول نمودند و پیمانش را شکستند و بر اهل بیتش ستم راندند چنان آنها را عذاب کنم که هیچکس از جهانیانرا بدینگونه عذاب نکرده باشم در این موقع تمامی اهالی آسمان و زمین با آواز بلند بر کشندگان عترت تو لعنت نمایند و چون موقع شهادت آنها رسد در مضاجع خویش فرود آیند و شاهد باشند که خداوند تعالی با دست قدرت از روی لطف و مرحمت جان ایشان قبض فرماید و از هفتمین آسمان فرشتگان با ظرفهای از یاقوت و زمرد مملو از آب حیات با طیب و حلال بهشتی فرود آیند و آن ابدان مطهره را غسل و کفن و حنوط نمایند و فرشتگان بر ایشان نماز گذارند آنگاه خداوند متعال مردمیرا که کفار ایشانرا شناسد و در خونهاییکه ریخته شده نه بگفتار و نه بکردار و نه در اندیشه خاطر شریک نبوده‌اند آن مردمرا برانگیزاند تا آن ابدان محترمرا دفن نمایند و علامت و رسمی برای قبر سید الشهداء در زمین کربلا نصب کنند که برای اهل حق نشان و علامتی باشد و برای مؤمنان وسیله فوز و رستگاری گردد و بهر روز و شب صد هزار فرشته از آسمان فرود آید و آنمکان

ص: ۷۱

مقدس را احاطه نموده زیارت کنند و تسبیح خدا گذارند و برای زائرین مرقد منور او طلب آموزش کنند و اسامی آنانکه برای خدای و خوشنودی تو آنمکان مقدس را زیارت بنمایند بنویسند با اسامی پدران و عشیره ایشان و شهرهای آنان و از نور عرش خدا بر جبین ایشان نشان گذارند که این است شخص زیارت کننده قبر بهترین شهیدان و پسر بهترین پیغمبران و چون روز قیامت گردد که دیده‌ها را خیره گرداند ایشانرا دلیل گردد

جبرئیل عرض کرد یا رسول الله گویا من در حضرت تو نگران هستم که در میان من و میکائیل باشی و علی علیه السلام در پیش روی ما باشد و آنقدر فرشته‌گان با ما خواهد بود که شماره اشرا جز خدای تعالی نداند و خداوند بدین سبب آنها را از شدائد و هیبت روز قیامت نجات بخشد این جمله عطایا و حکومتی است که خداوند تعالی بپاداش درباره زائرین قبر تو و برادرت علی علیه السلام و قبر سبطین تو حسنین مرعی و مبدول میفرماید که بدون ریا زیارت آن قبور نموده‌اند و جماعتی که لعنت و سخط خدا بر ایشان واجب آمده کسانی هستند که سعیها و کوششها مبدول میدارند تا آثار قبر مطهر را نابود گردانند و علامت ضریح مقدس را براندازند تا کسی واقف نباشد آنها بر آرزوی خویش نائل نخواهند شد خداوند روز بروز آثار قبر حسین و عظمت آنقبر مطهر را با عظمت تر و بلندتر نماید در این موقع رسول خدا فرمود بسبب این اخبار این بود که من گریان شدم.

حضرت زینب این حدیث را در قتلگاه بیان نمود.

و این حدیث مشتمل بر مطالب شریفه و دقایق لطیفه است و همه اخبار غیبیه که علیا مکرمه زینب بهمه آنها عالم و دانا و بینا بود و اخبار باینکه هرچه ظلمه انام و سفله طغام بخوانند آثار آن قبور را محو کنند نتوانند و آنمخدره خبر داد بظهور پیوست.

پاره‌ای از احادیث که از آنمخدره رسیده است

یکی حدیث مشار الیه که معروف بحدیث ام ایمن است حدیث دیگر خطبه فدکیه است که از مادرش صدیقه کبری (ع) روایت میکند شیعه و سنی متفق‌اند در صحت صدور این خطبه که این حقیر اسانید او را از احمد بن ابی طاهر در بلاغات النساء و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و ابو بکر جوهری در کتاب سقیفه و غیر ایشان مفصلاً در جلد اول الکلمة التامه نقل کرده‌ام و همچنین در ج ۱ همین کتاب با اسناد و شرح لغات و ترجمه

حدیث سؤال آنمخدره از پدر بزرگوارش حدیث ام ایمن که سابقاً مذکور شد و دیگر از اخبار مرویه از حضرت زینب (ع) بنا بر نقل علامه شهیر شیخ جعفر نقدی در زینب کبری نقلاً از نور الدین محمد بن المرتضی که با اسناد خود از حضرت علیا مخدره زینب علیها سلام روایت میکند که فرموده آنگاه که پدرم مریض شد بشمشیر عبد-الرحمن بن ملجم مرادی برادران مرا مخاطب ساخته فرمود ای پسران من چون من از دنیا رفتم مرا غسل دهید و با باقی مانده کافور بهشتی که از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و فاطمه زهراء زیاد آمده است مرا حنوط کنید و بر عماری بگذارید و توجه کنید آنگاه که قسمت جلو تخت بلند شد عقب آنرا بلند کنید.

حضرت زینب میفرماید جنازه پدر مرا بهمان ترتیب بلند کردیم تا نزدیک زمین نجف رسیدیم مقدم عماری نزول کرد برادران نیز تخت را بر زمین گذاشتند برادرم حضرت حسن کلنگی بر زمین زد که قبر ساخته نمودار و در دو سطر بسریانی بر آن نوشته‌اند.

بسم الله الرحمن الرحيم هذه قبر حفرة نوح النبي عليه السلام لعلی وصی محمد قبل الطوفان بسبعمائة عام.

آنگاه که پدر مرا دفن کردیم موقعی که میخواستند روی قبر را به پوشانند آخرین خشت لحد را برداشتند تا بار دیگر از جمال او بهره برگیرند قبر خالی بود معلوم

ص: ۷۳

نشد پدرم در زمین رفت یا در آسمان سیر کرد.

آنگاه شنیدم صدائی که ما را تعزیت و تسلیت میداد و میگفت احسن الله لكم العزای فی سیدکم حجه الله علی خلقه.

و دیگر حدیث جفته و نزول مائد است که نظائر آن در جلد اول در احوالات حضرت زهرا علیه السلام سبق ذکر یافت

و عماد الدین محمد بن علی الطوسی در کتاب ثاقب المناقب از حضرت زینب روایت میکند که روزی رسول خدا وارد بر حجره

فاطمه شد و از او طعام طلب کرد آنمخدره از خدای مائده خواست برای او آمد الحدیث بطوله.

و دیگر حدیث مشتمل بر حرمت صدقه بر اهل بیت علیهم السلام.

و دیگر حدیث متضمن کیفیت ولادت حضرت حسین علیه السلام که خزاز رازی در کفایة الاثر ایراد کرده است.

و دیگر روایت عبد الله محض از پدرش حسن مثنی و از مادرش فاطمه بنت الحسین و او از عمه اش زینب کبری که مادرم فاطمه

زهرا سلام الله علیها در محراب میایستاد بقیام و قعود و سجود تا آفتاب میزد و همواره برای مؤمنین و مؤمنات دعا می کرد و هیچگاه

برای خود دعا نمی کرد روزی حضرت حسین عرض کرد ای مادر چرا برای خود دعا نمیکنی فرمود فرزندانم الجار ثم الدار

و دیگر احادیث و اخباری است که بتفاریق در مجاری امور او بیان خواهد شد.

مجاری احوال حضرت زینب در حیوة امام حسن علیه السلام

علیا مخدره زینب سلام الله علیها هنگامیکه با پدر بزرگوارش بجانب کوفه هجرت کردند با نهایت عزت و جلالت و احتشام در

سایه پدر و برادران و الامقام و شوهر ذوی العز و الاحترام این سفر را به پایان رسانیدند در این سفر بزرگان بنی هاشم و جوانان

شجاع و غازیان بدر و احد و نونها لان خاندان علوی همه جزو ملتزمین رکاب بودند

ص: ۷۴

و روساء قبائل عرب و سادات و نقباء و رؤسای جنگی و فاتحین بزرگ اسلام همه در زیر پرچم علوی با کمال شوکت و عظمت این سفر را طی کردند تا وارد کوفه شدند و تا مدت پنج سال علیا مخدره زینب در نظر مردم لشکری و کشوری و حضری و بدوی امیرزاده و امیره کوفه بود و دائما منزل او ملاذ و ملجاء فقراء و مساکین و شعراء و ارباب حوائج بود که این مطلب در ترجمه عبد الله روشن خواهد شد و سابقا مذکور شد که آنمخدره مجلس تفسیر قرآن داشت که بانوان کوفه از او استفاده میکردند تا آنکه بداغ پدر مبتلی گردید و قلب علیا مخدره جریحه‌دار شد بعد از شش ماه که صلخ امام حسن علیه السلام با معویه خاتمه پیدا کرد و کار بر معویه مستقر شد حضرت امام حسن علویا ترا تماما با سائر بنی هاشم بمدینه مراجعت دادند و تا ده سال با برادرش امام حسن زندگانی کرد تا اینکه بداغ این برادر مبتلی گردید نیمه شبی دید برادر زینب را صدا میزند و چون بر سر برادر رسید دید مانند مار گزیده بر خود میپیچد.

فرمود زینب برو برادر مرا زود خبر کن علیا مخدره پریشان با چشم گریان به بالین برادرش حسین آمد واقعه را خبر داد.

جوهری از زبانه‌حال آن مخدره گوید

که ای برادر با جان و دل برابر من بیا که مرک حسن ریخت خاک بر سر من
 بیا که شد دل زینب ز قصه ریش آخر بیا که کرد معویه کار خویش آخر
 هنوز هجر نبی آورد بفریادم هنوز ماتم زهراء نرفته از یادم
 هنوز دیده خونبار در سراغ علیست هنوز لاله دل داغدار داغ علی است
 زمانه رخت سیه باز در برم نکند خدا نکرده فلک بی برادرم نکند

اسفار علیا مخدره زینب (ع)

سفر اول از مدینه بجانب کوفه با آن حشمت و جلالت که شنیدی سفر دوم از کوفه بجانب مدینه با برادران و در این سفر اگر چه قلب زینب

ص: ۷۵

جریحه‌دار بود ولی ایضا با کمال حشمت و عظمت وارد مدینه شدند.

سفر سوم با برادرش حسین علیه السّلام و سائر فرزندان امیر المومنین علیه السّلام از مدینه بجانب مکه معظمه در شب یکشنبه بیست و هشتم شهر رجب رفته‌اند و سوم شهر شعبان سنه ۶۰ از هجرت وارد مکه معظمه شدند در این سفر خروج از مدینه آنچه را در بندی نوشته است از کیفیت سوار شدن پردکیان حضرت حسین بی‌اصل است و حظی از صحت ندارد و ممکن است هنگام خروج از مکه بسوی عراق این تفصیلات روی داده است

بالجمله حضرت علیا مخدره زینب از سوم شهر شعبان تا روز هشتم ذی الحجه در مکه معظمه با کمال عظمت و جلالت روزگار بسر برد.

سفر چهارم روز هشتم ذی الحجه سنه ۶۰ از مکه خیمه بیرون زدند و این موکب حسینی که محبوب قاطبه مسلمین جزیره العرب بود در کمال عزت و جلالت و حشمت و وقار با محملهای زرکش و مکمل بطلا و جواهر و خدم و حشم بی‌شمار و با روپوش های حریر و دیباج که بفرشهای بسیار زیبا فرش شده بود حرکت کردند و حضرت حسین رایس قافله و با دستگاه سلطنتی با همه وسائل حتی عطریات کامل و اشیاء تجملی و ذخائر قیمتی بیرچمداری قمر بنی هاشم و بزرگان جوانان بنی هاشم و رؤسای قبائل و عشائر که تحف و هدایای هم تقدیم داشته بودند حرکت کردند

جوانان بنی هاشم با شمشیرهای برهنه از اولاد امیر المؤمنین و حضرت امام حسن علیه السّلام و امام حسین و اولاد جعفر و عقیل و بسیاری از بزرگان اصحاب در این سفر ملازم رکاب بودند و علیا مخدره اگر چه صورتا با کمال جلالت و عظمت حرکت میکرد که هنگام سوار شدن و پیاده شدن جوانان بنی هاشم پروانه‌وار دور محمل زینب را می‌گرفتند ولی چون حوادث آتیه در نظرش مکشوف بود چشمی گریان و دلی آکنده از حزن و اندوه داشت.

سفر پنجم از کربلا بکوفه و از کوفه بشام که بعنوان اسیری که قلم از شرح آن عاجز است.

ص: ۷۶

سفر ششم از شام بمدینه که رئیس قافله خود آنمخدره بوده است که در هر منزل بمراسم عزاداری قیام نمودند.

مجاری احوال حضرت زینب با حضرت

امام حسین علیه السلام

از پیش یاد کردیم شدت علاقه حضرت زینب را با برادرش حسین فلذا چون دید آن حضرت عازم سفر عراق است آن مخدره آمد از شوهرش عبد الله بن جعفر اجازه گرفت که با برادرش همراهی کند و در رکاب او باشد عبد الله بحسب شرطیکه در سابق ذکر شد که در ضمن عقد حضرت امیر بعبد الله فرمود هرگاه زینب بخواهد با حسین بسفر برود او را مانع نشود عبد الله آنمخدره را اجازه داد او هم فوری منتقل به خانه حضرت حسین گردید و خود را مهیای سفر کرد و حضرت والای حسینی احترام فوق العاده از این خواهر مینمود.

در کتاب ذخیره المعاد آشیخ زین العابدین مازندرانی که از اعظم علمای عصر خود بود چنین نوشته است مسئله چه میفرمائید که اگر کسی قرآن بخواند و مؤمنی بر او وارد بشود تکلیف چیست آیا قرآنرا بگذارد و از پیش پای مؤمن برخیزد یا اعتنا نکند و مشغول قرائت خود باشد.

جواب- روزی علیا مخدره زینب سلام الله علیها بر حضرت سید الشهداء وارد شد و آنحضرت مشغول تلاوت قرآن بود همان قسم که قرآن در دست او بود با تمام قامت از پیش پای حضرت زینب برخاست.

و منقول از کتاب تحفة العالم سید جعفر آل بحر العلوم چنین است و کافی است در جلالت شأن و قدرش بهمین که روزی وارد بر برادر شد حضرت حسین علیه السلام قرآن تلاوت میفرمود چون حضرت زینب وارد شد قرآنرا روی زمین نهاد و سر تا پای برای احترام خواهر بلند شد و او را احترام و تجلیل فرمود.

مباری احوال آنمخدره در مسافرت بکربلا

اشاره

موقبه حضرت سید الشهداء چون بمنزل خزیمیه رسید و خزیمه منسوب مصغر منزل من منازل الحاج بعد الثعلبیه آنحضرت یکشبانه روز در آنجا اقامت فرمود صبحگاه زینب (ع) بنزد برادر آمد و گفت شما را خبر دهم بکلایمیکه دوش شنیده‌ام فرمود چه شنیدی عرض کرد نیمه شبی برای حاجتی بیرون شدم شنیدم که هاتفی این اشعار انشاد میکرد.

الا یا عین فاحتفلی بجهدی و من بیکی علی الشهداء بعدی

علی قوم تسوقهم المنايا بمقدار علی انجاز وعد

فقال الحسين یا اختاه کل الذی قضی فهو کائن فرمود ایخواهر آنچه قضی بر آن رفته صورت خواهد بست علیا مخدره دانست که در دهان بلا می‌رود تا اینکه بمنزل زباله که موضع معروفی است بین واقصه و ثعلبیه رسیدند خبر قتل مسلم بن عقیل و هانی بن عروه را شنیدند بانوان حرم حسینی بنک ناله و عویل در دادند زینب و ام کلثوم و سائر زنان اطراف دختر سیزده ساله مسلم جمع آمدند و صدا بشیون بلند کردند و حضرت حسین آنها را دلداری همی داد پس از آن از آنجا کوچ کردند طی منازل و قطع مراحل تا در منزل ذو‌خشب با حر بن یزید ریاحی روبرو شدند وحشت اهل بیت بالا گرفت هنگامیکه آن ممانعت و آن لشکر را بدیدند از میان هودجها ناله و عویل پرده‌کیان بلند شد تا بزمین کربلا رسیدند.

نزول علیا مخدره زینب بزمین کربلا

در روز دوم محرم سنه ۶۱ از هجرت حضرت حسین علیه السلام با اهل بیت وارد زمین کربلا گردید و فرمان داد تا سر ادقات عصمت را بر سرپا کردند و خیمه علیا مخدره را در پیش خیمها قرار دادند این وقت بروایت (ملا حسین کاشفی) در روضه الشهداء

ص: ۷۸

حضرت زینب با برادر گفت ای برادر عجب حالی مشاهده میکنم و از این بادیه هولی عظیم بدل من میرسد. حضرت حسین خواهر را تسلی داد و بروایت (مهیج) (و مخزن البكاء) علیا مخدره فرمود ای برادر این چه بادیه هولناکی است که از آن خوف عظیم در دل من جا کرده حضرت فرمود ای خواهر بدانکه من در وقت عزیمت بجانب صفین با پدرم امیر المؤمنین وارد این زمین شدم پدرم فرود آمده سر در کنار برادرم نهاد ساعتی بخواب رفته و من بر بالین او نشسته بودم ناگاه پدرم مشوش از خواب بیدار شد و زار زار میگریست برادرم سبب آنرا پرسید فرمود در خواب دیدم که این صحرا دریائی بود پر از خون و حسین من در میان آن دریا افتاده دست و پا میزد و کسی بفریاد او نمیرسید پس رو بمن کرده فرمود یا ابا عبد الله کیف تکنون اذا وقعت ههنا الواقعة گفتم صبر میکنم و بجز از صبر چاره ندارم زینب (ع) از این سخنان سیلاب اشکش روان گردید

بیهوش شدن زینب از کلمات حسین (ع)

چون خیمه‌ها را حضرت حسین علیه السلام بر سرپا نمود یک خیمه از برای خود بزد و بروایت سید بن طاوس در لهوف فجلس یصلح سیفه نشست آنحضرت و مشغول شد شمشیر خود را تیز میکرد و این اشعار قرائت میکرد.

یا دهراف لک من خلیل کم لک بالاشراق و الاصل
من طالب بحقه قتیل و الدهر لا یقنع بالبدیل
و کل حی سالک سبیل ما اقرب الوعد من الرحیل
و انما الامر الی الجلیل سبحان ربی ما له مثل
امام زین العابدین میفرماید پدرم این اشعار را بکرات انشاد فرمود که من از بر کردم و گریه در گلوگاه من گره شد و بر آن صبر نمودم و اظهار جزع نفرمودم لکن عمه‌ام زینب چون این کلمات بشنید خویشتن داری نتوانست چون از شان زنان

ص: ۷۹

رقت قلب است اشک از دیده ببارید و اظهار جزع و فزع نمود و بیخودانه بحضرت برادر شتافت و قالت یا اخی و یا قره عینی لیت الموت اعدمنی الحیاء یا خلیفه الماضین و جمال الباقین فریاد برداشت که ای روشنی چشم من ای ودیعه خلفای پیشین ای طلعه شمال واپسین کاش مرگ مرا نابود ساختی و این زندگانیرا از من به پرداختی حسین بجانب او نگریست.

(و قال یا اختاه لا یدھین بحلمک الشیطان فان اهل السماء یموتون و اهل الارض لا یبقون کل شیء هالک الا وجهه له الحکم و الیه ترجعون فاین ابی وجدی اللذان هما خیر منی ولی بهما و بکل مسلم اسوء حسنه و تفرقت عیناه بالدموع و قال لو ترک القطالنام). آنحضرت فرمود ایخواهر نگران باش که شیطان حلم ترا نرباید همانا اهل سماوات بمیرند و جهانیان بقا نپذیرند جز خدا کس بجای نماند و جز خدای کس حکم نراند و باز گشت همکان بسوی اوست اکنون بگوی پدر من حضرت مرتضی و جدم حضرت مصطفی چه شدند اکنون مرا بسوی ایشان و دیگر مسلمانان تاسی باید جست این بگفت و آب در چشم مبارک بگردانید و بدین مثل عرب تمثیل کرد یعنی اگر صیاد مرغ قطا را بحال خود گذارد او در آشیانه خود بشادی بخوابد آنگاه در تعزیت و تسلیت سخن آغاز کرد (و قال یا اختاه بحقی علیک اذا انا قتلت فلا تشقی علی جیبا و لا تخمشی علی وجها) فرمود ایخواهر ترا سوگند میدهم بحق من بر تو گاهی که من کشته شوم گریبان در مرگ من چاک نرنی و صورت نخراشی از این سخنان بانک و ناله و عویل اهل بیت بلند شد و بنا کردند بهای های گریستن و زینب (ع) بیهشانه بیفتاد و از هوش برفت حضرت حسین سر او را در کنار گرفت و آب بر چهره مبارکش بزد تا بیهوش آمد

ص: ۸۰

اثر طبع عمان سامانی

جان خواهر در غمم زاری مکن با صدا بهرم عزاداری مکن
هرچه باشد تو علی را دختری عصمت الهی زهرا پروری
معجز از سر پرده از رخ وامکن آفتابا ماه را رسوی مکن
خانه سوزانرا تو صاحب‌خانه باش با زنان در هم‌رهی مردانه باش
گر خورد سیلی سکینه دم مزین عالمی زین دم زدن بر هم مزین
هست بر من ناکوار ناپسند از تو ای زینب صدا گردد بلند
با تو هستم جان خواهر هم‌سفر تو بیای این راه کوبی من بسر

بیهوش شدن زینب (ع) در شب عاشوراء

از مجموع کتب مقاتل چنان بدست می‌آید که آن مخدره در زمین کربلا دو مرتبه غش نموده از فرط حزن و اندوه یک مرتبه هنگام ورود بزمین کربلا و یک مرتبه شب عاشورا بلکه اگر روایت منتخب را وقعی بگذاریم سه مرتبه آنمخدره بیهوش گردید و روایت منتخب این است که امام علیه السلام با فضه خادمه فرمود برو و جامه کهنه برای من بیاور و چنان کن که خواهرم مطلع نشود و این پیراهن جامه‌ئی است که بمقدار دو پیراهن شمرده میشود و بر دوش آن مهریست و در فلان موضع و فلان لفافه است. پس فضه برفت و از کمال اضطراب میگریست زینب فرمود این گریستن از چیست عرض کرد بسبب بزرگی مصیبت. فرمود برادرم حسین با تو چه فرمود عرضکرد رخصت ندارم بگویم زینب فرمود بحق مادرم بر تو بازگویی فضه عرض کرد مرا پیراهنی فرمود بیاورم بدین صفت چون زینب صفت قمیص را بشنید صیحه بزد و از خود بیخود شد امام حسین بیامد و سر خواهر را بر دامن نهاد و فرمود ای اهل بیت من آیا در نزد شما قطره‌ای از آب هست بجمله

ص: ۸۱

عرض کردند نیست ای سید ما حضرت بگریست و آب دیدگانش بر چهره خواهر فرو ریخت بیهوش آمد و بهر دو دست لطمه بصورت خود زد و موی پریشان نمود و صیحه برآورد که ای برادر بکجا میروی و خواهر خود را بی محرم و بی مونس و بی یار میگذاری که از برای او فریادرسی نیست.

حضرت فرمود این امریست محتوم و از آن فرار نتوان کرد زینب عرضکرد (کلامک هذا اشد لحرقة قلبی لیتنی لم تلدنی امی و لم اک شیئا و ما اری هذا الیوم)

و در جلد زینبیه ناسخ گوید که در خبر است که این پیراهن از پوششهای بهشتی است و بدن خلیل را از آتش نگاه داشت و چشم یعقوب را روشن ساخت و نزد انبیاء عظام بود تا بخاتم الانبیاء صلی الله علیه و اله و سلم پیوست و بعد از پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم نزد فاطمه بود چون سه روز از عمر فاطمه باقی مانده بود آن پیراهن را بزینب خاتون بداد و فرمود ای دختر این ودیعه ایست نزد تو از بهر حسین قره العین من هروقت از تو طلب کند پس دانسته باش که از آن پس افزون از یکساعت میهمان تو نیست و بعد از آن ساعت بسخت ترین حال بدست فرزندان زنا شهید میشود ازین بود که چون جناب زینب خاتون بشنید که برادرش آن قمیص را طلبید وصیت مادرش را بخاطرش آورد بیهوش گردید پس حضرت سید الشهداء او را بیهوش آورد و همی دلداری میداد)

اقول این دو روایت سندی ندارد و خالی از ضعف نیست و الله العالم

و در ارشاد شیخ مفید و دیگران مشهور است و منصوص میباشد که امام زین العابدین فرمود انی جالس فی تلک العشیته التی قتل ابی فی صبیحتها و عندی عمتی زینب تمرضنی یعنی در شب عاشوراء بیماری من سخت بود و عمه ام زینب مرا پرستاری میکرد و پدر بزرگوارم بخیمه خویش رفت و مشغول اصلاح سلاح خود بود و مولی ابو ذر غفاری در خدمت او بود آنحضرت اشعار یا دهراف لک من خلیلی را همی قرائت کرد من یقین کردم که بلا نازل گردید گریه گلوی مرا گرفت ولی ضبط خود کردم اما عمه ام زینب که این بشنید و از شان زنان رقت و جزع است از جای خود برخاسته

ص: ۸۲

دامن کشان بخدمت آن حضرت رفت و بنک واثگلاسه برآورده و گفت ایکاش مرک من میرسید و باین زندگانی ناگوار خاتمه میداد.

امروز روزی است که جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و پدرم علی مرتضی و مادرم فاطمه زهراء و برادرم حسن مجتبی بدرود این جهان کردند پس لطمه بصورت زد و گریبان چاک کرد و بیهوش بروی زمین بیفتاد حضرت حسین آب بصورت او افشاند و او را بیهوش آورد و فرمود.

(اتقی الله و تعزی بعزاء الله و اعلمی ان اهل الارض یموتون و اهل السماء لا یموتون) این گریه و زاری را بس کن و صبر و شکیبائی پیش گیر و بیقین بدان که اهل زمین بمیرند و اهل آسمان باقی نمانند و بقای ابد مختص خداوند احد است که بقدرت خود مردمان بیافریند و آنها را بمیراند و باز از قبر برانگیزاند جد و پدر و مادر من هریک از من بهتر بودند و همه دنیا را وداع گفته‌اند منهم بآنها تأسی بایدم کرد.

(یا اخیه انی اقسمت علیک فابری قسمی لا تشقی علی جیبا و لا تخمشی علی وجها و لا تدعی بالویل و البثور اذا انا قتلت)
ایخواهر بحق من بر تو که چون شهید شوم روی نخراشی و گریبان نداری و واویلاه و وابثوراه نگوئی آنگاه خواهر را آورده در نزد بالین سید سجاد نشانید.

زبدۀ الاسرار

حق ترا خواهد اسیر سلسله از رضای حق مکن خواهر گله

حق ترا خواهد اسیر از بهر آن تا نماید خاکیانرا امتحان

از اسیری تو حق را حکمتسیت شیر حق را در اسیری شوکتی است

چون اسیرت خواست حق چالاک شو زیر بار امر حق بیباک شو

گنج توحیدی تو از ویران مرنج زانکه در ویرانه باشد جای گنج

زیر زنجیری تو تا شیر حقی گرچه خود زنجیر ساز مطلق

ص: ۸۳

راه شام ای جان من منهاج تو است هم خرابه شام غم معراج تو است
این شهادت تخم معنی کشتن است تن ز جان در خاک و خون آغشتن است

مصیبت علیا مخدرة در عصر تاسوعا

در ارشاد و غیر آن مروی است که چون عصر تاسوعا شد عمر سعد فرمان داد تا لشکر بسوی خیام طاهرات هجوم بنمایند و با علی صوت ندا در داد یا خیل الله ارکبی و ابشری بالجنة لشکر عمر سعد سلاح پوشیده چون سیل سرایشیب بسوی خیمه‌ها رهسپار شدند و حضرت حسین علیه السلام در خیمه سر مبارک روی زانو نهاده او را خواب سبکی عارض شد علیا مخدرة چون مهممة لشکر بدید بسوی برادر دوید او را از خواب بیدار کرد عرض کرد (یا اخی اما تسمع الاصوات قد اقترب فقال الحسين انی رایت الساعة رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم فی المنام فقال انک تروح النیا)

و در روایت سید در لهوف فرمود یا اختاه انی رایت الساعة جدی محمدا و ابی علیا و امی فاطمة و اخی الحسن و هم یقولون یا حسین انک راتح الینا عن قریب و فی بعض الروایات غدا قال الراوی فطمت زینب و جهها و نادت بالویل فقال لها الحسن لیس لك الویل یا اخیه مهلا لا تشمتی القوم بنا الخ

و در جای دیگر میفرماید فقالت زینب یا ویلتاه افتعتصب نفسک اغتصبا فذاک اقرح لقلبی و اشد علی نفسی ای برادر همانا دشمنانرا چیره و خویشتن را مظلوم دیده تن بکشته شدن در دادی مرا این مصیبت سخت تر و جراحت این دل زار را تمام تر است فرمود ای خواهر برضای الهی راضی باش

ملك الشعرا محمود خان

آه از دمیکه با غم دل شهریار دین گفتا بخواهر از ره مهر و وفا چنین
ایخواهر از برت چو بفردا جدا شوم در خون خویش غرقه بدشت بلا شوم

ص: ۸۴

چون گل مکن ز دوری من چاک پیرهن چون از برت روانه چو باد صبا شوم
مخراش روی خویش مکن موی خود پریش شرمنده پیش بار گه کبریا شوم
رفتند مادر و پدر و جد من ز پیش منم پی زیارتشان از قفا شوم
زینب چه این شنید بسر برفشانند خاک زد دست و کرد بر تن خود جامه چاک چاک

شنیدن هلال کلمات زینب علیها السلام

را در شب عاشوراء

مرحوم حاج ملا محمد باقر در دمعۀ الساکبۀ از بعض مؤلفات اصحاب نقل کرده حکایتی را که مضمون مختصر آن این است که چون حضرت حسین علیه السلام در شب عاشوراء از خیمه بیرون آمد و مقداری مسافت طی کرد هلال بن نافع با شمشیر برهنه خود از عقب سر آنحضرت روان گردید چون آنحضرت صدای پائی شنید فرمود کیستی هلال عرض کرد من هستم یا بن رسول الله بابی انت و امی آنحضرت فرمود چرا این وقت شب از خیمه بیرون آمدی هلال گوید عرض کردم پدر و مادرم فدای شما باد این دل شب از خروج شما بجانب معسکر دشمن نگران شدم.

فرمود ای هلال بیرون آمدم که در این اطراف تحقیقی بنمایم و این گودالها را بنگرم مبادا دشمن کمین بنماید و هنگام قتال بحرم حمله بنمایند پس آنحضرت مراجعت نمود و اینکلامرا تذکره مینمود هی هی و الله وعد لا خلف فیه

پس بمن فرمود ای هلال چرا این دل شب بمیان این دو کوه نمیروی تا از دشمن نجات یابی هلال خود را بقدمهای حضرت انداخت و گفت اگر من چنین کنم مادر بعزای من نشیند ای سید و مولای من این شمشیر را بهزار درهم خریدم و اسب خود را نیز بهزار درهم خریده‌ام بخدا قسم محال است که از خدمت شما بجائی روم تا شمشیرم از بریدن و اسبم از دویدن باز نماند.

هلال گوید آنگاه از من گذشت و بخیمه خواهرش زینب داخل گشت من در خارج خیمه منتظر ایستادم که شاید آنحضرت از خیمه بیرون آید پس خواهرش

ص: ۸۵

برخاست و متکائی از برای برادر بنهاد و آهسته مشغول صحبت شدند ناگاه صدای زینب بلند شد و گفت وا اخاه اشاهد مصرعک برادر جان من چگونه ترا کشته به بینم و برعایت این اطفال و زنان مبتلا بشوم و تو خود میدانی که اینگروه جفا پیشه چقدر کینه و بغض ما دارند یعز علی مصرع هؤلاء الصفوة و اعمار بنی هاشم بعد عرضکرد برادر جان آیا این بقیه اصحاب خود را اختار و امتحان کرده‌ای من میترسم که وقت قتال و اشتعال نائره حرب ایشان نیز بروند و ترا تنها بگذارند حضرت بگریست فرمود بلی آنها را امتحان کردم که همه مشتاق مرک هستند مثل اشتیاق طفل به پستان مادر و همه دلیر و شجاع میباشند هلال از شنیدن این مقال از زینب گریست و بخیمه حییب ابن مظاهر برفت و صورت واقعه را بعرض رسانید و گفت ای حییب من خواهرشرا بسیار پریشان و مضطرب دیدم و گمان میکنم که دیگر زنان و اطفال نیز باخبر باشند و با وی جزع و بی‌تابی بنمایند آیا میتوانی که اصحاب را جمع کنی و ایشانرا بکلامی مطمئن و آسوده‌خاطر بنمائی حییب گفت سمعا و طاعة پس از جا برخاست و اصحاب را ندا کرد همه جمع آمدند پس بنی هاشم را فرمود شما بخیمه‌های خود مراجعت بنمائید آنگاه باصحاب خطاب کرد و گفت یا اصحاب الحمیه و لیوث الکریمه انیک هلال بمن خبر میدهد که علیا مخدره خاطرش پریشان است و از ما مطمئن نیست اکنون مرا خبر بدهید از نیت‌های خود.

اصحاب چون این بشنیدند سرهای خود را برهنه کردند و شمشیرها را از غلاف کشیدند و قسم یاد کردند که تا یکنفر از ما زنده است نمیگذاریم کسی بخیم طاهرات نزدیک بشود حییب فرمود پس با من بیائید اصحاب بهمراه حییب بدر خیمه علیا مخدره زینب آمدند و صداها بلند کردند که ای بانوان حریم عصمت و ای پردکیان و دایع رسالت اینک همه اعوان و انصار شما هستند که قسم یاد کرده‌اند که تا قبضه شمشیر در دست آنها است دشمن را از شما دفع دهند و هرکس باین خیام نزدیک بشود سر از بدنش بردارند چون صدای اصحاب بگوش حضرت سید الشهداء رسید باهل حرم خطاب کرده فرمود اخرجن علیهم یا آل یس مخدرات فاطمیات و علویات بیرون دویند

ص: ۸۶

و آنها را بنصرت تحریص کرده فرمودند حاموا ایها الطیبون عن الفاطمیات ای مردان پاک‌سرشت حمایت بکنید بفاطمیات و زنان هاشمیات و اگر کوتاهی بنمائید عذر شما نزد جد ما رسول‌خدا صلی الله علیه و اله و سلم چه خواهد بود راوی گوید سوگند بخدای لا شریک له که اصحاب از شنیدن اینکلمات چنان ضجه و ناله کردند که گفتی زمین متزلزل گردید و اسبها بشیحه و صیحه در آمدند گویا صاحبان خود را صدا میکردند.

و بروایت مخزن البکاء و مهیج الاحزان و نور العین و دمه الساکبه و دیگران این است که علیا مخدره سکینه میفرماید من در خیمه نشسته بودم (تفصیل این روایت در ترجمه سکینه بیاید) تا آنجا که گوید عمه‌ام مرا دید که اشک از دیده‌های من میریزد من قصه را نقل کردم که پدر مرا تنها گذاشته‌اند و رفته‌اند و این وقت ناله عمه‌ام زینب بلند شد و میگفت وا جداه وا علیاه وا حسیناه و اقله ناصراه این الخلاص من الاعداء لیتهم یقنعون بالفداء ای کاش راضی میشدند که عوض برادرم مرا بکشند این وقت بانگ ناله و عویل از خیمه بالا گرفت چون پدر بزرگوارم صدای گریه ایشان را شنید با چشم گریان وارد خیمه گردید فرمود این صدای گریه چیست عمه‌ام گفت یا اخی ردنا الی حرم جدنا ای برادر ما را بمدینه برگردان پدرم فرمود خواهر جان چگونه با اینگروه دشمنان ممکن است.

علیا مخدره زینب عرض کرد جلالت جد و پدر و مادر و برادر خود را بیان کرده‌ای اینقوم شاید ترا نشناسند فرمود من خود را معرفی کردم گوش ندادند و آنها را موعظه نمودم نپذیرفتند و سخن مرا قبول ننمودند و ایشان جز کشتن من چیزی در نظر ندارند چاره نیست مگر آنکه مرا کشته و بر خاک افتاده به بینید ولی شما را وصیت میکنم بتقوی و صبر و تحمل و جد شما اینخبر را داده و خلف نمیشود وعده او من شما را بخداوند یکتا می‌سپارم).

ص: ۸۷

جودی گوید

در شب قتل چه بیتابی طفلانرا دید زینب غمزده را شاه شهیدان طلبید
 باش آگه که اجل دست گریبان منست این شب آخر عمر من و دیدار من است
 هان مبادا که تو فردا ز هیاهوی خسان دست بر سینه زنی برکشی از قلب فغان
 اندر آندم که مرا بنگری آغشته بخون نخراشی رخ و از خیمه نیائی بیرون
 (الخ)

دیگری گوید

ای بلاکش خواهر غم پرورم ای ز شهر و خانمان آواره‌ام
 آتش دل ساعتی خاموش کن هان وصیت با تو دارم گوش کن
 چونکه هستی زینبا دخت بتول عفت صغرا و ناموس رسول صلی الله علیه و اله و سلم
 عصمت الله را نشان و مظهری هم ید الله را یگانه گوهری
 آیه و الشَّمْسِ وصف روی تو است معنی و اللَّيْلِ تار موی تو است
 بوده در دامان عزت جای تو کس ندیده قامت رعناى تو
 از پی عهد ازل آماده باش در بلاها صابر مردانه باش
 حق ترا این گونه می داند صلاح صبر کن کالصبر مفتاح الفلاح
 صبر کن ای زینب زار حزین گریها در پیش داری بعد از این
 گریها خواهی نمود ای بینوا روز عاشوراء میان قتلگاه
 خواهرها آندم که با حال فکار میشوی بر ناقه عریان سوار
 خواهرها آندم که این قوم لثام می برندت سربرهنه سوی شام
 بر یتیمان مونس و غمخوار باش اندر آن ره با اسیران یار باش
 گر بیفتد از شتر طفلان من دختران بی سروسامان من

ص: ۸۸

شو پیاده از زمین بردارشان در بیابان بلا مگذارشان
گر کسی سیلی زند بر رویشان یا غبار آلوده گردد مویشان
گرد غم از روی ایشان پاک کن شست‌وشو از دیده نمناک کن

مجاری حال زینب در روز عاشورا

در خیرات حسان گوید حضرت زینب دختر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام دوست و دشمن معترفند در جلالت قدر و عظمت رتبه و رفعت شان و مقام و کمال عقل و دانش و علو منزلت و قوت جنان و طلاقت لسان و فصاحت بیان و سایر محامد و محاسن او تا اینکه گوید در وقعه طف شریک مصائب حضرت حسین و سهم واردات کربلا و پرستار بقیه الله فی الارضین امام زین العابدین و سرخیل آن کاروان غم ام المصائب عقیده العرب حضرت زینب (ع) بود و در جمیع مواقع با حضرت سید الشهداء علیه السلام همراه بود و آنحضرت خواهر را فوق العاده احترام مینمود و در حقیقت بعد از شهادت حضرت از کربلا تا شام و از شام تا مدینه طیبه پرستاری اهل بیت آنحضرت را زینب کبری مینمود و میتوان گفت احدی از زنان عالم بقدر این زن سختی و مصیبت ندیده است و رنج و محنت نکشیده علاوه بر برادران و برادرزادگان دو پسر نیز از او در وقعه یوم الطف شربت شهادت نوشیدند در هر حال و هر جا آن آیت کرامت و گوهر حلم و بردباری یعنی حضرت زینب (ع) صبر کرد و جز کلماتیکه دلیل بر رضا بقضاء خدا و تسلیم بامر او باشد بر زبان نیاورد.

و در جلد عاشوراء وقایع الایام خیابانی از مرحوم عالم جلیل میرزا یوسف آقا نقل میکند که ایشان فرمودند.

(و قد شارکه فی هذا البلاء اخته زینب (ع) فکانت قد تخرج من الخيام نحو المعركة حتی تلحق باین اخیه عبد الله بن الحسن لترده الی الخيام و قد خرج مسرعه الی المعركة حین قتل علی بن الحسین علیه السلام فجاءت و انکبت علیه فیاخذ الحسین براسها و یردها الی الفسطاط فان الظاهر من الروایات ان حمل علی بن الحسین من مصرعه انما کان بعدد

ص: ۸۹

الحسین اخته الی الفسطاط و قد كانت تعدو و تسعى حتی تناول اخاها ثوبا خلقا لیجعله تحت ثیابه او تناوله سراویل فان الذی یظهر من سیاق الروایات ان الحسین لم یلبسها فی الخیام و انما لبسها بنیها و بین معركة القتال و ان من ناوله ذلك اخته زینب (ع) و قد كانت تخرج من الخیام و تاتی الی معركة القتال لتنصر اخاها بلسانها و تعینه بالالتجاء الی الاعداء و ذلك حین سقط اخوها الحسین عن جواده علی الارض)

و در جنات الخلود در اولاد حضرت فاطمه سلام الله علیها گوید سیم زینب کبری در فصاحت و بلاغت و عبادت و زهد و تدبیر و شجاعت شبیه پدر و مادر خود بود و بعد از شهادت حضرت امام حسین علیه السلام همگی امور اهل بیت بلکه قاطبه زمره بنی هاشم برأی او تمشیت می یافت و خطبها و گفتگوهای او با ابن زیاد و یزید زینت اوراق مؤلفین است.
وفائی گوید

نمیدانم چه بر سر خامه عنبرفشان دارد که خواهد سری از اسرار پنهانی عیان دارد
بآهنک حسینی مدح خاتون حجازی را بصد شور و نوا خواهد بعالم رایگان دارد
چو خاتون آنکه او را نور حق در آستین باشد چه خاتون آنکه جبریلش سر اندر آستان دارد
بیا عصمت تماشا کن که از بهر خریداری درین بازار یوسف هم کلاف ریسمان دارد
تکلم کردنشرا هر که دیدی فاش میگفتی لسان حیدری گویا که در طی لسان دارد
نبوت شأن پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم ولایت درخور حیدر
نه آن دارد نه این دارد ولی امانشان از این و آن دارد
نگویم من بود مریم کنیز مادرش زهراء اگر راضی شود او مریمش منت بجان دارد
زنی با اینهمه شوکت ندیده دیده گردون زنی با اینهمه سطوت بعالم کی نشان دارد
چرا با اینهمه شأن و جلال و عصمتش دوران میان کوچه و بازار در هرسو عیان دارد
صبا رو در نجف بر گو تو بر آن شیر یزدانی که زینب در دمشق و کوفه چشم خونفشان دارد
بگو از مرک داغ نوجوانان پیر شد زینب که اطفال صغیر تشنه لب یک کاروان دارد
اگر خواهم ز غمهایش بیان یک داستان سازم بهر یک داستان از غم هزاران داستان دارد

رفتن زینب مضطر بر سر نعش علی اکبر (ع)

در ناسخ گوید چون علی اکبر بعد شهادت فائز شد زینب از خیمه بیرون دوید و همی فریاد میکرد و اولداه و ائمه فؤاداه و امهجهته قلبه پس خود را بروی نعش علی بینداخت و سخت بگریست.

و حمید بن مسلم گوید من در لشکر عمر سعد بودم بناگاه زنی از خیمه بیرون تاخت چنانکه آفتاب از دیدارش تیره و خیره ماندی و جامه کشان بیامدی گاهی بیفتادی گاهی بر پای ایستادی تا اینکه خود را بنعش علی رسانیدی و آه از دل پر درد برکشیدی و همی گفت و اولداه و اقیلاه و امهجهته قلبه پس حسین بیامد دست او را گرفت و بسوی خیمها برگردانید.

من پرسیدم این زن کیست گفتند این زینب دختر علی بن ابی طالب است.

و در بحار نیز همین روایت را نقل کرده

زینب از خیمه برآمد از قلق دید ماهی خفته در زیر شفق

از جگر نالید کی ماه تمام بی تو بر من زندگی بادا حرام

شه بسوی خیمه آوردش زدشت وه چه گویم من چه بر لیلی گذشت

و هنگام آوردن زینب خونین جگر قنذاقه علی اصغر را و دادن آنرا بدست برادر مصیبتی است که آفریده‌ای تصور آنرا نتواند بنماید سید بن طاوس در لهوف میفرماید فتقدم الحسین الی باب الخیمه و قال لزینب نا ولینی ولدی الصغیر حتی اودعه فاخذته و اومی الیه ليقبله فرماه حرملة بن کاهل بسهم فوقع فی نحره فذبحه فقال لزینب خذیه آیا در آنوقت که حضرت بخواهرش زینب بفرماید بگیر این طفل را در حالیکه گوش تا گوش علی دریده است علیا مخدره چه صبر و تحملی نمود که روح از بدن او مفارقت نمود.

جلوگیری زینب از حضرت سید الساجدین (ع)

در بیشتر کتب مقاتل نوشته‌اند و در دمعه الساکبه باین عبارت نقل کرده لما قتل اصحاب الحسین علیه السلام و اخوته و اقاربه و اولده علی الاکبر التفت الحسین عن یمنه و شماله فلم یرحوله احدا من اصحابه و لا من اقاربه و اولاد اخیه رفع رأسه الی السماء و قال اللهم انک تری ما یصنع بولد نبیک ثم جعل ینادی هل من راحم یرحم آل الرسول المختار هل من ناصر تیصر الذریه الاطهار هل من مجیر لابناء البتول هل من ذاب یدب عن حرم الرسول هل من موحد یخاف الله فیناهل من مغيث یرجو الله فی اغائتنا فارتفعت اصوات النساء بالعویل فخرج علی بن الحسین علیه السلام و کان مریضا لا یقدر ان یفل سیفه و ام کلثوم تنادی خلفه یا نبی ارجع فقال یا عمته ذرینی اقاتل بین یدی ابن رسول الله فقال الحسین علیه السلام یا ام کلثوم خذیه لئلا یتقی الارض خالیه من نسل آل محمد صلی الله علیه و اله و سلم

و در بحار تقریبا همین قسم روایت کرده و در اینجا زینب را بکنیه نام برده‌اند و ام کلثوم همان علیا مخدره زینب است و در بعضی از کتب مقاتل است که چون صدای استغاثه حضرت بلند شد زین العابدین علیه السلام فرمود عمه ناولینی بالسیف و العصا اریدان اجاهد بین یدی ابن بنت رسول الله عصا و شمشیری از برای من بیاور می‌خواهم در پیشروی پسر پیغمبر جهاد کنم اگر چند از کمال ناتوانی حمل سیف و سنان نتوانست کرد لاجرم شمشیری برداشت افتان و خیزان طریق میدان پیش داشت و همی گفت لبیک یا داعی الله حسین علیه السلام فرمود ایخواهر باز دار او را تا جهان از نسل آل محمد صلی الله علیه و اله و سلم تهی نگردد.

جلوگیری زینب (ع) از عبد الله بن الحسن (ع)

در عاشر بحار میفرماید فخرج عبد الله بن الحسن بن علی بن ابیطالب علیه السلام و هو غلام لم یراهق من عند النساء یشد حتی وقف الی جنب عمه الحسین فصاح الحسین علیه السلام یا اختاه احبسیه فقال عبد الله لا و الله لا افارق عمی الخ

ص: ۹۲

در ناسخ گوید عبد الله بن الحسن که در میان زنان میزیست و هنوز از حلم خبری نداشت و مراهق نبود چون عم خویش را بدینحال نگریست تاب و توان از وی برفت و آهنگ ملازمت خدمت عمو کرد از خیمه بیرون دوید تا خویشتن را بعم بزرگوار خویش رساند زینب عجلت کرد و او را بگرفت و از آنسوی امام علیه السلام ندا در داد که یا اختاه احبسیه ایخواهر عبد الله را نگاه دار که در این میدان بلانگیز در نیاید و خود را هدف تیر و تیغ نماید زینب چند که در منع او شدت کرد فایدتی بدست نشد عبد الله گفت سوگند بخدای که از عم خود جدا نشوم و قوت کرد و خود را از دست زینب رها ساخت و دوان دوان خود را بحسین رسانید در اینوقت ابهر بن کعب تیغ بر انگیخت تا بر حسین فرود آورد عبد الله دست خود را وقایه عم خویش ساخت و شمشیر دست او را قطع کرد چنانکه با پوست زیرین بیاویخت پس فریاد برداشت که یا امه دستم را بریدند

حسین علیه السلام او را بگرفت و بسینه خود چسبانید و قال یابن اخی اصبر ما نزل بک و احتسب فی ذلک الخیر فان الله تعالی یلحقک بأبائک الصالحین

فرمود ای فرزند برادر من شکیبایی میکن بر آنچه بر تو فرود آمد و آنرا از در خیر و خوبی بشمار که هم اکنون خداوند ترا با پدران بزرگوار تو پیوسته میدارد اینوقت حرمه بن کاهل همچنانکه عبد الله در کنار حسین بود خدنگی بسوی او روان کرد و او را شهید نمود.

طلبدین جامه کهنه از علیا مخدره زینب (ع)

در منتخب طریحی روایت کند که چون اصحاب آنحضرت همه کشته شدند و دیگر کسی باقی نماند آنحضرت بدر خیمه آمد و فرمود یا اختاه اتینی بثوب عتیق لا یرغب احد فیه من القوم اجعله تحت یتابی لثلا اجرد منه بعد قتلی (و در مناقب) فانی مقتول مسلوب قال فارتفعت اصوات النساء بالبكاء و النحیب ثم اتی بثوب فخرقه و مزقه من اطرافه و جعل تحت یتابه.

ص: ۹۳

و فی الملهوف قال الحسین ابعثوا الی ثوبا لا یرغب فیه احدا جعله تحت یتابی لثلا اجرد فاتی بتبان فقال لا ذاک لباس من ضربت علیه الذلۃ فاخذ ثوبا خلقا فخرقه و جعله تحت یتابه فلما قتل علیه السلام جردوه منه)

یعنی آنحضرت چون بی‌حیائی آن قومرا دید و دانست که بجز کشته شدن چاره ندارد بسوی خیمه آمد و بخواهرش فرمود یا از سمت میدان ندا در داد و لباس خواست پس جامهٔ کوچک و تنگی آوردند حضرت فرمود اینرا نمیخواهم این لباس کسی است که در ذلت افتاده است.

یعنی مثل جامهٔ یهود و نصاری است پس جامه از آن واسع تر آوردند آنرا پاره پاره کرد و بر زیر لباس خود پوشید چون او را کشتند آن جامهٔ پاره پاره را نیز از بدنش بیرون کردند

و هنگامیکه علیا مخدره بقتلگاه آمد و آن پیراهن را ندید بجز خدا کسی از حال آنمظلومه خبر ندارد.
زبان حال آن مخدره

که کرده پیرهن کهنه را برون ز تنت نکرده خوف ز روز جزا جعلت فداک
بگو چرا شده خاشاک خاک بستر تو کفن تراست ز باد صبا جعلت فداک
تراب ارض فلات است از چه کافورت جنازهات شده تیر جفا جعلت فداک
کدام ظالم بی‌رحم برده انگشتت بریده است که این دستها جعلت فداک
ز تازیانهٔ اعدا به بین برادر جان کبود گشته بدنهای ما جعلت فداک
من از کجا و اسیری میان نامحرم شده است کرب بلایت وطن جعلت فداک
گنجینهٔ الاسرار عمان و زبدهٔ الاسرار صفی
خواهرش بر سینه و بر سر زنان رفت تا گیرد برادر را عنان
سیل اشکش بست بر شه راهرا دود آهش کرد حیران شاهرا

ص: ۹۴

شه سراپا کرم شوق و مست ناز گوشهٔ چشمی بدانسو کرد باز
 دید مشکین موئی از جنس زنان بر فلک دستی و دستی بر عنان
 از قفای شاه رفتی هر زمان بنک مهلا مهلنش بر آسمان
 کی سوار سرگران کم کن شتاب جان من لختی سبکتر زن رکاب
 تا به بویم آن شکنج موی تو تا ببوسم آن رخ دلجوی تو
 پس ز جان بر خواهر استقبال کرد تا رخس بوسد الف را دال کرد
 شد پیاده بر زمین زانو نهاد بر سر زانو سر بانو نهاد
 همچو چان خود در آغوشش کشید اینسخن آهسته در گوشش کشید
 کی عنان گیر من آیا زینبی یا که آه دردمندانرا شبی
 پیش پای عشق زنجیری مکن راه عشق است این عنان گیری مکن
 در فراق از تو جانم عذرخواه رو که رفتم حق ترا پشت و پناه
 رو یتیمان مرا غمخوار باش در بلا و در شدائد یار باش
 رو که هستم من بهر جا همرفت آگهم از حال قلب آگهت
 چون شوی بر ناقهٔ عریان سوار در بدر گردی بهر شهر دیار
 نیستم غافل دمی از حال تو آیم از سر هر کجا همراه تو
 رو که سوی شام خواهی شد روان با علی آن قبله گاه عارفان
 رو بسر کن چادر ای گنج احد باش از بهر اسیری مستعد
 پس ترا لازم بود بی معجری تا شود ظاهر کمال حیدری
 این اسیری زان شهادت بس سر است در اسیری تو حق پیداتر است
 من بدون این اسیری گر شهید میشدم من باز بود حق ناپدید
 پس صبوری در اسیری پیشه کن ریشه بی طاقتی را تیشه کن
 کی دهد تخم شهادت خود ثمر چون شود زینب اسیر در بدر

وداع حضرت حسین علیه السلام با زینب (ع)

هنگام رفتن بمیدان

در بحار گوید ان الحسین علیه السلام لما نظر الی اثنین و سبعین رجلا من اهل بیده صرعی التفت الی خیامه و نادى یا زینب و یا ام کلثوم و یا سکینه و یا فاطمه و یا رباب علیکن منی السلام
آتشکده

ماند تنها چون بمیدان بلا از پس یاران خدیو کربلا
سر توحید خداوند و دود شد مجرد از اضافات و حدود
سوی خرگاه امامت تافت روز روشن خور بمغرب شد فرو
خواهران چون عقد در بستند صف گرد آن شه گوهر درج شرف
دختران چون اختران روشنش انجمن گشتند در پیرامنش
توصیت را آن شهنشاه حجاز حقه لب بر تکلم کرد باز
چون شوم من کشته در دست عدو سینه نشکافید و مخراشید رو
سید محمد قطیفی

فاته زینب مذرات ما قاله حسر القناع و ذیلها معرور
تدعوه یا خلف الذین مضوا و یا فلکی اذا التطم البلا و السور
ما ذا الوداع اهل تیقنت الفنا ما الراى فی و ما لدی خفیر
فاجابها فل الفدی کثر العدی قصر المدی و سیلنا محصور
دافعت عنکم ما استطعت فلم یفد و الصحب ذا شلو و ذاک عفیر

ص: ۹۶

ملا صالح برغانی در معدن البکا گوید حضرت در آنحال ندا در داد یا زینب یا ام کلثوم یا سکینه یا رقیه یا فاطمه علیکن منی السلام فهذا آخر الوداع) اینوقت علیا مخدره زینب عرضکرد یا اخی ایقنت بالقتل برادر بقتل خود یقین کردی حضرت فرمود گیف لا یقن و لیس لی معین و لا نصیر چگونه یقین نکنم و حال آنکه معینی و ناصری ندارم و کانکم غیر بعید کالعبید یسوقونکم امام الرکاب و یسومونکم سؤ العذاب ایخواهر گویا می بینم که در این نزدیکی شما را مثل بندگان و کنیزان اسیر کرده اند و شما را در جلو اسب میدوانند و عذاب میکنند زینب خاتون چون این بشنید اشک از دیده اش جاری شد با دل سوزان شروع بشیون و فغان نمود و گفت

وا وحدتاه و اقله ناصراه و اسوء منقلباه و اشوم صباحاه فشقت ثوبها و نشرت شعرها و لطمت علی وجهها

چه شه نهاد بعزم جهاد روی بدشمن گرفت زینب زارش بعجز گوشه دامن

که ای تو جان گرامی جدا مشو ز بر من شبنم بروی تو روز است و دیده ام بتو روشن

و ان هجرت سواء عشیتی و غداتی

بهر طریق بود جان بجستجوی تو باشد بهر حدیث بود لب بگفتگوی تو باشد

شبان تیره امیدم بصبح روی تو باشد بهر کجا بروم دل در آرزوی تو باشد

فقد افتش عین الحیوة فی الظلمات

فقال زینب مهلا یا اخی توقف حتی اتزود من نظری الیک فهذا وداع لا تلاقى بعده ای برادر آرام گیر و تعجیل مکن زمانی توقف

بنما تا از دیدن روی تو توشه برگیرم و از گلستان جمال تو گلی بچینم که این وداع آخرین است که دیگر نخواهم دید و همی بوسه

بدست و پای برادر میزد و ناله دلسوز از سینه میکشید و حضرت حسین همی فرمود مهلا یا بنت المرتضی ان البكاء طویل

راه شام ایجان من منهاج تو است و ان خرابه شام غم معراج تو است

چون خرابه گشت جای شاد باش تا که گنج حق شود بر خلق فاش

رو اسیر را کنون آماده باش امر حق را بنده و آزاد باش

هان برو زینب که دردت بی دواست دردمند حق طیب دردهاست

وداع بازپسین با حضرت زینب

آنحضرت علیه السلام چون مشغول جهاد فی سبیل الله گردید و صفوف را بشکافت و طریقه شریعه را از دشمن به پرداخت و اسب بفرات راند تا اینکه گوید حصین بن نمیر تیری بجانب آنحضرت گشاده داد و آن تیر بر دهان مبارکش آمد و خون بدوید و از آنسوی سواری فریاد برداشت که ای حسین تو آب مینوشی و لشکر بسراپرده تو در می‌رود و هتک حرمت تو میکند. در ناسخ گوید چون حسین (ع) این بشنید آب از کف بریخت و از شریعه بیرون آمد و با تیغ سپاه کوفه را پراکنده ساخت و بسراپرده خویش آمد مکشوف افتاد که کس تعرض بسراپرده عصمت نرسانیده و گوینده اینخبر مگری کرده پس دیگر باره اهل بیت را وداع فرمود و گفت یا زینب یا ام کلثوم و یا سکینه این وقت اهل بیت همگان با حال آشفته و جگرهای تفته و خاطرهای خسته و دل‌های شکسته در نزد آنحضرت فراهم آمدند در خاطر هیچ آفریده‌ای صورت نبندد که ایشان بچه حال بودند و هیچ آفریده نتواند که صورت حال ایشان را تحریر یا تقریر نماید بالجمله ایشان را وداع گفت وداع بازپسین و بصر و سکون وصیت فرمود و فرمان داد تا جامه که در خور اسیری باشد درپوشند.

(وقال لهم استعدوا للبلاء و اعلموا ان الله حافظکم و حامیکم و سنجیکم من شر الاعداء و يجعل عاقبه امرکم الی خیر و يعذب اعدایکم بانواع البلاء و يعوضکم الله عن هذه البلیة انواع النعم و الکرامه فلا تشکو و لا تقولوا بالستکم ما ینقص قدرکم فرمود اعداد نزول بلا کنید و بدانید که خداوند شما را محافظت کند و حمایت فرماید و از شر دشمنان نجات دهد و عاقبت امر شما را بخیر گرداند و دشمنان شما را بانواع عذاب و بلا مبتلا گرداند و شما را بانواع نعم و کرم پاداش فرماید لاجرم زبان بشکوه مگشائید و سخن از در شکایت مگوئید که از منزلت و مکانت شما بکاهد این سخنان فرمود و یکباره ترک جان گفت و دل بر مرکب نهاد و عنان بگردانید الخ

ص: ۹۸

و لله در القائل

لا تلطمی یابنئ الزهراء خدک من قتلی و قد عمرت اعضاک اشجان
 و لا تشقی علی الجیب صارخته فانشق کشف و نشر الشعر خذلان
 و ان تفرقت الایتام فانتدبی لجمعها فالجزاء فی الحشر غفران
 و ان یشق علیها سیر قائدها فاستر فقیه و ان غادرک احسان
 محزون رشتی گوید

یا اخیه خدک لا تلطمی مادری کن بر نبات فاطمی
 خواهرها ناموس حی داوری بر یتیمانم تو جای مادری
 زینبا غارت شود چون خیمها جمع کن اطفال حیران مرا
 بعد یغما موسم آتش زدن هین مبادا چاک سازی پیرهن
 پیکرم بینی چون اندر خاک و خون پا منه از نقطه طاقت برون
 خواهرها در ماتمم افغان مکن موی سر اندر غمم افشان مکن
 خواهرها چون بر سنان بینی سرم بردباری کن بحق مادرم
 رأس من بینی چه در طشت طلا چوبرا دست یزید بیحیا
 لعل را آماجگاه خیزران صبر کن در مجلس نامحرمان
 و له ایضا

شورش ولوله افتاد در آن کاشانه تو مگو خیمه بگو یکسره شد غمخانه
 همه صف بسته بدورش چه صف پروانه زینبش آمده با ناله بی تابانه
 گفت ایکاش نمی آمدم از کتم عدم

این چه شوری است برادر که تو بر سر داری زخم بسیار چرا بر تن انور داری
 گوئیا رو بسوی حضرت داور داری آخر این دشت تو یک خواهر مضطر داری
 ز چه افکنده ما را بکف نامحرم

ص: ۹۹

گفت خواهر ز ازل عهد نمودم با حق من بلی گفتم و بگرفته‌ام از جمله سبق
تا در این کالبدم هست اگر نیم رمق آنچه دارم بگذاریم باخلاص طبق
ما اگر غرق بلا او شده دریای کرم
تو پس از من همه اطفال مرا غمخواری محرم جمله شما نیست مگر بیماری
هان مبادا که ز سر معجز خود برداری ماتم تازه جوانان شده زخم کاری
شد یقینم که دیگر داغ عزیزان کشدم
صبر کن پیشه تو خواهر همه را یاری کن باش آسوده تو گل بسوی باری کن
بهر این عابد بیمار پرستاری کن لیک اهسته تو اشک از مژگان جاری کن
همدمش باش به بیحالی وی در همه دم

مقاله علیا مخدره زینب با ابن سعد

هنگامیکه سید الشهداء علیه السلام از اسب بروی زمین افتاد علیا مخدره زینب که نگران حربگاه بود یکباره از خیمه بیرون دوید و
فریاد برداشت

(وا اخاه و اسید اهل بیتاه لیت السماء انطبقت علی الارض و لیت الجبال تدکدکت علی السهل).

فرمود کاش آسمانها خراب شدی و در فتادی بر زمین کاش کوهسار پاره پاره شدی و پراکنده گردیدی بروی بیابانها آنکاه روی با
ابن سعد کرد فقالت یا عمر بن سعد ایقتل ابو عبد الله و انت تنظر الیه فرمود ای پسر سعد ابو عبد الله را میکشند و تو شاد خاطر بر او
نظاره میکنی.

ابن سعد آب در چشم بگردانید و او را پاسخ نگفت و در گذشت

و در بحار گوید و خرجت زینب من الفسطاط و هی تنادی و اخاه و اسید اهل بیتاه لیت السماء انطبقت علی الارض و لیت الجبال
تدکدکت علی السهل

و قال حمید بن مسلم و خرجت زینب بنت علی و قرطاهها یجولان بین اذینها و هی تقول لیت السماء انطبقت علی الارض تا اینکه
گوید زینب خاتون چون سنگدلی عمر

ص: ۱۰۰

بدید بلشکریان خطاب فرمود و گفت وای بر شما مکر در این همه لشکر یکتان مسلمان نیست کسی جواب نداد.

زبان حال علیا مخدره با ابن سعد

تواندر زیر چتر زر نشسته حسین را بر جگر خنجر نشسته

تواندر سایه باشی شاد خندان حسین در آفتاب گرم سوزان

ترا خاطر خوش لشکر فراوان حسین من نشان تیر عدوان

ترا باشد پسر اندر برابر حسین جان می‌دهد از مرگ اکبر

و بعضی نوشته‌اند که در آنحالت حضرت سید الشهداء نگران خواهر بود فرمود یا اختاه ارجعی الی الفسطاط و اجمعی العیال و

الاطفال علیا مخدره بفرمان امام برگشت بطریق قهقرا ولی کجا آرام و قرار دارد و بغیر از ذات احدیت کسی از دل آن مظلومه خبر

ندارد ولی طولی نکشید که اوضاع عالم منقلب گردید و منادی ندا کرد قتل الامام ابن الامام ابو الائمة علیه السلام

جودی خراسانی

دید چون زینب محزون که زمین میلرزد شط بموج آمده و ماء معین میلرزد

مانده از کار فلک روح الامین میلرزد مانده از او راد ملک عرش برین میلرزد

شد سراسیمه و چون رعد در افغان آمد مو کنان مویه کنان جانب میدان آمد

محشری دید در آن دشت نمودار شده روز در چشم دو عالم چه شب تار شده

(الخ)

پسر فاطمه از اسب نگون گردیده پای تا سر قد او غرقه بخون گردیده

ص: ۱۰۱

شیخ علی شریح العراقین ره

سوی میدان شد آن خاتون محشر که جويا گردد از حال برادر

چه دید آشاها افتاده بر خاک تنش از تیغ کین گردیده صد چاک

بشمشیر شقاوت شمر گمراه برید از مد بسم الله الله

ندانم چون بدی حالش در آنحال نداند کس بجز دانای احوال

در بعضی مقاتل نقل کرده‌اند که آنمظلومه «وضعت عشرها علی راسها و هی تنادی و محمداه و علیاه و حسناه و حسینه و حمزاه

و جعفره و اقله ناصره الیوم مات جدی محمد المصطفی و ابی علی المرتضی و امی فاطمه (ع)» پس از تل سرازیر شد بجانب

گودی قتلگاه توجه کرده آه آه دید شمر روی سینه حسین نشسته

میرزا یوسف آقای مجتهد تبریزی ره

و اقبل الشمر و الهندی فی یده یسطو علیه بضرب السیف و الکلم

و اقبلت اخته الحوراء نادبه تجر اذیالها من شده النقم

نادت ایا شمر مهلا لیس یحمد فی قتل ابن فاطمه التعجیل فاحتشم

و قد تغیر وجه الکون و انکسفت شمس النهار و هب الريح بالظلم

اذا برأس حسین بالقناه علی کان شمس الضحی شیلت علی علم

جودی خراسانی

مهلتی تا بسوی قبله کشم پایش را سایه از معجر نیلی کنم اعضایش را

تر کنم ز اشک بصر لعل گهر سایش را سیر بینم دم مردن رخ زیبایش را

که دیگر وعده دیدار قیامت باشد می‌رود سوی سفر خیر سلامت باشد

ص: ۱۰۲

کعبی گوید

و جائت بشمر زینب انبته فاطم تعنفه عن امره و تعذل
تدافعه بالكف طورا و تاره اليه بطاها جدها تتوسل
تقول له مهلا فهذا ابن فاطم و شبل على المرتضى المتفضل
ايا شمر مهما كنت فى الناس جاهلا فمثل حسين لست يا شمر تجهل
ايا شمر هذا حجة الله فى الورى اعد نظرا يا شمر ان كنت تعقل
ايا شمر لا تعجل على بن محمد فذوترة فى مثلها ليس يجهل
و مريهز النحر غير مراغب من الله لا يخشى و لا يتوجل الخ
وله ايضا

تقول له يا شمر والد مع قد جرى على خدها مثل الجمان المفصل
ايا شمر د عنى و الجيب لعلى ابل غليلا منه قبل الترحل
و لا تحرمنى ساعه قرب سيدى فانك عمر الدهر يا شمر مثكلى
ايا شمر من للجود بعد وجوده و من لبنى الامال بعد المؤمل
ايا شمر من للفضل يرعاه ان تكن قطعت بحد السيف راس المفصل

پاره مطالب منقوله از بحر المصائب

چون مالک بن یسر ضربتی بر فرق همایون آنحضرت بزد که برنس آنحضرت مملو از خون گردید پس برنس را بینداخت و بسوی
خیمه شتاب گرفت و پارچه‌ای از خواهرش زینب بگرفت و سر خود را بآن به بست و بجانب میدان روانه گردید
و نیز گوید چون حضرت سید الشهداء بفیض شهادت رسید و جبرئیل بنک قتل

ص: ۱۰۳

الامام ابن الامام ابو الائمه را بلند نمود زینب سراسیمه ببالین بیمار کربلا دوید و عرض کرد ای برادرزاده به بین چه واقع شده و خبر چیست.

فرمود ای عمه دامن خیمه را بالا- بز آنحضرت چون بصفحه میدان نگران شد اظهار سوگواری نمود فرمود ای عمه همانا پدرم شهید شد اکنون مهیای اسیری شوید و صبر و شکیبائی را پیشه گیرید و وصیت‌های پدر مرا فراموش نکنید و نیز گوید که چون علیا مخدره از خیمه سراسیمه بیرون دوید صدای صرخه و ناله بگوشش رسید چون نظر کرد شخصی را نگران گشت که در پیرامون جسد حسین خاک همی بر سر کند.

حکایت را بعرض سید سجاد علیه السلام رسانید فرمود ای عمه دامن خیمه را برچین تا بنگرم چون نظر کرد فرمود اینک جبرئیل است که در کنار نعش حسین می‌نالد و صیحه میزند.

و نیز گوید که چون حضرت سید الشهداء اصحاب خود را ندا میکرد علیا مخدره زینب میگوید بخدا قسم که جز او خدائی نیست من نگران اجساد بودم که چنان مضطرب شدند گویا آهنگ برخاستن داشتند

و در طراز المذهب از کتاب انوار الشهاده نقل میکنند که در آنحال که شمر ملعون بر فراز سر امام ایستاده بود زینب و سایر عیال آنحضرت با حالتی پریشان وارد قتلگاه شدند آنگاه زینب (ع) با آن خبیث روی کرد فرمود ایظالم خبیث ما را بگذار تا بدستیاری جامه روی او را به پوشم و بدن مبارکشرا از آفتاب به پوشانم شمر بر این سوز و محنت رحم نیاورده آنمخدره را با کعب نیزه از آن بدن مطهر دور کرد و گفت ای دختر علی باز شو که دیگر دیدارش نکنی زینب صدا را بناله بلند کرد امام علیه السلام چون ناله خواهر بشنید چشم باز کرد و فرمود ایخواهر دست اطفال مرا بگیر و بخیمه باز گرد که مرا در زیر شمشیر ننگری.

برو تا زیر شمشیرم نه بینی همینساعت بمرگم میشینی

و از کتاب مفتاح البکاء نقل کرده است که چون حسین با قلبی سوزان آهنگ

ص: ۱۰۴

میدان نمود ندائی خفیف و آوازی ضعیف شنید پس روی برتافت خواهر را بدید که با اشک ریزان و نالان نمایان است امام علیه السلام از ناله دختر بو تراب بی تاب شده برگردید و فرمود ای یادگار مادرم زهرا ای پرستار یتیمان بی نوا از چه از خیام بیرون شدی چون ترا حال بدین منوال باشد این زنان و دخترانرا کدام کس پرستاری نماید و تسلی بدهد عرض کرد وصیت مادرم بخاطرم آمد چون امام اسم مادر بشنید بگریست و از آن وصیت پرسید عرضکرد سفارش مادرم این است که آنجا را که جدم رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم همی بوسید به بوسم.

پس حضرت پیاده شد تا زینب زیر گلوی او را بوسید و با برادر معانقه نمود و سخت بگریست و امام همی خواهر را تسلی میداد

مجموعه احوال زینب (ع) هنگام حریق خیام

چه کار شاه لشکر بر سر آمد سوی خرگه سپه غارتگر آمد
 بدست آن گروه بی مروت بیغما رفت میراث نبوت
 بسی پا و سر از معجر کشیدن برهنه گشت و خونین از دویدن
 بسی گوش از پی تاراج گوهر درید از دست قوم کینه پرور
 بسی رخساره گلرنگ نیلی نمود این آسمان از ضرب سیلی
 زدند آتش همه آنخیمه گه را که سوزانید دودش مهر و مه را
 بتول دومین شد در تلاطم نمودی دست پای خویشان گم
 بتول دومین ام المصائب چه خود را دید بی سالار صاحب
 بر اطفال برادر مادری کرد نبات النعش را جمع آوری کرد
 سید در لهوف میفرماید و تسابقوا القوم علی نهب بیوت آل الرسول و قره عین البتول حتی جعلوا ینترعون ملهفه المرثه من علی
 ظهرها و خرجت نبات رسول الله و حریمه یتراکضن فی البیداء و یتساعدن علی البکاء و یندبن لفراق الحماة و الاحباء.

ص: ۱۰۵

و قال ابن نما فی میثر الاحزان ثم اشتغلوا بنهب عیال الحسین علیه السّلام و نساءه حتی تسلب المرائة مقنعتها من راسها و خاتمها من اصبعها و قرطها من اذنها و حجلها من رجلها الی ان قال فاذا بت القلوب القاسیة و هدت الجبال الراسیة

ملك الشعراء سید مظفر علیخان خیام شاه شد غارت ز بیداد چرا این خیمه گردون نیفتاد

میان خیمه که گشتند داخل برهنه تیغها و کینه در دل

در آنخانه که از بس جاه رفعت نشد داخل ملایک بی اجازت

سپاه اشقیا بی رخصت آمد پی تاراج بهر غارت آمد

رداهای زنان از سر کشیدند ز گوش کودکان گوهر کشیدند

و در مقتل منسوب بابی مخفف از زینب دختر امیر المؤمنین حدیث کند که فرمود گاهی که عمر سعد بنهب و غارت اهل بیت فرمان داد من بر باب خیمه ایستاده بودم مردی ازرق العین در آمد و آنچه در خیمه بود برگرفت و زین العابدین را نگریست که رنجور و علیل بر نطعی افتاده بود پیش شد و آن نطع را از زیر قدم مبارکش بکشید و آنحضرت را درافکند و بنزد من آمد و گوشواره از گوش من میکشید و می گریست گفتم این گریه چیست گفت بر شما اهل بیت می گریم که در چنین مهلکه درافتادید زینب را کردار و گفتار او بخشم آورد فرمود قطع الله یدیک و رجلیک و احرقک بنار الدنیا قبل نار الاخرة خداوند هردو دست و پای ترا بسوزاند قبل از آتش آخرت و روزیکه آنملعون بدست مختار افتاد از دهشت و خوف کردار و گفتار خود را با علیا مخدره زینب مکشوف داشت مختار گفت دعای آنمظلومه مستجاب گردیده فرمان کرد تا دستها و پاهاى او را بریدند و جیغه او را بآنش سوزاندند

ص: ۱۰۶

سید حیدر حلی ره هتک الطعاه علی نبات محمد حجب النبوه خذرها و خبائها
فتنازعت احشائها حرق الجوی و تجاذبت ایدی العدو رداها
عجبا لحلم الله و هی بعینه برزت تطیل عویلها و بکائها
و یری من الزفرات تجمع قلبها بید و تدفع فی یدی اعدائها
ما کان او جمعها لمهجه احمد و امض فی کبد البتوله دائها

و در ناسخ گوید سپاه ابن سعد قصد خیام مقدسه و سرادق ذریه مطهره نمودند و شمر ذی الجوشن با جماعتی از کفره بر در خیام
آمد و لشکر را فرمان داد که داخل شوید و از قلیل و کثیر آنچه بدست شود بنهب و غارت بر گیرید اینوقت فریاد او محمدها و علیاه
وا حسنه و حسیناه از اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم بالا- گرفت و لشگریان به خیمه‌ها تاختند و بنهب و غارت
پرداختند دست‌بند از ساعد زنان بکشیدند و گوش پردکیان در اخذ گوشوار بدیدند و گوش ام کلثومرا نیز در طلب گوشواره
جراحت کردند و جامهای زنان را بمنازعت و مغالبت از بدن ایشان انتزاع نمودند و از ورس و حلی و حلل چیزی بجا نگذاشتند و
اسب و شتر و مواشی و آنچه دیدار شد به بردند.

و سید در لهوف میفرماید اهل بیت را از خیمها بیرون کردند و آتش بخیمها زدند آن زنان چون این بی شرمی را از اشقیا دیدند از
خیمها بیرون دویند و با سر و پای برهنه گریه کنان و ناله کنان سر به بیابان نهادند.

راوی گفت زن بلند بالا ئیرا نگران شدم که بدرون خیمه می‌رود گفتم مگر شعله آتش را نگران نیستی گفت یک علیل بیمار در این
خیمه دارم

از آن ترسم که آتش شعله گیرد میان خیمه بیمارم بمیرد

از آن ترسم که آتش بر فروزد میان خیمه بیمارم بسوزد

جلوگیری علیا مخدره زینب (ع)

از قتل سید سجاد علیه السلام

مرحوم شیخ عباس قمی در کتاب نفس المهموم از اخبار الدول قرمانی نقل میفرماید (قال و هم شمر علیه ما يستحقه بقتل علی اصغر و هو مریض فخرجت زینب بنت علی بن ابیطالب علیه السلام و قالت و الله لا یقتل حتی اقتل فكف عنه) علی اصغر همان امام زین العابدین است که مریض بود شمر بقصد قتل او کمر بست علیا مخدره فرمود کشته نخواهد شد تا من کشته نشوم پس شمر دست بازداشت

و از روضه الصفا نقل میکند که حمید بن مسلم گوید من باتفاق شمر بن ذی الجوشن بخیمه علی ابن الحسین در آمدیم و آنحضرت بر بستر ناتوانی بخفته بود گروهی گفتند آیا این بیمار را زنده خواهیم گذاشت من گفتم سبحان الله آیا شما کودکانرا میکشید با این کودک بیمار چه کار دارید بسیار گفتم تا شر ایشانرا بگردانیدم و نطعی در زیر پای زین العابدین بود بکشیدند و به بردند و آنحضرترا بروی زمین افکندند) و بعضی گفتند شمر گفت عید الله بن زیاد فرمان کرده است که یکنفر از اولاد حسین را زنده نگذارید این وقت عمر سعد برسد زنان اهل بیت بروی او صیحه زدند و سخت به گریستند عمر سعد فرمان داد که کس بخیمه زنان داخل نشود و کسی آن جوان بیمار را تعرض نکند و هیچکس از این خیام بیرون نشود اهل بیت فرمودند حکم کن آنچه از ما برده‌اند مسترد دارند تا بتوانیم سر و روی خود را از نامحرمان به پوشانیم لشکر را گفت هر کس آنچه بنهب مأخوذ داشته مسترد دارد و کسی امتثال فرمان او نکرد و چیزی مسترد نساختند.

شیخ علی شفیهنی ره گوید

لهفی لآلک یا رسول الله فی ایدی الطغاة نوائحا و بواک

ما بین نادبه و بین مروعه فی اسر کل معاند افاک

ص: ۱۰۸

تالله لا انساك زینب و العدی قسرا تجاذب عنك فضل رداك
 بالطف حاسره القناع سلیبه القرطین عز علی اخیك عزاك
 لم انس لا و لله وجهك اذ هوت بالردن ساتره له یمناك
 حتی اذا هموا بسلبك صحت باسم ابیك و استصرخت ثم اخاك
 *** شیخ العراقین گوید

شدندی داغداران پیمبر درون خیمه سوزیدن ز اخگر
 شفابخش مریض آنشاه بیمار غم قتل پدر بودش پرستار
 پیا شد از جفا و جور امت قیامت بر شفیعان قیامت
 غنوده شیر حق در بیشه خاک دل علم لدنی گشته صد چاک
 ز جمال و حکایت‌های جمال زبان صد چه من بیریده لال
 ز انگشت ز انگشتر که بودش بود دور از ادب گفت و شنودش

هیچ آفریده‌ای نتواند تصور کند که شب یازدهم محرم چه گذشت بآن بانوی عصمت و چگونه طاقت آورد و چگونه آن شب را صبح نمود با یک مشت پردکیان آل عصمت که بی‌پرده خیمها سوخته اموالها غارت شده اداره کردن عیال اسیر و اطفال پدر کشته و مراقبت ایتم رقیق القلب گرسنه و تشنه راستی این مطلب از عهده مردان بزرگ هم خارج است چه جای یک زن داغدیده محنت کشیده برادر کشته البته این صبر و تحمل از ایمان ثابت و تربیت نیکو و عقیده راسخ بوده والا زن نمیتواند با این مشکلات روبرو بشود و خود را نبازد البته این مقام و توفیق چنین صبر و تحمل جز با روابط مبادی عالیه آسمانی ممکن نخواهد بود.

عبور علیا مفدره زینب (ع) بقتلگاه

و آمدن او ببالین فاطمه بنت الحسین
 در ناسخ گوید که فاطمه بنت الحسین میفرماید من به باب خیمه ایستاده بودم و آن لشکر بیشمار را نظاره میکردم که اسب بر آن
 ابدان طیبه شهداء میتازند

ص: ۱۰۹

و من همی در اندیشه بودم که آیا این قوم با ما چه خواهند نمود آیا میکشند آیا اسیر میکنند در آنحال دیدم سواری را که با کعب نیزه زنانرا میراند و میدواند و دست برنجن از دست آنها بیرون میکند و مقنعه از سر ایشان برمیکشد و آن زنان بیک دیگر پناه میبرند و صیحه برمی آورند که وا جداه وا محمداه وا علیاه وا ابتاه وا قلّه ناصراه اما من مجیر یجیرنا اما من زائد یزود عنا.

چون این بدیدم قلبم از جای برمید و اندامم چون سیماب بلرزید و از بیم همی بیمین و شمال نظر میکردم که مبادا آن ملعون بجانب من روی آورد بناگاه دیدم متوجه من گردید من از ترس فرار کردم چنان دانستم که از چنک او ممکن است جان سلامت بدر برم بناگاه از عقب من بتاخت و با کعب نیزه چنان بر پشت من بزد که برو درافتادم و بیهوش گردیدم چون بهوش آمدم سر خود را در دامان عمه‌ام زینب دیدم و او همی بر فراز سر من میگریست و میفرمود ای نور دیده برخیز تا بنگریم بر این اهل و عیال چه پیش آمد من برخاستم و گفتم ای عمه آیا جامه یا خرقه‌ای پیدا میشود که من سر خود را بپوشانم از چشم نامحرمان.

عمه‌ام فرمود یا بنتاه عمتک مثلک من چون نگران شدم سر او نیز برهنه بود و بدن مبارکش از کعب نیزه سیاه بود پس باتفاق روان شدیم و بهیچ خیمه داخل نشدیم الا آنکه غارت زده و منهوب بود.

در جلد زینبیه ناسخ از انوار الشهاده نقل میکند که حضرت زینب چون بقتلگاه درآمد با صوتی حزین و قلبی کثیب ندا برداشت و این کلمات بگفت.

(وا محمداه صلی علیک علیک ملیک السماء هذا حسینک مرمل بالدماء مقطع الاعضاء و نباتک سبایا الی الله المشتکی و الی محمد المصطفی و الی علی المرتضی و الی حمزه السید الشهداء یا جداه هذا حسینک بالعرء مسلوب العمامه و الرداء محزوز الراس من القفاء یسفی علیه ریح الصباء قتیل اولاد البغایا و حزناه و کرباه الیوم مات جدی رسول الله یا اصحاب محمد هولاء ذریه المصطفی یسافون سوق السبایا بابی من عسکره یوم الاثنین نهبا بابی

من فسطاطه مقطع العری بابی من لا هو غائب فیرتجی و لا جریح فیداوی بابی

ص: ۱۱۰

المهموم حتی قضی بابی من هو عطشان حتی مضی بابی من جدته خدیجه الکبری بابی من ابوه علی المرتضی الذی ردت له الشمس حتی صلی بابی من امه فاطمه الزهراء)

آنگاه بمدینه بمادر خود زهراء خطاب نمود و گفت ای مادر داغ دیده و ایدختر پیغمبر برگزیده بصحرای کربلا نظری برگشا و فرزندت حسین را با سر بریده و دختران خود را با خیمهای سوخته و تازیانهها بر سر و کتف خورده و لباس و گوشوارهها بغارت رفته در دست کفار چون اسرای دیلم و زنگبار بنگر یا امه هذا حسینک غریق بالدماء و عطشان فی ارض المحنة و البلاء و جسمه تحت سنابک خیول اهل البغایا و اولاد الطلقا پس چندان بگریست که دوست و دشمن بر حال آن مخدره بگریستند و اسبان مخالف اشک باریدند.

و در منتخب گوید همچنان میگریست تا از بکای او جمله منافقان بگریستند در این حال ملعونی با کعب نیزه آنمخدره را حرکت داد آنمخدره بآن جسد مبارک گفت اودعک الله عز و جل یابن امی یا شقیق روحی فان فراقی هذا لیس عن ضجر و لا عن ملالة و لکن یابن امی کما تری یا نور بصری فاقراً جدی و ابی و امی و اخی منی السلام ثم اخبرهم بما جرى علينا من هؤلاء اللئام و در بحر المصائب از کتاب نجاه الخافقین نقل کرده که زینب در آنحال این مرثیه بگفت.

اخی ودع یتامی قد اوهنوا و قد اضحوا باسر الادعیاء

اخی هل بعد بعدک لی محام لقد اخذ الزمان بکم حماء

یعز علی ابنیا ان یرانا بارض الطف تسبی کالاماء

و زین العابدین تراہ یکبو بقید و هو فی حرا لبلاء

اخی هدی سکینة من خباها تحسر بامتحان و ابتلاء

و در روضه الشهداء این اشعار ذیل را بآنمخدره نسبت داده که جد مطهر خود را خطاب کرده و میگفت بر سر نعش برادر و ممکن است زبان حال بوده باشد

هذا الذی قد کنت تلثم نحره امسی نحیرا من حدود صباها

ص: ۱۱۱

من بعد حجرک یا رسول الله قد القی طریحا فی ثری رمضائها

فواکبدا من هجر من لا یجینی و من عبرات ما لهن فناء

لا یخفی که آنچه از عبارات ارباب مقاتل و روایات بدست می‌آید اهل بیت دو مرتبه بقتلگاه آمدند نزد آن اجساد شریفه سوگواری نمودند یکی عصر عاشوراء بعد از غارت خیام و آمدن ذو الجناح بدر خیمه

در ناسخ گوید بحکم پسر سعد آتش در خیمها زدند چون شعله نار بالا گرفت فرزندان پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم دهشت زده سراسیمه از خیمها بیرون دویدند و با سر و پای برهنه بجانب مصرع حسین علیه السلام روان گشتند و دوان دوان خود را بقتلگاه رسانیدند و سر و رویرا با مشت و سیلی بخسته‌اند زینب با صوتی حزین و قلبی کئیب ندا برداشت که وا محمدا صلی علیک ملیک السماء الخ

و مرتبه دوم روز یازدهم محرم بعد از ظهر بود عمدا یا باستدعای اهل بیت علی اختلاف ارباب المقاتل وارد قتلگاه شدند

در تظلم الزهراء شیخ رضی قزوینی بنا بر نقل ملا علی خیابانی در جلد ۴ وقایع الایام خود گوید ان المنافقین من بنی امیه ترکوا الحسین علیه السلام علی وجه الارض ملقی بغیر دفن و كذلك اصحابه و جاؤا بالنساء قصدا و عنادا و عبروهم علی مصارع آل الرسول الخ.

و در ملهوف گوید و قلن بحق الله الا ما مررتم نبا علی مصرع الحسین علیه السلام فلما نظرن نبات رسول الله القتلی صحن و ضربن وجوههن و قال فو الله لا انسی زینب بنت علی علیه السلام و هی تندب الحسین و تنادی بصوت حزین و قلب کئیب وا محمدا الی ان قال فابکت و الله کل عدو و صدیق).

و در دمعه الساکبه گوید حتی راینا دموع الخیل تنحدر علی حوافرها یعنی از ندبه عقيله خدر رسالت بعلاوه که دوست و دشمن گریستند اسبان مخالف چندان اشک از چشمهای آنها فروریخت که سمهای آنها را تر کرد و مرحوم فرهاد میرزا در قمقام خود که معتبرترین کتب مقاتل است میفرماید

ص: ۱۱۲

عمر سعد تا روز یازدهم در کربلا بماند و بر جیفه خبیثه مقتولین لشگر خود نماز گذاشته دفن نمود بعد از زوال ظهر با حضرت علی بن الحسین و حسن المثنی و زید و عمر پسران حضرت امام حسن مجتبی و کودکان امام (ع) و اهل بیت اطهار عازم کوفه شدند اهلیت او را گفتند بحق الله الا مررتم بنا علی مصرع الحسین شما را بخدا قسم می‌دهیم که این اسیرانرا از قتلگاه عبور دهید چون چشم طاهرات بر اجساد بی‌سر شهیدان افتاد بسی بگریستند و بر سر و روی زدند و نوحه و زاری آغاز کردند از آن میانه عقیده بنی هاشم زینب کبری با زاری جانگداز و آهی آتشبار موی کنان همی گفت وا محمداه (الخ) و در ناسخ گوید هر یک از اهل بیت جسد شهید را دربر گرفته‌اند و زارزار بگریستند تا اینکه گوید عمر سعد فرمان داد که اهل بیت را از قتلگاه دور کنند و بر نشانند اهلیت را بتهدید و تهویل از قتلگاه دور کردند و سکینه را بزجر و زحمت تمام از جسد مبارک پدر باز کردند و دختران پیغمبر را بر شتران بی‌وطا سوار کردند و بعضی را در محملها و هودجهای بی‌پرده و پوشش جای دادند

در بعضی از مرثی‌های عربی و فارسیه در احوال قتلگاه

لبعض الساده الاجله
 و لقد مررت علی منازل عصمه ثقل النبوه كان القی فیها
 فبکیت حتی خلتها ستجینی ببکائها حزنا علی اهلیها
 و ذکرت اذ وقفت عقيله حیدر مذهوله تصغی لصوت اخیه
 بابی التی ورثت مصائب امها فغدت تقابلها بسب ابیه
 لم انس اذ هتکوا حماها فانبت تشکو لواعجها الی حامیه
 تدعو و تحرق القلوب کانما یرمی حشاه جمره من فیها
 هدی نسائک من یکون اذا سرت فی الاسر سائقها و من حادیها
 ایسوقها زجر بضرب متونها و الشمر یحدوها بسب ابیه
 عجا لها بالامس انت تصونها و الیوم آل امیه بتدیها
 حسری و عز علی ان لم یتروکوا لک من ثبابک ساترا یکفیه الخ

ص: ۱۱۳

شعر

که ای پشت پناه یار زینب تو بودی مونس و غمخوار زینب
 بهر منزل مرا وقت سواری ز راه مهر میکردی تو یاری
 ز جا برخیز بنگر حال زارم بروی ناقهٔ عریان سوالم
 تو آخر زینت عرش خدائی میان خاک و خون عریان چرائی
 سرت را شمر اگر از تن جدا کرد جدا بهر چه دیگر از قفا کرد
 بدیدار تو دل در اشتیاق است خداحافظ که هنگام فراق است
 خداوندا تو آگاهی ز حالم بین یا رب چسان بشکست بالم
 اگر دردم یکی بودی چه بودی اگر غم اندکی بودی چه بودی
 *** لا تبزغی یا شمس کی لا تری زینب حسری ما علیها قناع
 و ان بدا الصبح دعت من اسی یا صبح لا اهلا و لا مرحبا
 ابدیت یا صبح لنا اوجبها لها جلال الله قد حجبا
 دیوان کعبی

و لم انس لا و الله زینب ازدعت بواحدھا و الدمع کالمزن مسبل
 تقول اخی یا شق روحی و مهجتی و یا واحدا مالی سواه مؤمل
 اخی یا اخی لو کنت تنظر زینبا تساق و زین العابدین مکبل
 و راحت تنادی جداها حین لم یجد کفیلا فیحمی او حمیا فیکفل
 ایا جدنا هذا الحیب علی الثری طریحا یخلی عاریا لا یغسل
 یخلی بارض الطف شلوا و راسه الی الشام فوق الرمح یهدی و یحمل
 فلو خلت کیف الشمر یقطع رأسه و کیف حسین یستغیث و یقتل
 و کیف عوادی الخیل ترکض فوکه فلم یبق منه مفصل لا یفصل الخ

ص: ۱۱۴

شیخ جعفر خطی گوید

اذا هن ابصرن الجسم كانها نجوم على ظهر الفلات رواكد
 تداعين يلطنن الخدود بعولته تصدع منها القاسيات الجلامد
 و يخمشن بالايدي الوجوه كانها دنانيرا بلا هن بالحك ناقد
 و ظلن يرددن النياح كانما تعلم منهن الحمام الفوا قد
 فيا وقعه ما احدث الدهر مثلها يبيد الليالي ذكرها و هو خالد الخ
 *** آخر از كوی تو با دیده گریان رفتم آدمم با تو و با لشگر عدوان رفتم
 گر تو با جمله شهیدان سوی جنت رفتی من سوی شام بهمراه اسیران رفتم
 بعد ازین نبك عطش نشنوی ایشاه که من با یتیمان بسوی کوفه ویران رفتم
 خاک بر فرق من و خواهری منکه ترا جسم صد چاک فکندم به بیابان رفتم
 سر نعش تو که نگذاشت بمانم چونشمر با سر باک تو ای مهر درخشان رفتم
 شیخ احمد نحوی گوید

و كرائم السادات تبسی للعدی تعد و علیها للزمان عوادی
 حسری تقاذفها السهول الی الربی ما بین اغوار الی انجاد
 هدی تصیح ابی و تهتف ذی اخی و تعج تلك با كرم الاجداد
 اعلمت یا جداه ان امیة عدت مصابك اشرف الایاد
 اعلمت یا جداه سبطك قد غدی للخیل مرکضه لیوم طراد
 و تعج تندب ندبها بمدا مع منحلۃ الاجفان شبه غوادی
 و حشاشته الزهراء بل یا مهجة الكرار یا روح النبی الهادی
 اءخی کیف ترکتنی حلف الاسی مبنوثة الاحشاء بالا یقاد (الخ

ص: ۱۱۵

سید حیدر گوید

البدار البدار آل نزار قد فنیتم ما بین بیض الشفار
 قوموا السمر کسروا کل غمد نقبوا بالقتام وجه النهار
 طرزوا البیض من دماء الاعادی فلقوا البیض بالضبی التبار
 طأطأوا الرؤس ان راس حسین رفعوه فوق القنا الختار
 لا تمدوا لکم عن الشمس ظلا ان فی الشمس مهجة المختار
 حق ان لا تکفنوا علویا بعد ما کفن الحسین الذار
 لا تشقوا لال فھر قبورا و ابن طه ملقی بلا اقبار
 هتکوا عن نساکم کل خدر هذه زینب علی الاکوار
 شأنها النوح لیس تهدا آنا عن بکی بالعشی و الابکار
 تخمیس ثاقب اشعار محتشم را

از صدر زین چه سرور لب تشنگان فتاد افغان و ناله در صف کروبیان فتاد
 یک یک ز ناقه اهل حرم در زمان فتاد بر حربگاه چون ره آن کاروان فتاد
 شور نشور واهمه را در گمان فتاد

از راه کینه شمر چه تیغ جفا کشید بر حلق تشنه خلف مرتضی کشید
 از جان چه دست سرور لب تشنه تا کشید هر جا که بود آهوی از دشت پا کشید
 هر جا که بود طایری از آشیان فتاد

چون اوفتاد سرور لب تشنه از سمنند در پیش نعش اکبرش آن ماه ارجمند
 در آتش زمانه فلک سوخت چون سپند هم بنک نوحه غلغله در شش جهت فکند
 هم گریه بر ملایک هفت آسمان فتاد

چون اهل بیت رو بصف کارزار کرد هر یک ز خون کشته جبین را نکار کرد

ص: ۱۱۶

گردون ز خون چه دشت بلا لاله‌زار کرد هرچند بر تن شهدا چشم کار کرد
 بر زخمهای کاری تیغ و سنان فتاد
 چون کرد احاطه لشکر اعدا در آن میان بس نخلها فتاده شد از پا در آن میان
 غلطان بخاک معرکه گلها در آن میان ناگاه چشم دختر زهرا در آن میان
 بر پیکر شریف امام زمان فتاد
 برخواست بنک غلغله و شورشین ازو لرزید جسم اطهر بدر حنین ازو
 از اضطراب سوخت دل عالمین ازو بی اختیار نعره هدا حسین از او
 سرزد چنانکه آتش ازو در جهان فتاد
 گریان بروی نعش حسین با دل ملول میزد بفرق از ستم لشکر جهول
 در کربلا چه کرد رسولخدا نزول پس با زبان پرگله آن بضعه البتول
 رو در مدینه کرد که یا ایها الرسول
 این شاه بزم عرصه گردون حسین تست این سرو ناز دلکش موزون حسین تست
 این تشنه کام بیکس محزون حسین تست این کشته فتاده بهامون حسین تست
 وین صید دست و پا زده در خون حسین تست
 قاسم فتاده با تن بی سر بقتلگاه اکبر فتاده غرقه بخون با رخ چه ماه
 شد نعش کشته‌ها همه پامال خاک راه این شاه کم سپاه که با خیل اشک و آه
 خرگاه ازین جهان زده بیرون حسین تست
 از کینه‌های ابن زیاد آن سک لعین در خون خود طپید شهنشاه ملک دین
 شمر لعین برید سر انورش ز کین این قالب طبان که چنین مانده بر زمین
 شاه شهید ناشده مدفون حسین تو است
 سیراب شد ز خون جگر تشنها بنات این خضر تشنه لب بیریده دل از حیات
 بیروح شد ز ماتم او جسم کائنات این خشک لب فتاده ممنوع از فرات
 کز خون او زمین شده جیحون حسین تست
 شمر لعین بخنجر بی داد برده دست از کین بروی سینه سلطان دین نشست

ص: ۱۱۷

با سنک جور شیشه ایمان دین شکست این ماهی فتاده بدریای خون که هست
 زخم از ستاره بر تنش افزون حسین تست
 چون از عطش بسوخت دل افروز تشنگی آن تشنه کامها بشب از روز تشنگی
 بر سینه خورد ناوک دلدوز تشنگی این نخل تر کز آتش جان‌سوز تشنگی
 دود از زمین رسانده بگردون حسین توست
 اثر طبع فیضی

پس دختر بتول عیان کرد محشری نوعی که خون گریست بر او چشم روزگار
 رو کرد در مدینه که ای جد بی‌قرین بشنو حکایت دل غمدیده حزین
 چون ناکسان بجانب ما حمله‌ور شدند اهل حرم ز هستی خود بیخبر شدند
 طفلان نازپرورت ای سید انام از بیم جان بسوی جهان دیگر شدند
 همچون کبوتران حرم در کنار من پهلوی هم خزیده نهان زیر پر شدند
 آتش زدند پردکیان را ز هرطرف کز هول سوختن همه گی در بدر شدند
 ایچاره‌ساز درد یتیمان بیا به بین اولاد خویش را که همه بی‌پدر شدند الخ
 محتشم

پس روی در بقیع بزهرها خطاب کرد مرغ هوا و ماهی دریا کباب کرد
 کی مونس شکسته دلان حال ما به بین ما را غریب و بی‌کس و بی‌آشنا به بین
 اولاد خویش را که شفیعیان محشرند در ورطه عقوبت اهل جفا به بین
 در خلد بر حجاب دو کون آستین‌فشان اندر جهان مصائب ما برملا به بین
 نی‌نی در اچه ابر خروشان بکربلا طوفان سیل فتنه و موج بلا به بین
 تنهای کشته‌گان همه در خاک و خون نگر سرهای سروران همه بر نیزها به بین
 آن سر که بود بر سر دوش نبی مدام یک نیزه‌اش ز دوش مخالف جدا به بین
 آن تن که بود پرورشش در کنار تو غلطان بخاک معرکه کربلا به بین
 یا بضعة الرسول ز ابن زیاد داد کو خاک اهل بیت رسالت به باد داد

ص: ۱۱۸

اثر طبع صباحی

لختی چه داد شرح غم دل بمادرش آورده رو به پیکر پاک برادرش
کی جان پاک بیتو مرا جان بتن دریغ از تیغ ظلم کشته تر و زنده من دریغ
عریان چراست این تن بی سر مگر بود بر تشنگان آل پیمبر کفن دریغ الخ
صبحی چهارده بند باستقبال محتشم رفته این سه بیت نمونه اشعار اوست که ذکر شد.

وصال شیرازی

آندم به بست راه فلک از هجوم آه کافتاد راه قافله غم بقتلگاه
زینب چه دید پیکری اندر میان خون چون آسمان زخم تن از انجمش فزون
بیحد جراحی نتوان گفتنش که چند پامال پیکری نتوان دیدنش که چون
خنجر در او نشسته چه شهیر که در همای پیکان از او دمیده چه مژگان که از جفون
گفت این بخون طپیده نباشد حسین من این نیست آنکه در بر من بود تاکنون
یکدم فزون نرفت که رفت از کنار من این زخمها به پیکر او چون رسید چون
گر این حسین قامت او از چه بر زمین گر این حسین رایت او از چه سرنگون
گر این حسین من سر او از چه بر سنان گر این حسین من تن او از چه غرق خون
یا خواب بوده ام من و گم گشته است راه یا خواب بوده آنکه مرا گشته رهنمون
میگفت میگریست که جان سوز ناله‌ای آمد ز حنجر شه لب تشنگان برون
کی عندلیب گلشن جان آمدی بیا ره گم نگشته خوش نشان آمدی بیا
*** آمد بگوش دختر زهرا چه این خطاب از ناقه خویش را بزمین زد باضطراب
چون جان خویش جسم برادر به بر کشید بر سینه‌اش نهاد رخ خود چه آفتاب
گفت ای گلو بریده سر انورت کجا است وز چیست گشته پیکر پاکت بخون خضاب

ص: ۱۱۹

ای میر کاروان که آرام نیست خیز ما را به بر بمنزل مقصود و خوش بخواب
 من یک تن ضعیفم و یک کاروان اسیر این خلق بی حمیت و دهری پر انقلاب
 از آفتاب پوشمشان یاز چشم خلق ز اندوه دل نشانمشان یاز اضطراب
 زین العباد را بدو آتش کباب بین سوز تب از درون برون سوز آفتاب
 گر دل بفرقت تو نهم کو شکیب و صبر گر بی تو رو بشام کنم کو توان و تاب
 دستم ز چاره کوتاه و راه دراز پیش نه عمر من تمام شود نه جهان خراب

شیخ علی شیخ العرافین در معراج المحبہ

چه آهنگ سواری کرد بانو همایون چرخرا بشکست زانو

چه بر مقتل رسیدند آن اسیران بهم پیوست نیشان و حزیران

یکی مویه کنان کشتی بفرزند یکی شد موگنان بر سوک دلیند

یکی از خون بصورت غاره میگرد یکی داغ علی را تازه می کرد

بسوی گلرخان سرو قامت پیا گردید غوغای قیامت

نظر افکند چون دخت پیمبر بنور دیده ساقی کوثر

بنا که ناله هذا اخی زد بجان خلد نار دوزخی زد

به بر بگرفت خونین پیکر او دهان بگذاشت برجای سر او

دل اندر سینه اش خون شد ز کارش نمود از چشمه چشمش تراوش

ترا طاق نباشد از شنیدن شنیدن کی بود مانند دیدن

جودی خراسانی

برادر از چه بخاک او افتاده پیکر تو سرت چه شد بفدای سر تو خواهر تو

ز جای خیز برادر بدست گیری من مگر ترا خبری نیست از اسیری من

ز جای خیز نگاهی بحال خواهر کن برای زینب غم دیده فکر معجز کن

ز جای خیز برادر بخاطر دل من بسوی شام روانم به بند محمل من

ص: ۱۲۰

*** رفتیم ماند داغ فراق تو بر دلم دل داند و خدای ازین درد مشکلم
 از یاد حلق تشنه تو در لب فرات ماء معین بکام بود زهر قاتلم
 پروانه‌وار سوخت دلم ز آه شعله بار تا شد سر بریده تو شمع محفلم
 این درد با که گویم و این غم کجا برم کامد بخنده قاتل تو در مقابلم
 من زینم که سلسله‌ئیرا بدم عزیز اینک میان سلسله‌ها در سلاسلم
 آنم که داشت سایه‌ام از مهر اجتناب اینک ز آستین شده بر چهره حایلم
 اکنونکه میبرند سوی کوفه تا بشام آید کدام گوشه ویرانه منزلم
 وله ایضا

گفت ای بخون طپیده چه شد راس انورت خاک سیه چرا شده بالین و بسترت
 جسمت ز نوک تیر مشبک چرا بود صد چاک اوفتاده ز چه جسم انورت
 لب تشنه از چه جان به سپردی مگر نبود شط فراط موج‌زنان در برابر
 تو شهریار عالم امکانی و چرا تخت تو چوب نیزه و پیکان شد افسرت
 برخیز و فکر بی‌کفنان کن که از جفا نه جسم قاسمت شده مدفون نه اکبرت
 بردند معجز از سر من در حضور تو آخر برادرا بنگر حال خواهرت
 وصال شیرازی

آه از دمیکه با دل محزون داغدار کردند خیمه سوختگانرا شترسوار
 رفته قریشیان همه در پنجه گلاب در بند مانده هاشمیان با دل فکار
 از تحفه حجاز برای امیر شام بسته بریسمان چه گهرهای شاهوار
 کفار کوفه بین که سویشام میکشند سالار مکه را چه اسیران زنگبار
 اطفال پابرنه زنان گشاده موی خورشیدوار شهره هر شهر و هر دیار
 شب نانشان نواله ز لخت جگر تمام روز ایشان حواله بچشمان اشکبار

ص: ۱۲۱

حاجی سلیمان صباحی کاشانی گوید

چون راهشان بمعرکه کربلا فتاد گردون بفکر شورش روز جز افتاد
 اعضای چرخ منتظم از یکدیگر گسیخت اجزای خاک منتظم از هم جدا فتاد
 تابان به نیزه رفت سر سروران دین جمازهای پردکیان از قفا فتاد
 از تند باد حادثه دیدند هرطرف سروی ز پا درآمد و نخلی ز پا فتاد
 مانده بهرطرف نگران چشم حسرتی در جستجوی کشته خود تا کجا فتاد
 ناگه نگاه پردکی حجله بتول با پاره تن علی مرتضی فتاد
 بی خود کشید ناله هذا اخی چنان کز ناله اش بگنبد گردون صدا فتاد
 پس کرد رو به یثرب از دل کشید آه

نالان بگریه گفت به بین یا محمداه

این رفته سر به نیزه اعدا حسین تو است وین مانده بر زمین تن تنها حسین تو است
 این آهوی حرم که تن پاره پاره اش در خون کشیده دامن صحرا حسین تو است
 این مهر منکسف که غبار مصیبتش تاریک کرده چشم مسیحا حسین تو است
 این سر بریده از ستم زال روزگار کز یاد برده ماتم یحیی حسین تو است
 این لاله گون عمامه که در خلد بهر آن معجر کبود ساخته زهرا حسین تو است
 اندک چه کرد دل تهی از شکوه با رسول

گیسو گشود و دیده سوی مرقد بتول

کی بانوی بهشت بیا حال ما به بین ما را بصد هزار بلا مبتلا به بین
 در انتظار وعده محشر چو مانده‌ای بگذر بما و شور قیامت به پا بین
 بنگر بحال زار جوانان هاشمی مردانشان شهید و زنان در عزا به بین
 آن گلبنی که از دم روح الامین شگفت خشک از سموم حادثه کربلا به بین
 وان سینه‌ای که مخزن علم رسول بود از شصت کین نشانه تیر جفا به بین
 وان گردنی که داشت حمایل ز دست تو چون بسملش بریده به تیغ از قفا بین

ص: ۱۲۲

محزون رشتی کوید

فلک برید لباس عزا بقامت زینب یقین من که نیامد زنی بطاقت زینب
 ز بعد فاطمه در شأن قدر و صبر نیامد زنی بحوصله زینب و لیاقت زینب
 رسید با دل خونین بقتلگاه حسینش هجوم لشکر غم شد بروی محنت زینب
 خطاب کرد بان جسم چاکچاک جریحش بگفت جان برادر بدی تو عزت زینب
 بتازیانه زند شمر سنگدل بحضورت گهی بتیغ زبان میکند ملامت زینب
 سنان بکعب سنان میزند بجانب دیگر ز گریه منع کنندم بین مصیبت زینب
 بدست گیری در ماندگان گشادستی نما تو ای شه خوبان دمی حمایت زینب
 بکر بلا ز مدینه بدی تو یاور خواهر نمانده بعد تو جانا دیگر جلالت زینب
 چگونه ناقه عریان شوم سوار برادر برس بداد من از مهر کن حمایت زینب
 بکر بلا بنگر گشته همچو محشر کبری بسوی شام برندم بین قیامت زینب
 وله ایضا

کاسه چشم من از داغ تو مالامال است طول هرروز ز بعد تو برایم سال است
 موی زینب شده از محنت ایام سفید الف قامتم از بار غمت چون دال است
 ایکه جایت بسر دوش نبی بود مدام خوابگاهت بیچه تقصیر در این گودال است
 نتوان گفتم که با خاک تنت گشته عجین لیک از اسب مخالف بدنت پامال است
 نحر منحور تو هرگز نرود از یادم صدر مکسور تو دید هر که پریشان حالست
 سر مهر انورت از نوک سنان در پیشت هر کجا میروی این غمزده در دنبال است
 وله ایضا

بروی خاک تو صد پاره من اسیر خسانم توئی بلجه خون من بسوی شام روانم
 سرت بنوک سنان بنگرم چگونه برادر بین چگونه زند کعب نی بشانه سنانم
 نه محرمی نه انیسی بجز علیل مقید مراست اشک پیایی انیس آه و فغانم

ص: ۱۲۳

کجاست میر علمدار و قاسم ناشاد کجاست اکبر نیکو لقا بگیرد عنانم
 همیشه آرزویم این مرا تو خاک سپاری هزار حیف که من بر جنازه تو روانم
 خوش است آنکه اجل در رسد شوم بتو ملحق دیگر مراست نه صبر و نه طاقت و نه روانم
 من از کجا و اسیری میان لشکر اعدا بسخت جانی خود اینقدر نبود گمانم
 الشفهینی گوید

یا نفس من هذ الرقاد تنبهی ان الحسین سلیل فاطمة نعی
 آها لها من وقعة قد اوقعت فی الدین اکبر فتنة لم تنزع
 قتل الحسین فیا سما ابکی دما حزنا علیه و یا جبال تصدع
 منعه شرب الماء لا شربوا غدا من کف والده البطین الانزع
 و لزینب نوحا لفقد شقیقها و تقول یابن الزاکیات الرکع
 الیوم اصبغ فی عزاک ملابسی سودا و اسکبها طلات الادمع
 الیوم شبوا نارهم فی منزلی و تناهبوا ما فیہ حتی البرقع
 الیوم ساقونی بقید یا اخی و الضرب المنی و اطفالی معی
 لا راحم اشکو الیه اذیتی لم الف الا ظالم لم یخضع
 انعم جوابا یا حسین اما تری شمر الخنا بالسوط کسرا ضلع
 فاجابها من فوق شاهقة القنا قضی القضا بما جرى فاسترجع
 و تکفلی حال الیتامی فانظری ما کنت اصنع فی حما هم فاصنع
 و لبعضی العادة

لست انسی زینبا من بین هاتیک النساء مذرات منجدلا خامس اصحاب الکساء
 تندب السبط و ترمی من حشاها القبسا و تنادی و احسینا و اطریحا بالعری
 یا علی المرتضی حامی الحمی غوث الوری
 قم مجیراً آلك الاطهار من ذل السبی

ص: ۱۲۴

ندبت لما رات صرعی علی وجه الرمال جث القتلی و قد حطمها بیض الصقال
 فرمت انفسها من فوق اقتاب الجمال و تنادی من فؤاد موجع یا للرجال
 هذه نسوتکم تسری اساری للعدی
 فعدت تفتقد القتلی قتیلاً فقتیل و لها من لوعه الوجد بکاء و عویل
 و دموع العین کالمزن علی الخد تسیل لا ثمات حاضنات للنواصی بالدماء
 بابی الملهوف من کید العدی حتی قضی
 بابی الملهوف من حر الضمأ حتی مضی
 بابی المقتول ظلماً بالحسام المتضی بابی من رأسه فوق العوالی نصبا
 بابی من رحله من غیر جرم نهبا بابی من احقرت نار العدی منه الخبا
 بابی من حطمت اضلاعه سمر القنا
 بابی المطروح شلوا بالعری لن یقبرا

انواع مرثی زبان حال حضرت زینب ع

زینب چه دید پیکر آن شه بروی خاک از دل کشید ناله بصد درد سوزناک
 کی خفته خوش به بستر خون دیده باز کن احوال ما به بین و سپس خواب ناز کن
 ای وارث سریر امامت به پای خیز بر کشتگان بی کفن خود نماز کن
 طفلان خود بورطه بحر بلا نگر دستی بدستگیری ایشان دراز کن
 برخیز صبح شام شد ای میر کاروان ما را سوار بر شتر بی جهاز کن
 یا دست ما بگیر از این دشت پر حراس بار دیگر روانه بسوی حجاز کن
 آتشکده

چون بگوش زینب آمد این صدا گفت کای جانها ترا از جان فدا
 سر برار از خاک این غوغا نگر محشری در کربلا برپا نگر
 سر برار از خواب بنگر سرنگون خرگهی کان بد ترا جای سکون

ص: ۱۲۵

سر برار بنگر ای میر حجاز بانوان و اشتران بی حجاز
 آن چنان نالید آن نل کبار که بحالش دشمنان گریید زار
 اثر طبع محزون
 که کرده پیرهن کهنه را بیرون ز تنت نکرده خوف ز روز جزا جعلت فداک
 بگو چرا شده خاشاک و خاک بستر تو کفن تراست ز باد صبا جعلت فداک
 تراب ارض فلاتست از چه کافورت جنازهات شده تیر جفا جعلت فداک
 کدام ظالم بیرحم برده انگشتد بریده است که این دستها جعلت فداک
 ز ضرب تازیانه اعدا به بین برادر جان کبود گشته بدنهای ما جعلت فداک
 من از کجا و اسیری میان نامحرم وطن شده است ترا کربلا جعلت فداک
 کنار آب کسی گوسفند تشنه نکشت جدای گشته سرت از قفا جعلت فداک
 سرم برهنه روان سوی شام ویرانم ولی سر تو سر نیزها جعلت فداک
 چگونه صبر نمایم بوقت خوردن چوب خورد لبان تو چوب جفا جعلت فداک
 اگر سرشک چه سیلاب دیده محزون ز خویشتن مکن او را جدا جعلت فداک

تسلیمت دادن علیا مخدره زینب حضرت

سید سجاد را در قتلگاه

شیخ اجل جعفر بن محمد بن قولویه در باب فضل کربلا از کتاب کامل الزیاره از حضرت سید سجاد روایت فرمودم قال علیه السلام
 لما اصابنا بالطف ما اصابنا و قتل ابی علیه السلام و قتل من کان معه من ولده و اخوته و سائر اهله و حملت حریمه و نسائه علی
 الاقتاب یراد بنا الکوفه فجعلت انظر الیهم صرعی و لم یواروا فیعظم ذلک فی صدری و یشتد لما اری منهم قلقی فکادت نفسی تخرج
 و بینت ذلک منی لعمتی زینب فقالت مالی اراک تجود بنفسک یا بقیه جدی و ابی و اخوتی فقلت لها و کیف لا اجزع و لا اهلع و
 قدری سیدی و اخوتی و عمومتمی و ولد عمی و اهلی مضر جین بدمائهم مسلین عن ردائهم لا یکفنون و لا یوارون و لا یعرج علیم
 احد

ص: ۱۲۶

و لا یقربهم بشر کانهم اهل بیت من الدیلم و الخزر فقلت لا یجز عنک ما ترى فوالله ان ذلک لعهد من رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم الی جدک و ابيک و عمک و لقد اخذ الله ميثاق اناس من هذه الامه لا تعرفهم فراعنه هذه الارض و هم معروفون عند اهل السماوات انهم یجمعون هذه الاعضاء المتفرقه فیوارونها و هذه الجسوم مضرجه یدفنونها و ینصبون لهذا الطف علما لقبر ابيک سید الشهداء لا یدرس اثره و لا یعفور سمه علی کرور اللیالی و الايام و لیجهتدن ائمه الکفر و اشیاع الضلاله فی محوه و تطمیسه فلا یزداد اثره الا ظهورا و امره الا علوا.

در جلد زینبیه ناسخ گوید در اغلب کتب معتبره وارد شده است این حدیث شریف که قدامه بن زائده از پدرش حدیث کند که علی بن الحسین فرمود بمن که ای زائده بمن رسیده که قبر ابی عبد الله را زیارت میکنی عرض کردم بلی فرمود چگونه این کار کنی با اینکه سلطان وقت این عمل را دوست نمیدارد و ترا در نزد او مکانتی است عرض کردم بخدا سوگند مرا هیچ باک نباشد و از ستیزه هیچ کس بیمناک نباشم و هر مکروهی در این راه بمن رسد حقیر شمارم فرمود بخدا قسم راست گفتی و باید چنین باشد که در این راه هررنجی بر انسان فرود آید باید آنرا سهل شمرد عرض کردم بخدا قسم همین است و آنحضرت سه دفعه این کلمه بفرمود و من نیز سه دفعه این کلمه گفتم پس فرمود تا سه دفعه بشارت باد ترا آنگاه فرمود اکنون ترا حدیث کنم بحدیثیکه از احادیث مخزونه ماست ایزائده بدانکه چون در کربلا بما رسید آنچه رسید و پدرم با یارانش کشته و بخاک و خون آغشته شدند و زنان و دختران او را بر شتران سوار کردند و همی خواسته‌اند ما را بسوی کوفه کوچ دهند چون ما را بر اجساد شهدا عبور دادند چون من نظر کردم و آن اجساد طاهرا ترا بی سر و در خاک و خون غلطان و عریان دیدم حالتی دیگرگون شد و در قلق و اضطراب افتادم چندانکه بیم آن شد که روح از بدنم مفارقت نماید چنانکه اینحال پریشان بر عمه‌ام زینب مکشوف افتاد گفت ای یادگار جد و پدر و برادران من این چیست که مینگرم که با جان خود بازی میکنی و همی خواهی که روح از بدنت مفارقت کند سید سجاد میفرماید من گفتم چگونه جزع

ص: ۱۲۷

نکنم و چگونه بر این مصیبت شکیبائی گیرم و حال آنکه می‌مینگرم پدر خود و سید خود را با برادران و اعمام و عمزادگان خود و اهل و عشیرت خود را در این بیابان در خون خود آغشته و عریان و بی کفن افتاده هیچکس بر ایشان مهربان و نگران نمیشود چنان پندارند که ایشان از مردم کفار دیلم و خزرنده عمه‌ام گفت ای یادگار برادر جزع و ناله مکن سوگند با خدای که این عهد رسول‌خدای با جد و پدر و عم تو است همانا خداوند در این امت از جماعتی پیمان بستند و ایشان را فراعنه‌ی زمان شناسند لکن در نزد اهل آسمانها و فرشتگان معروفند و ایشانند که این اعضای مقطعه را فراهم بیاورند و میپوشانند این اعضای خون‌آلود و جسدهای پاره پاره را دفن مینمایند در ارض طف و بر قبر پدرت سید الشهداء علیه السلام علامتی نصب میکنند که در کرور لیالی و ایام محو و مطموس نخواهد گشت و چند که سلاطین کفره و عتات ضلالت در انطماس و اندراس آن رنج برند آثار و علامات آن متظاهر خواهد گشت و علو منزلت و مکانت آن بالا خواهد گرفت.

پس حدیث ام ایمن را که در سابق مذکور شد مفصلاً آن بانوی عظمی زینب کبری در آن منظره جگر شکاف برای حضرت سید سجاد علیه السلام نقل میکند و از این حدیث ام ایمن رفعت مقام و قوت قلب علیا مخدره معلوم میشود که در چنین مقامی که آنمخدره نظر بنماید برادران و فرزندان و بنی اعمام را بی‌سر و در میان خون شناور بنگرد با اینحال چنان التفات بجوانب دارد که عقولرا حیران کرده چگونه تصور میتوان کرد که یک زن ستم‌دیده در یک موقفی واقع بشود در حالیکه اسیر و دست‌گیر و از یک طرف اطفال پدرکشته در بدر از یک طرف زنان اسیر خونجگر بی‌ساتر و حجاب غارت شده با کعب نیزه آنها را میرانند از یک طرف علیل بیمار با غل و زنجیر پاها بزیر شکم شتر بسته از یک طرف نظر میکند شش برادر خود را بی‌سر در میان خاک و خون آغشته و همچنین دو جوان و برادرزادگان و بنی اعمام همه بمثل شاخهای ریحان قلم قلم روی هم ریخته از یک طرف لشکر دشمن با کمال بی‌رحمی و سنگدلی بانها معامله میکنند بخدا قسم گمان نمیرم که شجاع‌ترین مردان روزگار در چنین موقفی خود را

ص: ۱۲۸

خود را بنازند و این بانوی عظمی امیرزاده عرب علیا مخدره زینب با کمال متانت خودداری کرد و حدیث ام ایمن برای حضرت سید سجاد علیه السلام قرائت فرمود و آنحضرترا دلداری داد و دستها در زیر جسد برادر انداخت و سر بسوی آسمان نمود و گفت پروردگارا این قربانی را از آل محمد قبول فرما و این بزرگترین آیتی است که عنصر علیا مخدره زینب از عناصر عادی نبوده شعاعی از اشعه انوار الوهیت بوده که بآب ولایت و نبوت طینت او عجین گردیده است.

مجموعه حال علیا مخدره زینب در ورود

اشاره

بکوفه و خطبه شریفه او

بروایت این اثیر جزری اهل بیت را در روز دوازدهم ابن سعد بجانب کوفه کوچ داد مانند اسرای ترک و روم بشر بن خزیمه الاسدی و قیل حزام بن سیتیر الاسدی قال لم ارو الله خفرة قط انطق منها كانها تنطق و تصرع من لسان امیر المؤمنین علی علیه السلام و قد اشارت الی الناس ان انصتوا فارتدت الانفاس و سکت الاجراس ثم قالت الحمد لله و الصلوة علی ابی محمد و آله الطیبین الاخیار اما بعد یا اهل الکوفه یا اهل الختل (۱) و الغدر و الخذل (۲) و المکر اتبکون فلا رقات (۳) الدمعة و لا هدئت (۴) الزفرة (۵) انما مثلکم کمثل التي نقضت (۶) عزلها من بعد قوة انکاثا (۷) تتخذون ایمانکم (۸) دخلا (۹) نیکم الاوہل فیگم الا الصلف (۱۰)

۱- (اللغة) ختل بفتح خاء معجمة و سکون تاء مثناه از باب ضرب بمعنی فریفتن و گول زدن است.

۲- (خذل) بفتح اول رسکون ثانی از باب نصر بمعنی خذلان و یاری نکردن.

۳- (رفأت) بر وزن جعل یعنی ایستاد.

۴- (هداء) از باب منع بمعنی سکون و خاموش شدن است.

۵- (الزفرة) از باب ضرب و اسم مصدر زفره است یعنی بیرون کردن نفس خود را

۶- (نقض) و تا بیدن

۷- انکاث جمع نکث بمعنی نقض عهد و پیمان است

۸- ایمان جمع یمین بمعنی قسم است

۹- دخلا بفتح دال و خاء معجمة بمعنی خیانت است.

۱۰- الصلف بفتح صاد مهمله و لام بمعنی لاف زدن و از امثله عرب است که در باب تمسک بدین گویند. من بیع بالدين یصلف ای لاحظ له عند الناس و لا یرزق منهم لمحبة یعنی کسیکه متاع خود را بقرض بفروشد حنطی و بهره‌ای برای او نباشد و مردم او را دوست نمیدارند چون بالاخره هنگام مطالبه کار به نزاع و جدال منجر میشود و هم در حدیث وصف مؤمن گویند المؤمن لا عنف و لا صلف یعنی مؤمن سختی و دشواری ندارد و کسیرا فریب نمیدهد و از دروغ متنفر است و چیزی را که ندارد بر خود نه می‌بندد و نیز صلف بمعنی آنستکه کسی چیزی را که دارا نیست بر خود به‌بندد و اصلف نیز بمعنی ابر پر رعد کم باران و طعام بی مزه است.

ص: ۱۲۹

و النطف (۱) و الشنف (۲) و الکذب و ملق (۳) الاماء و غمز (۴) الاعداء او کمرعی علی دمنه (۵) او کفضه علی ملحوده الاسأ ما قدمت لكم انفسکم ان سخط الله علیکم و فی العذاب انتم خالدون اتبکون و تنتجبون (۶) ای و الله فابکوا کثیرا و اضحکوا قلیلا فانکم احق بالبکاء فقد بلبتم بعارها (۷) و منیتم بشنارها و لن ترخصوها (۸) بغسل بعدها ابداء و انی ترخصون قتل سلیل خاتم النبوه و معدن الرساله

- ۱- (النطف) بتحریک النون و طاء مؤلف بمعنی آلودگی بعیب و عار است و بر وزن کتف بمعنی نجس و بمعنی مرد فریبنده و فجور آمده است
- ۲- (الشنف) بفتح شین و نون بمعنی دشمنی و ناپسند داشتن است.
- ۳- (ملق) علی وزن کتف از باب فرح کسیرا گویند که بزبان خود چیزی بگوید که در دل آنرا منکر باشد یعنی جاپلوسی و سخن نرم گفتن از روی مکر و خدعه که صفت منافقین است.
- ۴- (غمر) بفتح غین معجمه و راء مهمله بعد سکون المیم بمعنی پیچیدگی است و اگر بزاء معجمه بوده باشد بمعنی اشاره با چشم است و المغموز المتهم و لیس فیه مغمزه‌ای عیب و هو من باب ضرب.
- ۵- (دمنه) بمعنی سرکین است
- ۶- (تنتجبون) از نصب گریه با صداست
- ۷- (عار) بمعنی دشنام و ننک و عیب است. (و شنار) بدترین عیبها است
- ۸- (ترخصون) من رخص ای غسل

ص: ۱۳۰

و سید شباب اهل الجنة و ملاذ حربکم و مقر سلمکم و مفزع نازلتکم و منار حجتکم و مدره (۱) ستکم و المرجع عند مقاتکم الساء ما قدمتم لا نفسکم و ساء ما تذرون (۲) لیوم بعثکم و بعدا (۳) لکم و سحقا (۴) و تعسا تعسا و نکسا نکسا (۵) لقد خاب السعی و تبت الایدی و خسرت الصفقه فبئوتم بغضب من الله و ضربت علیکم الذله و المسکنه و یلکم یا اهل الکوفه اذرون ای کبد لرسول الله فریتم و ای عهد نکتتم و ای دم له سفکتتم و ای کریمه له ابرزتم و ای حرمه له هتکتتم لقد جئتم شیئا إذا (۶) تکاد السماوات یتفطرن منه و تنشق الارض و تحز الجبال هیدا لقد جئتم بها شوهاء (۷) خرقاء (۸) صلعا (۹) عنقاء (۱۰) فقماء (۱۱) لطلاع (۱۲) الارض و ملاء السماء.

۱- اللغه (مدره) بکسر میم و سکون دال مهمله بمعنی سید و حصار قریه و خطیب را گویند

۲- (تذرون) از وزر بمعنی گذاشتن است ذرنی ای دعنی

۳- (بعدا) بضم اول و سکون ثانی بمعنی دوری و هلاکت است.

۴- (سحقا) بضم اول و سکون ثانی بمعنی هلاکت است و منه قوله تعالی فَسْحَقاً لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ و مثله تعسا

۵- (و نکسا) نیز بمعنی هلاکت است ای الزمه الله هلاکا و فرق او با تعسا این است که افتادن برو را تعسا گویند و افتادن بسر را که

او را منکسا بیندازند و هلاک کنند آنرا نکسا گریند

۶- (إذا) بکسر همزه و تشدیه بمعنی شیئی منکر و عظیم است

۷- (شوهاء) بمعنی زشتی و نهایت بد صورتی است

۸- (خرقاء) خرق از باب تعب اذا عمل شیئا و لم یفرق به فهو خرق و لانتی خرقاء و احمر و حمراء و خرق بمعنی حمق و جهل و

ضعف عقل آمده است و گوسفندی که گوش او را چاک زده باشند استعمال کنند

۹- (صلعاء) بفتح صاد مهمله و سکون اللام و بعد از او عین مهمله بر وزن حمراء کار بزرک و سخت و آشکار و بمعنی امیر شنیع و

بدست کاهی که معویه زیاد را بخود ملحق کرد عایشه او را گفت رکبت الصلعاء یعنی مرتکب شدی امر شنیعی را

۱۰- (عنغاء بفتح عین مهمله و قاف بعد النون بر وزن حمراء بمعنی داهیه و کار سخت است و در بعضی نسخ با فاء مسطور است از

ماده عنف

۱۱- (فقماء) بفتح فاء از فقم است بمعنی امتلاء و بمعنی پیش آمدن دندان های زیرین و بالای پیش دهن است و از این جهت بر

فراز هم نمی چسبد و بمعنی سرکشی و حیرانی و امور زشت و معوج است

۱۲- (طلاع) بر وزن کتاب ای ملاء قال فی المجمع و طلاع الارض ملائها

ص: ۱۳۱

افعجتتم ان مطرت السماء دما و لعذاب الاخرة اخزی و هم لا ینصرون فلا یسنخفنکم المهمل (۱) فانه عز و جل لا یخفره (۲) البدار و لا یخاف فوت الثار (۳) و ان ربکم لبالمرصاد (۴).

ترجمه خطبه علیا مفدرة زینب ع

میفرماید حمد مخصوص خداوند عالمیان است و بر جدم رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم و آنمخدره اشاره میفرماید که ما فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم و حکم مادر این مورد با دیگر مردم یکسان نیست بعد از آن اهل کوفه را مخاطب سازد و میفرماید ای اهل غدر و مکر و فریب و حیل و خدیعت که از کمال غداری و مکاری و عده نصرت و یاری دهید چون بفریب و نیرنگ خویش دست یافتید عهود خویش را شکستید با آنهمه مکاتیب که بسوی برادرم حسین فرستادید تا او را بدیاری خود کشانید پس از آن با دشمنان او همدست و همدستان بر سر او تاختید و او را با لب تشنه کشتید و اهل او را اسیر و دست گیر کردید اکنون که ما را باین روز نشانید بر ما گریه میکنید هرگز چشم شما از گریه خشک نشود و سینه شما از ناله و اندوه و غم آسوده نماند همانا مثل شما مثل آن زنی است که رشته را بتاب آوردی چون زحمت بر خویش نهاد و سخت بتابید دیگر باره اش وا تابید و باره اش گردانید (مکشوف) باد که در میان عرب زنی بوده است که او را ریبه بنت سعد بن تیم مینامیدند و از کثرت حماقتی که داشت او

۱- (مهمل) بفتح میم و هاء بمعنی آهستگی است و مهمل بسکون بمعنی رفق است

۲- (یخفره) از خفره از باب نصر است بمعنی پناه و امان و بمعنی خبث و اعجال و دفع است لا یخفره ای لا یدفعه

۳- (ثار) بمعنی خون است انتقام کشیدن

۴- (مرصاد) من الرصد و هو الطریق و المراد به انه تعالی یری و یسمع لا یفوت منه شیئی و لا یعزب عنه مثقال زره.

ص: ۱۳۲

را حمقایش لقب کرده بودند و خضراء و خرقاء هم باو خطاب میکردند و او دارای کنیزانی چند بود و دوکی داشت بزرگ و از اول روز تا ظهر پشم میرشت و کنیزان خود را بر شتن پشم فرمان میداد و پس از نصف النهار فرمان میکرد تا از آن ریسمانها تاب باز میکردند تا خراب و ضایع میشد و پیوسته بر این گونه عادت داشت و خداوند متعال در آیه شریفه شکستن عهد و پیمانرا به پاره کردن آن زن ریسمانهای خود را تمثیل می فرماید بالجمله آنمخدره میفرماید همانا شما مردم کوفه ایمان و عهد خود را محکم گردید و پس از آن شکستید و دغل و خیانت کردید گاهی از حدود خود درگذرید گاهی بکبر و عتو سینهای شما جوش میزند گاهی چون کنیزان که پستر از غلامان باشند بچاپلوسی و تملق زبان باز کنید و گاهی چون دشمنان کینه جو سختی پیشه سازید و یا چون گیاهی که در مزابل روید ظاهری خوش و باطنی زشت بنمائید اجسام و هیاکل شما همانند قبور کج کاری و مفوض است که ظاهری ملیح و شکیل و باطنی عفن و خبیث و قبیح دارد همانا توشه ناپسندیده از بهر خویش فرستادید که اسباب خشم و سخط یزدان و موجب عذاب و نکال جاویدان شما گردید اکنون بر برادرم گریه کنید سوگند با خدای به بایست گریه کنید چه آنکه کردار زشت شما سزاوار است که تمام عمر بر خویش بگریید و بسیار گریه کنید و خنده کم بنمائید چه آنکه ساحت خویش را بعاریکه هرگز شسته نشود و ننک کشتن امام و هتک حرمت حریم سید انام آرایش دادید و این ننک و عار هرگز شسته نشود و برطرف نگردد چگونه برطرف و شسته خواهد شد قتل پسر پیغمبر و سید جوانان اهل بهشت کشتید کسیرا که ملازم حرب شما و معاذ حزب شما و پشتیبان و نگهبان صلح شما و بنیان اجتماع و احتشام شما و مفزع نوازل و تمیمه حجج شما و تقویم مقالات شما و علامت مناهج و روشنی طریقت شما بود همانا کردار زشت شما ذخیره روز رستخیزتان گردید همگی دست خوش هلاک و دمار و دوری از رحمت پروردگار و دچار سرافکنندگی و بوار گردیدید و هرچه کوشش کردید موجب زیانکاری و نومیدی شما شد و هرچه دست از پی سود آن برآوردید جز هلاک و دمار بهره شما نگردید و آنچه در طمع تجارت و رنج آن بودید جز ضرر و زیان در میان ندارد و همانا بغضب

ص: ۱۳۳

یزدان باز گشت گردید و حجاب ذلت و مسکنت بر شما خیمه افکند و ای بر شما هیچ میدانید کدام پاره جگر مصطفی را شکافتید و چگونه پیمان او را شکستید و چگونه پردکیان عصمت و طهارت را از پرده بیرون افکندید چه حرمتها که ضایع گذاشتید و چه خونی از رسول خدا بریختید همانا از این کردار شما نزدیک بود آسمانها بشکافتد و از هم بپاشد و زمین پاره پاره گردد و کوهها فروریزد و این گونه افعال قبیحه شما و کردار جاهلانه و احمقانه خود را چندان منکر و عظیم و شدید و ممتلی بیای بردید که آسمان و زمین را پر ساختید آیا تعجب میکنید که آسمان خون بگرید هرینه عذاب آخرت خوارکننده تر است و در آنجا از هیچکس یاری نتوان جست و با بروز آیات و علامات که علامت نکال و عذاب شما است اگر مهلتی یافتید و هنوز به بلیات و دواهی بزرگ دوچار نشدید خود را سبکبار نشمارید و خویش را رستگار بدانید چه آنکه باری تعالی در مرصد و کمین گاه باشد و هیچ چیز از وی پوشیده و فوت نگردد و داد مظلومان را از ظالمان بگیرد.

قال بشر بن خزیمه فوالله رایت الناس حیاری بیکون و قد وضعوا ایدیهم علی افواههم و رایت شیخا علی جنبی بیکی حتی اخضلت لحيه و هو یقول بابی انتم و امی کحولکم خیر کحول.

و شباب کم خیر شباب و نسائکم خیر نساء و نسلکم خیر نسل ثم انشاء یقول

کحولکم خیر الکحول و نسلکم اذا عد نسل لا یبور و لا یخزی

بشر بن خزیمه گفت بخدا قسم دیدم مردمرا که مانند مردمان سرگشته گریه می کنند و دستهای خود را بر در دهانهای خود نهادند و بی اختیار فریاد ناله و عویل و صیحه و صرخه آنها بلند است و پیرمردی را در کنار خود نگران شدم که چندان گریسته بود که محاسنش از آب دیدگانش غرق شده بود و میگفت ای آل محمد پدر و مادرم بفدای شما باد پیرمردان شما بهترین پیرمردان جوانان شما بهترین جوانان زنان شما بهترین زنان نسل شما بهترین نسلها که هیچ گاه بدی و زشتی در شما راه ندارد.

این وقت امام زین العابدین فرمود یا عمه اسکتی انت بحمد الله عالمه غیر

ص: ۱۳۴

معلمه و فهمة غیر مفهمة و فی الباقی من الماضی اعتباران البکاء و الانین لا یردان من اباده الدهر.

فرمود ای عمه خاموشی و سکوت اختیار کن منت خدای را که عالمه باشی که زحمت دبستان و منت معلمان نکشیده‌ای و دانائی هستی که آموزگاری ترا چیزی نیاموخته چه بازماندگانرا از گذشتگان اعتبار است و ناله و عویل گذشتگان ما را باز نیورد.

شیخ شبلنجی شافعی در نور الابصار از کتاب تبیان جاحظ از اسحق از خزیمه اسدی روایت کند که من در سنه شصت و یکم هجرت بکوفه در آمدم و ورود من با انصراف علی بن الحسین علیه السلام و ذریه طاهره از کربلا بسوی ابن زیاد بکوفه مصادف افتاد زنان کوفه در آنروز بجمله بر پای بودند و ندبه میکردند و گریبانها چاک ساخته بودند.

و در ناسخ گوید که مردم کوفه چون اسری و سرهای را فراز نیزها بدیدند و زنان و کودکان را بدان حال نگران شدند یک دفعه صداها بگریه بلند نمودند و همی بگریسته‌اند و نوحه نمودند و موها پریشان ساخته‌اند و خاک بر سر ریخته‌اند و صورت‌ها بخراشیدند و طباچه بر سر و روی زدند (فلم یرباک و باکیه اکثر من ذلک الیوم).

(در بحر المصائب) گوید که علیا مخدره زینب بعد از آن همه نکوهش و توییح و قدح و سرزنش از مردم کوفه ثانیاً آنها را مخاطب ساخته فرمود) یا قوم و الله سلکتکم مسلک الخلاف و سعیتم فی الظلم و الاعتساف و تعدیتم فی اهلاک آل الرسول و سلطتم علیهم اولاد النقول یا قوم انی اخاف علیکم ان یرسل الله تعالی الیکم العذاب و البلاء و اهلککم باسوء حال و لتخفن من غضب الرحمن و شدة النیران لان ما بکم الیه جل شأنه و قد اهلک کثیرا من الامم الماضیه فمنهم اهل ارم.

میفرماید ای مردم کوفه بخدا قسم راه خلاف شریعت را پیمودید و در ظلم و تعدی بآل پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم نهایت سعی خود بکار بردید و اولاد زنا را بر آنها مسلط

ص: ۱۳۵

کردید ای مردم بدرستی که میترسم من که خداوند متعال بر شما فرورستد عذاب دردناک و به بدترین صورتی شما را نابود کند البته باید بترسید از غضب پروردگار و آتش دوزخ برای این که بازگشت شما بسوی خداست و خداوند قهار چه بسیار از امتهای گذشته را هلاک فرموده که از جمله آنها مردم ارم میباشند و این که حضرت زینب علیه السّلام تخصیص داد عذاب اهل کوفه را بتمثیل اهل ارم برای این است که همان طور که اهل ارم قبل از وصول بمقصود و ادراک مطلوب بهلاک و دمار پیوسته‌اند اهل کوفه را نیز خدای تعالی به بلیتی بس شدید و فتنه‌ای بس دشوار دچار فرمود پیش از آنکه بنی امیه بآرزوی خود برسند چنان که در ایام مختار و بعد از آن بکلی راحت و آسایش از آنها مسلوب گردید و هرکدام به بدترین وجهی بجهنم واصل گردیدند و در حقیقت در این کلمات آنمخدره از حال ایشان در استقبال و زمان آینده حدیث کند و از وخامت عاقبت و سوء خاتمت خبر دهد.

اشاره به پاره‌ای از تحقیقات و شرح بعضی

مقامات آن مخدره

در طراز مذهب گوید چون در این اخبار بتامل بنگرند و مراتب دختر امیر المؤمنین را ملاحظه نمایند معلوم شود که دارای چگونگی رتبت و مقامی است که با مقام ولایت برابر است همانا این مظلومه مدتی در همین کوفه در مقام سلطنت و خاندان خلافت و امارت روزگار بسر میرد بناگاه گردش روزگار او را از جوار جد بزرگوار خود بدشت نینوا کشانید و مشیت الهی چنان اقتضا کرد که آنمخدره در صحرای کربلا بانواع مصائب مبتلی گردد و برادران و سائر اقارب و خویشان خود را کشته و در خون آغشته به بیند و برنج تشنگی و گرسنگی و آشفستگی و ناله اطفال بی‌پدر و زنان بی‌شوهر و پردکیان خونین جگر در چنان بیابان هایل صبر و شکیبائی نماید که اگر عشر عشر آن مصائب را بر جبال شامخه دنیا بگذارند همه پاره‌پاره گردد و از هم فروریزد و تصور شب یازدهم محرماً باید کرد که آنمخدره چه حالتی و چه روزگاری

ص: ۱۳۶

داشته بی‌یار و معین و منزل و مأوی همه برهنه و عریان و علیل بینوا و آن کشتگان دشت نینوای و آن شقاوت اشقیا و طعن و ضرب تازیانه اعدا باین حالت شب را بروز آورد چون صبح شود از یک سوی اجساد کشتگانرا بآنحال نگران و روزگار بازماندگانرا بآن کلال و ملال تماشا نماید با آنخیام سوخته و اموال منهوبه و فقدان لوازم معیشت و با آن شدت بر شتران بی‌جهاز و حجت خدایرا با غل و زنجیر با آن بدن علیل روان و بر اجساد پاره‌پاره شهدا عبور نمایند و انقلاب روزگار بآنجا برسد که امام زین العابدین را حالت احتضار دست بدهد و آنمخدره عظمی در چنین دواهی دهیا به تسلی امام زمان که قلب عالم امکان است زبان گشاید و چنان حدیث طولیلی را که امام او را از نخب مخزونه می‌شمارد چنانچه از این پیش یاد کردیم تذکره فرماید با اینکه در آنوقت بر چه حالی بوده یکجا بر کشتگان در نظاره یک جا با معاندان در شراره یکجا در اسیران و احوالشان با این حال در تمامی اوقات هرگز سخنی جز از در جلالت و عظمت و استغنا نفرمود و هیچ از مقام سلطنت و علو منزلت فرود نیامد و در حال ملاقات اهل کوفه با آنحالت اسیری و رنجوری و صدمت و زحمت بهیچوجه در ارکان قدرت و بضاعت و حشمت و هیبت و استطاعتش ثلمه نیفتاد و در میان آن ازدحام و آنمردم فتنه‌جوی و سپاه ابن زیاد بآن خطبه مبارکه زبان بر گشاد با اینکه سرهای برادران و برادرزادگان و اعوانش بر فراز نیزها و بازماندگانش بآن حالت سخت بر فراز شترها و اطرافش آراسته بگروه اشقیا و سپاه اعدا مع ذلک با آن فصاحت و بلاغت و استقامت چنان خطبه را که فصحای بلاغت آثار و بلغای فصاحت شعار از ایتان شطری از آنعاجزند بآن تسلط و قدرت بیان فرمود و در ضمن آنمراتب شهداء و مقامات سید الشهداء را باز نمود و مرتکبین آن اعمالرا بانگونه توبیخ و ملامت و نکوهش فرماید و مآل حال ایشانرا روشن نماید و عذاب قتله را مکشوف گرداند و آن خطبه را بآیات و امثال مناسبه مندرج گرداند نه بر آن ازدحام بنگرد نه از کینه اعدا بیندیشد نه بر وضع لباس و هیبت خود نگران شود نه بر اسیری خود و دیگران اندیشه فرماید نه بر ازدیاد خشم و عناد آنمردم عنود و ابن زیاد بیمناک باشد و با آنکس که در کمال

ص: ۱۳۷

اقتدار بر مسند عظمت و حشمت نشسته و بر مراکب جلالت و ابهت سوار باشد با گروهی از اعوان و انصار مشتی مردم ذلیل ضعیف خاین زبون بی‌ناصر و یاور را مخاطب کرده باشد مساوی نگردد هیچ ندانم چه گویم و چه نویسم که جز در عرصه تحیر سایر نیستم هرچه بیشتر نویسم بیشتر سرگشته و مبهوت گردم چه اقوال و افعال کرامت منوال این خاتون روزگار و ولی کردگار و ناموس کبریا و آیه الله الکبری چندان جلیل و عظیم و مهیب و عجیب است که از حد بشر خارج است و چنانش بعالم ملکوت و لاهوت و عقل و نور اتصال است که پس از وجود مقدس عقل اول و انوار طیبه ائمه هدی سلام الله علیهم و صدیقه کبری فاطمه زهراء علیها سلام الله هیچ کس را این مقام و رتبت و نورانیت نیست اگر جز این بود چگونه حجه الله امام زین العابدین علیه السلام او را عالمه غیر معلمه و فهمه غیر مفهمه میخواندی ویر چنین رتبتی که حضرت احدیت بعمه‌اش عنایت فرموده حمد خدای کردی و جز این نیست که علم مخدرة زینب لدنی و موهبتی است که از شئون ولایت مطلقه است و بر ما کان و ما یکون عالم است و در جمله حکمران و متصرف انتهی ملخصا.

مرثیه علیا مخدرة زینب (ع) در بازار کوفه

در ناسخ و دیگر کتب آورده‌اند که چون آنمخدرة در بازار کوفه چشم مبارکش بر سر مطهر برادرش افتاد که چون بدر منیر نورافشان و چون آفتاب تابنده درخشان و از همه کس بر رسولخدا شبیه‌تر و شعشعه طلعت همایونش چون ماه گردون لمعان برآورده و محاسن مبارکشرا باد از یمین و شمال جنبش همی داد در آنحال چون این بدید سر مبارک را بر چوب مقدم محمل زد چنانکه خون از زیر مقنعه جاری شد.

معلوم باد که از این خبر و جریان دم چنان معلوم میشود که آنمخدرة چنان سر مبارکرا بر چوبه محمل زده که شکسته شده و خون جاری گردیده اگر غیر این بودی خونجاری نشدی تا بنگرند و باز گویند و این خبر اگرچه در ظاهر قانون شریعت

ص: ۱۳۸

مشروع نتواند بود و ظهور این امر از چنان مخدرة عالمه کامله بعید مینماید فلذا جمعی از بزرگان محدثین این خبر را باور ندارند و اصلا در مقاتل و کتب ایشان از این حدیث اثری نیست ولی ممکن است که برای اظهار عظمت آن داهیه این کار کرده باشد چنانچه موسی بن عمران علیه السلام با برادر خود هارون کرد آنچه را که قرآن بآنخبر میدهد یا بِنَ أُمَّ لَا تَأْخُذُ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي الايه یا بجهت شریک بودن در عموم مصائب با برادر خود یا تاثیر آنداهیه بزرک در تمامت اشیاء حتی جمادات و حیوانات و جمله مخلوق آسمانها و زمینها و عوالم ملکوت بروز کرد در آنمخدرة بایستی بطریق اولی بروز نماید چنانکه اخبار بسیاری بر این آثار متضمن است و اگر اضطراب و انقلاب جنبه نسوان در هنگام معاینه چنین دواهی بروز نماید اصلا مضر نیست و هزارها فوق آنرا مقتضی است امام زین العابدین میفرماید و من شأن النساء الرقة و الجزع موسی بن عمران علیه السلام برای فوت برادرش هارون گریبان پاره کرد و امام حسن عسکری برای برادرش حضرت سید محمد گریبان پاره کرد و همچنین برای فوت پدر بزرگوارش بالجمله علیا مخدرة در آنحال این مرثیه بگفت.

یا هلالا لما استتم کمالا غاله خسفه فابدا غروبا

ما توهمت یا شفیق فؤادی کان هذا مقدرامکتوبا

یا اخی فاطم الصغیره کلم ها فقد کاد قلبها ان یدوبا

یا اخی قلبک الشفیق علینا ما له قد قسی و صار صلیبا

یا اخی لو تری علیا لدالا سرمع الیتم لا یطیق و ثوبا

کلما اوجعوه بالضرب نادا ک بذل یفیض دمعا سکوبا

یا اخی ضمه الیک و قر به و یسکن فؤاده المرعوبا

ما اذل الیتیم حتن نیادی بایه و لا یراه عجیبا

ص: ۱۳۹

تخمیس اعتضاد التولیة

دید چون عصمت خدای تعالا آفتابش ز خلق یک نی به بالا

گفت از دیده ریخت لؤلؤ لالا یا هلالا لما استتم کمالا

غاله خسفه فابدی غروبا

تو که سلطان عهد و مهر و ودادی از چه رسم وفا ز دست بدادی

بر دلم داغ حسرت بنهادی ما توهمت یا شقیق فوادی

کان هذا مقدرًا مکتوبا

خواهرانت سوار اشترها دخترانت میان محملها

تو تسلی ده همه دلها فاطم الصغیره کلمها

فقد کاد قلبها ان یدوبا

کعبی گوید

و رکن حسری لا قناع و لا ردی سوی الصون یحیی و الاشعة تحجب

و رحن کما شاء العدو بعولة ینوب الصفا منها و یشجی المحصب

اساری بلافاد و لا من ماجد یعنفها حاد و یعنف مرکب

الی الله اشکو لوعه عند ذکرهم تسح له العینان و الخد یشرب

اما فیکم یا امه السوء غیره اذا لم یکن دین و لم یکم مذهب

بنات رسول الله تسبی حواسرا و نسوتکم بالصون تحمی و تحجب

کان رسول الله من حکم شرعه علی اهله ان یقتلوا او یصلبوا

ابادوهم قتلا و اسرا و مثله کان رسول الله لیس لهم اب

و فی کل نجد و البلاد و حاجر لهم قمر یهوی و شمس تغیب

کان لم یکن هدی النبی هداهم و لا حبهم فرض من الله یوجب

ص: ۱۴۰

شعر زبان حال زینب ع

که ای پشت و پناه و یار زینب انیس و مونس و غمخوار زینب
 چه شد کز ما بریدی آشنائی ز ما ای شه چرا کردی جدائی
 چرا ای سر تو دور از پیکری تو چرا پر خاک و پر خاکستری تو
 ترا گر تشنه سر از تن بریدند مرا از کین ز سر معجر کشیدند
 تو اندر کربلا با جسم عریان شدی گر پای مال سم اسبان
 مرا شمر لعین بر پشت و شانه زند کعب سنان و تازیانه
 بتو گر ساربان جور و جفا کرد دو دست نازنینت را جدا کرد
 بهین بازوی من اندر طناب است بحال من دل دشمن کباب است
 ترا ایسر محاسن غرق خون است مرا درد غم و محنت فزون است
 چرا درد و محن افزون نباشد چرا گیسوی من پر خون نباشد

زبانحال

ای نور چشم و جان و دل و روح پیکرم ای نازنین برادر با جان برابرم
 آخر من حزینه همان زینبم که تو انداختی ز سایه خود سایه بر سرم
 اکنون چه رویداده که من روی بی نقاب منظور شیخ و شاب چه خورشید خاورم
 دیدند کوفیان سر پاکت چه بر سنان بردند از جفا سر امروز معجرم
 از بسکه تازیانه به بازوی من زدند نیلی شده است یکسره بازوی پیکرم
 من با تو آمدم ز مدینه بکربلا اکنون اسیر و بی کس و تنها و مضطرم

مباری حال علیا مخدره زینب در مجلس

عبید الله ابن زیاد

شیخ مفید در ارشاد میفرماید دخلت زینب علی بن زیاد و علیها ارذل ثیابها و هی متنکره.

و ابو مخنف این عبارت را افزوده و هی تستر وجهها بکمهها.

و در منتخب طریحی است و کانت تتخفی بین النساء و هی تستر وجهها بکمهها لان قناعها اخذ منها.

در ناسخ گوید ابن زیاد چون از ورود اهل بیت بکوفه آگهی یافت مردم کوفه را از خاص و عام اذن بار داد لاجرم مجلس او از بادی و حضری آکنده گشت آنگاه فرمان کرد تا سر شهداء را حاضر مجلس نمایند پس از آن فرمان داد تا اهل بیت را آوردند از آنجمله علیا مخدره زینب که با لباس کهنه الله اکبر چگونه جرئت کنم بنویسم که ناموس کبری آستین را حجاب صورت قرار داد و آمد ناشناس در گوشه مجلس نشست و سایر زنان و کنیزان اطراف آنمخدره را فرو گرفته‌اند ابن زیاد گفت این زن کیست که آمد در گوشه‌ای نشست کسی او را جواب نداد مرتبه دوم سؤال کرد هم کسی او را جواب نگفت بالاخره یکی از کنیزان گفت هذه زینب بنت امیر المؤمنین علیه السلام بنت فاطمة الزهراء ابن زیاد روی با زینب کرد گفت (الحمد لله الذی فضحکم و قتلکم و اکذب احدوثکم) سپاس خداوندی را که رسوی ساخت شما را و مقتول ساخت و دروغ شما را ظاهر نمود امیر زائده عرب علیا مخدره زینب با کمال جرئت و قوت قلب فرمود (الحمد لله الذی اکرمنا ببینه محمد صلی الله علیه و آله و طهرنا من الرجس تطهیرا انما یفتضح الفاسق و یکذب الفاجر و هو غیرنا و الحمد لله) حمد خدایا که ما را بمحمد مصطفی گرامی فرمود و از هر گونه رجسی و آلایشی منزه و مطهر داشت همانا رسوی میشود فاسق و دروغ گو و هرزه کار فاجران زشت کردار و حمد خدای

ص: ۱۴۲

را که آنان غیر ما آل محمد باشند ابن زیاد از این سخنان در خشم شد گفت ای دختر (علی کیف رایت صنع الله باخیک اراد یکابر الامیر یزید فخیب الله امله و قطع رجائه فقالت ما رایت الا جمیلا هؤلاء قوم کتب الله لهم القتل فبرزوا الی مضاجعهم و سیجمع الله نبیک و بینهم تتحاجون و تتخاصمون و ان لک یابن زیاد موقفا فاستعد له جوابا و انی لک بالجواب فانظر لمن الفلج فی ذلک الیوم یابن مرجانه ثکلتک امک) .

ابن زیاد گفت ای دختر علی چگونه دیدی خدا را نسبت به برادرت میخواست با یزید طرفیت بنماید خدا دست او را کوتاه کرد و امید او را قطع نمود علیا مخدره دوباره چون دریا بموج آمد و ابن زیاد را با خاک سیاه برابر نمود فرمود من ندیدم در برادرم مگر کمال نیکویی و زیبایی که خدا برای او خواسته آنان جماعتی بودند که خداوند متعال قتل را برای آنها نوشته بود پس بجانب خوابگاه خود رفته‌اند و بزودی خداوند متعال بین تو و آنها جمع بنماید و از در احتیاج با تو مخاصمه بنمایند نگران آتروز باش که غلبه با که خواهد بود ای پسر مرجانه مادر بعزای تو به نشیند.

و بروایت منتخب فرمود ویلک یابن مرجانه کم تسحب علینا اثواب غیک فان اخی ان طلب الخلافة فلا عدوان علیه فانه طلب میراث جده و ابیه و هو اولی و احق بالخلافة منک و امیرک فاستعد جوابا اذا کان هو القاضی و الخصم جدی رسول الله و السجن جهنم. فرمود ای پسر زیاد وای بر تو تا کی با لباس نخوت و گمراهی بسوی ما می‌تازی اگر برادرم طلب خلافت بنماید هرآینه جای تعجب نباشد چه آنکه میراث جد و پدر خود را خواسته و اولی و سزاوارتر بمنصب خلافت است از تو و اسیر تو همانا مهیا باش برای بازپرسی در هنگامیکه قاضی عدل خدا است و خصم تو جدم رسول خدا و جایگاه تو جهنم است ابن زیاد مانند مار بر خود پیچید و آتش خشم او زبانه زدن گرفت بحدی که هم بضر بها قصد اذیت و آزار آنمخدره نمود عمرو بن حرث که نگران آن منظره حزن آور بود گفت ایها الامیر هذه مرأه و المرأه لا تواخذ بشئی من منطقها یعنی این زنی است مصیبت زده و زنرا نباید در گفته‌های او مورد مؤاخذه قرار داد و در مقام کیفر او

ص: ۱۴۳

برآمد ابن زیاد ساکت نشد گفت قد شفی الله نفسی من طاغیتک الحسین و العصاده من اهل بیتک فرقت زینب ع و بکت و قالت بعد بکاء طویل له لعمری لقد قتلت کهلی و ابرزت اهلی و قطعت فرعی و اجثتت اصلی فان کان هذا شفائک فقد اشفیت آنمخدره آن عبارت بار کاکت را که از ابن زیاد استماع نمود سخت بگریست فرمود قسم بجان خودم کشتی پسران ما را و بی پرده بر او دری پردکیان ما را و از بن باز کردی شاخ و برک ما را و از بیخ برکندی اصل ما را اگر شفای تو در این است بجوی شفای خود را ابن زیاد چون اصغای این کلمات نمود گفت هذه سجاعه و لعمری لقد کان ابوه سجاعاً شاعراً فقالت یابن زیاد ان لی عن السجاعه لشغلا و انی لا عجب ممن یشتفی بقتل ائمه و یعلم انهم منتقمون منه فی آخرته.

ابن زیاد گفت این زن سجاعه است یعنی مانند کهنه سخن بسجع و قافیه گوید چنانچه پدرش نیز سجاع و شاعر بود آنمخدره فرمود ای پسر زیاد اگر سخن من سجع باشد جای تعجب نیست اگر کلامی از من بسجع و قافیه تراوش کند نتیجه طبع من است مرا با سجاعت چکار است بخصوص با این حال کلال و ملال ولی من از کسی تعجب دارم که امام خود را بکشد و بداند که در آنجهان باز پرسش خواهد شد و خداوند از وی انتقام خواهد کشید امام زین العابدین را دیگر طاقت نماند فرمود.

بنا بروایت ابی مخنف یابن اللثام الی کم تهتک عمتی زینب بین من و یعرفها و من لا یعرفها قطع الله یدیک و رجلیک ابن زیاد در خشم شد و با یکی از حاجبان گفت این پسر را بیرون برو گردن او را بز.

منع حضرت زینب (ع) از قتل حضرت سجاد (ع)

در مجلس ابن زیاد

هنگامی که چشم عبید الله بر حضرت سید سجاد افتاد گفت این پسر کیست گفته‌اند علی بن الحسین است.

ابن زیاد گفت مگر علی بن الحسین نبود که خدا او را کشت آنحضرت فرمود

ص: ۱۴۴

□
 کان لی اخ قتله الناس ابن زیاد در خشم شد گفت بلکه خدای او را بگشت حضرت فرمود (اَللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ الْأَيَّاهِ) ابن زیاد آتش خشمش زبانه زدن گرفت گفت در جواب من چنین جرئت میکنی و جسورانه با من تکلم میکنی پس فرمان کرد او را بیرون برید و گردن بزیند علیا مخدره زینب چون این بدید سپند آسا از جای برخاست و هر دو دست خود را بگردن بیمار حمایل فرمود و صدا بشیون و ناله بلند کرد و ابن زیاد را خطاب نمود و فرمود یابن زیاد حسبک من دماننا و اعتنقته و قالت و الله لا افارقه فان قتلته فاقتلنی معه فنظر اللعین الیهما و قال عجا للرحم.

علیا مخدره فرمود ای پسر زیاد کافی است آنچه از ما بقتل رسانیدی بخدا قسم از او جدا نشوم اگر میخواهی او را بقتل برسانی مرا هم با او بقتل برسان ابن زیاد گفت پیوند خویشاوندی مورد عجب است بخدا این زن دوست دارد که با او کشته بشود پس فرمان کرد دست از علیل بردارند و گفت این حال مرض که من در او نگرانم برای کاستن بدنش کافی است در آنوقت بروایت شعبی علیا مخدره مرثیه خواند که بعض آن مرثیه این است.

آه من محنة احاطت بنام الیوم لدی الطف من جمع الاعادی

فتکوا بالحسین نجل رسول الله هادی الوری للطریق الرشادی

ثم شالوا براسه فوق رمح بادیا نوره کقدح الزناد

و کذا نحن بعده هتکونا ور مونا بذله و بعد

مار عوا للرسول فنیاز ماما بل رمونا با سهم الاحقاد

*** ز بزم یار فکندم فلک بمنزل دشمن کشید دهر دغا آخرم بمحفل دشمن

سربرهنه به پاداشت در مقابل دشمن ز چشم دوست فتادم بکامه دل دشمن

اجتی هجرونی کما تشاء عداتی

و مما یزیل القلب عن مستقرها و یترک زند الغیظ فی الصدر واریا

وقوف بنات الوحی عند طلیقها بحال بها یشجین حتی الاعادیا

ص: ۱۴۵

و بروایت بحر المصائب دیگر باره زینب روی باین زیاد آورده فرمود یابن زیاد فقد جئت شیئا ادا و اتیت امرأ عجیبا و خطبا غریبا فمع ذلك کیف تتوقع الراحة فی دار الدنيا هیهات هیهات انت سکران مغرور و مفتون بمال الدنيا و جلالها و تلك السلطنة تزول عن قریب و لا تعیش بعد ذلك ابدا و لا ترى وجه الاستراحة هل تعلم ما فعلت بعتره الاطهار و اولاد الاخیار فمع ذلك تتفاخر بقتلهم و لا تنال نيلک و مقصودک و قد فعلت امرأ یقی عاره علیک ابد الدهر.

در بحر المصائب گوید پس از این کلمات ابن زیاد گفت مرا از این جماعت خلاص کنید و ایشان را ازین مجلس بیرون برید و بفلان سرای که در جنب مسجد جامع است منزل دهید پس عوانان ابن زیاد ایشان را در همان مکان که فرمان داده بود در آوردند و مردم را از مراده با ایشان منع نمودند و کسی از ترس ابن زیاد جرئت نداشت که بنزد ایشان رود.

و در بحار میفرماید فادخلوهم فی بیت عند مسجد الجامع فقالت زینب لا یدخلن علینا عربیة الام ولد او مملوکه فانهن سبین کما سینا اکنون ناظر باین اخبار جلالت آن مظلومه و قدر او را اندکی پی میبرد که آن مخدره از بدو خروج از کربلا تا ورود بکوفه و درآمدن بمجلس ابن زیاد و مقاسات آن بلیات که گوهر آگاه ساختی و سنک را آب نمودی و ماهی را بدریا کباب و سماوات و سماواتیان را متزلزل داشتی هرگز جز با کمال جلالت و قوت قلب و حفظ مراتب خاندان رسالت کار نکردی و هرگز سخنی از در تملق و چاپلوسی نفرمودی و در هیچ حال قبول ذلت نمودی و هیچ هنگام کلامیکه شائبه ناشکری را آشنا باشد بر زبان نیوردی و همی اثبات بطلان معاندان و تبیین حق آل محمد بنمودی و بیشتر نیشتر خونین بر جگر دشمنان میخلائندی.

مجموعه آثار آئممه در طریق شام

اشاره

مشهور بین ارباب تواریخ این است که چون عیال الله بکوفه رسیدند ابن زیاد نامه بیزید نوشت و حالات اهل بیت اطهار را در آن نامه درج کرد یزید در کا ایشان مشورت کرد و در احضار ایشان یک‌دل و یک‌جهت گردید و ابن زیاد را نامه کرد که اهلیت را با رؤس شهداء و احمال و ائقال ایشان بجانب شام حمل ده و آنچه مقصود داشت در نامه درج کرد ابن زیاد تهیه اهل بیت را دیده پس روانه نمود آنها را بسوی شام.

مرحوم فرهاد میرزا در صمصام مینویسد که چون عیالات وارد کوفه شدند آنها را در جائی محبوس کردند روزی سنگی از خارج زندان بدیشان افکندند بر او نوشته‌ای بر بسته بر این مضمون که ابن زیاد درباره شما نزد یزید فرستاده و فلان روز باز می‌گردد اگر روز میعاد آواز تکبیر شنیدید البته شما را خواهد کشت چون چند روز بر این گذشت باز سنگی را مکتوبی بر بسته بر ایشان انداخته‌اند مفاد آنکه بوصول برید سه روز بیش نمانده باید وصایای خود بگذارید.

و صاحب ریاض الاحزان از کتاب کامل مسطور میدارد که حضرت امام زین العابدین و زنان اهل بیت را بر مرگ‌های خودشان و شتران خاصه ایشان سوار کردند و بسوی شام رهسپار شدند

چه نهب و غارت در اموال ایشان بود نه بدواب و شتران ایشان بلکه آنجمله را از بهر ایشان بجای گذاشته‌اند بالجمله مردم دقیق خردمند غیور این حالت کربت و غربت و مصیبت و بلیت اهل بیت علیهم السلام را هنگام حرکت از کوفه بنگرند و در میزان اندیشه بسنجند مکشوف میدارند که حضرت زینب (ع) چه حالت داشته است از یک‌سو اسیری حجت خدای با آن رنج بیماری و تعب از یک طرف زاری و ناله زنان در بدر و اطفال بی‌پدر از یک طرف بی‌رحمی دشمنان بدسیر از یک طرف که از

ص: ۱۴۷

همه سخت‌تر و شدیدتر شماتت اعدا در شه‌ریکه مدتی پدر بزرگوارش با آن شان و مقام سلطنت ظاهری و باطنی داشت از یک طرف ضرب کعب نیزها و تازیانه‌ها خدای دانا است که هنگام حرکت بآن بانوی عصمت چه گذشت که آن جماعت کافرکیش یک مرتبه بدر آن خرابه جمع آمدند مکمل و مسلح و آن مسجد خرابه را احاطه کردند در آنحال از همهمه سواران و مردم کارزار اهل بیت در بیم و حراسی بزرگ افتادند اطفال خوردسال بدامن زنان و اذیال بزرگان می‌آویختند و سخت لرزان و پریشان شدند و همی ناله و زاری میکردند و آنمردم بیبیاک اهل بیت خواجه لولاک را چون اسرای گفار بر مرکبها برنشانند و از کوفه حرکت دادند.

*** در مقتل ابی مخنف گوید چون بقادسیه رسیدند فرود آمدند در آنحال علیا مخدره زینب این اشعار قرائت کرد

ماتت رجالی و افنی الدهر ساداتی و زادنی حسرات بعد لوعاتی

صالوا للنام علینا بعد ما علموا انا نبات رسول للهدایات

یسیرونا علی الاقتاب عاریه کانا بینهم بعض الغینمات

عز علیک رسول الله ما صنعوا باهل بیتک یا نور البریات

*** همی گفتا عجب بشکست بالم خداوندا تو آگاهی ز حال

شمارم درد دلرا گر من زار رسد گفتار تا روز شمارم

اگر ای آسمان این سان بگردی ترا سوزاند آه چون شرارم

گریبان اجل را دسترس نیست که تا دامن از این محنت بدرم

من و این راه دور این عیالات بر این محنت چسان طاقت بیارم

من و این عابد بیمار دلخون من و این طفلکان اشگبارم

من و اشتر سواری در بیابان بسوی شام محنت ره سپارم

خدایا راضیم بر آنچه خواهی بسختی صابریم تا جان سپارم

منزل یضیین

در ناسخ گوید چون بمنزک یضیین رسیدند حضرت زینب این اشعار بگفت.

اتشهرونا فی البریه عنوه و والدنا اوحی الیه جلیل

کفرتم برب العرش ثم نبیه کان لم یجنکم فی الزمان رسول

لحاکم اله العرش یا شرأمة لکم فی لظى يوم المعاد عویل

در بحر المصائب آورده است که حضرت سید الشهداء را رفیقی بود که او را برادر خود میخواند بنام عبد الله بن قیس انصاری بعد از شهادت امام حسن علیه السلام از مدینه هجرت فرمود و در حلب ساکن گردید و بهر سال چون حج نهادی از آنجا بمدینه شتافتی و درک صحبت حضرت سید الشهداء علیه السلام نمودی تا آنسال که آن حضرت بکربلا وارد شد عبد الله تحف و هدایای چند ترتیب داد و بکوفه روی بنهاد در عرض راه به نصیبین آمد و در چمنی خرم جای گرفت ناگاه سواد کاروانی پیدا شد عبد الله خوشحال گردید که یار و مونس برای او پیدا شد چون نزدیک شدند زنانی چند بر فراز شتران دید و آن جماعت چون در کنار نهر آب رسیدند فرود آمدند در میانه زنی بلندبالا را نگران شد که طفل خوردسالی در بغل دارد بکنار آب آمد و کفی از آب بر گرفت و چندان بگریست که اشکش با آب مخلوط گردید و آب را بریخت و قالت اشرب الماء و قد قتل اخی عطشانان در آنحال مریضی را بدید که با غل و زنجیر سوار بود و خواست پیاده شود از شتر در غلطید تمام زندهای اسیر در گردش انجمن شدند عبد الله میگوید حیرت مرا فرو گرفت و گویا دیده‌های من تار گردید در آنحال که نگران آن منظره بودم آن زن بلندبالا فرمود بنامحرم منکر گفتم نظرم از راه حیرت است مردی غریب هستم بزیارت برادرم میروم فرمود نام تو چیست و برادر تو کیست گفتم عبد الله بن قیس انصاری و برادر خوانده‌ام آقایم حسین بن علی بن ابی طالب چون نام برادرش یشنید فریاد برکشید و محمداه و علیاه و حسیناه هذا رأس اخی الحسین ان کنت زائره فزره.

ص: ۱۴۹

این حسین است که بر نوک سنان چون خورشید سر پر نور وی یش نصب بهرجا گردید
منم آن خواهر خونین جگرش زینب زار که بهمراهی این سر بروم لیل و نهار

منزل یسجر

و نیز در بحر المصائب گوید و العهده علیه که چون عیال الله بمنزل یسجر رسیدند پیر و جوان بزرگ و کوچک اتفاق کردند که با آن قوم شقاوت شعار قتال نمایند شمشیرها کشیدند و بسوی آنها دویدند در آنمیان زنی کهن سال بر خولی حمله نمود که حامل سر مطهر حضرت سید الشهداء بود و نیزئیکه بدست آن ملعون بود بدو نیمه کرد و سر مبارکرا که چون آفتاب درخشان بود در لمعان در بغل آورد و همچنین بر سر و صورت نهاده بنالید و دیگر زنان با آن زن کهن سال بجهاد بیرون شدند و جماعتی از آنمخدولانرا تباه نمودند شمر فریاد کشید هان ای لشکر بکشید که این سر از دست ندهید آن جماعت با شمشیرها اطراف آن زنرا پر زدند پیره زن خروش بر آورد و اهل بیت عصمت از آن حالت مصیبت آنها تازه گردید علیا مخدره زینب از مشاهده انحال همی بر سر میزد و ناله میکرد و فرمود ای زن صالحه همانا دیرگاهی است که بر دیدار برادرم لب نسوده ام محض خاطر مادرم فاطمه زهرا ع از جانب من دیده‌های آن نور دیده مصطفی را ببوس از این سخن جناب زینب خاتون شور و غلغله در آندشت بیفتاد.
اقول ایشان در این نقل متفرد باشند ظاهرا.

منزل عسقلان

و نیز در بحر المصائب آورده است که چون اهل بیت اطهار بعسقلان رسیدند روزی هوا چنان گرم شد که مرغ و ماهی گداخته میگردید اتفاقا یک دختر از ایشان بزاری بر پای درخت خاری رفت و در میانه او ساکن شد چون روز از نیمه بگذشت بارها بر بسته‌اند و برفته‌اند و آندختر بجا ماند چون مقداری طی کردند

ص: ۱۵۰

حضرت زینب ع این حال را بدانست سخت بنالید و بگریست و قالت یا قوم بالله علیکم اصبر و اهنیئهُ فقدا فتقدت انبه اخی و قره عینی چون این خبر منتشر شد ناله اهل بیت پیغمبر بلند گردید و آشوب محشر برخواست سران لشکر سراسیمه گردیدند زجر بن قیس بطلب آندختر بشتاب بیرون شد راوی خبر گوید من نیز با آن ملعون روان شدم و در حوالی منزل او را در حالی بدیدم که حیرت بر حیرتم افزود آنمظلومه دست بر سر داشت و باطراف نظر میانداخت گاهی می‌نشست و گاهی می‌دوید و می‌افتاد و فریاد برمی‌کشید و یا عمتاه و یا اتباه و یا اختاه میگفت گاهی از زحمت راه رفتن فرو می‌نشست در آن ریگهای گرم می‌غلطید و هردو پای مبارک خود را با دست می‌گرفت از مشاهدت این حال ملال گرفتم و مبهوت بماندم در این اثنا زجر ملعون با تازیانه برسید و بان دختر نهیب داد و آن دختر بی‌اختیار بدوید من آنرا از در زجر و منع درآمدم و گفتم ای شقی بیباک همی خواهی عالم را بسر سرفنا در سپاری مگر بر لب‌های خشکیده او نمی‌نگری که از تاب عطش تفیده است و هیچش تاب‌وتوان نمانده آن دختر از نهیب زجر فریاد و ضیعتاه و جداه و اعلیاه و ابناه برکشید و بسوی من دوید من زبان بدلداری گشودم او را تسلیت دادم و خاطر مبارکشرا همی آرام کردم چون این شفقت از من بدید فرمود ای مرد آخر من دختر پیغمبر شمایم اگر باندیشه کشتن من هستید مرا چندان مهلت دهید که یک مرتبه دیگر دیدار عمها و خواهران خود را بنگرم از شنیدن این سخن حال دیگرگون شد گویا از خویشتن برفتم قسم یاد کردم ایدختر و گفتم راه اینخیال از سر بدر کن من نمیگذارم کسی بتو آسیبی برساند پس با کمال مهربانی او را برداشتم و بعمهایش رد کردم.

و در ذیل این حکایت در طراز المذهب گوید در یکی از منازل شام روز بسیار گرمی بود لشکریان در میان خیمهای خود آرمیدند و اهل بیت اطهار را در میان آن بیابان در آفتاب تابان بیفکندند حضرت زینب در سایه شتری به پرستاری علی بن الحسین نشسته و با بادبزی آن حضرت را باد میزد و همی گفت ای برادرزاده سخت بر من گران است که ترا باینحال بنگرم.

ص: ۱۵۱

و نیز مینویسد در یکی از منازل دختری از شتر افتاد بعادت مستمره که هر کدام را صدمتی رسیدی بحضرت زینب التجا میردی فریاد یا عمته برکشید آن مخدره مضطربانه از فراز شتر بزیر آمد ناله کنان باطراف بیابان نظر انداخت چون او را دریافت از هوش برفته بود چون نیک نگران شد از زحمت پای شتران جان جان بجان آفرین تسلیم کرده بود آن مخدره چنان ناله و ضیعتاه و عزتبه و محتناه برکشید که آسمان و زمین را متزلزل گردانید و جز عالم با السرائر کسی حال محنت آن مخدره نداند.

جبل جوشن

یاقوت حموی در معجم البلدان در ترجمه جوشن گوید که جوشن کوهی بود در نزدیکی حلب و معدن مس در آنجا بود اهللیت را چون از آنجا عبور دادند یکی از ایشان طفل خود را سقط نمود و اکنون در آنجا مشهدی است معروف بمشهد السقط. و در نفس المهموم میفرماید که آن طفل محسن نام داشت و از بانوان حرم سید الشهداء علیه السلام بود چون در آنمکان طفل خود را سقط کرد علیا مخدره زینب بجهت بعضی حوائج کسی را بنزد آن قوم فرستاد آنجماعت امتناع نمودند و امیر المؤمنین را بستم یاد نمودند علیا مخدره در حق ایشان نفرین کرد و آنمعدن مس که همه بواسطه او ثروت مند شده بودند و سالها منافع بسیار میردند بسبب نفرین آنمخدره آنمعدن بکلی از انجا نیست و نابود گردید.

در بحر المصائب از کتاب مصائب المعصومین نقل میکند که در راه شام کوهی بود که حرا نام داشت و از آنجا مس بعمل میآمد و جماعتی در آنجا بمس گذاری مشغول بودند در آنهنگام که اهللیت را بشام میردند یک تن از زنهای جناب سید الشهداء علیه السلام که از آنحضرت حامل بود راه مینوشت چون به پای آن کوه رسیدند تابش آفتاب سخت گرم بود و از این روی آن روز را خیمه برپا کردند و در درون خیمه جای گرفته‌اند و ذریه پیغمبر را در آن آفتاب گرم با شکم گرسنه و جگر تشنه

ص: ۱۵۲

جای داده بودند امام زین العابدین بسایه خیمه یکی از لشکریان بعضی گفته‌اند خیمه حصین ابن نمیر بود چون آنحضرت بسایه خیمه آن ملعون رسید بیرون تاخت و آن حضرت را با تازیانه مانع شد و اطفال اهلیت از سوز عطش فریاد برآوردند علیا مخدره زینب یکی را نزد آن مس‌گدازان فرستاد تا مقداری آب تحصیل نماید آنجماعت برای خوشنودی یزید اجابت نکردند و آن زن حامله از شدت تعب و رنج و محنت و عطش طفل خود را سقط کرد چون علیا مخدره زینب این بدید بحضرت خداوند متعال بنالید که از چه بر چنین مردم بلا نازل نمی‌شود در ساعت برقی بزد و آن جماعت را بسوخت-

مجاری حال علیا مخدره زینب هنگام ورود بشام

اشاره

در ناسخ گوید آنمردم شقاوت پیشیه بچهار فرسنگی دمشق که رسیدند اهلیت را فرود آورند و بشارت بیزید فرستادند و زمان ورود بشهر را درخواست نمودند آن پلید بترتیبی که خود میخواست روزی را مشخص ساخت پس اهلیت را سوار کرده بجانب شهر شام روان شدند و مردم شام با تمام ازدحام و احتشام و آلات لهو و لعب و خنده و سرور و فسق و فجور بیدار آن برگزیدگان خداوند غیور شتاب گرفته‌اند و مکشوف باد که روز ورود ایشان بشام علی التحقیق معلوم نیست (در کامل بهائی) مینویسد که اهلیت علیهم السلام روز شانزدهم ربیع الاول وارد شهر شام شدند و این سخن بصحت اقرب است و قابل قبول است و مؤید تقریر صاحب ناسخ التواریخ اسب که میفرماید موافق روایات صحیحه آن است که اهلیت روز یازدهم محرم از کربلا بکوفه رهسپار شدند و ابن زیاد این خبر وحشت اثر را در چهاردهم محرم بسوی شام و اطراف بلاد منتشر ساخت و در اواخر محرم این خبر بشام رسید و بعد از شانزده روز خبر بکوفه رسید که اهلیت را بجانب شام بفرست پس ابن زیاد تهیه سفر آنها را تا سه روز دید و ایشانرا از کوفه بیرون فرستاد روز هیجدهم صفر بزمین کربلا رسانیدند خود را و روز بیستم صفر که اربعین آن حضرت باشد در آنجا ماندند

ص: ۱۵۳

و جابر را ملاقات کرده بناله و عزاداری پرداخته‌اند پس ابن زیاد رؤس شهدا را از دنبال ایشان فرستاد و در کربلا با هم پیوسته‌اند و بعد از آن بسوی دمشق روان گردیدند و منزل اول ایشان قادسیه بوده و بروایت ابی مخنف بعد از قادسیه تکریت پس از آن موصل و بقولی دیر اعلی و از آنجا بدیر عروه و از آنجا بموصل و از آن حاتل اعفر و از آنجا جبل سنجار و بعد از آن نصیین و از بعد آن عین الورد و بعد از آن دعوات و بعد از آن قینسرین و بعد از آن شیرز بعد از آن کفر تاب بعد از آن سیور بعد از آن حمص بعد از آن کنیسه قسیس بعد از آن بعلبک بعد از آن صومعه راهب بعد از آن ورود بشام و اختلاف در این باب بسیار است و بقوه اجتهاد حقیقت امر مکشوف نگردد بعضی حلب و جبل جوشن و عسقلان و حماة و حران و یسجر و معره النعمان را از آن بلاد می‌شمارند که اهلیت از آنجا عبور کردند و الله العالم کیف کان اگر مدت چهل روز از کوفه تا شام طی مسافت نکرده باشند البته از بیست روز کمتر نبوده و کسانی که می‌گویند اول ماه صفر وارد شام شدند نهایت بعد دارد که این همه منازل را در عرض پانزده یا شانزده روز طی بنمایند چه آنکه حرکت نسوان و علیل بیمار و اطفال خورد سال در این بیابانهای موهش اگر با این سرعت و عجله رهسپار میشدند که چهل منزل را در عرض پانزده روز طی کنند همه تباه میگردیدند و غرض یزید این بود که ایشان را بشام درآورد و آنان که میگویند اول صفر وارد شام شدند طریقی برای تصحیح این مطلب درست کرده‌اند و آنمخبره با کبوتر معلم است که این زیاد بکسب تکلیف خود را باین وسیله باسرع وقت نمود و کبوتر جواب نامه را برای او آورده و در سیزدهم یا چهاردهم محرم آنها را بجانب شام روان کرد باز هم بر فرض صدق نهایت بعد دارد و الله العالم بحقایق الامور.

در بحر المصائب از کتاب مفجع القلوب از سلیمان شامی منقولست که چون با اسری و رؤس شهداء بشام رسیدیم در مجاورت ما زنی از طایفه بنی هاشم که او را حمیده میگفته‌اند و پسری داشت که سعدش مینامیدند و او را کنیزکی بود زینب نام چون همهمه ورود اسری در همه جا برخواست و مردمان بتماشای بیرون شدند سعد و زینب برفته‌اند

ص: ۱۵۴

تا خبر را معلوم کنند بعد از تحقق مطلب گریه کنان مراجعت کردند و حمیده را از قصه آگاه نمودند حمیده از استماع این خبر محشر اثر بیهوش گردید بیفتاد چون بیهوش آمد با سر و پای برهنه شیون کنان بجانب اسیران دوید خود را بمحمل علیا مخدره زینب رسانید چون آنمخدره را بان حال پریشان بدید صیحه برکشید که ایخاتون دوسرا وای ثانیه حضرت زهرا برادرت چه شد که ترا در چنین حال باین شهر در آوردند آنمخدره با کمال اندوه و ضجرت بآن سر مبارک اشاره نمود چون حمیده را آن سر منور که بر فراز سنان بود نظر افتاد چنان صیحه وا حسینه وا ذلتاه برکشید که حاضر آنرا از خود بیخبر گردانید و بیهوش بروی زمین افتاد چون بر او نگریسته‌اند دیدند جان بجان آفرین تسلیم نموده سعد و زینب نیز خود را از گریه هلاک کردند و هر سه تن روحشان بعالم قدس پرواز کرد و چون اهل بیت را بدروازه شام رسانیدند خدای دانا است که در آنوقت بعقیله خدر رسالت رضیعه ثدی نبوت و ولایت علیا مخدره زینب چه گذشت از یک طرف سرها بالای نیزها پیش محملها از یک طرف علیل بیمار در غل و زنجیر از یک طرف ناله و زاری اطفال از یک طرف بی‌حجابی زنان پرده‌نشین که بآب عفت و عصمت و حیا طینت آنها عجین شده است از یک طرف سازندگان و نوازندگان از یک طرف رقاصان از یک طرف مرد انخضاب کرده شادی کنان که با هم دیگر مبارک باد میگفته‌اند از یک طرف از هر در بام اشاره بان سر انور که این سر خارجی است از یک طرف شماتت دشمنان الله اکبر عجا لمحلمک یا ربی.

جوهری گوید

تابان بروی نیزها رخسار یاران یک طرف

جاری ز چشم دختران اشک چه باران یکطرف

یک سو گرفتار بلا بیمار دشت کربلا

یک سو بحرمان مبتلی بیمار داران یک طرف

زینب اسیر نوحه گر کلثوم از خود بی‌خبر

ص: ۱۵۵

یک سو سنانها در نظر گلگون عذاران یکطرف
 گرم فغان هر محملی از ناله نالان هر دلی
 جور فلک یک جانب خوف سواران یکطرف
 یک سو نفاق آسمان یک سمت آسیب خزان
 یک سو فنای گلرخان صوت هزاران یکطرف

شیخ عبد الحسین اعسم

لهف قلبی علی بناتک تستاق سبا یا کما تستاق الاماء
 یتنقبن بالا کف عن النظر حتی اودی بهن الحیاء
 ویح قلبی علی خلیفتک السجاد مسته بعدک الاسواء الخ
 وله ایضا

سبا یا علی الاقناب تستاقها العدی الی الشام یصدعن القلوب توجعا
 نوائح فوق العیس حنت کانهما بر نتهاورق علی الدوح و جعا
 ثواکل لم یرح جوی الشکل شاغلا مدامعها عن ان تجف و تهجعا
 تری فی العوالی من رؤس حماتها بدورا باطراف الاسنه طلعا
 بها یهتدی السارون للنهچ کلما غشی ضؤها جنح الدیاجی تقشعا
 و ینظرن زین العابدین مصفدا باثقل غل بالسیاط مقنعا
 تحف به اطفال قتلاه کلما رنت لهم عیناه اسبلتا معا الخ
 وله ایضا

یا امه قتلت امام زمانها طوعا لا مر غویها النزاع
 اسخت جبار السماء و نبیه لرضا ابن آکله الكبود الطاغی
 لهفی لا رؤس آل احمد اهدیت للشام فوق عواسل الادفاع
 و سبت نساهم خضعا اعناقها للارض من حجر القضا الدماغ

ص: ۱۵۶

از قصیده حاجی هاشم کعبی

و ثواكل فی النور تسعد مثلها ارایت ذا ثكل یكون سعیدا
 حنت فلم تر مثلهن نوائحا اذ لیس مثل فقید هن فقیدا
 لا العیس یحکیها اذا حنت و لا الورقاء تحسن عندها التفریدا
 عبراتها یحی الثری لو لم تکن ز فراتها تدع الریاض همودا
 و غدت اسیره خدرها انبه فاطم لم تلف غیر اسیرها المصفودا
 تدعو بلهفه تاكل لعب الاسی بفؤاده حتی انطوی مفئودا
 تخفی الاسی جلدا فان غلب الاسی ضعف فایبدت شجوها المکمودا
 از قصیده شیخ محمد نحوی عراقی

لهفی لراسک و هو یرفع مشرقا کالبدر فوق الذابل المیادی
 تیلو الکتاب و ما سمعت بواعظ اتخذ القنا بدلا من الاعوادی
 و الهفتاه علی خزانه علمک السجا دوهو یقاد فی الاصفاد
 باد الضنا یشکو علی عاری المظی عض القیود و نهشه الاقتاد
 فمن المعزی للرسول بعتره نادى بشملهم المنون بداد
 عجا لذى الافلاک لم لاعطت و الشهب لم بترز بثوب حداد
 عجا لال الله صار و امغنا لنبی یزید هدیة و زیاد
 عجا لحکم الله جل جلاله هتکوا حجابک و هو بالمرصاد
 از قصیده سید رضی

و السبایا علی البخائب تستاق و قد نالت الجیوب الذیول
 من قلوب یدمی بها ظفر الوجد و من ادمع مراها (۱) الهمول (۲)

۱- مرى باریدن

۲- الهمول روان شدن اشک

ص: ۱۵۷

قد سلبن القناع عن كل وجه فيه للصون من قناع بدیل
و تنقبن بالا نامل و الدمع علی كل ذی فقاب دلیل
و تشاکین و الشکاء بکاء و تنادین و الینداء عویل
از قصیده شیخ جعفر خزاعی
یا وقعة الطف قد اسرفت فی عنف علی الدهور و ذنب عنیر مغفور
تسبی بنات رسول الله حاسرة و هل عرین سوی صون و تخدیر
تهدی الی کافر اضحی یرتخه (۱) سكب الخمر و شد (۲) و بالمقاصیر الخ
یزید ما انت فی امر تحاوله الا کمستمع للذکر موقور
دع عنک امر العلی فالله ملکها اربابها بکتاب منه مسطور
و انهض الی دکه الخمار ان بها راحا تدار بکاءس من قواربر
از قصیده علامه کبیر شیخ حسن بن راشد الحلی
یا حسرة فی فوادى لا انقضاء لها یزول احد و رضوی و هی لم تزل
بنات احمد فی الاسفار سافرة و جوهها و بنو سفیان فی ظلل
یحملن من بعد ذاک العز و احزنی اسوی حواسر فوق الانیق الذلل
و الراس یحمله الباغی سنان علی سنان لدن اصم الکعب معتدل
و احرقلبه للسجاد یحمل فی الا صفاد ذا غلل من شدة العلل
طاوی الحشا و وحوش البر ترتع فی الربی و تکرع فی عذب من علل
از قصیده سید مهدی عموی سید حیدر حلی
و ان اعظم ما لاقاه محتسبا عند الاله فسامی کل محتسب
حمل الفواطم اسری للثام علی عجب النیاق تقاسی نهشة القتب

۱- رتخ مقیم شدن در جائی

۲- شدو ای شعر خونندن

ص: ۱۵۸

و ما رات انبیاء الله من سجن و اوصیائهم فی سالف الحقب
 کمحتته السید السجاد حین اتت یزید نسوته اسری علی النجب
 امامها رفعت فوق الاسنة من حماتها ارؤس فاقت نسنا الثهب

در ناسخ گوید که اهلیت را از دروازه ساعات که ابعده طرق بود تا دار الاماره یزید داخل شام نمودند و شهر شامرا زینت کردند پردهای زرنگار و دیبا بدیوارهای کوچه و بازار بیاویخته‌اند و زنان مغنیه بی پرده بنواختن طبول و دفوف دست‌افشان و پای کوبان بودند و یزید یکصد و بیست رایت برای استقبال ایشان برافراشت و مردم با همدیگر مبارک باد میگفته‌اند و آنروز را عید قرار دادند و بروایت ابی مخنف عیال الله را از پای قصر عجزه‌ایکه او را ام الحجام میگفته‌اند عبور دادند آن عجزه با چهار زن دیگر در میان آن غرفه نشسته بودند چون چشم آنملعون بأن سر مطهر افتاد که نور از جبین او ساطع است با سنگی چهره مبارکش را مجروح ساخت چنانکه خون بریخت چون علیا مخدره زینب این بدانست با ناله و گریه دوی خود بخراشید و موی خود را پریشان کرد و دست بدعا و نفرین برداشت و عرض کرد اللهم خرب قصرها و احرقها بنار الدنيا قبل نار الاخرة راوی گوید قسم بخدای چون آندها بفرمود در ساعت آنقصر ویران شد و منهدم گردید و آتشی در آنقصر افتاد و همی بسوخت تا آنکه نشانی از او نماند و بجمله خاکستر گردید و هم در آنحال بادی بوزید و خاکسترشرا پراکنده ساخت چنانکه اثری از او بجای نماند گویا هرگز علامتی و عمارتی و اهلی نبوده است.

خطاب حضرت زینب بمردم شام و مرتبه او

در بحر المصائب گوید که چون جناب زینب خاتون علیه السلام در کوچه و بازار شام رسید و سر حضرت سید الشهداء را در پیش روی خود بدید و مردم شام اظهار خورسندی و سرور می نمودند و نای و طنبور مینواخته‌اند و آن سر مبارک در هرچند قدم بکلمه لا حول و لا قوة الا بالله العظیم متکلم میگشت آنمخدره آهی از دل برکشید

ص: ۱۵۹

و فرمود یا اخواه انظر علنا و لا تغمض عنیک عنا و نحن بین العدی در این حال سر مبارک تکلم کرد و فرمود یا اختاه اصبری فان الله تعالی معنا آنمخدره چون صدای برادر شنید بحر غیرتش بجوش آمد بیتاب بآن قوم خطاب کرد که ای گروه نامحمود همانا بقتل اولاد پیغمبر خود و سید جوانان اهل بهشت و گردش دادن دختران و حرم سید انس و جان و تزئین شهر خود شادان هستید و مباحات میکنید و مع هذا خود را از اهل اسلام میشمارید امیدوارم که خداوند جبار هرگز در شما بنظر رحمت ننگرد و بر شما نبخشاید و در بعضی از مجامیع متاخرین بنظر رسیده که آنمخدره در آنموقع این مرثیه را انشا فرموده و محتمل است زبان حال باشد

اخی یا هلالا غاب بعد کماله فمن فقهه اضحی نهارا کلیله

اخی یا اخی زود سگینه نظره تربها یا خیرحی و میت

اخی فاطم صغیره لقد کاد قلبها یدوب اسی فاعطف علیها بنظره

اخی یا اخی ای المصائب اشتکی فراقک ام هتکی و ذلی و غربتی

ام الثوب مسلوبا ام الجسم عاریا ام النحر منحورا بیض صقیله

ام الطفل مذبوحا ام القلب ظامیا ام الدمع مصبوبا علی ظهر نوقه

ام الجسم لم یدفن ام النحر دامیا ام الراس مرفوعا کبدر دجیه

ام الرحل منهوبا ام المهر ناعیا ام الوجه مکبوبا بحر الظهیره

ام العابد السجاد اضحی مغلا علیک یقاسی فی الفلا کل کربه

ام الضایعات الفاقدات حواسرا کمثل الاماء یشهرن فی کل بلده

اخی هد رکنی فقدکم یابن والدی فحزنی لکم باق الی یوم بعثه

اخی یا اخی سلب النساء اسائنا و ضرب الیتامی یابن امی بقسوه

اخی یا اخی قصم الخلاخل ضرنا فقم سبدی و ازجر علوج امیه

اخی بلغ المختار طه سلامنا و قد ام کلثوم بکرب و محنه

اخی بلغ الکرار منی تحیه و قل زینب اضحت تساق بذله

و شهید ثالث در مجالس المتقین آورده است که چون اسیران آل رسول را بر

ص: ۱۶۰

شتران برهنه مکشفات الوجوه سوار و در میان مردم رهسپار کردند و مردمان شام بایشان تند مینگریستند و ایشانرا با کعب نیزه میزدند یک نفر از عارفان شیعه خود را از گوشه و کنار بنزد امام زین العابدین رسانید و خواست از مطلبی سؤال بنماید سطوت امامت مانع شد که پرسش بنماید پس بنزدیک محمل زینب خود را رسانید و عرض کرد ای بضعة فاطمة زهراء مگر شما از اهل بیت نیستید که عالم بطفیل وجود شما و اجداد شما خلق شده متحیرم که این حال چیست و این گرفتاری از چه روی می باشد در آنحال حضرت زینب اشاره فرمود بدست مبارک بطرف آسمان و گفت ایمرد اکنون تماشا کن جلالت قدر ما را در حضرت یزدان آنمرد میگوید نگاه کردم چندان لشکر در میان زمین و آسمان دیدم که شمارش را جز پروردگار ندانستی و دیدم قباها و علمها بر تارک ایشان افراخته و در پیش روی امام و اهل بیت ندا میکردند پوشید دیدهای خود را از حرمیک ملک بآنها نامحرم است و اساس چند دیدم که پادشاهان هرگز آن را تصور نکرده‌اند و از آن نفایس که مردم در خدمت حضرت یوسف علیه السلام دیدند افزون بود.

نیزه‌ای از کرامات و خارق عادات آن مخدیره

اولا باید دانست که اصل وجود زینب کبری سر تا پا کرامت است چه آنکه این ورقه از آن شجره طیبه است که اصلها ثابت و فرعها فی السماء و ثابیا دوره حیوة و زندگانی او خود شهادت میدهد که سر تا پا کرامت بود ولی بجهت روشنائی چشم محبان و تنویر قلوب شیعیان به پاره از آن اشاره مینمائیم

اول همین قصه که آنفا ذکر شد که عالم غیب را در عالم شهود ارائه داد تا آنمرد شأن اهل بیت بشناسد.

دوم اجابت دعای او در حق ام الحجام و خراب شدن قصر او فورا و آتش در او افتادن که ذکر شد.

ص: ۱۶۱

سوم داستان جبل جوش که معدن مس بود و سقط طفلیکه محسن نام داشت که از این پیش ذکر شد. چهارم تصرف او در نفوس هنگام قرائت خطبه در بازار کوفه حتی در جمادات ازین پیش بیان شد که هنگامیکه فرمود ساکت شوید نفسها حبس شد و زنگهای شتران دیگر صدا نکرد.

پنجم لدنی بودن علم آموخته شده بشهادت امام زین العابدین که فرمود یا عمه انت بحمد الله عالمه غیر معلمه الخ ششم اجابت دعای او در حق کسیکه در مجلس یزید طلب کنیز کرد که بعد از این ذکر خواهیم کرد. هفتم کیفیت متولد شدن او چون از ران چپ مادر متولد گردید چنانچه تفصیل آن مذکور شد. هشتم حکایت طبخ حریره است که بعد ازین مذکور خواهد شد.

نهم اخبار از بقای آثار اهل بیت نبوت و سرعت زوال سلطنت بنی امیه در خطبه آتیه که در مجلس یزید قرائت کرد که خود الفاظ آن خطبه به تنهایی کرامتی است.

دهم قصه شیر و فضه است که ثقه الاسلام کلینی در روضه کافی روایت کرده و در بحار و دیگر کتب مقاتل مسطور است و عبارت کتاب انوار الشهاده باین تفصیل است که چون خواسته‌اند بر ابدان طیبه اسب بتازند این خبر وحشت اثر را حضرت زینب بشنید سخت پریشان گشت و سر با آسمان برکشید و عرض کرد بار خدایا بنی امیه برادر مرا با لب تشنه بکشته‌اند و سر مبارکشرا بر سرنیزه کردند و بدنش را برهنه در آفتاب گرم افکندند و هنوز از بدن مجروح او دست برنمیدارند و همی خواهند اسب بر بدن وی بتازند بار خدایا کاش زینب مرده بود و چنین حالت را مشاهده نمی‌کرد بار خدایا در این بیابان هیچکس از بنی آدم ترحم بر ما نمی‌کند زینب چه کند و چه چاره بنماید.

ص: ۱۶۲

فضه خادمه چون این اضطراب و گریه سیده خود را بدید پیش دوید و عرض کرد ای سیده من سفینه مولای پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم چون کشتی او درهم شکست خود را بجزیره باز رسانید شیری ظاهر شد و او را برداشته به پشت خویش سوار کرده بآبادانی رسانید اگر اجازت فرمائی بروم و در این بیابان شیری هست او را خبردار کنم که بنی امیه را این آهنگ است زینب سلام الله علیها او را رخصت داد فضه بسوی صحرا رفت ناگاه شیری بنظرش درآمد گفت یا ابا الحارث اتدیری ما یریدون ان یعملو غذا بابی عبد الله آن شیر سر حرکت داد که نمیدانم فضه او را خبر داد شیر بسر اشاره کرد که من نمیگذارم و فهمانید که تو از پیش برو و مرا دلیل باش شیر از عقب او آمد تا بقتلگاه رسید پس آن شیر بیامد و دستهای خود را بر بالای جسد حضرت سید الشهداء حمایل کرد و همی ناله می کرد چون سواران بیامدند و نظر بر آن شیر افکندند دیگر جرئت آنجسارت نکردند پسر سعد ملعون گفت این فتنه‌ای است او را آشکار مسازید فضه خاتون میفرماید چون بخیم حرم نزدیک شدم صدای شیون و ناله بی‌بی زینب را شنیدم عرض کردم ای سیده من این چه ناله و شیون است اکنون من شیر را آوردم علیا مخدره هر دو دست مبارک خود را بر سر زد فرمود ای فضه دیر رسیدی همانا بنی امیه اسب بر بدن برادرم تاخته‌اند و اعضا و جوارح او را درهم شکسته‌اند و پایمال سم ستوران نمودند.

و در کافی مسندا روایت کرده گوید لما قتل الحسين علیه السلام اراد القوم ان یوطئوا الخیل فقاتل فضة لزينب یا سیدتی ان سفینه کسر به فی البحر فخرج الی جزیره فاذا هو باسد فقال یا ابا الحارث انا مولی رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم فهمهم بین یدیه حتی اوقفه علی الطریق و الاسد رابض فی ناحیه فد عینی امضی الیه فاعلمه ما هم صانعون غذا قال فمضت الیه فقاتل یا ابا الحارث فرجع راسه ثم قالت اتدیری ما یریدون ان یعملوا غذا بابی عبد الله الحسين علیه السلام یریدون ان یوطئوا الخیل علی جسده فاشار براسه یعنی انا امنعهم فجاء الی القتلی فقال عمر بن سعد فتنه لا تیروها انصرفوا فانصرفوا و علامه مجلسی در جلاء العیون همین خبر را ترجمه کرده و این سفینه در سفرهای رسول خدا بار بسیار بر پشت میگرفت از این جهت او را سفینه گفته‌اند و اگر نه

ص: ۱۶۳

نام او مهران و بقولی قیس و کنیه او ابو عبد الرحمن غلام رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ یا غلام ام سلمه بود که او را آزاد کرد بشرطی که خدمت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بنماید.

و شیخ جعفر نقدی در کتاب زینب کبری گوید چون صبح شد شیر با غرش تمام آشکار گشت لشکر ابن سعد او را دیدند عمر بن سعد گمان کرد آن حیوان آمده از گوشت کشتهای بخون آغشته تغذی بنماید گفت بگذارید ببینیم چه میکند همه نظاره کنان متوجه آن حیوان شدند آمد در قتلگاه و کنار جسد حضرت حسین علیه السلام توقف کرد پس با دست و دندان خود تیرهاییکه در سینه حضرت بود بیرون میکشید و اشک میریخت دیگر از لشکر ابن سعد کسی جرات نکرد ابن سعد هم گفت این فتنه‌ای است الخ کلینی می‌فرماید این کرامت بزرگ از حضرت زینب کبری بود که شیر اطاعت کنیز او را نمود.

یازدهم استجابت دعای آنمخدره است در موقع حرق خیام و نفرین او بآنمرد کبود چشم که در سابق ذکر شد.

دوازدهم دیدن او جبرئیل را و رسول خدا را در گودی قتلگاه شیخ جعفر نقدی در کتاب مذکور از بحار از حضرت صادق علیه السلام روایت میکند. که در مصرع حضرت حسین علیه السلام زینب پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را دید و فرمود ای لشکر مگر نمی‌بینید پیغمبر خدا گریان است وای بر شما اگر دعا کند شما را بزمین فرو میبرد و هلاک مینماید با شنیدن این حرف آن سنک‌دلان میگفتند این انسان دیوانه است و دیدن آنمخدره جبرئیل را در سابق گذشت.

سیزدهم علامه نوری در دار السلام از کرامت زینب علیه السلام روایت میکند از سید محمد باقر سلطان آبادی که از بزرگان ارباب فضایل و راسخین در علم بوده که فرموده در بروجرد بمرض درد چشم مبتلی شدم بسیار سخت بحدیکه علماً طب از معالجه عاجز آمدند از آنجا مرا سلطان آباد آوردند مرض چشم شدت کرد ورم بسیار نمود دیگر سیاهی چشم نمایان نبود دیگر از شدت درد چشم خواب و آرام از من

ص: ۱۶۴

برفت و تمامی اطبای شهر را برای من آوردند و همه اظهار عجز نمودند از معالجه و بعضی میگفته‌اند تا شش ماه محتاج معالجه است برخی چهل روز این بیانات روح مرا افسرده و خسته نموده حوصله بر من تنک شد و فوق العاده نگران و مهموم شدم تا اینکه یکی از دوستان من گفت بهتر است برای استشفای زیارت مشرف شوی و من عازم سفر هستم با من بیا و چنانچه از خاک کربلا سرمه بکشی شفا خواهی یافت گفتمش با این حال چگونه میتوانم حرکت کنم مگر طیب اجازه بدهد چون بطیب رجوع کردم گفت هرگز جائز نیست و اگر حرکت کنی یکسره نابینا خواهی شد و بمنزل دوم نخواهی رسید که بکلی از دیده محروم خواهی شد رفیق من رفت و من بخوانه برگشتم یکی دیگر از دوستان من آمد و گفت مرض ترا جز خاک کربلا و مقتل شهدا و مریضخانه اولیاء خدا شفا نبخشد و ضمنا خود شرح داد که ۹ سال مبتلا بطبش قلب بودم و همه اطباء از معالجه عاجز ماندند تنها از تربت قبر حسین شفا حاصل شد و چنانچه میل داری متوکلا علی الله حرکت کن من با توکل حرکت کردم و در منزل دوم مرض شدت کرد و چنان چشم بدرد آمد که از فشار درد چشم چپ نیز بدرد آمد همه مصاحبین مرا ملامت کرده و متفقا گفته‌اند بهتر است که مراجعت کنی چون هنگام سحر شد و درد آرام گرفت در خواب رفتم حضرت علیا مکرمه صدیقه صغری زینب کبری را در عالم رویا دیدم بر آنحضرت وارد شدم و گوشه مقنعه او را گرفته بر چشم خود کشیدم و از خواب بیدار شدم دیگر هیچ المی و دردی در چشم حس نکردم و سفر را به پایان رساندم و هیچ دردی در چشم خود ندیدم و با چشم سالم دیگر هیچ فرقی نداشت و آن واقعه را برفقا گفتم آنها بچشم من نگاه میکردند و میگفتند ما آثار دردی نمی‌بینم و هیچ فرقی بین دو چشم شما نیست و این کرامت که از حضرت زینب ظاهر گشته بود برای همه رفقا نقل کردم از زوار و غیر زوار.

چهاردهم و نیز علامه نوری در کتاب مذکور حکایتی دیگر شبیه بهمین حکایت از ملا-فتحعلی سلطان آبادی ذکر کرده و این فتحعلی یکی از اوتاد عصر خود بوده و حکایت را شاهد و ناظر و ناقل بوده و آنچه را مردم از این شخص استماع میکردند

ص: ۱۶۵

بمنزله روایت میدانسته‌اند گویا از امام استماع نموده‌اند از کثرت زهد و ورع و تقوی و احتیاط در نقل. پانزدهم شیخ عبد الرحمن اجهوری المقری در کتاب مشارق الانوار خود میگوید که مرا در سال یک هزار یک صد و هفتاد هجری اندوهی سخت بمن روی نموء که از آن هیچ فرار نتوانستم کرد زندگانی را بر من تلخ و ناگوار ساخته ناچار بمقام سیده زینب که در قناطر السباع مصر است روی نهادم و بآن حضرت توسل جستم و قصیده‌ای در مدح او انشا نمودم از برکت ان حضرت اندوه من بکلی رفع شد و حاجت من برآورده گردید و بعض آن قصیده این است-

آل طه لکم علینا ولاء لا سواکم بمالکم آلاء
مدحکم فی الکتاب جاء مبینا انبأت عنه ملء سمحاء
حبکم واجب علی کل شخص حدثنا نصوص و الانباء
اننی لست استطیع امتداحا لعلاکم و انتم البلغاء
کیف مدحی یغی بعلیاء من قد عجزت عن بلوغه الغصحاء
مدحکم انما یرید بلیغ و قفت عند جده الشعراء
شرفت مصرنا بکم آل طه فهنیئا لنا و حق الهناء
منکم بضعة الامام علی علیه السلام سیف دین لمن به الاهتداء
خیره الله فضل الرسل طرا من له فی یوم المعاد اللواء
زینب فضلها علینا عمیم و حماها من السقام الشفام
کعبه القاصدین کنز امان و هی فینا یتیمه العصماء
و هی بدر بلا خسوف و شمس دون کسف و بضعة الزهراء
و هی ذخری و ملجأی و امانی و رجائی و نعم ذاک الرجاء
لیس الاک و صلتی لنبی خمدت عند نصره الاعداء
من کراماتها الشموس اضائت این منها السها و این السماء
من اتاها و صدره ضاق صدرا من عسیر اوضاق عنه الفضاء

ص: ۱۶۶

جلت الخطب مسرعا و جلته فانجلى عنه عسره و العناء
لا يضاهاى آل النبى و صيف لايو فى كماله ادباء
شرفت منهم النفوس و ساروا حيث ما اسرفوا و هم شرفاء
و عليهم جلاله و فخار و وقار و هيبه و ضياء
نور و الكون بعد كان ظلاما اذ اضئت ذراهم العرباء
ان هل يستوى الذين دليل و لتطهير هم بذاك اقتفاء
بيتكم مهبط لجبريل و حيا فيه تغدو ملائك الكبراء
من اتى حبكم و كان اسيرا لد و اعياه زال عته الشقاء
يا كرام الورى اغثوا نزيلا احجفته الخطوب و الادواء
قسما ان وصفكم فى الثريا ايدتكم نجومها و السماء
فتوسل بهم لكل صيعب حيث جاء اتبغوا فهم شفعاء الخ

مجارى حال عليا مخدره زينب عليها السلام

در مجلس يزيد لعنه الله

اثر طبع سيد احمد بن سيد على خان.

*** رزیه جل فى الاسلام موقعها تنسى الرزايا و لكن ليس نساها
و كيف نسی مصابا قد اصیب به طهر الوصى و قلب المصطفى طه
خطب دهى البضعة الزهرا حين دهى رزأ جرا بنجیع منه عیناها
فاى قلب لهذا غیر منظر و جدا فذلک اعماها و اقساها
واى عین علیهم غیر باکیه حزنا فان عماء القلب اعماها
آل النبى على الاقطاب عاریه کيما یسر یزید عند رؤیاها
و راس اکبر خلق الله یرفعه على السنان سنان و هوا شقاها
از مصائب عظیمه علیا مخدره زينب مجلس يزيد بود اما این مجلس مجلسی بود

ص: ۱۶۷

که عالم را منقلب کرد و شامرا عوض نمود و حق از پهلوی باطل بیرن آمد و دولت بنی امیه را بباد فنا داد و ثمرات شهادت بر مردم دنیا معلوم شد یزید خواست ابهت و عظمت و غلبه و قدرت خود را بر مردم نشان بدهد بدتر رسوی و مفتصح گردید و مورد لعنت ابدیه شد.

بنابر حکایت عمیر بن عامر معلم کوفی که از طرف عبد الله بن عمر نامه برای یزید برده بود بجهت خلاصی مختار بن ابی عیبده ثقفی از زندان ابن زیاد و این حکایت مفصلی است در جلد اول از احوالات امام زین العابدین از کتاب ناسخ التواریخ قصر یزید اهمیت فوق العاده داشته چون در آن حکایت گوید دارای هفت در بند بوده است که برای هر دربندی تفصیلی نقل میکند از فرشهای دیبا و هر دربندی دو دکه طرف یمین و دو دکه در طرف یسار که در هر دکه‌ای جمعی از ملازمان و غلامان یزید با لباسهای مخصوصی ایستاده بودند و میدانسته‌اند که این اسیران دشمن یزیدند در این صورت هنگام عبور اهل بیت از این دربندها خدا میدانند که بر بانوی عظمی چه گذشت و این ملازمان و غلامان که جز یزید کسی را نمیشناسند آیا با اهلیت چه کردند که بعضی گفته‌اند علیا مخدره در آن در بند هفتم بزانو در آمد بیمار کربلا فرموده باشد عمه اینجا جای نشستن نیست در جواب گوید.

ز سنک قوم جفاییشه سر ندارم من ز کعب نیزه اعدا کمر ندارم من

چگونه روی نمایم باین پریشانی بمجلسی که یهودی و گبر و نصرانی

بهر طرف بنشسته‌اند جمله با دلشاد بهم کنند بقتل حسین مبارک‌باد

در منتخب طریحی مسطور است که امام زین العابدین فرمود (لما وفدنا علی یزید اتونا بالحبال و ربقونا کالاعناب و کان الحبل فی عنقی و کتف عمتی زینب (ع) و سکینه و سائر البنات کلما قصرنا عن المشی ضربونا بالسیاط حتی اوقفونا بین یدی یزید و هو علی سریر ملکه)

میفرماید چون خواسته‌اند ما را بر یزید وارد کنند یک ریسمانی آوردند و یک سر آن را بکردن من انداخته‌اند و سر دیگر آنرا بکتف عمه‌ام زینب و ام کلثوم و

ص: ۱۶۸

سکینه و سائر بنات انداخته‌اند و هر گاه در رفتن کوتاهی میکردیم ما را با تازیانه میزدند باین حالت ما را بردند تا بنزد یزید و در مقابل تخت او ما را نگاه داشته‌اند و او بر تخت سلطنت خود جای کرده بود.

یزید در طول مدت مجلس خود را آراسته بود و بساط فرح و انبساط خود گسترده و زنان و دختران و کنیزان خود را در پس پرده تور نشانیده و چهارصد کرسی که اکثر مرصع بطلا و نقره و جواهرات بوده در اطراف مجلس خود نهاده و از نمایندگان ملل مجاور اسلامی و رؤسای و اعیان و اشراف و عشایر و قبایل و سیاستمداران هر ملتی را از یهود و نصاری و مجوس همه را دعوت کرده که ابهت و اهمیت خود را نشان دهد و فتح و فیروزی خود را بنماید خودش خضاب کرده و لباس فاخر پوشیده بر کرسی سلطنت نشسته و تاج پادشاهی بر سر گذاشته در این حال که مجلس در گمال ابهت و سطوت است و یک طرف سفره طعام و یک طرف سفره قمار و یک طرف بساط شراب از یکسو سازندگان و نوازندگان در پیش روی یزید همه دست‌افشان و پای‌کوبان یزید هم با کمال نخوت و غرور و مستی بر کرسی خود نشسته یک‌وقت اجازه داد اسرای خاندان نبوت را وارد کنند سیاه باد روی جهالت اف باد بر بی‌وفائی دنیا بالجمله عیال الله را داخل چنین مجلس شومی کردند یزید نام و نشان هریک را همی پرسید پس سرهای شهدا را بنزد خود طلبید و از نام و نشان ایشان همی استفسار مینمود و سر سید شهدا را در طشت طلا گذاشته بنزد آن ملعون نهادند چون علیا مخدره آن سر بدید گریبان چاک زد و صیحه از دل برکشید و با ناله جان‌سوز و آهنگی غم‌اندوز ندا برکشید یا حسیناه یا حبیب رسول الله یابن مکة و منی یابن زمزم و صفا یابن فاطمه الزهرا یابن سیده النساء یابن بنت المصطفی یا قتیل اولاد الادعیا و چنان بگریست که اهل مجلس را منقلب گردانید.

در بحر المصائب گوید که جماعت اسیران که بر یزید وارد شدند از اناث و ذکور چهل و چهار تن بودند و بروایت نجات الخافقین در آن حال آن مخدره روی با مردم شام نمود و فرمود یا اهل دمشق اعلموا قد فرق جماعة العلوج هذا الراس من بدنه

ص: ۱۶۹

آنگاه بکلماتی تکلم کرد که حاضران سخت بگریستند و برخی تاقت نیاورده از مجلس برون رفته‌اند.

و در ناسخ و اغلب کتب مقاتل آورده‌اند که از مردم شام مردی سرخ موی بر خواسته و روی با یزید کرده گفت یا امیر المؤمنین این کنیزکرا با من بخش و از سخن فاطمه دختر حسین علیه السلام را خواست چون فاطمه این سخن بشنید بر خود بلرزید و بدامن عمه خود زینب در آویخت فقات او تمتم و استخدم گفت یتیم شدم اکنون بکنیزی بایدم رفت و گمان میکرد که اسعاف حاجت شامی از بهر یزید جائز است علیا مخدره زینب که بر مسئله دانا بود روی با شامی کرد فقات کذب و الله و لو ثمت و الله ما ذلک لک و لا لیزید فرمود دروغ گفتی و لیثم و زبون باشی و در بعضی نسخ و لومت دارد یعنی بخدا قسم این کار نتوانی ولو بمیری و هرگز برای تو و نه یزید صورت نخواهد گرفت یزید ازین سخن در خشم شد گفت کذب و الله ان ذلک لی و لو شئت افعل لفعلت فقات زینب کلا و الله ما جعل الله لک ذلک الا ان تخرج من ملتنا و تدین بغیر ملتنا و دیننا فقال اللعین انما خرج من الدین ابوک و اخوک فقات زینب علیها السلام بدین الله و دین ابی و اخی اهدت ان کنت مسلما یزید را از این سخن آتش خشم زبانه زدن گرفت و جسارت بان مخدره نمود و گفت کذب یا عدوه الله علیا مخدره از این سخن زار بگریست و فرمود انت الامیر اتشتم ظالما و تقهر بسلطانک هان ای یزید به نیروی امارت دشنام میگوئی و بقوت سلطنت با ما ستم میکنی و ما را مقهور میداری آن بی‌حیا شرمگین شده و خاموش گردید این وقت شامی سخن خویش را اعادت کرد یزید گفت دور شو خدایت مرک دهد این وقت آن مخدره گفت یا شامی اسکت یا لکع الرجال قطع الله لسانک و اعمی عینیک و ایبس یدیک و جعل النار مثواک ان اولاد الانبیاء لا یکون خدمه لا اولاد الادعیاء.

بروایت ناسخ هنوز آن مخدره سخن در دهان داشت که خداوند متعال مسئلت او را باجابت مقرون گردانید در حال دستهای شامی بخشکید و درافتاد و جان بمالک دوزخ داد و این قصه در لهوف و کامل این ایثر و ارشاد مفید و انوار نعمانیه و دمع الساکبه

ص: ۱۷۰

و غیرها بصور مختلفه نقل شده است.

در آن وقت یزید بشرب خمر و لعب شطرنج و قرائت اشعار سرگرم شد و کفر باطنی خود را ظاهر ساخت و گاهی چوب بر لب و دندان سید جوانان بهشت میزد و می گفت.

لعبت هاشم بالملک فلا خبر جاء و لا وحی نزل

لیت اشیاحی به بدر شهدوا و لقالوا یا یزید لا تشل

لست من خندف ان لم انتقم من بنی احمد من غیر فشل الخ

و بروایت منتخب یزید چون بر سر مبارک حسین جسارت کرد زینب با کمال شجاعت فرموده ای یزید از خدا نمیترسی بس نیست برای تو کشتن حسین و اسارت عیال او از کربلا- تا شام کافی نبود که عترت آل محمد را در کوچه و بازار شام و کوفه بر پشت شتران برهنه شهر بشهر و دیار بدیار گردانیدی یزید گفت مگر نه برادرت حسین میگفت من بهتر از یزید هستم و پدر و مادرم نیکوتر از پدر و مادر اوست علیا مخدره فرمود مگر تو باور نداری که برادرم بهتر از تو بود مگر جدش رسول خدا و پدرش علی مرتضی و مادرش فاطمه زهرا نبود کدام کس اشرف قدر و اعلا نسبا از رسول خدا و خاندان او است یزید گفت مگر برادر تو این آیه را از قرآن نخوانده بود که خدا میفرماید (قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكُ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَ تُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَ تُدِلُّ مَنْ تَشَاءُ الخ.

علیا مخدره چون این بشنید قیام کرد چه قیام کردنی چشم روزگار چنین فصیح‌های و بلیغ‌های و نیرومندی ندیده و نخواهد دید در حالیکه با نهایت ضعف و ناتوانی از کربلا تا کوفه و از کوفه تا بشام چهل منزل روی شتر بی‌روپوش گذرانیده تا باین مجلس مجلل یزید با هزار گونه مصائب وارد شده اکنون که دید یزید تمسک بقران

ص: ۱۷۱

میکنند و برای حق بودن فعل خود این آیه را میخوانند که خدا ملک را بهر کس که میخواهد میدهد و از هر کس که میخواهد انتزاع مینماید هر کرا میخواهد عزیز میکند و هر کس را میخواهد ذلیل میکند یعنی خداوند متعال ملک و سلطنت را و عزت را برای من خواسته است.

آن مخدره چون آن فجایع و اشتباه کاریرا ملاحظه نمود قیام کرد و شروع نمود مانند یک خطیب تازه نفس ایکه از گرسنگی و تشنگی و رنج سفر و محنت و دردسر و مصائب گوناگون بی‌خبر است ایستاد و این خطبه که رخنه در آفاق ارضین و سماوات مینماید قرائت فرمود.

خطبۀ شریفه علیا مخدیره زینب ع در مجلس

اشاره

یزید ملعون

چنانچه احمد بن ابی طاهر و ابی مخنف و دیگران نقل کرده‌اند در بلاغات النساء قالت الحمد لله رب العالمین و الصلوة علی جدی سید المرسلین صدق الله کذلک يقول (ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ اسَآؤُا السُّوَاى (۱) اَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللّٰهِ وَ كَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِؤْنَ) اظننت یا یزید حین اخذت علینا اقطار الارض و ضیقت علینا آفاق السماء و اصبحنا لک فی اسار نساق الیک سوقافی اقطار و انت علینا ذو اقتدار و ان بنا من الله هوانا و علیک منه کرامه و امتنا ناوان ذلک لعظم خطرک (۲) و جلاله قدرک فشمخت (۳) بانفک و نظرت فی عطفک (۴) تضرب (۵) ترجمه حضرت زینب بعد از حمد حضرت حق جل و علی و درود بر جدش حضرت رسول خدا ابتدا کرد بآئیکه در سوره روم است و متضمن داستان کفار عجم و مغلوب شدن ایشان است.

و حکایت عاد و ثمود و هلاکت و انقراض آنها است و در این مقام بر لسان آنمخدره جاری شده است و همی خواهد باز نماید که حال یزید و اتباعش بیرون از کفار عجم و مردم عاد و ثمود نیست و در حقیقت از انقراض ایشان خبر میدهد و از بطلان آنها و بر حق بودن آل محمد صلی الله علیه و اله و سلم و از این آیه باز می‌نماید که عاقبت معاصی کفر است و نتیجه انکار آیات الهی نیران جاودان است پس این آیه شریفه تحذیر از سوء عاقبت و وخامت خاتمت را متضمن است و معنی این است پس میباید عاقبت معصیت کنندگان و مردمان نافرجام که بد کردند و بمعاصی ارتکاب جسته‌اند و آیات خدا را تکذیب کردند

۱- اللغة سؤی تانیث اسؤ است مانند حسنی که تانیث احسن است و قیل سؤی اسم دوزخ است و ممکن است که مصدر باشد مثل بشری و بجهت مبالغه موصوف به واقع شده است.

۲- خطرک بفتح المعجمه و طاء المهمله بمعنی قدر و منزلت است

۳- شمش ای تکبر و شموخ با شین و خاء معجمتین بلند شدن و خویش را بزرک داشتن

۴- عطفک از عطف از باب

۵- ضرب بمعنی میل است و بمعنی اعراض و جانب نیز آمده است

ص: ۱۷۳

اصدر (۱) یک فرحا و تنفذ مذر و یک (۲) مرحا (۳) حین رایت الدنیا لک مستوسقه (۴) و الامور لدیک متسقه (۵) و حین صفالک ملکنا و خلص لک سلطاننا فمهلا مهلا (۶) لا تطش (۷) جعلنا انسیت قول الله تبارک و تعالی (وَ لَا یَحْسَبَنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا اَنْمَّا نُمَلِیْ (۸) لَهُمْ خَیْرٌ لِّاَنْفُسِهِمْ اِنَّمَّا نُمَلِیْ لَهُمْ لِیَزِدُوْا اِثْمًا وَّ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِیْنٌ .

و بآنها استهزا نمودند عقوبت آنها در آخرت است چنانچه در امم سابقه چنین بوده است پس به یزید خطاب فرمود که ای یزید آیا چنان کمان بری هنگامیکه اقطار زمین و آفاق آسمان را بر ما تنک گرفتی چندانکه اسیر و دست گیر شهر بشهر کردی و دیار بدیار ما را سیر دادی این را موجب خواری ما پنداشتی و سبب عزت خود نه چنان است که گمان کردی و باد بدماغ خود انداخته‌ای و خود را صاحب شان پنداشته تکبر مینمائی و بطرف دامن خود مینگری ای یزید از فرح و سرور شانهای خود را حرکت میدهی و از غایت تکبر و نخوت و خبث سریرت خود را فراموش کرده‌ای که چه کس باشی هنگامیکه دنیا بتو اقبال کرده و امور سلطنت برای تو جمع آمده و سلطنت آل محمد را خالصه خود کرده‌ای این قهر و غلبه ترا بجولان در آورده اندکی از مرکب غرور فرود آی از باده نخوت و سرور بهوش آی و از روی جهل و ضلالت این همه سبک و متمایل مشو مگر فراموش کرده‌ای کلام خدا را که میفرماید که نه پندارند کسانیکه کافرند از یهود و نصاری و مشرکین که آنچه مهلت میدهیم ایشان را و عمر آنها را دراز

۱- اصدر ای صرف

۲- مزرویک من مذری ای خبث من التمذر و هو خبث النفس و مذروان اطراف الیه و سرین است و واحدی ندارد و دو طرف سر را هم گویند

۳- مرح التبخر فی المشی و التکبر

۴- مستوسقه ای مجتمعه من الاستیساق من باب الاستفعال

۵- متسقه ای مجتمعه من اتسق

۶- مهلا بفتح المیم و الهاء من المهله و اذا قیل مهلا یار جل ای امهل

۷- تطش من طاش و هو الترق و الخفة و شدة الغیظ

۸- نملی من املیت من باب الافعال و هرگاه بخدای نسبت دهند بمعنی مهلت باشد

ص: ۱۷۴

امن العدل یابن الطلقا (۱) تخذیرک (۲) حرائرک و امائک و سوقک بنات رسول الله سبا یا قد هتکت ستورهن و ابدیت وجوهن تحدو (۳) بهن الاعداء.

من بلد الی بلد و یستشرفهن اهل المناقل (۴) و یتبرزن لاهل المناهل (۵) و یتصفح وجوهن القریب و البعید و الغائب و الشریف و الوضیع و الدنی و الرفیع لیس معهن من رجالهن ولی و لا من حماتهن حمیم عتوا منک علی الله و جحود الرسول الله و دفعا لما جاء به من عند الله و لا غرو منک و لا عجب من فعلک و انی یرتجی مرافقه (۶) بن من لفظ فوه اکبادا الشهداء میکنیم و مال ایشان را زیاد مینمائیم بجهت خیر و خوبی آنها است بلکه برای این است که در کیش باطل خود بیشتر شرارت بنمایند و از برای آنها عذاب خوارکننده است ای پسر اسیریکه بر او منت گذاشته او را رهایش کردند زنان و کنیزان خود را در پس پرده جای میدهی و پردکیان رسولخدا را بی پرده با صورتهای بی نقاب بشهرها و بیابانها میگردانی که دشمنان برای شتران سرود بخوانند که شتران را بسرعت برانند از شهری بشهری و مردم صحرانشین بر آنها مشرف بشوند که صورتهای ذریه پیغمبر را نظاره کنند و هرزردیک و دوری و شریف و غیر شریف و مردمان پست و بی سروپا بتماشای ما جمعیت بنمایند در حالیکه یاور و محرمی ما را نبود و سرپرستی و محرمی با ما نباشد عجب نباشد از تو ای یزید که انکار خدا و رسول بنمائی و در طغیان خود سرکشی همی کنی و آنچه را رسول خدا آورده از جانب حق بازبچه شماری و یکسره انکار آن بنمائی کجا میتوان امیدواری خیری از کسی داشت که خباثت او بآن پایه رسیده که جدۀ او هند جگر حمزه سید الشهداء را بدنندان گرفته و پوست و گوشت هریک یک

۱- تخذیر مصدر باب تفعیل است یعنی در پرده داشتن

۲- الطلقا اشاره بفتح مکه است که رسولخدا بنی امیه را بر آنها منت گذارده آزاد نمود

۳- تحدو من الحدی سرود خواندن برای شتر است که بسرعت برود.

۴- مناقل جمع منقل علی وزن مفاعل راه بین دو کوه را گویند

۵- مناهل جمع منهل موضعی است که مردم آب بر میدارند

۶- مرافقه من الرفق لفظ از باب ضرب بمعنی افکندن و از دهان بیرون انداختن است.

ص: ۱۷۵

و بنت لحمه بدماء السعداء و نصب الحرب لسید الانبیاء و جمع الاحزاب و شهر الحراب و هز السیوف علی وجه رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم اشد العرب لله جحودا و انکرهم له رسولا و اظهرهم له عدوانا و اعناهم (۱) علی الرب کفرا و طغیانا الا انها نتیجۀ خلال الکفر.

و ضب (۲) یجر جر فی الصدر لقتلی یوم بدر و لا یستبطنی (۳) فی بغضنا اهل البیت من کان نظره الینا شنفا (۴) و اشنانا (۵) و احنا (۶) و اضغانا (۷) یظهر کفره لرسوله و یفصح ذلک بلسانه و هو آنها از خون آل پیغمبر روئید و پدرش ابو سفیان و معویه آن یک شمشیر بروی رسول خدا و آن دیگری بروی نفس رسول علی مرتضی کشیده و چندان جدش ابو سفیان با سید رسولان همیشه در حرب و جدال بود که هیچکس در میان عرب همانند او نبود در عداوت و دشمنی و کفر و شقاق او از همه بیشتر در هرفتنه و فسادی از همه قدمش پیشتر و از برای قتل پیغمبر و انکار فرمان خدای اکبر و خاموش کردن چراغ شرع انور چندان تعب را تحمل مینمودی که دیگران آنرا تحمل نمیکردند.

همانا نتیجۀ کفر و اولاد زنا جز این نکند و احقاد بدریه و احدیه مانند دیک در سینۀ آنها جوش میزند چون صوت سوسمار که در جایی به پیچد در غلیان است برای کشتهای بدر و احد این افعال ازین جماعت اقتضای خبث سریره آنها است این کس چگونه در خصمی ما اهل بیت درنک و خودداری نماید کسیکه دیده‌اش بر بغض و عداوت

۱- (اعناهم) اکثرهم تحملا فی اتعاب النفس لانهدام الدین و قتل سید المرسلین

۲- (ضب) سوسمار است و یجر جر صوت اوست.

۳- (یستبطنی) از بطؤ از باب کرم ضد سرعت است

۴- (شنف) از باب فرح ای ابغضه و ینکره یعنی بغض و کینه‌ورزی است

۵- (اشنان) من شناء از باب منع و سمع یهنی دشمن داشت او را و مصدر آن شناً بحركات ثلاث در اول آن و شنائته بر وزن سحابه و مشناً بر وزن مقعد و مشناه بزیداتی هاء و مشنون بضم نون و شان بر وزن رمضان و شان بر وزن سکران آمده است.

۶- (احنا) جمع احنه بکسر همزة بمعنی حقد و غضب است

۷- (اضغان) جمع ضغن بکسر ضاد و سکون غین بمعنی بغض و حقد و کینه است.

ص: ۱۷۶

يقول فرحا بقتل ولده و سبی ذریته غیر متحوب (۱) و لا مستعظم لاهلوا (۲) و استهلوا فرحاً و لقالوا یا یزید لا تشل (۳) .
منتحیا علی ثنایا ابی عبد اللہ و کان مقبل رسول اللہ ینکتها بمختصرته (۴) قد التمع ۸ السرور بوجه لعمری لقد نکات (۵) القرحة و
استاصلت (۶) الشافۀ (۷) بار اقتک دم سید شباب و حقد و کینه و خصومت بروی ما گشوده باشد و از آنچه کرده و میکند بدون
توبت و بزرک نه شمردن چنین اثمی را با کمال وقاحت چنین شعری انشا میکند و تمنای حضور مشایخ خود مینماید و بگویند یزید
شل مباد دست تو.

که با چوب بر لب و دندان حسین که بوسه گاه بنی است میزنی و بان بشاش و خرمی ای یزید قسم بجان خودم این کردار زشت تو
گه عبارت از قتل سید جوانان بهشت و زاده سید عرب و ریختن خون خورشید آل عبد المطلب بوده باشد علاجی برایش متصور
نباشد و تا دامن قیامت نشانش برجاست و مثل این عمل شنیع تو مثل آن قرحه ایرا ماند که در زیر قدم بیرون آید آنرا داغ کنند و
بشکافند و صاحبش از صدمت آن بمیرد تو هم قرحه را پوست برداشتی و از بیخ و بن برآوردی و بریختن خون آنان باسلاف کافر
خود تقرب جستی و با شیخ خود بانک برکشیدی و ایشان را ندا همی کنی و آرزوی حضور آنها مینمائی و همی خواهی کافرانیک
در وقعه بدر و احد با رسول خدا آغاز مقاتلت کردند و کوششها می نمودند برای ترویج کفر و قتل رسول

۱- (متحوب) بر وزن متفعل من الحوب بالضم و هو الاثم متحوب ای متاثم و تاثم بمعنی توبه است

۲- (و اهل) ای تکلم

۳- (شل) بفتح شین و تشدید لام بمعنی راندن است و شلل بفتح تین تباهی دست است و اشله اللہ در مقام نفرین گویند و اصل در
کلمه ادغام است و فک ادغام هم جائز است.

۴- (مخصره) بر وزن مکنسه عصای کوچک

۵- (نکات یعنی فشرده) دمل و ریش را

۶- (استأصل) از باب استفعال کردن از ریشه است

۷- (الشافۀ) فعله شأف مهموز العین و هی قرحة تخرج فی اسفل القدم فتقطع و تکوی و تذهب به.

ص: ۱۷۷

اهل الجنۃ و ابن یعسوب العرب و شمس آل عبد المطلب و تهتف (۱) باشیاخک و تقربت بدمه الی الکفرۃ من اسلافک ثم صرخت بندائک و لعمری لقد نادیتهم لو شهدوک فلتردن و شیکا (۲) مورد هم و لتودن انک شللت و بکمت و لم تکن قلت ما قلت و فعلت ما فعلت واجبت امک لم تحملک و لم تلدک حين تصیر الی سخط اللہ و مخاصمک رسول اللہ صلی اللہ علیہ و الہ و سلم خدا صلی اللہ علیہ و الہ و سلم تا بشمشیر آن حضرت بجهنم واصل شدند در مجلس تو تا حاضر آید و شادی کنند و با دل خرم و خرسند زبان بآفرین برکشایند و آواز فرح و سرور برکشند و بگویند ای یزید شل نشوی همانا اگر ایشان حاضر نشوند تو بزودی بایشان میرسی و مورد و مکان ایشانرا دریابی چون بروزگار ایشان برسی و دچار آن عذابها و عقابها گردی در آنوقت دوست همی خواهی داشت که دست تو شل و از مرفق جدا گردد و آنچه کردی آرزوی کنی کاش نکرده بودم و همی آروز کنی ایکاش لال و گنک می شدم آنچه را گفتم نگفته بودم در آنوقت دوست همی داری کاش از پشت پدر برحم مادر قدم نهادمی از شکم مادر بدنیا نیامدمی تا باین درکات و عقوبات باز نگشتمی چون بنگری که چگونه بسخط یزدان و مخاصمه رسول خداوند جهان دچار شوی آنگاه فرمود بار خدایا حق ما را از ستمکاران بستان و انتقام ما را از آنانکه بر ما ظلم نمودند بکش و آنانکه خون ما را بریخته‌اند و یاوران ما را کشته‌اند و هتک حرمت ما نمودند غضب و نکال خود را بر آنها واجب شمار پس روی با یزید کرد و فرمود بخدا قسم ای یزید قطع نکردی مگر پوست خود را و نه بریدی مگر گوشت خود را و هرینه بزودی ملاقات کنی البته جدم رسول خدا را با آن بارهای گران ازو زرو و بال از ریختن خون های ذریه رسول و هتک حرمت پاره‌های تن بتول هنگامیکه خداوند متعال آنجماعت پراکنده را جمع آوری فرماید و حقوق ایشانرا اخذ بنماید از ظالمان و دشمنان ایشان و از همه آنها انتقام شدید بگشد و آنها را معذب بنماید.

۱- (هتف) از باب ضرب صدای کبوتر را گویند و هتف هاتف ای صایح

۲- (و شیکا) از باب کرم یعنی شتاب گیرد و شیکا ای سریعا ۸(التمع) از لمعان نور بخشیدن.

ص: ۱۷۸

اللهم خذ بحقنا و انتقم من ظالمنا و احلل غضبک بمن سفک دماننا و قتل حماتنا و هتک حرمتنا فو الله ما فریت (۱) الا جلدک و ما جززت (۲) الا لحمک و لتردن علی رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم بما تحملت من سفک دماء ذریته و انتهکت من حرمته فی عترته و لحمته (۳) حیث یجمع الله به شملهم (۴) ویلم شعثهم (۵) و ینتقم من ظالمهم و یأخذلهم بحقهم من اعدائهم □
 فلا یستفز (۶) لک الفرح بقتله (و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله أمواتا بل أحياء عند ربهم یرزقون فرحین بما آتاهم الله من فضله)
 (حسبک بالله حاکما و بمحمد صلی الله علیه و اله و سلم ای یزید اکنون از شادی و شادمانی این همه سبک عنان مباح و گمان مبر آنان را که در راه خدا شهید شدند چون دیگر اموات باشند بلکه ایشان زنده و در حضرت پروردگار مرزوق و بانواع نعمتها متنعم و شادمان هستند و کافی است ای یزید هنگام روز قیامت که خدای تعالی در آنروز حاکم و محمد رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم خصیم و داوری بدست او خواهد داد و جبرئیل یار و معین رسول خدا باشد و بزودی خواهد دانست پدرت معویه که ترا بر گردن مسلمانان سوار گردانید و امور ملک را از بهر تو بیار است که ناستوده کاری کرد و چه ظلم و زشتی را برای خود بدل ساخت و در روز قیامت معلوم خواهد شد که بد از برای کیست و زبونی یار و یاور و ضعف سپاه کرا باشد اگر چند روزگار و دواهی لیل و نهار کار مرا بدانجا کشانید که با توام در مقام خطاب بداشت همانا من قدر ترا اندک و خوار و تقریع و نکوهش ترا عظیم و توبیخ و سرزنش ترا بر زبان بی شمار برانم و لیکن چکنم چشمها اشک بار و دلها سوزان و داغدار یعنی (سول) بفتح سین مهمله و تشدید و او از باب تفعیل ای زین و منه سولت لکم انفسکم یعنی زینت لکم انفسکم.

۱- (فریت) ای قطعت

۲- (جززت) شکافتی پوست خود را و قطع کردی

۳- (لحمه) بمعنی خویشاوندی

۴- (شملهم) ای ما تشست من امرهم و شمل بفتح شین و سکون هم بمعنی جمع و انبوه است

۵- (ویلیم شعثهم) و منه اللهم المم به شعثنا و لمت شعثه از باب قتل یعنی اصلحت من حاله ما تشست و لمم ای جمع و شعث ای

انتشر

۶- (استفز) از باب استفعل اصله فز و الفز الخفیف و الا زعاج استفزه ای اخرجه من داره و ازعجه

ص: ۱۷۹

خصیما و بجبرئیل ظهیر او سیعلم من سول لك و مكنك على رقاب المسلمین بئس للظالمین بدلا و ایكم شرمكانا و اضعف جندا و لئن جرت على الدواهی مخاطبتك انی لاستصغر قدرك و استعظم تقریعیك (۱) و استكثر توبیخك لكن العیون عبری و الصدور حرى فتلك قلوب قاسیه و نفوس طاغیه و اجسام محشوه (۲) بسخط الله و لعنه الرسول قد عشش (۳) فیه الشیطان و فرخ و من هنالك مثلك درج ما درج (۴) و نهض.

الا فالعجب كل العجب بقتل حزب الله النقباء النجباء الاتقیا و اسباط الانبیاء و این مخاطبه من نه برای این است که من توهم سودی از تو کرده باشم یا ترا این کلمات نفع بخشد بعد از اینکه عیون مسلمانان را از اشک سیل خون کردی و دل‌های ایشانرا از آتش اندوه بتافتی همانا این قلوب قاسیه و این نفوس طاغیه که بکلی سر از فرمان خدا برتافته‌اند و این جسمهای مملو از سخط و غضب و لعنت باری تعالی و رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم کجا دیگر کلامی بانها تاثیر کند مردمیکه قلوب آنها آشیانه شیطان و منزل‌گاه فرزندان ابلیس بوده باشد جز مانند یزید را نراید و این شجره ملعونه جز این حنظل که همانند زهر هلاهل است ثمر ندهد که برای اغوای مردم براه اندازد و بجهت اضلال آنان برانگیزاند هزار گونه جای تعجب است که سلیل سلسله انبیاء و سلاله طیبین و پیغمبران و ذریه طاهره اوصیای ایشان بدست زنازادگان و فرزندان طلقا و بازماندگان فسق و فجور کشته گردند و خون آل محمد از سرپنجه آنها روان و دهان ایشان از کوشت مردمان اتقیا و فرزندان انبیا نوشان است چنین بدنهای پاک و پاکیزه را در دامنه بیابان بخون آغشته بگذاشته‌تند که ندیمی و زواری جز وحوش صحرا و گرگان بیابان‌ها ندارند یعنی اقتضای ملعنت و جنایت همین است. ای یزید اگر امروز به نیروی سلطنت ما را اسیر کرده‌ای و غنیمت خود پنداشته‌ای

۱- تقریعیك من القرع و هو الضرب

۲- محشوه من الحشا ای مملوه

۳- عشش عش الطایر بالضم و التشدید موضعه الذی یجمعه من دقاق العیدان که عبارت از لانه پرندگان است

۴- و درج الصبی دروجا من باب قعد مشی قلیلا فی اول ما یمشی.

ص: ۱۸۰

سلیل الاوصیاء بایدی حزب الشیطان الطلقاء الخیثه و نسل العهره (۱) الفجره تنطف (۲) اکفهم من دمائنا و تتحلب (۳) افواههم من لحمونا و تلك الجث الطواهر الزواکی تتابها (۴) العواسل (۵) و تعفرها (۶) امهات الفراعل (۷) و لكن لئن اتخذتنا مغنما لتجدنا و شیکا مغرما حين لا- تجد الا ما قدمت و ما ربك بظلام للعبید فالی الله المشتکی و الیه المعول و الملجأ و المؤمل فكد كيدك و اجهد جهدك (۸) فوالذی شرفنا.

و از هیچگونه ظلم و زحمتی نبود مگر آنکه بر ما روا داشتی عنقریب بیاید روزیکه ما را غرامت خواه یابی هنگامیکه نیابی مگر آنچه را که پیش فرستادی و خداوند با بندگان ظلم نمیفرماید کنایت از اینکه همان عدل خدای برای احقاق حق ما از تو کافی است و در محضر عدل الهی چه جواب توانی گفتن همانا شکایت خود بسوی خدای برم و اوست پناه من و بدو است اعتماد من و از اوست امید و آرزوی من یعنی امروز ما را جز خدای ملجاء و پناهی نباشد و او ما را حمایت و حراست خواهد فرمود. ای یزید پس چندانکه میتوانی مکر و خدعه خود را بکار بند و سعی و کوشش خود را به پایان رسان بخدا قسم که هرگز نتوانی درک کنی مدت ما را و نخواهی رسید بفضیلت و نهایت مقامات ما آل محمد بانخدائیکه ما را تخصیص بوحی و کتاب داده است و بشرافت منتخب گردانیده است قسم یاد میکنم که تو ای یزید هرگز نتوانی آثار ما آل محمد را محو و نابود گردانی و طریقه ما را بمیرانی و این ننک و عار را که در صفحه روزگار تا پایان لیل و نهار بر چهره خویش برنهادی.

۱- العهر بالسکون و التحریک الزنا و الفجور و العاهر الزانی

۲- تنطف من نطف من باب ضرب و نصر و نطف الماء ای سال

۳- تتحلب من تحلب العرق ای سال

۴- تتابها قیل فلان انتاب القوم ای اتاهم مره بعد اخری

۵- العواسل جمع عاسل و ان دویدن گرک و مردم است و عسلان بفتح عین و سین مهملین دویدن گرک است و جمع ان عسل و عواسل است و عاسل گرگرا هم گویند

۶- تعفرها من عفر من باب تفعیل بمعنی خاک آلوده است

۷- فراعل جمع فرعل است بضمیتن و آن بچه گفتار است.

۸- جهد بمعنی توانائی و کوشش بضم و فتح هردو آمده است و بمعنی رنج و تعب نیز آمده است

ص: ۱۸۱

بالوحی و الكتاب و النبوة و الانتخاب لا تدرک امدنا و لا تبلغ غایتنا و لا تمحوا ذکرنا و لا تمیت و حینا و لا یرحض (۱) عنک عارها و هل رأیک الافند (۲) و ایامک الاعدد و جمعک الابدد (۳) یوم یناد المنادی الا لعن الله الظالمین العادی و الحمد لله الذی ختم لاولنا بالسعادة و للرحمة و لآخرنا بالشهادة و المغفرة و بلوغ الاراده و نقلهم الی الرحمة و الرفاهة و الرضوان و نسئله ان یکمل بهم الاجر و یجزل لهم الثواب و الذخر و نسئله حسن الخلافة و جمیل الانابة انه رحیم و دود و حسبنا الله و نعم الوکیل.

شستن نتوانی همانا جز رای سست و عقلی ناتن درست و ایامی قلیل و جمع پراکنده و ذلیل و آنجمله همه ناچیز خواهد شد و در آن روز که خداوند عزیز منادی ندا کند که لعنت خدا بر ستمکاران است پس حمد خدا یراست که درباره اولیائش بسعادت حکم راند و خاتمه امور آنان را ببلوغ مراد قرین فرماید و ایشانرا بمقامات رحمت و رأفت و مغفرت و رضوان نقل فرماید و سؤال من از درگاه باری این است که اجر آنها را کامل و ثواب ایشان را جزیل و ذخیره جمیل بآنان بخشد و حسن خلافت و جمیل انابت را از حضرتش مسئلت مینمایم بدرستی که اوست رحیم و دود و حسبنا الله و نعم الوکیل خطبه شریفه تا باینجا پایان یافت)

چون یزید این نوع فصاحت و بلاغت و اشارات و کنایات و احتجاجات را از حضرت صدیقه صغری بدید و این خطبه که رخنه در آفاق ارضین و سماوات مینماید بشنید و مانند شخص مستبسع خیره گردید و از این کلمات درشت و عبارات دهشت سمات که از قوارع بلایا و مقارع منایا و دندان افعی و نیش مار گزنده تر بود بشنید درونش از نیران عدوان آکنده تر گشت و از هول و بیم نمیتوانست آنحضرترا دچار رنج و زحمتی

۱- رحض از باب منع یعنی شست آنرا

۲- فند بفتح اولین و دال مهمله بمعنی سستی رای و دروغ گفتن و خرف شدن آمده است

۳- بدد بفتح اولین و دال مهمله و منه بددد الله عظامه ای فرق الله عظامه.

ص: ۱۸۲

نماید و آبی بر آتش دل و سینه برافشانند از راه دیگر و عذری آخر آنمخدره را چنین پاسخ گفت.

یا صبیحةً تحمد من صوائح ما اهون الموت علی النواحی

خواست از این شعر باز نماید که اگر حضرت زینب این کلمات بگوید از این راهست که مصیبت زده است و صیحه و ناله برای زنان

مصیبت زده ممدوح است و بسی آسان است مردن برای زنان نوحه کننده که از فرط مصیبت چیزی میگویند

و نیز توان معنی چنین باشد که آن خبیث از روی جهل و غرور و خمار و سرور از این صیحه و ندبه خورسند و شاد خاطر بوده است و در گوش وی چون نوای ساز و طنبور میخوانده است.

و بروایت صاحب احتجاج بعد از انجام خطبه شریفه دیگر باره بفرمان آن نابکار اهل بیت اطهار را بجای خود برگردانیدند ولی یزید

دید مجلس عوض شد و حال سرور ابدا برای کسی باقی نماند جالسین مجلس با چشم گریان پراکنده شدند از حرم سرای یزید ناله کننده‌ای همی گفت و حسیناه یا قتیله اولاد الادعیاء یزید چون مار سر و دم کوفته نمیدانست از چه راه خود را نجات بدهد.

در این‌که این خطبه کرامت بزرگی است

از حضر زینب (ع)

هرگاه کسی بلطایف کلام و دقایق و کنایات و استعارات عربیه به نیروی ذوق سلیم و سلیقه مستقیم دانا باشد آنگاه نظر در این

خطبه شریفه نماید چون آفتاب نیم روز بر او روشن خواهد شد که علم و معرفت صدیقه صغری زینب کبری اکتسابی نیست بلکه

مانند علوم انبیاء و اوصیاء لدنی است چه آنکه این خطبه را بر طریق ارتجال بدون تقدم فکر و رویت محال مینماید که از افراد

خلیقت سر بزند مگر کسی که مقام عصمت را دارا باشد یا کسیکه قریب بآن مقام و رتبت باشد و نفس نورانیت علیا مخدره زینب

چنان بر نفس نکوهیده یزید در حال خطبه خوندن غلبه نمود که در بالای تخت خود کوچکترین حرکتی نشان نداد تا اینکه آن

مخدره تا حدیکه میخواست و

ص: ۱۸۳

چندانکه از مناقب آل محمد و بقای دولت و آثار ایشان تا دامنه قیامت و از مثالب بنی امیه و اخبار از زوال ملک ایشان و گرفتاری آنها بانواع نکال و عذاب در دنیا و آخرت با کمال فصاحت و بلاغت و قهر و غلبه و استیلا بیان فرمود و یزید و جلسای او را آن نیرو و جرئت دست نداد که سخن در دهان آنمخدره بشکنند و یزید همی بشنید آن کلمات بلاغت آیاترا که در هریک هزاران نیزه و خنجر و تیر مسموم بود برای جگر او اگر توانستی از آن آتش بغض و کین که در دل داشتی البته رشته کلام آنمخدره را قطع مینمودی ولو موجب تباهی او بشود ولی آنجمله را بر گردن گرفتی و مهره سکوت بر لب زدی و مانند چوب خشک در سریر خود و یا غالب بی روح بماندی تا آنمخدره خود فراغت پیدا کردی و این خود کرامتی بزرگ از آن مخدره است چنانکه خداوند متعال در حق انبیاء و اولیاء در چنین مقامات و اثبات حقوق خویش عادت بر این رفته است و در مجلس یزید همین شأن و مقامرا آن مخدره دارا بود و در این امر با حضرت علی بن الحسین علیه السلام و قرائت خطبه در منبر دمشق شام متساوی بوده و اگر کرامت آن مخدره نبود یزید با آن کبر و خیلاء و دماغ نخوت و بغض و عداوت و مستی شراب و سلطنت و قهر و غلبه هرگز رضا ندادی که استماع شطری از آن خطبه بنماید ولی نفس او در آنحال مقهور بود.

و ایضا این خطبه شهادت بشجاعت

و قوه قلب آنمخدره میدهد

و در سابق از ابن حجر در اصابه ذکر شد که بترجمه آن مخدره میگوید و کلامها لیزید بن معویه یدل علی عقل و قوه جنان و شیخ جعفر نقدی در کتاب زینب کبری گوید شجاعت ادبی حضرت زینب و فصاحت و بلاغت او در میان هزاران نفوس همه را بحیرت انداخته و جسارت او در مجلس بزرگی که یزید تشکیل داده نسبت بیزید و بیان حقایق واقعه امر مهمی قابل توجه بوده یزید باعتقاد باطل ایشان خلیفه مسلمین جهان بود و بر تمامی مسلمین ممالک پهناور اسلام آنروز فرمانروائی داشت فرق غیر مسلم بیزید جزیه می دادند ملل مختلفه در مجلس با ابهت او کوچک میشدند شمشیرهای برهنه جلادان بنی امیه و سطوت و صولت یزید هر

ص: ۱۸۴

بیننده را بر خود میلرزانید در چنین مجلسی بس عظیم زینب کبری می‌فرماید ای پسر آزاد کرده‌شده‌ها جهان بتو نشان می‌دهد که چقدر کوچکی و بسیار ترا توبیخ می‌نمایم از این عمل زشت و شنیع تو و این فاجعه عظمی را که تو بپا کردی تا دامنه قیامت از گوشها فراموش نمی‌شود و چنان داد فصاحت و بلاغت داد و حق مقامرا چنان ادا کرد و چنان نقاط حساسی را و جنایات و رسوائی یزید را بر حاضرین مجلس او آشکار ساخت که یزید دست و پای خود را گم کرد و مجلسی را که برای افتخار خود تنظیم کرده بود موجب رسوائی و افتضاح او شد و قلوبی که متوجه یزید بود متنفر گردیدند از او مجلس شوم او بهم خورده و در تمامی مجالس و محافل ممالک مسلمین از این فاجعه عظمی و بیان زینب کبری صحبت بمیان آمد و سخن‌رانیها میشد بقدری مردم از این واقعه بحث کردند که گوشها پر شد و بنی امیه منفور و مورد غضب مسلمین واقع شدند و علنا یزید را لعن میکردند و یزید با گفتار خود خواست مباحات و فخریه نماید و بر خود عید و جشنی قرار دهد قتل حسین را و علیا مخدره بقدری او را کوچک و حقیر شمرد و او را در نظر مردم پست کرد که بعضی گریان و بعضی خجلان و شرمنده شدند یزید چاره ندید جز این که قتل حسین را از خود دفع دهد و پنبه او را باین زیاد بچسباند و در مجلس صریحا گفت خدا لعنت کند پسر مرجانه را من بقتل حسین راضی نبودم این زیاد عجلت کرد و او را بقتل رسانید ولی این سخن در نفوس مردم تاثیر نکرد و شام و ممالک مسلمین نسبت به یزید عوض شد و روز بروز مظلومیت حضرت حسین بیشتر آشکار میگردد و بیشتر محبوب قلوب مسلمین میگردد و توجه مردم باولاد علی زیادتر میشد بالاخره کار بجائی کشید که دودمان یزید مثل پشم‌زده که باد تندی باو بوزد بکلی نیست و نابود گردیدند.

سید مهدی ابن سید داود حلی قدا سروامن خصها بآیه التطهیر رب العرش فی کتابه

ان البست فی الاسر ثوب ذله تجملت للعز فی اثوابه

ما خطبت الاراوا لسانها امضی من الصمصام فی خطابه

ص: ۱۸۵

و جلبیت فی اسرها آسرها عرار ای الصغار فی جلبابه
و الفصحاء شاهدوا کلامها مقال خیر الرسل فی صوابه

مقاله علیا مفدره زینب ع با یزید در مجلس دیگر

طریحی در منتخب مینویسد که چون حضرت زینب بحضور یزید آمد فرمود یا یزید اما تخاف الله عز و جل من قتل الحسین علیه السلام و ما کفاک ذلک حتی تستحث حرمه و ذریه رسول الله من العراق الی الشام و ما کفاک انتهاک حرمتن حتی تسوقنا الیک كما تساق الاماء علی المطایا بغير وطاء من بلد الی بلد.

ای یزید آیا در کشتن حسین ع از خدا نترسیدی و این کار ناهنجارت را کافی نشد چندان که بانوان حرم رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم را از عراق بجانب شام کوچ دادی و در هتک حرمت ایشان چیزی فروگذار نکردی تا هنگامیکه ما را بمجلس خود کشانیدی و مثل کنیزان ما را بر شتران بی جهاز سوار نمودی و شهر بشهر گردانیدی آنگاه یزید سر خجالت بزیر انداخت و این کار را همی از خود دفع میداد و میگفت خدا لعنت کند پسر زیاد را که حسین را بقتل رسانید من هرگز بقتل حسین راضی نبودم ابن مرجانه در قتل او عجلت کرد و از این کلام معلوم میشود که این مکالمات در مجلس متعدد روی داده که یزید از خوف فتنه قتل آن حضرت را از خود دفع می داد در آن حال علیا مفدره زینب فرمود یا یزید ما قتل الحسین الا انت و لولاک لکان ابن مرجانه اقل و اذل اما خشیت من الله بقتله و قد قال رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم فیہ و فی اخیه الحسن و الحسین علیه السلام سید اشباب اهل الجنة فان قلت لا فقد کذبت و ان قلت نعم فقد خصمت نفسک فقال یزید ذریه بعضها من بعض و بقی خجلان.

علیا مفدره فرمود ای یزید بخدا قسم برادرم حسین را نکشت مگر تو اگر فرمان تو نبود ابن زیاد پستر و ذلیل تر از این بود که اقدام بر چنین امری بنماید ای یزید از خدای نه ترسیدی که اقدام کردی بقتل کسیکه رسول خدا درباره او و برادرش حسن فرمود الحسن و الحسین سید اشباب اهل الجنة اگر بگوئی رسول خدا نگفته است دروغ گفته‌ای و مردم ترا تگذیب خواهند کرد و اگر بگوئی گفته است

ص: ۱۸۶

خصم خودت شده‌ای چاره یزید ندید مگر آنکه آیه ذُرِّيَّةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ را بخاند و سر بگریبان خجالت و شرمندگی فرورد اینوقت علیا مخدره با قلبی حزین و چشمی اشکین این اشعار بگفت.

صرف الزمان و ریب الدهر ابکانا و نقص العیش منا حین ابلانا

کنا بار غد عیش فی منازلنا مع النبی رسول الله مولانا

جبریل یخدمنا بالوحي یونسنا و الله یعصمنا و الخلق یرعانا

مجاری احوال علیا مخدره زینب ع

اشاره

در خرابه شام

قصه طبخ حریره

در طراز المذهب از بحر المصائب نقل میکند که از حضرت سید الساجدین علیه السلام منقولست که فرمود هنگامی که در خرابه شام بودیم و دچار آن آلام و اسقام و مصائب یکی روز نگران شدم که عمه‌ام زینب دیگری بر اجاق نهاده گفتم ای عمه این چه حال باشد گفت ای روشنی دیده‌همی خواهم باین کار اطفال را خاموش کنم چه بسی گرسنه و بی‌قرارند امام علیه السلام محض ترحم مستی از ریک بدیک ریخته در ساعت به برکت آنحضرت حریره پاکیزه گردید.

قصه زنی از مردم شام

در کتاب مذکور از بحر المصائب نقل میکند که هیجده صغیر و صغیره در میان اسیران بود در خرابه شام که بآلام و اسقام مبتلی و هربامداد و شامگاه از جناب زینب آب و نان طلب میکردند و از گرسنگی و تشنگی شگایت مینمودند یک روز یکی از اطفال طلب نمود زنی از اهل شام فوراً جام آبی حاضر نمود و عرض کرد بعلیا مخدره زینب که ای اسیر ترا بخدا قسم میدهم که رخصت فرمائی من این طفل را آب دهم بدست خویش لان رعایه الایتام یوجب قضاء الحوائج و حصول المرام شاید خدای متعال مطلب مرا برآورد علیا مخدره فرمود حاجت تو چیست و مطلوب تو کیست عرض

ص: ۱۸۷

عرض کرد من از خدمت کاران فاطمه زهرا سلام الله عليها بوم انقلاب روزگار باین دیارم افکند و مدتی دراز است که از اهل بیت اطهار سلام الله عليهم خبری ندارم و بسیار مشتاقم که یک مرتبه دیگر خدمت خاتون خود علیا مخدره زینب برسم و مولای خود حسین را زیارت کنم شاید خداوند متعال بدعای این طفل حاجت مرا بر آورد و بار دیگر دیده مرا بجمال ایشان روشن بفرماید و بقیه عمر را بخدمت ایشان روزگار بسر برم زینب چون بشنید ناله از دل و آه سرد از سینه برکشید و گفت ای امه الله حاجت تو بر آورده شد ها انا زینب بنت امیر المؤمنین و هذا رأس الحسین علی باب دار یزید چون آن زن این بشنید همانند شخص صاعقه زده مدتی خیره خیره بعلیا مخدره زینب نظر می کرد یکباره نعره بزد و بیهوش بروی زمین بیفتاد چون بهوش آمد چنان نعره و احسیناه و اسیداه و اماماه و غریباه و اقتیل اولاد الادعیا از جگر برکشید که آسمان و زمین را منقلب کرد.

قصه زنی که نذر کرده بود

و نیز در بحر المصائب آورده است که یک روز زنی طبقی از طعام آورد و در نزد علیا مخدره گذارد آن مخدره فرمود این چه طعامی است مگر نمی دانی صدقه بر ما حرام است عرض کرد ای زن اسیر بخدا قسم صدقه نیست بلکه نذری است که بر من لازم است و برای هر غریب و اسیر میبرم حضرت زینب فرمود این عهد و نذر چیست عرض کرد من در ایام کودکی در مدینه رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم بودم و بمرضی دچار شدم که اطباء از معالجه آن عاجز آمدند چون پدر و مادرم از دوستان اهلیت بودند برای استشفای مرا بدار الشفای امیر المؤمنین علیه السلام بردند و از بتول عذرا فاطمه زهرا طلب شفا نمودند در آن حال حضرت حسین نمودار شد امیر المؤمنین علیه السلام فرمود ای فرزند دست بر سر این دختر بگذار و از خداوند شفای این دختر را بخواه پس دست بر سر من گذاشت من در حال شفا یافتم و از برکت مولایم حسین تاکنون مرضی در خود نیافتم و از آن پس گردش لیل و نهار مرا باین دیار افکند و از ملاقات موالیان خود محروم ساخت من بر خود لازم کردم و نذر نمودم که هرگاه اسیر و غریبی به بینم چندانکه مرا ممکن میشود احسان

ص: ۱۸۸

کنم برای سلامتی آقا حین علیه السّلام و اینکه شاید یک مرتبه دیگر بزیارت ایشان نائل بشوم و جمال ایشان را دیدار کنم آن زن چون سخن بدینجا رسانید علیا مخدره صیحه از دل برکشید و فرمود یا امه الله همین قدر بدان که نذرت تمام و کارت بانجام رسید و از حالت انتظار رستکار شدی همانا منم زینب بنت امیر المؤمنین و این اسیرانند اهل بیت رسول خداوند مبین و این سر حسین است که بر در خانه یزید منصوب است آن زن صالحه از شنیدن این کلام جان سوز فریاد و نفیر برآورد مدتی از خود بی خود بود و چون بهوش آمد خود را بدست و پای ایشان انداخت و همی بوسید و میخروشید و ناله و ایداه و اماماه و اگریاه بکنند دوار رسانید و چنان شور و آشوب برآورد که گفتی واقعه کربلا نمودار گردید آن زن بقیه عمر خود را از ناله و گریه بر حضرت سید الشهداء ساکت نگردید تا بجوار حق پیوست.

یکی از مصائب علیا مخدره زینب خواب دیدن رقیه پدر خود را در خرابه شام و آوردن سر پدر او را از برای او و ناله کردن آن دختر تا حدیکه جان بحق تسلیم کرد و در آن خرابه مدفون گردید.

آمدن زوجه یزید بخرابه شام

در این جا سخن باختلاف نقل شده بعضی میگویند هند دختر عبد الله کریز زوجه یزید بوده آنهم در مجلس صدای زینب را که شنید بی پرده خود را در میان مجلس انداخت و یزید عبا بر سر او انداخت و آن هند یزید را کاملاً مورد ملامت و شنت قرار داد که یزید باو گفت برو برای حسین گریه کن و بعضی دیگر میگویند بخرابه آمد با یک تفصیلی که در کتب معتبره یافت نمیشود ولی حقیر شاهدهی پیدا کردم که ممکن است آن زن غیر دختر عبد الله کریز باشد و الله العالم و آن شاهد این است که در جلد خلفای ناسخ التواریخ در بیان غزوات زمان خلافت عمر در وقعه فتح قلعه ابی القدس گوید که دیده بانان برای ابو عبیده جراح که سپهسالار لشکر اسلام بود خبر آوردند که در مقابل قلعه ابی القدس بازار مهمی از نصاری تشکیل داده شده که غنایم بسیار در اوست چون دختر سلطان ابی القدس عروسی دارد اگر لشکری بر سر

ص: ۱۸۹

آنها بتازد غنیمت بسیار بدست مسلمین خواهد افتاد ابو عبیده عبد الله بن جعفر طیار را که خط عارضش تازه دمیده با پانصد سوار فرستاد بعد خالد بن ولید را بمدد آنها فرستاد بالاخره قلعه را فتح کردند و آن دختر را باسیری گرفته‌اند عبد الله بن جعفر گفت من از این غنیمت فقط این دختر را طالبم ابو عبیده گفت من حرفی ندارم ولی باید رخصت از عمر بیاید رخصت از عمر آمد که عبد الله بن جعفر حق او بیش از اینها است در غنیمت دختر را بعبد الله دادند این دختر در خانه عبد الله بن جعفر بود تا معویه آوازه حسن او را شنید از عبد الله آن دختر را برای یزید درخواست کرد و پول زیادی در مقابلش قرار داد آن بحر الحبود آن کنیز را برای معویه فرستاد و در مقابل آن یک درهم از معویه قبول نکرد تا باین جا حاصل حرف ناسخ است) اکنون ممکن است که آن زن که در خرابه آمده باشد همین دختر باشد طبعاً این دختر سالها در خانه عبد الله بن جعفر زیر دست علیا مخدره زینب کاملاً تربیت شده روزگار او را بشام خراب انداخته از جانی خبر ندارد یک وقت بسر زبانها افتاد یک جماعت اسیران خارجی آوردند این زن درخواست کرد از یزید بدیدن آنها برود یزید گفت شب برو چون شب بر سر دست آمد فرمان کرد تا کرسی در خرابه نصب کردند رفت بر سر آن کرسی قرار گرفت و حال رقت‌بار آن اسیران او را کاملاً متأثر گردانید سؤال کرد بزرگ شما کیست علیا مخدره را نشان دادند گفت ایزن اسیر شما از اهل کدام دیارید فرمود از اهل مدینه آن زن گفت عرب همه شهرها را مدینه گوید شما از کدام مدینه هستید فرمود از مدینه رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم آن زن از کرسی فرود آمد بروی خاک نشست علیا مخدره سبب سؤال کرد گفت بجهت احترام مدینه رسول خدا ایزن اسیر ترا بخدا قسم می‌دهم هیچ در محله بنی هاشم آمدوشدی داشتی علیا مخدره فرمود من در محله بنی هاشم بزرگ شدم آن زن گفت ای زن اسیر قلب مرا مضطرب کردی ترا بخدا قسم می‌دهم که هیچ در خانه آقا امیر المؤمنین عبور میکردی و هیچ بی بی من علیا مخدره زینب را زیارت کرده باشی حضرت زینب (ع) دیگر نتوانست خودداری بنماید صدای شیون او بلند شد فرمود حق داری زینب را نمیشناسی.

ص: ۱۹۰

منم زینب که چرخ گجمداری نصییم کرده است اشتر سواری
 بگفت ایزن زدی آتش بجانم کلامت سوخت مغز استخوانم
 اگر تو زینبی پس کو حسینت اگر تو زینبی کو نور عینت
 بگفتا تشنه او را سر بریدند بدشت کربلا در خون کشیدند
 جوانانش بمثل شاخ ریحان مقطع گشته چون اوراق قرآن
 چه گویم من ز عباس دلاور که دست او جدا کردند ز پیکر
 هم عبد الله عون جعفرش را بخاک و خون کشیدند اکبرشرا
 دریغ از قاسم نوکدخدایش که از خون گشته رنگین دست و پایش
 ز فرعون و ز نمرود ز شداد ندارد این چنین ظلمی کسی یاد
 که تیر کین زند بر شیرخواره کند حلقوم او را پاره پاره
 زدند آتش بخرگاه حسینی بغارت رفت اموال حسینی
 مرا آخر ز سر معجر کشیدند تن بیمار را در غل کشیدند
 حکایت گر ز شام و کوفه آرم رسد گفتار تا روز شمارم

علیا مخدره فرمود ایزن از برادرم حسین پرسش می‌کنی این سر که در خانه یزید منصوب است این سر حسین است آن زن از استماع
 این کلمات دنیا در نظرش تیره و تار گردید آتش در دلش افتاد مانند شخص دیوانه نعره زنان بی حجاب با گیسوان پریشان سر و پای
 برهنه به بارگاه یزید دوید فریاد زد ای پسر معویه رأس این بنت رسول الله منصوب علی باب داری سر پسر دختر پیغمبر را در خانه
 من نصب کرده‌ای با اینکه او ودیعه رسول خدا است و حسیناه و غریبیه و مظلومه و اقتیل اولاد الادعیاء و الله یعز علی رسول الله و
 علی امیر المؤمنین یزید یکباره دست و پای خود را گم کرد دید فرزندان و غلامان او و عیالات او بر او شوریدند و چنان دنیا بر او
 تنک شد و زندگی بر او ناگوار افتاد که میرفت در خانه تاریک می‌نشست و لطمه بصورت میزد و میگفت مالی و لحسین بن علی
 چاره جز این ندید که خط سیر خود را عوض کرد نسبت باهلیت عیال خود را گفت برو عیالات را از خرابه بمنزل نیکو قرار بده آن
 زن بسرعت آمد با چشم

ص: ۱۹۱

گریان شیون کنان آمد زیر بغل علیا مخدره زینب را گرفت گفت ای سیده من کاش از هردو چشم کور میشدم و ترا باین حال نمی دیدم عیالاترا برداشت و بخانه برد فریاد برکشید ای زنان مروانیه ای بنات سفیانیه مبادا دیگر خنده کنید مبادا دیگر شادی بکنید بخدا قسم اینها خارجی نیستند این جماعت اسیران ذریه رسول خدا و فرزندان فاطمه زهرا و علی مرتضی و آل یس و طه میباشند.

مدۀ توقف در خرابه شام

این مطلب از مطالبی است که تاکنون معلوم نشده است علی التحقیق در بعضی عبارتهاست که یزید آنها را در خرابه منزل داده بود که لا یکنهم عن الحر و البرد یعنی از سرما و کرما محفوظ نبودند و دیوار آن خرابه مشرف بر خراب بود و در بعضی عبارات حدیث است که آنقدر در خرابه ماندند حتی تقشرت وجوه الفاطمیات یعنی آنقدر در خرابه ماندند که صورت‌های آنها پوست انداخته بود و در بعضی عبارات نوشته‌اند که روز بیستم صفر غل و زنجیر از گردن بیمار برداشته‌اند بالجمله مطلب روشن نیست و تعیین مدت نمی‌توان کرد از آنطرف هیجان مردم یزید را مضطرب کرده بود و تغییر مسلک داد.

مجلس عزای حضرت زینب (ع) در شام

و مرثیه خواندن ایشان

از این پیش بیان شد که یزید تغییر مسلک داد بروایت ابی مخنف و دیگران امام زین العابدین را مخیر نمود در ماندن شام و حرکت بسوی مدینه آنحضرت بجهت تجلیل علیا مخدره زینب فرمود من در این باب بایستی با عمه‌ام زینب سخن کنم چه پرستار یتیمان و غمگسار اسیران اوست یزید از این سخن بر خود بلرزید چون آنحضرت با آنمخدره سخن در میان نهادند فرمود هیچ چیز را بر جوار جدم رسولخدا اختیار نخواهم کرد ولی بایستی ای یزید برای ما خانه خالی بنمائی که می‌خواهیم بمراسم عزاداری به پردازیم بجهت آنکه هنگامیکه ما را از جسد کشتگان خود جدا نمودند نگذاشته‌اند که بر

ص: ۱۹۲

کشتگان خود گریه کنیم و بایستی هر کس از زنان که می‌خواهد بر ما وارد بشود کسی او را منع ننماید یزید از این سخنان بر خود بلرزید و بسی بیمناک شد چه می‌دانست آنمخدره در آن مجلس یزید و سائر بنی امیه را با خاک سیاه برابر مینماید و بغض و و عداوت او را در قلوب مسلمین مستقر خواهد نمود و آثار آل محمد را تازه خواهد نمود و اندوخته او و پدرش را که میخواستند بآن اندوخته آثار آل محمد را نابود کنند به باد فنا خواهد داد ولی از اجابت چاره ندید فرمان کرد تا خانه وسیعی برای آنها تخلیه کردند و منادی ندا کرد که هرزنی می‌خواهد بسر سلامتی زینب بیاید مانعی ندارد چون این خبر منتشر شد بروایت عوالم نماند زنی از هاشمیه در شام مگر آنکه حاضر مجلس حضرت زینب گردید و زنان امویه و بنات مروانیه نیز با زینت و زیور وارد مجلس شدند چون آن منظره رقت‌آور را مشاهده کردند یکباره زیورهای خود را بریخته‌اند همه لباس سیاه و مصیبت در بر کردند و از زنان شام جمع کثیری بانها پیوسته‌اند و همی ناله و عویل از جگر برکشیدند و جامها بر تن دریدند و خاک مصیبت بر سر ریخته‌اند و موی پریشان کرده صورت‌ها بخراشیدند چنانکه آشوب محشر برخاست و بانک زاری بعرش رسید در آنوقت علیا مخدره زینب.

بروایت بحار انشاء این اشعار نمود و قلب عالم را کباب فرمود اکنون اگر این اشعار از آنمخدره نباشد زبان حال و موافق مقام است.

اما شجاک یا سکن قتل الحسین و الحسن

ظمان من طول الحزن و کل و غد (۱) نائل

يقول يا قوم ابی علی البر الوصی و فاطم امی التی لها التقی و النائل

منوا علی بن المصطفی بشریه تحیی بها فاطمنا من الظماء حیث الفرات سائل

قالوا له لا ماء لا الا السیوف و القنا نزل بحکم الادعیا فقال بل اناضل (۲)

حتی اتاه مشقص (۳) رماه و غدا برص من سقر لا یخلص رجس دعی و اغل

و عفروا جبینه و خضبوا عشنو (۴) نه بالدم یا معینه ما انت عنه غافل

۱- الحقم الدنی الضعیف

۲- ای اداغ

۳- کمنبر نصل السهم

۴- المحاسن

ص: ۱۹۳

و هتكوا حریمه و ذبحوا فطیمه و اسروا كلثومه و سقت الحلائل
 یسقن بالتائف بضجه الهواتف و ادمع ذوارف عقولها زوائل
 یقلن یا محمدا یا جدنا یا احمدا قد اسرتنا الابد و كلنا ثواكل
 تهدی سبایا كربلا الی الشتام و البلا قد انتعلن بالدماء لیس لهن كافل
 الی یزید الطاغیه معدن كل واهیه من نحو باب الجاییه فجاحد و خاذل
 حتی دنی بدر الدجی راس الامام المرتجی بین یدی شر الوری ذاك اللعین الناغل
 یظل فی بنانه قضیب خیزرانه نیكت فی اسنانه قطعت الانامل
 طوائل بدریه غوائل كفریه شو هاء جاهلیه ذلت بها الافاضل
 فیاعیونی اسكبی علی نبی بنت النبی بفیض دمع ناضب (۱) كذلك یبکی العاقل

از مرثیه آنمخدره گفتمی قیامتی برپا شد فرمود ای زنان شام بنگرید که این مردم جانی شقی با آل علی چگونه معامله کردند و با اهلیت مصطفی چه پبای آوردند ای زنان شام شما این حالت و این کیفیت را ملاحظه می‌نمائید اما از هنگامه کربلا و رستخیز روز عاشورا و حالت عطش اطفال و شهادت شهداء و برادرم و حالات قتلگاه بی‌خبر هستید که از ستم کوفیان بی‌وفا و پسر زیاد بی‌حیا و صدمت طی راه بر این زنان داغ‌دار و یتیمان دلفکار و حجت خدا سید سجاد چه گذشت زنان شام و هاشمبات از مشاهده این حال و استماع این مقال جملگی بولوله درآمدند.

و در ریاض الشهاده و مفتاح البكاء قصیده ذیل را بحضرت زینب نسبت داده‌اند و احتمال قوی می‌رود که زبان حال باشد کیف کان مناسب مقام است که در آنجلس خوانده‌اند.

اخی ای احداث الطوارق اشتکی فقد فض جمعی طارق الحدثان
 اخی من عمادی فی زمان تصرفی و من ارتجیه فی صروف زمان
 اخی ان رمتنی حادثات برمیها فقد كنت فیها عدتی و امانی
 اخی للرزایا حسره مستمره فواشقو تا مما یحن جنانی
 اخی قد نفی عن الزمان سلامتی و لم یبق الا شقوتی و هوانی

ص: ۱۹۴

اخى ان یکن فى الموت من ذاک راحة فراحة نفسى ان یكون فنائى

اخى لا هنتسنى بعد فقدک عیشتى و لا طاب لى حتى الممات مقیل الخ

و تا مدت هفت روز مشغول ناله و سوگواری بودند و افغان بچرخ کبود رسانیدند.

و در بحر المصائب گوید که آنمخدره در آن وقت روی به بقیع آورده و این اشعار قرائت مینمود در حالیکه بمادر خود خطاب نمود

چنانکه گفتم آسمان و زمین را مترزل ساخت و بنظر حقیر این اشعار هم‌زبان حال است که بآن مخدره نسبت داده‌اند

ایا ام قد قتل الحسین بکربلا ایا ام رکنى قد هوى و تزلزلا

ایا ام قد القى جیبک بالعرا طریحا ذبیحا بالدماء مغسلا

ایا ام نوحى فالکریم على القنا یلوح کما البدر المنیر اذا انجلا

و نوحى على النحر الخضیب و اسکبى دموعا على الخدا تریب مرملا

این وقت زنان شام هریک به تسلی و دلداری اهل بیت زبان برگشادند و در طراز المذهب از کتاب تحفته الناصریه این قصیده ذیل

را بعلیا مخدره نسبت داده است که در آن مجلس قرائت کرده است و بعضی از فضلا این قصیده را هم‌زبان حال میدانند و بودن آن

را از علیا مخدره نفی میکنند نظر باینکه فصاحت و بلاغت آنمخدره بالاتر از این اشعار است و الله العالم

تمسک بالکتاب و من تلاه فاهل البیت هم اهل الکتاب

بهم نزل الکتاب و هم تلوه و هم کانوا الهداء الی الصواب

امامى و حد الرحمن طفلا و آمن قبل تشدید الخطاب

على کان صدیق البرایا على کان فاروق العذاب

شفیعی فى قیامۀ عند ربى بنى و الوصى ابو تراب

و فاطمة البتول و سیدا من یخلد فى الجنان مع الشباب

على الطف السلام و ساکنیه و روح الله فى تلك القباب

ص: ۱۹۵

نفوسا قدست فی الارض قدما و قد خلصت من النطف العذاب
 مضاجع فتیة عیدوا و ناموا هجوعا فی الفدافد و الشعاب
 علتهم فی مضاجعهم کعاب بارواق منعمه رطاب
 و صیرت القبور لهم قصورا مناخاً ذات افنیة رحاب
 لئن و اریتهم اطباق ارض کما اغمدت سیفا فی قراب
 کانمار اذا جا سوار و اضمن و آساد اذا ركبوا غضاب
 لقد کانوا البحار لمن اتاهم من العافین و الهلکی الثغاب
 فقد نقلوا الی جنات عدن و قد غیضوا النعیم من العقاب
 بنات محمد اضحت سبایا سیقن مع الاساری بالتناوب
 مغبره الذبول مکشفات کسبی الرؤم رامیه الکعاب
 لئن ابرزن کرها من حجاب فهن من التعفف و الحجاب
 ا ییخل بالفرات علی الحسین و قد اضحی مباحا للکلاب
 فلی قلب علیه ذو التهاب ولی جفن علیه ذو سکاب

حرکت علیا مخدره زینب علیها السلام از

اشاره

شام بجانب مدینه

مدت توقف اهلبیت علیه السلام را در شام مختلف نوشته‌اند و علی التحقیق معلوم نیست هرکس در این باب سخنی آورده و تقریباتی نموده.

و در طراز المذهب از سید طباطبائی اعلی الله مقامه نقل کرده که ایشان در حاشیه ریاض المصائب چهل روز گفته. و بروایت میلانی از کاشفی شش ماه گفته و آن را نسبت باین بابویه داده است و صاحب مفتاح البکاء و مهیج الاحزان هیجده روز گفته‌اند و بعضی گفته‌اند که ده روز بیشتر در شام نمانده‌اند و العلم عند الله بالجمله چون یزید ملعون بدید که مردم شام بر او لعنت نثار میکنند و نزدیک است که فتنه حدیث شود اهلبیت را بعد

ص: ۱۹۶

از نوازش آنها را مخیر ساخت بین اقامت در شام و حرکت بسوی مدینه علیا مخدره زینب فرمود ردنا الی المدینه فانها مهاجرة جدنا رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم پس یزید نعمان بن بشیر که از صحابه رسول خدا بشمار میرفت طلبید و سی نفر و بروایتی پانصد نفر از سپاهیان بهمراه او کرد و گفت این اهل بیت را بمدینه برسان و اسباب سفر آنها را آنچه لازم بود مهیا کرد و سفارش نمود که هر مکان خود آنها اختیار می نمایند رهسپار باش و هر جا که می خواهند فرود آیند و شما از آنها دورتر آئید که بر زنان دشوار نباشد برای قضای حاجت و بیرون رفتن پس یزید فرمان داد شتران فراهم کردند و مالهای بسیار روی نطعها بریخت و گفت ای زینب و ای ام کلثوم این اموال را مأخوذ دارید تا عوض خون حسین بوده باشد علیا مخدره فرمود (ای یزید و یلک ما اقل حیائک و اقسی قلبک و اصلب وجهک تقتل اخی و تقول خذوا عوضه مالالا و الله لا یکون ذلک فخرج یزید) فرمود ای یزید و ای بر تو چقدر بی حیائی و سنک دلی و صورت سختی داری برادر مرا بقتل میرسانی و در عوض آن مال بمن می دهی نه بخدا قسم این هرگز نخواهد شد یزید خجالت زده و شرمگین گردید.

ابو مخنف و بعض دیگر گویند آن وقت سر حضرت سید الشهداء را با مشک و کافور مطیب ساخته اند و بامام زین العابدین تسلیم کردند و ایشان آن سر مطهر را بکربلا رسانیدند و با جسد مطهر ملحق فرمودند.
و صاحب روضه الشهداء و اعثم کوفی هم همین را گویند.

و در امالی شیخ صدوق نیز میفرماید پس از قتل حسین آثار سماویه نمودار گشت و تا اهل بیت از شام بیرون نشدند و آن سر مبارک را بکربلا باز نگردانیدند آن آثار سماویه و ارضیه مرتفع نگشت
و ابو اسحق اسفراینی در نور العین و جمعی دیگر چنان که در طراز المذهب آنها را نام برده میگویند که آن سر مطهر به بدن ملحق گشت در کربلا- بالجمله یزید فرمان کرد تا محملهای آنها را بانواع دیبای زرتار مزین کردند بعد از این که ان ملعون چندان که توانست در زجرت و کریت اهل بیت کوشید و آل پیغمبر را در

ص: ۱۹۷

ویرانه چندان توقف داد که از رنج گرما و سرما چهره‌های مبارکشان پوست بگذاشت و رنک ایشان بگشت و اجفان ایشان از اشک خونین مجروح شد و گوشت ایشان از زحمت شترسواری و زندان و صدمت آنمردم زشت بنیان آب شد و اندام شریفشان از کثرت آزار نزار گشت و هیچ گونه از مقتضیات عداوت و بغض و کین فروگذار نکرد تا آتش دل پرکین خود را تسکین داد تا اینکه رفته‌رفته مردم دنیا بر او شوریدند و او را مورد هزار گونه لعنت و شنعت قرار دادند حتی فرزندان و غلامان و اهلیت او چون این روزگار تاریک بدید چاره ندید مگر آنکه با اهلیت از در مهر و حفادت کار کند و آنها را با کمال عزت و حرمت بجانب مدینه مراجعت دهد فلذا فرمان کرد قایدیرا که با ایشان فرستد که دقیقه‌ای در احترام و احتشام ایشان کوتاهی نکند و او را از هرباب وصیت کرد و اسباب سفر بطور خوبی و شایسته مهیا ساخته زنان و دختران شام بالبسۀ سیاه بانتظار بیرون شدند و مردم شام برای مشایعت مهیا گردیدند چون حضرت امام زین العابدین علیه السّلام از مجلس یزید بیرون شد اهلیت را اجازت فرمود که بیرون بیایند چون بانوان عصمت از حرم‌سرای یزید بیرون آمدند زنان آل ابو سفیان و دخترهای یزید و متعلقات ایشان بیرون دویدند و از گریه و ناله صدا بچرخ کبود رسانیدند چون علیا مخدره چشمش بر آن محملهای زرتار افتاد ناله از دل برکشید فرمود مرا با محملهای زرین چه کار (فقال اجعلوها سوداء حتی يعلم الناس اننا فی مصیبه و عزاء لقتل اولاد الزهرا علیهم السلام چون آن محملها را سیاه‌پوش کردند صدای شیون مردم بالا گرفت چون اهلیت علیه السّلام خواسته‌اند سوار شوند بیاد آنروزی که از مدینه بیرون شدند ناله‌ها برکشیدند و همی امام زین العابدین علیه السلام آنها را تسلیت می‌داد و بصبر و شکیبائی امر می‌فرمود و در آنروز باهلیت بسی دشوار گذشت و هریک بزبانی اظهار ناله و سوگواری می‌نمودند تا از دروازه شام بیرون شدند و ناله مردم شام از شور یوم نشور خبر می‌داد و ساکت نشدند تا گاهی که عماری آنها از نظر مردم شام غائب گردید این وقت نالان و گریان با کمال افسوس بشهر باز شدند و اهلیت رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم بهرطور خواستندی طی طریق مینمودند و هر جا که

ص: ۱۹۸

میخواستند فرود می‌آمدند و در هر شهر و قریه که وارد میشدند بمراسم عزاداری قیام می‌کردند و خاک را با اشک خونین عجین می‌ساخته‌اند و نعمان بن بشیر کمال توقیر و تکریم ایشانرا مینمود و در هر کجا فرود میشدند دور از ایشان منزل کردی تا اهلیت بفراغت بال و امنیت خیال بحال خود باشند تا گاهی که بحوالی عراق نزدیک شدند.

از اینجا باید سیاست و کیاست و کمال دانش بانوی عظمی را سنجد که چگونه یزید را با خاک سیاه برابر کرد چگونه مجلس عزا در عاصمه و پای تخت یزید بر سر پا کرد و چگونه فرمان داد که هرزنی از زنان شام می‌خواهد بیاید کسی او را ممانعت نکند و چگونه مراتی متضمن مظلومیت آل پیغمبر و مثالب و مطاعن بنی امیه را انشا کرد در آن مجمع عام و چگونه فرمان داد که عمارها را و علمها را سیاه کنند و البته در هر منزلی زینب همی ندای حق می‌زد و خط سیر خود را اعلای کلمه حق قرار داده بود و سعی خود را بکار برد تا به هدف رسید و این خود یک عظمت و جلالت و شرافت و علو همت و صبر و شکیبائی و کمال علم و دانش بود که خداوند متعال بزینب علیها السلام مرحمت کرده بود و این گوهر گرانها را در خزینة خود برای احیاء دین حق ذخیره کرده بود سلام الله علیها.

وصول علیا مخدیره علیها السلام بزمین کربلا

سید بن طاوس در لهوف می‌فرماید که اهلیت عصمت سلام الله علیهم در هنگام مراجعت از شام چون بنخاک عراق رسیدند با دلیل فرمودند ما را بکربلا میاید رفت کاروان را از آنجا عبور بده چون بحایر شریف رسیدند جابر بن عبد الله انصاری و جماعتی از بنی هاشم و رجال آل رسول صلی الله علیه و اله و سلم بر سر آن مضجع پاک و تربت تابناک بدیدند که زیارت سید الشهداء مشرف شدند چون ایشان و زنان اعراب حوالی در آنمقام کریم فراهم شدند ماتی بزرگ بر سر پا شد.

اقول اگر سرهای شهدا با آنها بوده است البته بکربلا آمدند ولی کسانی که میگویند در اربعین اول از شام مراجعت کرده روز اربعین وارد کربلا شدند این سخن

ص: ۱۹۹

در عقده محالست و جهتش در سابق روشن گردید و چنانکه در محل خودش قبل بر این یاد کردیم از کوفه روز اربعین بکربلا آمدند و از آنجا بشام رفته‌اند و منافات ندارد که هنگام مراجعت دوباره بکربلا آمده باشند و آمدن بکربلا مطابق خط سیر علیا مخدره است که اعلائی کلمه حق را در هرقریه و شهری بنمایند و ثواب زیارترا هم درک کند و دلیل هم در تحت اختیار آنها بوده بهر راهیکه می‌خواسته‌اند بروند او اطاعت می‌کرده است در این صورت وجهی ندارد که بکربلا نیامده باشند و الله اعلم.

در بحر المصائب بنا بر نقل طراز المذهب مینویسد چون حضرات اهل بیت بحدود عراق عرب رسیدند و در آنجا راه عراق و یثرب جدا میشد اتفاقاً آن روز نعمان بن بشیر در عقب قافله بود چون بر سر دو راه رسیدند حضرت زینب خاتون از ساریان پرسیدند که این راه بکجا می‌رود و آن راه دیگر بکجا عرض کرد آن بکربلا و آن راه دیگر بجانب مدینه علیا مخدره چون نام کربلا شنیده آه سرد از دل پردرد برکشید و فرمود چندی درنک جوئید تا نعمان فرارسید پس روی بخواهر خود ام کلثوم فرمود و گفت ای خواهر این مرد در حسن سلوک و خدمت‌گذاری فروگذار نکرده اگر چند ما را چیزی نیست لکن بتقاضای وقت باید چیزی باو عطا بنمائیم و ضمناً خواهش بنمائیم که ما را از راه کربلا عبور دهد و از نگرانی برهاند.

ام کلثوم عرض کرد نزد من حلیه‌ای از زر بجا است پس جناب زینب آن حلیه را گرفت و نیز از زیور زنان چندانکه بجای مانده بود گرفت چون نعمان و ملازمانش رسیدند و ایشان را ایستاده بدیدند سبب پرسیدند گفته‌اند دختر امیر المؤمنین علیا مخدره ترا میخواند نعمان شتابان بیامد سلام داد آن مخدره پاسخ داد و آن اشیاء را بدو فرستاد و عذری بخواست و فرمود ای نعمان خدا می‌داند آنچه ما را بود به یغما بردند این قلیل را به‌پذیر و خواهش ما را بجا آور عوض این خدمت تو در روز قیامت با جدم رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم و پدرم علی علیه السلام است نعمان از استماع این کلمات ناله برآورد و آنجمله را بازپس فرستاد و پیام کرد که جان و مال و عیال

ص: ۲۰۰

من فدای شما باد اگر چند در ظاهر از جانب یزید کافر مأمورم لکن در باطن این خدمت برای خوشنودی رسولخدا بجا میاورم و چگونه شکر این نعمت و موهبت توانم نمود گه هر صبح و شام حضور امام انام علیه السّلام و خدمت گذاری اهل بیت عصمت و طهارت بسر میبرم من کمتر ملازمی از ملازمان این دودمانم هر دو چشمم کور باد که اگر نظر بمال دنیا داشته باشم اهل بیت او را دعای خیر گفته‌اند و اظهار خوشنودی از او نمودند و فرمودند که ما را از طریق کربلا عبور دهند خدا می‌داند که در حال دخول کربلا- و دیدن آن مخدره قبر برادر و سایر شهداء را بر او چه گذشت علیا مخدره خود را بروی قبر برادر انداخت و چنان ناله از جگر کشید که گفתי آسمان و زمین منقلب گردید و همی صیحه میزد و حسیناه و ضیعتاه و مصیبتاه و غوثاه یا اخاه یا بن اماء یا قره عیناه بای لسان اشکو الیک من اهل الکوفه و الشام و ایداء القوم اللثام و من ای المصائب اشتکی و اشرح ثم انشأت تقول و ظاهر این است که این اشعار نیز زبان حالست

یا نور دینی و الدنیا و زینتها یا نور مسجدنا یا نور دنیانا

وا ضیعتی یا اخی من ذایلا حظنا من کان یکفلنا من ذاید ارینا

خلفتنا للعدی ما بین ضاربنا و بین سالبنا ما بین سایننا

کنا نرجیک للشدات فانقلبت بنا اللیالی فخاب الظن راجینا

یا لیتنی مت لم انظر مصارعکم اولم نر الطف ما عشنا و لا جثنا

یسیرونا علی الاقطاب عاریه کاننا لم نشید فیهم دنیا

یصفقون علینا کفهم فرحا و انهم فی فجاج الارض تسبوننا

آنکاه چنان شدت و کربت بگریست که اهل زمین و آسمان را گریان ساخت و زنان عشایر اطراف علی الخصوص بنی اسد و بنی قضاعه که عشیره علیا مخدره رباب زوجه حضرت حسین بودند اجتماع کردند و مردم نینوی و غاضریه که در آن حوالی بودند مجتمع شدند و بعزاداری قیام نمودند.

ص: ۲۰۱

وصال شیرازی گوید

بعد از تو ای برادر با جان برابرم شد تازه ماتم پدر و داغ مادرم
 بودم یقین ز آل زنا این همه عناد وز خون گمان نبود که طاقت بیاورم
 طعن سنان و طعنه اغیار جور شمر وز کوفیان کدام جفا بر تو بشمرم
 گر از برهنگی به برت شکوه ایکنند زین جرم درگذر که نمیشد میسرم
 کس آب و نان نداد عیال ترا بشام الا ز لخته‌های دل و دیده ترم
 آغوش و دوش من بدشان فرش متکا من خود خرابه منزلم و خاک بستم
 تا کوفه از مدینه رخت در مقابلم از کوفه تا بشام سرت در برابرم
 چون سایه تو بر سر من بود غم نبود گر بود آفتاب بسر سایه گستم

بالجمله علیا مخدره گریبان چاک زد و چندان بگریست که بیهوش بروی زمین افتاد چنانکه او را مرده پنداشته‌اند در آن وقت زین
 العابدین به بالین او حاضر شد او را بهوش آورده فرمود یا عمته انت عارفة کامله و الصراخ و الجزع لا ینبغی لک اصبری و استقری
 فقلت یا علی و یا قره عینی دعینی اقیم عند اخی حتی جاء یوم و عدی لانی کیف القی اهل المدینه و اری الدور الخالیه آنگاه
 دوباره ناله برآورد و اخاه و احیه و حسیناه.

زبان حال علیا مخدره زینب (ع)

آه از آنساعت که با صد شور شین زینب آمد بر سر قبر حسین
 بر سر قبر برادر چون رسید ناله و آه فغان از دل کشید
 با زبان حال آن دور از وطن گفت با قبر برادر این سخن
 السلام ای کشته راه خدا السلام ای نور چشم مصطفی
 السلام ای شاه بی غسل و کفن السلام ای کشته دور از وطن
 السلام ای تشنه آب فرات السلام ای کشتی بحر نجاه
 بهر تو امروز مهمان آمده خواهرت از شام ویران آمده

ص: ۲۰۲

سر برآر از خاک و بنگر حال ما خیز از جا بهر استقبال ما
 شرح حال خود شکایت میکنم وز جدائی‌ها شکایت می‌کنم
 تا تو بودی شأن و شوکت داشتم خیمه و خرگاه و عزت داشتم
 چون تو رفتی بیکس و یاور شدم دست گیر فرقه کافر شدم
 از پس قتل تو ای شاه شهید از سرم شمر لعین معجر کشید
 آتش کین کوفیان افروخته‌اند خیمه ما را با آتش سوخته‌اند
 بعد قتل و غارت اموال تو تاخت دشمن بر سر اطفال تو
 بسکه سیلی شمر زد بر رویشان گشت نیلی صورت نیکویشان
 الغرض از کوفه تا شام خراب گرچه ما دیدیم ظلم بی حساب
 لیک دارم شکوها از شهر شام کز سر دیوار از بالای بام
 بعد از آن ویرانه با چشم پر آب برد ما را شمر در بزم شراب
 آه از آن ساعت که از روی غضب زاده سفیان یزید بی ادب
 در حضور خواهر گریان تو چوب میزد بر لب و دندان تو
 اثر طبع اختر طوسی

پس از تو جان برادر چه رنجها که کشیدم چه شهرها که نکشتم چه کوچها که ندیدم
 بسخت جانی خود این قدر نبود گمانم که بیتو زنده ز دشت بلا بشام رسیدم
 برون نمود در آن دم چه شمر پیرهن را بتن ز پنجه غم جامه هر زمان بدریدم
 چه ماه چهارده دیدم سر ترا بسر نی هلال وار ز بار مصیبت تو خمیدم
 زدم بچوبه محمل آن زمان که سر نی بنوک نیزه خولی سر چو ماه تو دیدم
 ز تازیانه و طعن سنان و طعنه دشمن دیگر ز زندگی خویش کشت قطع امیدم
 شدم چه وارد بزم یزید بازوی بسته هزار مرتبه مرک خود از خدا طلبیدم
 و له ایضا

ز بعد قتل برادر فکار شد زینب تنش ز بار مصیبت نزار شد زینب
 ز جور شمر ستمکار بسته بازویش بریسمان ستم استوار شد زینب

ص: ۲۰۳

ز فرط کینه آن شوم بد شعار شریر برهنه پای روان روی خوار شد زینب
 بگاہ رفتن کوفه بدشت کرب بلا به پشت ناقه عریان سوار شد زینب
 چه با گروه اسیران بکوفه داخل گشت غمش مزید و همش بی‌شمار شد زینب
 چه دید خنده‌زنان انگروه بیدین را قرین گریه چه ابر بهار شد زینب
 سر برادر خود را چه دید بر سر نی دلش بسینه ز غم بی‌قرار شد زینب
 چنان ز غصه سرشرا به چوب محمل زد که خون سر ز رخس آشکار شد زینب
 بنزد ابن زیادش چه برد شمر لعین قرین آه و غم و سوگوار شد زینب
 نداشت مقنعه‌ای چون بفرق انور خویش ز اهل کوفه بسی شرمسار شد زینب
 بگفت زادهٔ مرجانه آنچه خواست بوی بآن لعین قسی دل دچار شد زینب
 بناله اختر طوسی از آندمیکه بدهر پس از عزیزی بسیار خوار شد زینب

بالجمله تا سه روز کار بدین منوال بود ناله و افغان اهل بیت از آسمان درگذشت در آنحال نعمان بن بشیر خدمت امام زین العابدین علیه السلام عرض کرد یا سیدی اگر این اطفال و این زنان بدین حال ناله و زاری و بی‌قراری بنمایند بی‌گمان بهلاکت رسند لاجرم امام علیه السلام رخصت ارتحال داد نعمان محامل را حاضر کرد اهل بیت چون مشاهده آن حال نمودند ولوله و غلغله درافکندند و هر یک بزبانی مترنم بمقالی شدند و بنظم و نثر سخنها ساخته‌اند که شور ولوله یوم نشور آشکار و زمین و زمان بی‌قرار گشت چون در محملها جای کردند و روی براه نهادند یک‌باره همه آن زنان و اطفال صدا بصدا دادند و آسمان و زمین را متزلزل ساخته‌اند و قرار از لیالی و ایام برداشته‌اند و در هر منزلی از منازل تا مدینه چون فرود میشدند از مردم بادیه و قری خلق کثیری جمع میشدند و با اهل بیت بعزاداری و ناله و سوگواری هم‌عنان شدند تا اینکه بنزدیکی مدینه رسیدند و آنجا فرود شدند.

ورود علیا مخدره زینب ع بمدینه طیبه

در طراز المذهب گوید که چون راه بمدینه نزدیک کردند و سواد مدینه نمایان گردید علیا مخدره زینب فرمود ای خواهران از محملها فرود شوید و پیاده گردید که اینک روضهٔ منورهٔ جدم رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم نمایان گردید

ص: ۲۰۴

و فرمود ای یاران این محمل ها را دور و این شتران را بیک سوی برید که ما را تاب دیدن نمانده در آن وقت چنان آهی برکشید که همی خواست روح مبارکش از قالب بشریت بیرون تازد پس بجمله فرود شدند و لوای غم و مصیبت برافراشته‌اند و خروش محشر نمایان ساخته‌اند و اسبابی که از شهدای کربلا داشته‌اند بگسترده‌اند و خیمه حضرت سید الشهداء علیه السلام را که در هیچ منزل بر سر پا نکرده بودند در برون مدینه بر سر پا کردند و مسند آن حضرت را گسترده‌اند چون علیا مخدره این بدید چنان ناله برکشید که بیهوش بروی زمین افتاد چون بهوش آمد با ناله جگر شکاف فریاد برکشید و افرقته این الکماء این الحماء و الهفتاه.

فمالی لا اورى الحمام ابمهجته و کنت یحی نور عین و عزتی

یا اخی یا حسین هؤلاء جدک و امک و اخوک الحسین و هؤلاء اقربائک و موالیک ینتظرون قدومک یا نور عینی قد قضیت نجبک و اورثتی حزنا طویلا مطولا لیتنی مت و کنت نسیا منیسا پس از آن روی بمدینه آورد و مدینه را مخاطب ساخته فرمود ای مدینه جدی فاین یومنا الذی قد خرجنا منک بالفرح و مسره و الجمع و الجماعه و لکن رجعنا الیک بالاحزان و الآلام من حوادث الزمان فقدنا الرجال و البنین و تفرقت شملتنا آنگاه بروضه جد منورش روان گردید و هر دو طرف در مسجد بگرفت و چنان ناله از جگر برآورد که مسجد را متزلزل گردانید و رسول خدا را سلام داد گفت السلام علیک یا جدا یا رسول الله انی ناعیه الیک اخی الحسین ابو مخنف گوید این وقت ناله بلند از قبر مطهر برخواست و مردمان از شدت بکاء و نحیب بلرزه درآمدند و آن مخدره فرمود کاش مرا بخویش میگذاشتید تا سر بصحرا گذاشته خاک بیابانها را با سرشک دیده تر میکردم زیرا چگونه داخل مدینه شوم و سؤال و جواب نمایم در آن وقت زنان مدینه و هاشمیات باستقبال زینب شتافته‌اند و آن مخدره را در بدو حال نشناخته‌اند چون حوادث روزگار آنمخدره را دیگرگون

ص: ۲۰۵

کرده بود زنان مهاجر و انصار و قرشیات چون آن حالت بدیدند خود را بر خاک و خواره بینداخته‌اند گریبان‌ها چاک کردند صورت‌ها بخراشیدند و چون دیوانگان میگریسته‌اند که سنک را آب و آب را کباب میساخته‌اند و تماما مبهوت و متحیر چون شخص صاعقه زده یا امواتی که در عرصه عرصات از قبور بیرون آیند پس زنان اطراف آن مخدره را فرو گرفته‌اند تا او را بخانه برند و همی او را تسلیت می‌دادند فرمود چگونه بخانه بروم و بکدام خانه داخل بشوم که صاحب ندارد و همه کشته و در خون آغشته می‌باشند و کلماتی فرمود که دلهای حاضر آنرا از تن آواره ساخت.

خواب دیدن علیا مخدره زینب مادرش

فاطمه زهرا (ع) را

در طراز المذهب از بحر المصائب نقل می‌کند که روزی حضرت علیا مخدره زینب بنزد حضرت سید سجاد آمد حضرت چون چشمش بآن مخدره افتاد فرمود ای عمه دیشب در عالم رؤیا چه دیدی و از مادرت فاطمه چه شنیدی آن مخدره عرض کرد تو از تمامت علوم آگاهی آن حضرت فرمود چنین است و مقام ولایت همین است اما من میخوام از زبان تو بشنوم و بر مصیبت پدرم بنالم عرض کرد ای فروغ دیدار بازماندگان چون چشم قدری آشنا بخواب شد مادرم زهرا را با جامه سیاه و موی پریشان نگران شدم که روی و موی خود را با خون برادرم رنگین ساخته چون این حال بدیدم خویشتن را بر پای مبارکش بیفکندم و بگریه و زاری صدا برکشیدم و از آن حال پرملال پرسیدم فرمود ای دختر من زینب اگرچه در ظاهر با شما نبودم لیکن در باطن با شما بودم و از شما جدا نبودم مگر خاطر نداری که عصر روز تاسوعا که برادر ترا از خواب برانگیختی بعد از مکالمات بسیار برادرت گفت جد و پدر و مادر و برادرم بیامده بودند چون باز می‌شدند مادرم وعده وصول از من بگرفت ای زینب مگر فراموش کردی شب عاشورا را که ناله و حسنا و حسینیه از من بلند شد و تو با ام کلثوم میگفتی که صدای مادرم را میشنوم همانا در آن شب با هزار رنج و تعب در اطراف خیمه‌ها می‌گردیدم و ناله و فریاد میزدم و از این روی بود که برادرت حسین بتو گفت ای خواهر مگر صدای

ص: ۲۰۶

مادرم را نمیشنوی ای زینب مگر در وداع بازپسین فرزندم حسین و روان شدن او سوی میدان من همی خاک مصیبت بر سر می کردم ای زینب چگویییم از آن هنگام که شمر خنجر بر خنجر فرزندم حسین نهاد سرش در دامن داشتم و حیران و نگران بودم که سر فرزندم حسین را بر نوک سنان برآوردند ای زینب ای دختر جان من چگویییم از آن وقت که لشکر از قتلگاه بسوی خیمه گاه روی نهاده‌اند و شعله نار بکند دوار برآوردند ای دختر محنت رسیده من همانا در نظاره بودم که مردم کوفه با آن آشوب و همه‌همه و ولوله خیمها را غارت کردند و آتش در زدند و جامهای شما را به بردند و عابد بیمار را از بستر بزمین افکندند و آهنک قتلش نمودند و تو نالان و گریان ایشان را باز می داشتی و هنگامی که شما را از قتلگاه عبور می دادند تمامت آن حالت را من نگران بودم و آن چهار خطاب بجد و پدر و مادر و برادر همی استماع می نمودم و اشک حسرت از دیده می باریدم و آه جان سوز از دل پردرد برمیکشیدم ای دختر جان من خون حسین است که بر گیسوان من است و در همه جا با شما بودم خصوصا هنگام ورود بشام و مجلس یزید خون آشام و رفتار و گفتار آن نابکار بدفرجام علیا مخدره زینب میفرماید عرض کردم ای مادر از چه روی این خون را از موی و روی پاک نفرمائی فرمود ای روشنی دیده باید با این موی پر خون در حضرت قادر بیچون شکایت برم و داد خود را از ستمکاران و کشندگان فرزندم بجویم و عزاداران و گنه کاران امت پدرم را شفاعت بنمایم و ترا وصیت میکنم که سلام را بفرزند بیمارم سید سجاد برسانی و بکوئی که بشیعیان ما برساند که در عزاداری و زیارت فرزندم حسین کوتاهی نکنند و آنرا سهل نشمارند که موجب ندامت آنها است در قیامت.

اقول از متفردات بحر المصائب یکی همین قصه است و لا بأس به

وفات علیا مخدره زینب ع

در بحر المصائب گوید حضرت زینب بعد از واقعه کربلا و رنج شام و محنت ایام چندان بگریست که بالایش خمیده و گیسوانش سفید گردید دائم الحزن بزیست تا بدیگر سرای رخت کشید.

ص: ۲۰۷

و نیز گوید که چون علیا مخدره ام کلثوم بعد از چهار ماه از ورود اهل بیت بمدینه طیبه از این سرای پرملال برحمت خداوند لا یزال پیوست و چون هشتاد روز از وفات ام کلثوم بگذشت شبی در خواب علیا مخدره زینب مادرش را دید چون بیدار شد بسیار بگریست و بر سر و صورت خویش بزد تا از هوش برفت چون بیامدند و آنمخدره را حرکت دادند دیدند روح مقدس او بشاخسار جنان پرواز کرده این وقت آل رسول و ذریه بتول در ماتم آن مخدره بزاری درآمدند چنانکه اندوه عاشورا و آشوب نشور برپای شد و این واقعه جان‌گداز در دهم رمضان سال ۶۲ هجری یا در چهاردهم رجب بنا بر قول عبیدلی نسابه متوفی در سینه ۲۷۷ در کتاب اخبار زینبسیات بتفصیلی که در اول ترجمه‌اش سبق ذکر یافت و وفات این مخدره در سنه ۶۲ اتفاق است و بعضی وفات او را شب یکشنبه پنجم ماه رجب گفته‌اند و الله اعلم بحقایق الامور.

اولاد علیا مخدره زینب ع

سبط ابن جوزی در تذکره الخواص گوید عبد الله بن جعفر را فرزندان متعدد بوده از آنجمله علی و عون الاکبر و محمد و عباس و ام کلثوم مادر این چهار پسر و یک دختر حضرت زینب بنت علی بن ابی طالب علیه السلام که از بطن فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم بوده است.

و ابن قتیبه در کتاب المعارف جعفر الاکبر را از علیا مخدره زینب می‌شمارد.

و در عمده الطالب گوید زینب کبری دختر علی علیه السلام کنیت او ام الحسن و از مادرش فاطمه زهرا سلام الله علیها روایت دارد و بحباله نکاح پسر عمش عبد الله بن جعفر بن ابی طالب درآمد.

و علی و عون و عباس و غیرهم از وی پدید آمد.

و در اعلام الوری می‌فرماید زینب کبری بسرای عبد الله بن جعفر بن ابی طالب علیه السلام رفت و علی و جعفر و عون الاکبر و ام کلثوم از آن حضرت متولد گردید و از مادرش روایت دارد.

و شبلنجی در نور الابصار گوید زینب را از عبد الله جعفر چهار پسر و یک دختر

ص: ۲۰۸

بود و گوید ذریه آنمخدره تاکنون در کمال عدت و کثرت در امصار و بلاد اسباب شرف و برکت هستند. و در ناسخ گوید عون بن عبد الله و برادرش محمد که مادر آنها علیا مخدره زینب است در زمین کربلا بدرجه رفیعہ شهادت رسیدند.

اقول کیفیت شهادت و مبارزت آنها را چون در کتاب فرسان الهیجا او اصحاب سید الشهداء ذکر کرده‌ام در اینجا تکرار نمیکنم و ترجمه دخترش ام کلثوم در محل خود بیاید و ترجمه عبد الله بن جعفر عنقریب ذکر میشود. و علامه نسابه سید شهاب الدین دام وجوده نزیل قم سی و هشت نفر از اعقاب علیا مخدره زینب را در قلم آورده و آن در ترجمه زینب کبری طبع شده است.

ترجمه زوج علیا مخدره زینب علیها السلام

اشاره

عبد الله بن جعفر (ع)

همانا جعفر بن ابی طالب ده سال از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بزرگتر بود و او صاحب مناقب کثیره است و رسولخدا باو فرمود یا جعفر اشبهت خلقی و خلقی و او برسول خدا بسی شبیه بود و جعفر قدیم الاسلام است در مکه هنگامیکه رسولخدا امام جماعت بود ماموم علی مرتضی و خدیجه کبری و جعفر طیار بود و از مهاجرین بجانب حبشه است و در آنجا همی بترویج اسلام مشغول بود و از برکت او نجاشی و خلق کثیری بشرف اسلام مشرف شدند تا سال هفتم از هجرت و در حبشه پسرش عبد الله از اسماء بنت عمیس که ترجمه‌اش در جلد اول گذشت متولد گردید و هنگامیکه در سنه هفتم از هجرت رسول خدا در خیبر بود جعفر از حبشه هجرت بجانب مدینه نمود حضرت برخواست پیشانی جعفر را بوسید و فرمود نمی دانم امروز بکدام یک مسروتر باشم بقدم جعفر یا بفتح خیبر و کینه جعفر ابو عبد الله و ابو المساکین است چون مساکین را بسیار دوست می داشت و آنها را اطعام مینمودی.

ص: ۲۰۹

و بروایت عمده الطالب رسولخدا در حق جعفر فرمودند انا و علی و جعفر من شجره واحده و سائر الناس من شجره شتی و نیز فرمود خیر الناس حمزه و جعفر و علی.

و نیز فرمود اخوای و مونسای و محدثای زید بن حارثه و جعفر تا آنکه در سال هشتم هجرت در موته شهید شد و بذو الجناحین ملقب گردید بتفصیلی که در تواریخ مذکور است و عبد الله در آن وقت طفل خورده سالی بود می فرماید من خوب خاطر دارم که رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم کاهیکه بر مادرم در آمد و او را از شهادت پدرم خبر داد و دست مبارک بر سر من و برادرم بمالید و از هر دو چشم مبارکش اشک بیارید چندان که از لویه مبارکش قطرات سرشک فروچکیدی آنگاه فرمود بار خدایا همانا جعفر در راه حق شهید شد و به بهترین اجر و مقام نائل گردید تو او را باخلاف نیک و اعقاب پسندیده نائل و بهره ور فرمای عبد الله گوید آنگاه رسولخدا مرا با خود بمسجد برد و بر منبر بالا رفت و مرا در پله فروتر نشانید و فرمود (الا ان جعفرا قد استشهد و قد جعل الله له جناحین یطیر بهما فی الجنة پس رسولخدا مرا با خرد بسرای خویش برد و تا سه روز ما را طعام همی داد و از آن پس بخانه خویش مراجعت کردیم و رسولخدا روزی بیدار ما بیامد و من در آن حال گوسفند برادرم را علف می دادم فقال اللهم بارک فی صفتته خدایا در بیع و شرای او برکت ده و از دعای آن حضرت هیچ نفروختم و نخریدم مگر آنکه ریح نمودم.

و ابو علی در کتاب منتهی المقال میگوید جناب عبد الله بن جعفر مردی جلیل القدری است و قلیل الروایه است و او را از اصحاب امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین دانسته اند و از کثرت جود او را بحر الجود مینامیدند و او اول مولود است که در اسلام در اراضی حبشه متولد گردید و وفات عبد الله بقول ابن اثیر در کامل سنه هشتاد از هجرت است و آنرا اصح اقوال دانسته و بقولی در سال هشتاد چهارم یا پنجم یا ششم و قاضی در مجالس المؤمنین گوید در سال هشتادم هجری در مدینه وفات یافت و در این وقت از عمر شریفش نود سال گذشته بود و ابن عبد البر در استیعاب همین را گوید.

ص: ۲۱۰

و در ناسخ و دیگر کتب مسطور است که چون خبر شهادت فرزندان عبد الله بن جعفر بمدینه رسید عبد الله گفت انا لله و انا الیه راجعون این وقت غلام عبد الله که او را ابو السلاسل می‌گفته‌اند گفت هذا ما لقینا من الحسین بن علی عبد الله چون این کلام بشنید سخت برآشت و سرود هن ابو السلاسل را با نعل بکوفت و از آن پس فرمود یابن اللخنأ للحسین تقول هذا و الله لو شهدته لا جبت ان لا افارقه حتی اقتل معه ای پسر زن زانیه آیا در حق حسین سلام الله علیه بدین گونه سخن کنی سوگند با خدای اگر در حضرتش حضور داشتم سخت دوست می‌داشتم که هرگز از وی مفارقت نجویم تا در رکابش شهید گردم بخدا قسم که من در راه حسین از زندگانی فرزندان خود چشم بر گرفتم و هردو را بجان فشانی در حضرتش مامور داشتم و شهادت ایشانرا اسباب تعزیت و تسلیت چنین مصیبت گرفتم.

و عبد الله بن جعفر فتح قلعه ابی القدس در زمان خلافت عمر بن الخطاب بدست او شد و جلالت و جلادت و جوانمردی او در کتب تواریخ مشهور است و خطب و کلمات او در ایام صفین و شجاعت و جلالت ایشان شهر از آن است که محتاج بذکر باشد.

رسوی کردن عبد الله بن جعفر معویه

را در موارد متعدده

در ناسخ التواریخ گوید که بعد از شهادت امیر المؤمنین و صلح امام حسن با معویه در یک سفر که معویه بمدینه آمد چنان افتاد که در مجلس معویه جز حسن و حسین و عبد الله ابن جعفر و عبد الله بن عباس و برادرش فضل بن عباس هیچکس حضور نداشت و معویه همی در خاطرش بود که زلال صدق و صفای بنی هاشم را با یک دیگر بخاشاک خدیعت و مکیدت مکدر دارد در آن مجلس وقت را مقتضی دید و آنچه در خاطر داشت آشکار ساخت و از میانه عبد الله بن جعفر که او را مردی غیور و شجاع و مطاع می‌دانست بدور وی کرد و گفت ای عبد الله این کثرت تعظیم و تکریم تو از حسنین

ص: ۲۱۱

چیست ایشان از تو فاضل تر نیستند پدر ایشان از پدر تو بهتر نیست اگر نه این بود که مادر ایشان فاطمه زهرا دختر رسول خدا است میگفتم اسماء بنت عمیس که مادر تو است از مادر ایشان کمتر نیست عبد الله بن جعفر از شنیدن این سخنان چندان خشمناک گردید که او را رعدتی فرو گرفت آنگاه فرمود (انک لقلیل المعرفة بهما و بابی هما و امهما بلی و الله خیر منی و ابوهما خیر من ابی و امهما خیر من امی و لقد سمعت رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم یقول فیهما و فی ابیهما و انا غلام فحفظه منه و وعیته).

معویه چون مجلس را از غیر بنی هاشم تهی دید گفت از رسول خدا چه شنیدی بازگویی بخدا قسم ترا دروغ گو ندانم عبد الله گفت آن سخن از آن عظیم تر است که حمل اصغایش توانی کرد معویه گفت بفرمای ولو از کوه احد و حری عظیم تر باشد چه در این مجلس جز بنی هاشم کسی نیست و هر چه بگوئید مرا زیان نرسد عبد الله گفت سمعت عن النبی صلی الله علیه و اله و سلم قال انا اولی بالمومنین من انفسهم فمن کنت اولی به من نفسه فانت یا اخی اولی به من نفسه یعنی من سزاوارترم در تصرف جان و مال مؤمنان از خود ایشان و هر کرا من سزاوارترم در امر او از نفس او تو ای علی که برادر منی سزاوارتری در او از نفس او و علی آن روز در پیش روی پیغمبر جای داشت حسن و حسین و ام ایمن و ابو ذر و مقداد و زبیر بن العوام و عمر بن سلمه و اسامه بن زید در آنجا حاضر بودند و رسول خدا بر بازوی علی بزد و سه مرتبه این کلمات را اعادت فرمود آنگاه امامت ائمه اثنا عشر را منصوص فرمود تا قائم آل محمد پس فرمود دوازده تن پیشوای گمراه و گمراه کننده که ده تن از بنی امیه و دو تن از قریش در امت من پدیدار خواهند شد و گناه تمام این جمله بر گردن آن دو مرد است پس رسول خدا آن دو مرد را و آن ده تن بنی امیه را بنام برشمرد معویه گفت اکنون تو نیز آن جماعت را برای من برشمار عبد الله بن جعفر فرمود فلان و فلان و صاحب سلسله و پسرش از آل ابی سفیان و هفت نفر از فرزندان حکم بن العاص که اول ایشان مروان است معویه گفت اگر آنچه میگوئی حق است همانا من هلاک شدم و جماعتیکه پیش از من بودند (یعنی ابو بکر و عمر و عثمان) و آنانکه از این امت دوست ایشان بودند بتمامت قرین هلاکت باشند

ص: ۲۱۲

و غیر از شما و اهل بیت و شیعیان شما هیچکس رستگار نباشد.

عبد الله بن جعفر گفت بخدا قسم آنچه گفتم بر راستی از رسول خدا شنیدم پس معویه با حسن و حسین و ابن عباس گفت ابن جعفر چه میگوید ابن عباس گفت بفرست آنانکه عبد الله بن جعفر نام برده حاضر بنا و پرسش کن معویه چنین کرد عمر بن سلمه و اسامه بن زید را با کسانی که در آن تاریخ حاضر بودند فرمان کرد تا حاضر مجلس شدند پس همه شهادت دادند که آنچه ابن جعفر فرموده صحیح و ثابت است پس معویه روی با حسن و حسین کرد و گفت شما نیز بر این قول هستید فرمودند آری معویه گفت ای بنی عبد المطلب همانا مدعی امر عظیم باشید و بحجتی قوی احتجاج فرمودید اگر این جمله بحق باشد تمام مردمان بکوری و غفلت و دچار ضلالت و هلاک باشند ابن عباس روی با معویه کرد و فرمود خدای تعالی میفرماید وَ قَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ پس ابن عباس و حضرت امام حسن در تشیید کلام عبد الله بن جعفر احتجاج همی فرمودند و معویه را با خاک سیاه برابر ساخته‌اند چون از مقصود دور بود عنان قلم باز کشیدیم کما اینکه خواستگاری معویه ام کلثوم دختر عبد الله بن جعفر را و امتناع عبد الله از این مزاجت و واگذار کردن امر او را بحضرت سید الشهداء علیه السلام مفصلاً در ترجمه ام کلثوم مذکور بیاید انشاء الله.

غضب عبد الله بن جعفر بر معویه

و نیز در ناسخ و غیر آن خبر مفصلی آورده است که مجمل بعضی آن این است که عبد الله بن جعفر در بعضی از اوقات بر معویه وفود کرد عمرو بن عاص گفت امروز عبد الله بن جعفر را بیچاره خواهم کرد معویه گفت گرد این کار مگرد و آتش خواموش شده را دامن مزن در این سخن بودند که عبد الله در آمد او را بقدم مهر و وفادت تلقی نمود و او را بر سریر خود جای داد چون عبد الله بنشست عمرو بن عاص امیر المؤمنین علیه السلام را بسب و شتم یاد کرد چون عبد الله این سخن بشنید رنگ رخسارش بگردید چنانکه گفتم آتش از دیدارش نمودار است و از غلیان خشم رعده‌تی در وی پدیدار شد و گوشت

ص: ۲۱۳

پشت و شانه او چون سیماب بلرزش و طپش در آمد مانند فحلی عظیم از سریر بزیر آمد و عمرو بن عاص را از کردار او هولی در ضمیر جای گرفت و گفت ای ابو جعفر این خشم و طپش را فروگذار عبد الله گفت لب فروبند مادرت بعزایت بنشیند آنگاه از هردو دست آستینها را بالا زد و فرمود یا معویه.

(حتام نتجرع غیظک و الی کم نصبر علی مکروه قولک و سیئی ادبک و ذمیم اخلاقک هبلتک الهبول) الخ.

حاصل مضمون کلمات بلاغت آیات او این است که میفرماید تا چند خشم ترا فروخوریم و تا کی بر اقوال نکوهیده و آداب ناستوده و خصال ناپسندیده تو شکیبائی گیریم مادرت بعزایت به نشیند آیا بر تو گوارا میافتد که جلیس ترا هدف شناعت دارند بخدا قسم هرگز رضا ندهم که فرزندان کنیزان و بندگان متعرض ما بشنوند و ارازل و اوباش قوم تو بر گردن ما سوار بشوند و تو ما را نیک میشناسی و بر طهارت و پاکی دامن و دیگر صفات ما دانا و بینا باشی همانا مثل تو نیدتیم که خون مسلمانان بریختی و با نفس رسول و زوج بتول آغاز محاربت کردی هرگز این خطای ترا صواب نشماریم همانا در کوری و جهالت و ضلالت فروماندی و از طریق رشد و هدایت منحرف گشتی و در ظلمات فساد هبوط کردی بخدا قسم ای معویه اگر از این پس مرا بدانچه بیرون طاقت من است بمشقت بیفکنی و از تو بشنوم چیزیرا که آنرا مکروه بدارم هرآینه کاری بکنم که ترا مکروه دارد و مسرت ترا از بین بردارد معویه گفت یا ابا جعفر سوگند با خدای که از این خشم باز آی و فرو نشینی لعنت باد بر آنکس که آتش خشم ترا برافروخت حق تو است آنچه بگوئی و بر ذمت ماست آنچه بخواهی توئی سید بنی هاشم و پسر ذو الجناحین عبد الله فرمود حاشا و کلا که من سید بنی هاشم باشم بلکه حسن و حسین سید بنی هاشم هستند و هیچکس را با ایشان جای هیچگونه سخن نباشد معویه گفت یا ابا جعفر ترا بخدا قسم که حاجت خود را از من بخواهی عبد الله فرمود هرگز در این مجلس اظهار آن نکنم این بگفت و طریق مراجعت گرفت معویه بر قفای او نگریست گفت بخدا قسم رفتار و خلق و خلق او همانند رسول خداست و از شعشعه وجود مبارک آن آفتاب فروزان است سخت دوست میداشتم که او برادر من باشد و

ص: ۲۱۴

مرا آنچه از نفایس اموال است باو بذل کنم پس معویه روی با عمرو بن عاص کرد و گفت می دانی چرا عبد الله بن جعفر با تو سخن نکرد چون ترا لایق پاسخ و درخور جواب ندید عمرو گفت میخواهی تا بگویم آنچه برای او اعداد کرده بودم معویه گفت حاجت نیست ترا آزموده‌ایم این بگفت و برخواست از مجلس و از برای عبد الله بن جعفر احتجاجات بسیاری است که در تواریخ مذکور است.

ذکر قلبی از آثار جود و کرم

عبد الله بن جعفر

یافعی در مرآت الجنان گوید عبد الله بن جعفر از آنجمله است که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم را در صغر سن ملاقات نمود و میلادش در حبشه بود مانندش بخشنده و جوادی در اسلام نیامد از این رویش جواد نامیدند و بحر الجود لقب یافت و فضایل و مکارم و جلالت و قرابت او در حضرت رسول یزدان چون آفتاب فروزان و ماه تابان است.

قاضی نور الله در مجالس المؤمنین میفرماید که وقتی عبد الله را بر کثرت جود و سخا ملامت کردند فرمود مدتی جهانیا را با کرام و انعام بی پایان خویش معتاد ساخته‌ام از آن همی اندیشه دارم که چون از ایشان باز گیرم یزدان کریم نیز عطای خود را از من باز گیرد و این آیت مبارکت بشهادت قرائت کرد (**إِنَّ اللَّهَ لَا يُعَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُعَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ**) و عبد الله را بعلاوه از مراتب جود و سخا حلم و بردباری و ظرافت و شیرین کاری و عفت و خویشتن داری بکمال بود چنان افتاد که در مدینه طیبه عالمی عامل که در تمامت امور بصیر و کامل بود روزی بر در سرای نخاسی گذشت نظرش بر دیدار کنیزکی افتاد که هزاران زلیخای مصرش در لباس شکرخندش و دهان پر از قندش گرفتار و ماه و آفتاب در ایوان حسن و جمال او پرده‌دار مرد عالم از جان و دل چنان شیفته آن آب و گل گردید و فریفته آن خطوخال و شکل شد که دست و پای خود

ص: ۲۱۵

را گم کرد و صوت آن کنیز که جان‌پرور بود بمحض اینکه بگوش آن عالم آشنا شد یکباره خرد را بدرود گفت و از جامه دانائی بلباس رسوائی درآمد و خلیع العذار گسسته مهار در هوای آن بدیع العذار در گوی و بازار رهسپار همی کشت دوستانش بملامت ملامت همی برخواسته‌اند و دشمنانش با سهام خنده همی او را بخرسته‌اند اما او نه بر ملامت ملامت کنندگان وقعی می‌گذاشت و نه از خنده دشمنانش پروائی داشت چه آنکه او را دل بکمند دلداری دربند و خاطر بهوائی گل‌عداری پیوند بود که نه از نصیحت دوستانش پندی و نه از شماتت دشمنانش گزندی است اتفاقاً این داستان باستانه عبد الله بن جعفر بردند آن بحر جود و کان سخا مولای کنیزکرا بخواند و آن سیم خامرا بچهل هزار درهم خریداری فرموده بمرد عالم بخشید عالم چون نگران آن عالم شد بر دست و پای عبد الله بیفتاد از جان دل زبان به تنایش برگشاد و در شبستان خویش با آن آفتاب کامیاب گشت عبد الله غلام خود را فرمود تا چهل هزار درهم از بهر نفقه ایشان حمل کنند تا بفرغت بال و رفاه حال بعیش و عشرت بسر برند.

ایشهی در کتاب مستطرف آورده است که عبد الله بن جعفر را آن کرم وجود بود که شنوندگان از مقام تصدیق بعید می‌شمارند معویه بن ابی سفیان بهر سال عطایای بزرگ در حضرتش مقدم داشتی و او را بر دیگران تفضیل گذاشتی و این دریای سخا چنان دست گشودی که در پایان سال از هجوم وامخواهان در ملال بودی وقتی مردی چهارپائی بخرید و برای فروش به بازار برد عبد الله بدو گذشت بآنمرد فرمود این بهیمه را می‌فروشی عرض کرد نمیفروشم لیکن با تو بخشیدم مرکوبرا بگذاشت و بگذشت و بسرای خویش برفت ساعتی برنگذشت که بیست تن حمال با کولبار و جوال بر در سرای خویش بدید ده تن حامل گندم و پنج تن گوشت و لباس و چهار تن حامل فواکه و نقل و یک تن حامل مال بود و تمام آنجمله را بدو دادند و معذرت برخواسته‌اند.

و نیز در مستطرف گوید که روزی عبد الله بن جعفر در عقیق بر حزین شاعر بگذشت بامدادی سخت سرد بود و حزین جامه‌های تن را بقمار باخته بود و بشدت سرما دچار گشته چون عبد الله را بدید از مردی بعاریت جامه بگرفت و در حضور عبد الله به پای

ص: ۲۱۶

خواست و این شعر بخواند.

اقول له حین واجهته علیک السلام ابا جعفر

عبد الله بن جعفر گفت و علیک السلام حزین این شعر انشا نمود

فانت المهذب من غالب و فی البیت منها الذی تذکر

عبد الله گفت ای دشمن خدای دروغ گفتی چه این کس که بزرگ و مهذب از سلسله غالب و نامدار این دودمان است رسول خدا

صلی الله علیه و اله و سلم است حزین دیگر باره این شعر بخواند.

فهذی ثیابی و قد اخلقت و قد عضنی ز من منکر

در آنوقت عبد الله را از خز و حریر جامها بر تن بود جمله را بدو بخشید.

و نیز در همان کتاب گوید که مرد شاعری این شعر را در خدمت عبد الله معروض داشت.

رایت ابا جعفر فی المنام کسانی من الخز دراعته

عبد الله بن جعفر با غلام خود فرمود که دراعه خز را بدو سپار آنگاه با شاعر فرمود که چرا جبه زرتار را که سیصد دینار خریده‌ام در

خواب ندیدی عرض کرد پدر و مادرم فدای تو باد مرا بگذار تا چشم بخواب گیرم شاید اینرا نیز در خواب بنگرم عبد الله بخندید و

آن جبه را نیز باو بخشید.

ابن سیرین گوید اتفاق افتاد که مردی مقداری شکر بمدینه آورد تا در آن سودا سودمند گردد و لکن خریدار نیافت دلفکار بماند با

وی گفته‌اند این شکر اگر بعبد الله بن جعفر بری پزیر فتار شود و درهم و دینار بخشد چون در خدمتش معروض بداشت گفت

جمله را بیاور چون حاضر ساخت فرمود تا در طریق بریزند که هر که خواهد بردارد پس مردم هجوم کردند و آن شکر را هر کس

هر چه میتوانست حمل میداد صاحب شکر با عبد الله عرض کرد فدای تو شوم آیا من نیز از این شکر برگیرم فرمود آری آنمرد نیز

بقدر توانائی خود برگرفت آنگاه عرض کرد وجه آنها را مرحمت کنیید فرمود بهای او چند است عرض کرد چهار هزار درهم عبد

الله تسلیم نمود روز دیگر

ص: ۲۱۷

باز مطالبه بهای شکر کرد باز چهار هزار درهم گرفت آنمرد از آن جود و سخا متعجب گردید و اشعاری در مدح و سخا عبد الله بن جعفر انشا نمود.

و نیز گفته بنی امیه معویه را ملامت کردند که واجب نمیکنند که هر ساله چندین مبلغ خطیر را بعد الله بدهید معویه گفت چون من میدانم که این مبلغ بدست او نمی ماند و همه را از آن جود و سخا که او راست بمردم مدینه بذل نماید پس این مالرا در حقیقت بمردم مدینه عطا کردم و در دست عبد الله بعاریت باشدم.

در ناسخ گوید ابن هرمه شاعر عبد الله بن جعفر را مدح کرد و با مدیحه خود روی بسرای عبد الله نهاد جمعی را بدر سرای عبد الله بدید که انبوه شدند از خادم پرسید این ازدحام چیست گفت اکثر از آنان هستند که از عبد الله طلب کار باشند و در طلب وام خود انجمن شدند با خویش گفت همانا روزی شرانگیز و محنت آمیز است لاجرم در خدمت عبد الله حاضر شد عرض کرد بخدا قسم هیچ نمی دانستم این جماعت وام خواهان بر در این سرای هجوم آورده اند فرمود ترا باکی نیست مدیحه خود را بعرض رسان شاعر گفت ترا بخدا می سپارم و در عرض اشعار شرمسارم عبد الله بر اصرار و ابرام بیفزود تا آنکه شاعر قصیده خود را بعرض رسانید عبد الله فرمود از این مردم وامخواه کدام جماعت بر درند جمعی را نام بردند دو تن از ایشانرا بخواست و پوشیده سخنی در گوش ایشان بگفت و هر دو تن بیرون شدند پس با این هرمه فرمود تو نیز با ایشان برو و ابن هرمه برفت و مالی بسیار بدو بدادند.

در شرح قصیده ابی فراس و دیگر کتب دارد که چنان اتفاق افتاد که عبد الله بن جعفر و حضرت حسن و حسین علیهم السلام و ابو دحبه انصاری از مکه معظمه باهنک مدینه طیبه بیرون شدند در طی راه ابری پیدا شد و بارانی بشدت ببارید ناچار بخیمه مردی اعرابی درآمدند و سه روز بماندند تا آسمان نمایان گشت و باران فرونشست اعرابی از بهر ایشان گوسفندی ذبح نمود چون حرکت فرمودند امام مجتبی فرمود اگر بمدینه در آمدی از ما پرسش

ص: ۲۱۸

نمای چون دو سال بر این گذشت اعرابرا حاجت وفاق فرو گرفت زنش گفت نیکو چنان است که بمدینه اندر شوی و این جوان مردانرا دریابی گفت نام ایشانرا از خاطر بستر دم زن نام بعضی را در خاطر داشت بیاد اعرابی آورد مرد اعرابی بمدینه درآمد و حضرت حسن مجتبی را زیارت کرد حضرت فرمود تا یک صد شتران نر و ماده باو دادند سپس او را بحضرت امام حسین دلالت کردند آن حضرت هزار گوسفند باو عطا فرمود پس او را بعد الله بن جعفر دلالت کردند آن عرب چون بخدمت عبد الله رسید و عطای حسنین را تذکره کرد عبد الله فرمود آن دو فرزندان رسول شتر و گوسفند را از من کفایت کردند پس بفرمود صد هزار درهم باو عطا کردند آنگاه مرد اعرابی در خدمت ابی دحیه شد گفت سوگند با خدای مرا آن بضاعت نیست که چون ایشان با تو سخاوت و رزم لاکن شتران خود را بیاور تا جمله را از تمر گران بار بنمایم بالجمله از پس آن روز آن مرد اعرابی روزگار خویش را بوسعت و یسار بپایان رسانید گذاشت.

در طراز المذهب از کتاب عزر الخصائص الواضحه نقل میکند که روزی عبد الله بر در سرای خویش ایستاده و ارباب حاجات در انتظار خروجش بودند چون از خانه بیرون شد بجانب ایشان شتاب گرفت و حاجت هریک را همی روا می فرمود از آن جمله نظرش بر نصیب شاعر افتاد که برپا ایستاده نصیب چون عبد الله را بدید پیش آمد و دست او به بوسید و قصیده میمیه را قرائت کرد در مدح عبد الله که اول آن این است.

الفت النعم حتی کانک لم تکن عرفت من الاشياء شیاً سوی نعم

عبد الله گفت حاجت تو چیست گفت این شتران را از طعام گران بار فرما عبد الله گفت جمله را فرو خوابان آنگاه از گندم و تمر آنها را گران بار فرمود و نصیب بطریق خود رهسپار شد عبد الله فرمان کرد تا ده هزار درهم و بسیاری جامه و البسه ممتاز باو دادند ایضا چون نصیب برفت یک نفر بعد الله گفت یابن الطیار آیا این مقدار عطا را در حق عبدی سیاه مبدول میداری فرمود اگر خودش اسود است شعرش سفید

ص: ۲۱۹

است و اگر او بنده است شعرش در حق مردی آزاده است همانا روحلی که میگذرد و طعامیکه فانی میشود و یتاییکه کهنه میگردد باو عطا کرده‌ایم اما او ما را مدحی و ثنائی عطا کرده است که در روزگار بیادگار می‌ماند و بر السنه اهل جهان جاری و باقی خواهد ماند.

و نیز گفته‌اند که عبد الله در هر ماه صد بنده آزاد کردی

و در کتاب نام برده حکایت کرده است که وقتی عبد الله را چنین اتفاق افتاد که نخلستان از شخصی از مردم انصار بصد هزار درهم خریداری نمود در این حال یکی از پسران آن مرد را گریان دید سبب پرسید گفت من و پدرم همی خواستیم که قبل از این که این نخلستان از دست ما بیرون برود جان از تن ما بیرون شود چه آنکه بیشتر این نخلها را من بدست خود نشانیده‌ام آن دریای کرم و جود چون پسر را گریان بدید پدرش را بخواند و آن نخلستان را بدو بداد و آن صد هزار درهم را نیز باو بخشید.

و فیه ایضا روزی عبد الله بر نخلستانی عبور کرد غلام سیاهی را دید که نگاهبان آن بستان است روزی سه گرده نان روزی داشت در این حال سگی بیامد و بان غلام نزدیک شد آن غلام یک گرده بدو افکند بخورد دیگر باره بیامد گرده دیگر را بدو افکند همچنان بخورد و باز آمد قرص سومرا نیز بیفکند تا بخورد و عبد الله بر این حال نگران بود فرمود ترا بهر روز چه مقدار روزی دهند غلام عرض کرد همین نان که نگران بودی فرمود پس چگونه این سگ را بر خود ترجیح دادی گفت برای اینکه دانستم در این صحرا کلاب نایاب است دانستم که این سگ از راه دور با شکم گرسنه بیابانی در نوشته لا جرم مگروه داشتم که گرسنه شام کنم عبد الله گفت همانا مردم مرا بکثرت سخا و احسان ملامت کنند و این غلام سیاه از من بخشنده تر است آنگاه صاحب نخلستان را طلبید و نخلستانرا و هرچه از آلات و ادوات در او بود خریداری کرده بغلام عطا فرمود و غلام را خریده آزاد ساخت غلام گفت اگر این جمله از آن من است همه را در راه خدا بدام عبد الله را این کردار بس عظیم آمد گفت هیچ نشاید چنین غلامی را این

ص: ۲۲۰

عطا و بخشش باشد و من بخیلی کنم هرگز این امر را مقبول ندارم کنایه از اینکه هرگاه غلامی چنین باشد من که پسر جعفر طیار باشم بایستی جود و سخای من بیشتر باشد و از ملامت ملامت کنندگان مرا باک نباشد.

و صاحب عزر الخصایص الواضحه مسطور میدارد که وقتی جماعتی در پیشگاه کعبه انجمن کردند و از بخشدگان روزگار سخن همی راندند یکی گفت عبد الله بن جعفر اجود است دیگری قیس بن سعد بن عباده را نام برد و دیگری عرابه الاوسی را جوادتر شمرد یکی از ایشان گفت بهتر این است که هر یک از شما بنزد صاحب خود شود و خواستار عطیتی گردد تا معلوم گردد کدام یک سخن بصدق کرده‌اند پس صاحب عبد الله بدو راه گرفت و هنگامی آنجنابرا دریافت که بآهنک سفری پای در رکاب کرده بود گفت ای پسر عم رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم مرد فقیری هستم که بحضرت تو انقطاع یافته‌ام فوراً پا از رکاب درآورد و فرمود این ناقه را و آنچه بر آنست برگیر و شمشیری بدو داد و فرمود این شمشیر را آسان مگیر چه از اهل بیت اطهار است و هزار دینار بها دارد آن مرد آن شتر را با آنچه از البسه و حریر و چهار هزار دینار که در بار داشت باز گرفت و برتر از آن جمله آن شمشیر بود و آنمرد دیگر بخدمت قیس بن سعد شتافت و بخوابش دریافت غلامش گفت قیس در خواب است حاجت چیست گفت مردی درویش هستم و بدو منقطع باشم گفت روا کردن حاجت تو از بیدار کردن او آسان تر است اینک در این کیسه هفتصد دینار زر سرخ است بخدا قسم در خانه قیس جز این مبلغ نیست این مبلغ را بگیر، و با این نشان که ترا میدهم بنزد شترچران شو و یک نفر شتر بارکش و یک عدد غلام بگیر و بسلامت براه خویش برو و از آن سوی چون قیس بیدار شد و این خبر بدانست غلامرا آزاد کرد و فرمود از چه مرا انگیخته نداشتی تا بیشتر باو عطا کنم مرد سوم بنزد عرابه اوسی شد و دید که از منزل خویش بآهنک نماز بیرون شده چون نابینا بود بر دو تن غلام تکیه زده بود آنمرد گفت ای عرابه همانا مردی ابن السبیل باشم و بحضرت تو انقطاع جستهم چون عرابه این سخن بشنید هر دو دست از دوش آن دو غلام برداشت و آهی سرد و ناله‌ای از دل برکشید و گفت سوگند

ص: ۲۲۱

با خداوند که از برای عرابه چیزی باقی نمانده جز این دو غلام هم‌اکنون این دو بنده را با خود به بر آنمرد گفت هرگز این بالا از تو مأخوذ ندارم عرابه گفت اگر نمیکیری پس هر دو تنرا آزاد خواهم کرد هم‌اکنون خواهی بگیر و خواهی رها کن و دستهای خود را از دوش دو غلام برداشت و همی دست بر دیوار نهاد و راه طی نمود آن مرد آن دو غلامرا برداشت و بنزد رفیقان خویش بیاورد آن جماعت متفق القول گردیدند که عرابه در این مقام از عبد الله و قیس بن سعد بن عباده اجودست و محتجب نماند که اگر بر فرض عرابه اجود باشد البته در مراتب مجد و شرف و جلالت هرگز قرین عبد الله نخواهد بود.

و فیه ایضا از جمله آنانکه جهانیانرا بجود و احسان بنواخته‌اند و سرانجام برنج افلاس دچار شدند عبد الله بن جعفر رضی الله عنهما بود آنجنابرا ضیق حال و تنگی معاش بانمقام پیوست که وقتی مردی در خدمتش بیامد و اظهار حاجتی نمود عبد الله فرمود بسبب جفای سلطان و حوادث جهان روزگار من دیگرگون گردید اما آن مقدار که در استطاعت من است مضایقت نکنم پس ردائیکه در تن داشت بدو عطا کرد و سر با آسمان بلند کرد عرض کرد بارخدایا از این پس مرک مرا برسان و بر من ساتر گردان و از پس این دعا چون روزی چند برآمد رنجور گشت و رخت بدیگر سرای بست

و فیه ایضا عبد الله جعفر را از ام عون دختر حارث بن عبد المطلب فرزندی شد در وقتی که عبد الله در شام در نزد معویه نشسته بود چون بشارت فرزندش آوردند معویه بشیند گفت این پسر خود را معویه نام بگذار و در ازایش صد هزار درهم بگیر عبد الله قبول کرد و آن صد هزار درهم بگرفت و بانکس داد که که بشارت فرزندش را آورده بود.

و منقول از کتاب حدیقه الافراح است که روزی عبد الله بن جعفر رضی الله عنهما سوار بود ناگاه مردی در عرض راه با وی دچار شد و عنان اسبش را بگرفت و گفت ایها الامیر ترا بخدا سوگند میدهم که سر از تنم برگیر عبد الله در کار وی مبهوت بماند فرمود آیا عقل از سرت بدر رفته گفت لا و الله فرمود پس ترا چه میشود که این سخنگویی

ص: ۲۲۲

گفت مرا دشمنی مبرم و لجوج است کار بر من سخت و روزگار بر من تنگ ساخته و مرا نیروی مخاصمتش نیست فرمود خصم تو کیست گفت فقر است عبد الله روی بغلام خود فرمود که هزار دینار بدو سپار آنگاه گفت یا اخ العرب این مالرا بگیر و هروقت دشمن تو روی بتو آورد تظلم بما جوی تا بخواست خدای داد ترا از وی بجوئیم اعرابی گفت سوگند با خدای از ذخایر جود و کرم تو آنچه با من است که در تمامت عمر پاسخ دشمن را میدهم پس آن مالرا بگیرت و برفت.

و شیخ جعفر نقدی در کتاب زینب کبری از این حیان نقل میکند که میگفت عبد الله بن جعفر رض قطب سخاوت است و در رحلت پیغمبر ده ساله بود.

و ابن عبد البر گوید که عبد الله بن جعفر گوش بغناء نمیداد و ابن سعد گوید که هرگاه رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم عبد الله بن جعفر را ملاقات میکرد میفرمود السلام علیک یا بن ذالجناحین تا اینکه گوید باری اخبار فضیلت عبد الله بن جعفر بسیار است او بدعای پیغمبر که باو فرمود خدا برکت بمعامله تو بدهد ثروت بسیاری بدست آورد و خانه او محل ارباب حوائج بود و هیچ سائلی از خانه او محروم برنمیگشت و تا کسی بدر خانه او می آمد قبل از آنکه سؤال کند حوائج او را برمی آورد از او پرسیدند چرا امان نمی دهی تا آنچه می خواهد بگوید جواب داد میل ندارم آبروی او ریخته بشود بلکه شرم کند از سؤال.

و نیز در کتاب نام برده مینویسد فرزندق آمد نزد عبد الملک بن مروان او را مدحی نمود او از انعام خودداری کرد عبد الله بن جعفر او را خواند فرمود چند میل داری بتو بدهم گفت آرزوی هزار دینار که در هر سال بمن عطا کنی گفت چند سال دیگر میخواهی زنده باشی گفت چهل سال میل دارم آنگاه وکیل خود را صدا کرد و گفت چهل هزار دینار آورد بفرزق داد او گرفت و رفت-

اقول این حکایت در خرایج در معاجز امام زین العابدین بصورت دیگری است که عطاکننده امام زین العابدین علیه السلام بود و روایت دیگر که معویة بن عبد الله بن جعفر فرزندق را گفت امید چند سال دیگر داری گفت بیست سال ایشان بیست هزار

ص: ۲۲۳

دینار باو عطا نمودند.

و بیهقی در کتاب محاسن و مساوی از عبد الله بن عباس حدیث کند که در مجلس معویه نشسته بودند و عمرو بن عاص هم با ایشان بود که در آنحال عبد الله جعفر وارد شد عمرو بن عاص زبان بملامت و سرزنش عبد الله جعفر بن برکشاد و خواست او را تحقیر کند این وقت عبد الله بن عباس چون شعله نار با زبانی که تیزتر از دم شمشیر بود بجان عمرو بن عاص افتاد بعد از اینکه فصل مشبعی در جلائل فضائل عبد الله جعفر با کمال فصاحت و بلاغت سخنرانی کرد شروع کرد از طاعن عمرو بن العاص گفتن الخ.

و ابن حجر در اصابه از ابن ابی الدنیا و خرائطی بسند ابن سیرین نقل میکنند که یکی از دهقانان بدوی آمد نزد عبد الله بن جعفر و گفت با حضرت علی علیه السلام صحبت کن که حاجت مرا برآورد عبد الله خود چهل هزار درهم باو بخشید و گوید شماخ بن ضرار بقصیده‌ای عبد الله بن جعفر را مدح کرد این دو بیت از آن قصیده است.

انك یابن جعفر نعم الفتی و نعم مأوی طارق اذا اتی

و رب ضیف طارق الحی سری صادق زادا و حدیثا ما اشتھی

ابن عساکر در تاریخ شام ترجمه مفصلی برای عبد الله بن جعفر نوشته که ذکر آن موجب تطویل است.

بالجمله در سنه هشتاد در سن نود سالگی در مدینه وفات کرد و در بقیع مدفون گردید.

و اولاد عبد الله را تا بیست تن نوشته‌اند و عقب او از علی الزینبی و اسحاق و اسماعیل الزاهد و معویه بیادگار ماند و از برای سائر فرزندان او عقبی شناخته نشده است و الله العالم.

پاره‌ای از قصائد غراء که در حق علیا

اشاره

مخدره زینب سرودند

قصائد و مرثی که در حق علیا مخدره زینب بزبان عربی و فارسی و ترکی و هندی گفته‌اند البته از حوصله حساب و احصا بیرون است و اگر کسی بجمع و تالیف آن پردازد مجلدات ضخامرا درخور است چه آنکه از وقعه کربلا تاکنون که سنه هزار سیصد و هفتاد است شیعیان در هر کجای عالم که بودند بمراسم عزاداری قیام میکنند سیما در ماه محرم و صفر و کسانیکه طبع شعر و قریحه سیاله بآنها مرحمت شده است در انشاء قصاید و مرثی خودداری نکرده‌اند و ما در اینجا بترک میجوئیم بقلیلی از آنها.

اثر طبع مرحوم حجة الاسلام آشیخ

محمد حسین اصفهانی

و لیت وجهی شطر قبله الوری و من بها تشرفت ام القری
 قطب محیط عالم الوجود فی قوسی النزول و الصعود
 و فی النزول کعبه الرزایا و فی الصعود قبله البرایا
 بل هی باب حطه الخطایا و موئل الهبات و العطایا
 ام الکتاب فی جوامع العلام المصاب فی مجامع البلا
 رضیعه الوحی شقیقه الهدی ربیبه الفضل حلیفه الندی
 ربه خدر القدس و الطهاره فی الصون و العفاف و الخفاره
 فانها تمثل الكنزا الخفی بالستر و الحیاء و التعفف
 تمثل الغیب المصون ذاتها تعرب عن صفاته صفاتها
 ملیکه الدنیا عقیله النساء عدیله الخامس من اهل الکساء
 شریکه الشهید فی مصائبه کفیله السجاد فی نوائبه

ص: ۲۲۵

بل هی ناموس رواق العظمه سیده العقائل المعظمه
 قد ورثته من نبی الرحمة جوامع العلم اصول الحکمه
 سرابی‌ها فی علوا لهمه و الصبر فی الشدائد الملمه
 بثاتها تنبیء عن ثباته کان فیها کل مکرماته
 لها من الصبر علی المصائب ما جل ان يعد فی العجائب
 بل کاد ان يلحق بالمعجز لا انه حرفه کل عاجز
 فانها سلاله الولايه ولايه لیس لها نهايه
 بیانها یفصح عن بیان لسانها تفرغ عن لسانه
 ناهیک فی الخطب المأثوره فانها کالدرر المثوره
 بل هی لولا الحط عن مقامها کالؤلؤ المنضود فی نظامها
 فانها ولیده الفصاحه والدها فارس تلك الساحه
 و ما اصاب امها من البلا فهو تراثها بطف کربلا
 لكنها عظیمه بلواها من الخطوب شاهدت ادهاها
 رات هجوم الخیل بالنار علی خبائها او محور السبع العلی
 و استلبوا یا ویلهم قرارها مذ سلبوا ازارها خمارها
 و سببهم و دايع المختار عار علی الاسلام ای عار
 یکاد ان یذهب بالعقول سبی بنات الوحی و التنزیل
 و مارات بالطف من احوالها جل عن الوصف بیان حالها
 و من یتطق وصف سؤ حالها مذرات السبط علی رمالها
 معفر الخد مضرجا بدم لهفی علی جمال سلطان القدم
 و حوله فتیانہ علی الثری کالشهب الزهر تحوط القمر
 و اها علی کواکب السعودی عقد نظام الغیب و الشهود
 کیف هوت و انتشرت اشلائها بای ذنب سفکت دمائها
 و شاهدت ریحانه الرسول مذ داسها حوافر الخیول

ص: ۲۲۶

فاصبحت خزانته اللهوتی حلبه خیل الجبت و الطاغوت
صدر تربی فوق صدر المصطفی ترضه الخیل علی الدنیا العفا
تری العوالی مرکز المعالی مدرجه لذروه الكمال
او هی عرش و علیه التاج او انها البراق و المعراج
نال من العروج ما تمنی کغاب قوسین دنی او ادنی
حتى تجلی قائلانی انا من شجر القناه فی طور الفنا
لسان حاله لسلطان القدم سعیا علی الرأس الیک لا القدم
و سوقها الی یزید الطاغیه اشجی فجیعته و ادهی داهیه
و ماراته فی دمشق الشام یذهب بالعقول و الاحلام
امامها الرأس الامام الزاکی و خلفها النوائح البواکی
او الكتاب الناطق المبین حف به الحنین و الانین
و افطع الكل دخول الطاهره حاسره علی بن هند العاهره
و مالها و مجلس الشراب و هی ابنه السنه و الكتاب
ا توقف الحره من آل العبا بین یدی طلیقها و اعجا
یشتمها طاغیه الالحداد و هی سلاله النبی الهادی
بل سمعت من ذلك اللعین سب ابیها و هو اصل الدین
ا تنسب الطاهره الصدیقه للكذب و هی اصدق الخلیقه
اصفوه الولی نخبته النبی عدوه الله فیا للعجب
و احرق قلبه لقلب الحره فیما رأتها لا اطیق ذکره
شلت یدا مدت بقرع العود الی ثنایا العدل و التوحید
تلك الثنایا مرشف الرسول و ملثم الطاهره البتول
و ما جناه باللسان اعظم و كفره المکنون منه یعلم
و قد ابان كفر ذاك الطاغی با حسن البیان و البلاغ
حنت بقلب موجع محترق علی اخیها فاجابها الشقی

ص: ۲۲۷

يا صبيحة تحمد من صوائح ما اهون النوح على النوائح

من قصيدة

للعلامة الاديب السيد جواد بن السيد حسن العاملى
 حرم لزينب مشرق الاعلام سام حباه الله بالاعظام
 حرم عليه من الجلال مهابة تدع الرؤس مواضع الاقدام
 فى طيه سر الاله محجب عن كل رائيه من الاوهام
 باد السنه كالبدر فى افق السماء متجليا يز هو بارض الشام
 فاذا حلتت بذلك النادى فقم لله مبتهلا بخير مقام
 فى روضة نصبت عليها قبة كبرت عن التشبيه بالاعلام
 يحوى من الدر الثمين جمانة لماعة تعزى لخير امام
 صنو النبى المصطفى و وصيه و ابو الهداه القاده الاعلام
 اسنى السلام عليه ماهبت صبا و شذا على الاغصان ورق حمام
 و على بنيه الغر اعلام الهدى ما انهل قطر من متون غمام

من قصيدة العلامة الحجة الشيخ هادى

كاشف الغطاء

لله صبر زينب العقيله كم صابرت مصائبها مهولة
 رأت من الخطوب و الرزايا امرا تهون دونه المنايا
 رات كرام قومه الا ماجد مجزرين فى صعيد واحد
 تسفى على جسومها الرياح و هى لذؤبان الفلا تباح
 رات عزيز قومها صريعا قدوز عوه بالضبا توزيعا
 رأت رؤسا بالقنا تشال و جششا اكفانها الرمال

ص: ۲۲۸

رأت رضيعا بالسهام يفظم و صبية بعد بيهم ايتما
 رأته شماتة العدو فيها و صنعه ما شاء في اخيها
 رأته عنأ اسر و هوانا ذلا ظلما جفا جور اسبا يا ثكلا
 و ان من ادهى الخطوب السود و فوقها بين يدي يزيد

قصيدة فخره للعلامة الاديب الماهر الميرزا

محمد على الاردبادى دام وجوده
 قد عاد مصر للحفيظة مغربا فسناذ كاها واضح لن يحجبا
 بمليكة حسبا زكت فيه و لم يعقد عليه غير صنويها الحبا
 و من النبوة فى اسره و جهها بلج كمثل الشمس يجلو الغيها
 و تضوع منها للخلافة عبقة تطوى بنفحتها الصحاصح و الربى
 بجلال احمد فى مهابة حيدر قد انجبت ام الائمة زينا
 فيمجمع الشرفين بضعة فاطم حصلت على اكرومه عظمت بنا
 و سرت مغ الدنيا مكارمها كما يسرى لها ارج الثامع الصبا
 حشدت مناقبها جحافل فاغدتت من كل منقبة تحشد منقبا
 و لها بمنقطع الفخار منصه كرمت بها نسا و فاقت منصا
 و ربيبة الخدر المقدس زانها علم حوته حيوه لا مكسبا
 و ندى كمثل البحر دون نفاذه ال يم الخضم و لجه ان ينضبا
 و مآثر كثر النجوم عدادها زهوا على كرا لليالى ماخبا
 و زجاجة فى اللب تهزاء بالنهى تقفوا وقارا يستخف الاخشبا
 و بآية التطهير و القربى لها خطران قد خصا باصحاب العبا
 و عن الوصى بلاغه خصت بها اعيت برونقها البليغ الاخطبا
 ما استوسلت الا و تحسب انها تستل من غرب الخطابة مقضبا
 او انها تقتاد منها فيلقا و تسوق من زمر الحقايق موكبا

ص: ۲۲۹

او ان فی غاب الامامة لبوة لزیرها عنت الوحوه تهیبا
 او انها البحر الخضم تلاطمت امواجه علما نهی باسا ابا
 او ان من غضب الاله صواعقا لم تلف عنها آل حرب مهربا
 او ان حیدره علی صهواتها یفنی کرادیس الضلال ثبی ثبی
 او انه ضمته ذروه منبر فانار نهجا للشریعة الحبا
 او ان فی اللثوا عقیلة هاشم قد فرقت کل العمی ایدی سبا
 و بجاش ذی لبد و قلب اخی حجی ادلت صروف الدهر ثغرا اشنبا
 و تشا طرت هی و الحسین بدعوة حتم القضا علیهما ان یندبا
 هذا بمشبتک النصول و هذه فی حیث معترک المکاره فی السبا
 بدم الشهادة اذ اریق و مدمع اذری مذاب القلب دمعا صیبا
 نهضا باعباء الهدی ما بین منحطم الوشیخ و بین محترق الخبا
 مشیا و لابن المصطفی زج القنا عن باعة التذکیرا صبح مجتبی
 و تلا کتاب بموقف راموابه اطفاء نور الله لکن قدابی
 و لزیب شهدا لحزوم بمثله اذ یمست قفرا و امت سبسبا
 فبصدرها ثقل الامامة مودع و بنطقها زهد الهدایة مذهبا
 و علی الاساری من بنات محمد من بأسها العلوی منصوب الخبا
 و غداة جلق کم لها من وقفة یزور عنها الغی مغلول الشبا
 فی حیث قد عقد الزعائف من بنی صخرور هطهم لفیفا مرهبا
 فرمتهم من لفظها بقوارع قد اوقعت بهم البلاء المکرهبا
 فکان من جمل الکلام بوارق و کان منها فی المرائر منهبا
 هدأت لها الانفاس قل بفریسه قد انشبت فیها ضیا غم مخلبا
 و ذهو بفاقره تبلد جولا ثبت الجنان لد الهزاهز قلبا
 من عظم اما اجترحوا هناك فناحب او جائر منع الشجا ان منجبا
 و بعین جبار السماء عمل لها املا لنوکی آل حرب خیبا

ص: ۲۳۰

اذ زعزت سلطانها بظلامه لبني علي جمرها قد الهبا
 وارت يزيد الرجس في نفثاتها ان الدعى عن الصراط تنكبا
 هذا و لكن الصدور بما بها حرى و صدع نالها لن يرثبا
 و عيون آل محمد عبرى لما غمزوا لهم من قبل عودا اصلبا
 و نساء آل محمد مجبورة و عقايل المختار ترسف في السبا
 و اليكم آل النبي قصيدة امضى على الخصماء من حد الضبا
 و عليكم صلى الميهمن كلما يشثوا شذا علياكم نشر الكيا

قصيده العالم الفاضل الشيخ محمد

حسين البيرجندى

لكل امرأ عند الشدائد مهرب يلوذ به لم البرية تقرب
 اذا اجتمعت حولى البلايا فملجئ موده ذى القربى بهم اتقرب
 فانهم فى الارض مثلا لكواكب بدا كوكب فيها اذا غاب كوكب
 عليهم سلام الله ارجو بحبهم نجاتى من النار التى تتلهب
 فمن فضلکم يا آل احمد اننى من الشرك و الارجاس قلبى مهذب
 فلو عرضت لى كربتته بتذكرى موالى اياكم تزول و اطرب
 لكل اناس مذهب يسلكونه و حبى لال المصطفى لى مذهب
 الاكل من و الاهم فاحبه و عن كل من عاداهم انا ارغب
 رغبت عن الدنيا بودى ذو العلى و ارجو من الرحمن ما هو طيب
 اذا اقلبت نحوى الشدائد ان لى وسيله حق للرخا و هى زينب
 هى البضعة الزهرا و انبه فاطم هى المريم الكبرى و طهر المطيب
 كريمه بطحاء عقيله هاشم صفيه عمر ان اذا هى تنسب
 و كيف اقول المدح فيها و انها قد ارتضعت در الكرامه تشرب

ص: ۲۳۱

اذا نطقت فی خدرها کل سامع لقال علی فی البریة یخطب
 ولیة حق فی البریة کلها اهذا لبيت المرتضى لك معجب
 امنیته اسرار الاله و كهفها علی اهلها من عندها تشعب
 ولیة امر الله حین قضی التقی بان یختفی امر الامام و یحجب
 و لا بدع فی الاحكام توخذ عندها و لا فی معانی الذکر عنها تکسب
 ولیدة بنت الوحی ادری بمابه ریبیة بیت الذکر بالذکر ادرب
 لها فوق رأس العالمین جمیعهم سراق اجلال لكون مضرب
 لما نفذت افضالها و صفاتها و لو كانت الاملاک و الناس کتب
 و من حلمها حارت عقول اولی النهی و فی صبرها کل الخلائق تعجب
 فو الله ما انسی الحسین ملطخا و بین یدیه زینب و هی تندب
 اخی یا اخی انت بن امی علی الثری لعمرك هذا فی العجائب اعجب
 و قتلك ذلا قد اذل رقابنا امن بعد هذا الیوم فی العیش ترغب
 اخی کیف لا ابکی دما بمدامع و جثمانک المجروح بالدم تشخب
 الهی توجهنا الیک بزینب و انک من یدعو بها لا تخیب

انر طبع میرزا اسد اللہ مطہری اصفہانی

شگفته طبع روانم بموسم گل شد از انکه باز مرا وقت ان توسل شد
 بذیل عصت صغری پناه دین هدی یگانه در ولایت عزیزه زهراء
 مکین برج سعادت شریفه دخت بتول مهین درج شہامت کریمه شبیل رسول
 همانکه روح الامین بود کمترین خدمش همانکه سرمه چشم است خاک هر قدمش
 کسیکه فخر نماید بدرگهش جبریل به پیشگاه جلالش بدی چه عبد ذلیل
 فهیمه اهل زمان و بلیغہ دوران خطاب عالمه اش کرده آن امام زمان
 مدار عمر شریفش فزون شد از پنجاه که رفت خدمت جدش با هزاران آه
 چه چهارده بگذشت از شریف ماه رجب وفات یافت ز دنیا عقیلہ فخر عرب

ص: ۲۳۲

سعادت است کسیرا که روز رحلت او بی‌پای دارد بهر خدا مصیبت او

اثر طبع میرزا غلام حسین اشرفی

دخت زهرا عصمت خلاق اکبر زینب است دختر نیک اختر زهرای اطهر زینب است
افتخار آدم و حوا شدند این ام دخت بو البشر را تاج سر زهرا و افسر زینب است
کان عصمت گوهر حلم و حیا می پرورد آری این گوهر ز صلب پاک حیدر زینب است
مریم عصر خود آن صدیقه زهرا سرشت آنکه ساید ساره بر خاک درش سر زینب است
آنکه گر سازد قبول از جان و دل منت کشد خدمتش صبح و مسا حوا و هاجر زینب است
آفتاب برج عصمت زینت حجر بتول خواهر سبطین و محبوب پیمبر زینب است
نور چشمان نبی جان علی روح بتول مظهر پروردگار حی داور زینب است
با چنین جاه و جلال و عزت و شوکت به بین در زمین کربلا بی یار و یاور زینب است
آن الم پرور که دائم داشت چشم اشکبار روز شب از داغ مرگ شش برادر زینب است
آنکه بعد از کشتن سلطان مظلومان حسین بر اسیران بود یکسر یار و یاور زینب است
چون عدو آتش بزد از کین بخرگاه حسین آنکه خود را چون سمندر زد بآتش زینب است
سر بصحرا چون نهادند اهلیت شاه دین بیکس و بیچارگانرا جمع آور زینب است
کودکان بی پر و بال برادر را ز مهر چون هما آنکو گرفتن زیر شهیر زینب است
سرپرست بیکسان در آن بیابان بلا بعد قتل خسرو مظلوم مضطر زینب است
دامن طفلی در آن دشت بلا آتش گرفت آنکه خاموشش نمود از دیده تر زینب است
خیمه بیمار چون آتش گرفت از راه کین بهر بیمار آنکه میزد دست بر سر زینب است
آنکه شد از کربلا تا کوفه و شام خراب همسفر با خولی و شمر ستمگر زینب است
آنکه زد بر چوب محمل سر در آن ساعتکه دید راس پر نور برادر در برابر زینب است
(اشرفی) چون شرح این ماتم ندارد حد حصر قصه کوتاه کن شفیعت روز محشر زینب است

اثر طبع آقای سید محمد علی جندقی

در مولودیه زینب ع
دوستان گشت عیان نور خدا پنجم ماه جمادی الاولی
از جمال و رخ بانو زینب یعنی از آینه علم و ادب
اختر پاک سماوات علا دختر شیر خدا و زهرا؟
گل نوخاسته مصطفوی سنبل فاطمی مرتضوی
مهربان خواهر و یار سبطین با حسن همدم هم کار حسین

مقدمش بر همه بادا مسعود حق نگهداردهش از چشم حسود

ص: ۲۳۳

سر و قدش چه بگلزار دمید سروهای چمن از شرم خمید
 لاله‌ای بود ز باغ ایمان که بدل داشت بسی داغ نهران
 داغش از بس بدل سوخته بود لاله سان چهره‌اش افروخته بود
 پرده چون از رخ تابنده گشود خوبرویان را آرام ربود
 حوریان محو رخ نیکویش قدسیان مات شکنج مویش
 عود ریزند بمجمهر بسیار مشکریزند ز دامان خروار
 از پی تهنیت میلادش بهر تبریک قدم شو باشش
 زد قدم چونکه باقلیم شهود رونق آل علی را افزود
 گرچه گلزار علی خرم بود خرمی بی گل زینب کم بود
 شمع جمع حرم آل عبا بود شهزاده آزاده ما
 که باو بار بمنزل برسید کشتی عشق بساحل برسید
 یعنی از بعد شهید بی سر برد این بار اسیری خواهر
 تا اسارت بشهادت یکجا زنده گرداند آئین خدا
 گلگزار نبوت چه شگفت جد او نام ورا زینب گفت
 یعنی او زینت بابش علی است که از او نور خدا منجلی است
 جلوه احمدی از او پیدا صولت حیدریش چهره‌نما
 عصمت از فاطمه احسان ز حسن داشت در خویش بنحو احسن
 سینه‌اش مخزن اسرار خدا چهره آئینه آثار خدا
 آری این نکته مسلم باشد عالمه غیر معلم باشد
 قد چون سرو سهی در برداشت تا شود خم ز غم اکبر داشت
 نگهی گرم و سری افکنده یعنی از جان بحسینم بنده
 با برادر همه جا همراهم من کمین بنده او او شاهم
 تهیم از خود و پر از اویم عشقش از روز ازل بدخویم
 بحسینش چه نظر باز نمود بی سخن شرح غم آغاز نمود

ص: ۲۳۴

مو بمو شرح پریشانی گفت داستان غم پنهانی گفت
 ناگهان شیون و فریاد نمود گوئی از دشت بلا یاد نمود
 کاین همان تشنه لب محزون است که فرات از غم او دلخون است
 این همان تشنه لب کربلاست که ازو شور قیامت برپاست
 ایدریغا که لب شط فرات میشود تشنه ازو قطع حیات
 بسکه از داغ دلش سوخته است لاله را داغ دل آموخته است
 میوه قلب رسول مدنی کشته گردد بکف قوم دنی
 لب و دندان برادر چه بدید آمدش یاد هم از چوب یزید
 داشت پیوسته نظر بر سر او مهربان خواهر غم پرور او
 که بود روز بنی شب به تنور سر نورانی آن آیه نور
 دامن مادر و آغوش پدر بود دانشکده آن گوهر
 از پدر درس شجاعت آموخت هم پرور از اسارت آموخت
 صبرش از مادر بود یسر مشق همه جا کربلا کوفه دمشق
 تا حسینش که شود کشته کین نکند ناله و فریاد و این
 گر شود قطع دو دست عباس نکشد ناله ز قلب حساس
 کشته قاسم اگر دید برش نکشد پرده و معجز ز سرش
 نعش اکبر چه به بیند در خون همچو لیلی نشود او مجنون
 بیند ار اسب برادر تنها نکند شور قیامت برپا
 سر بصحرا نهد بی پروا و حسیناه نکند در صحرا
 الغرض شهادت چه تمام با اسیران برود کوفه و شام
 مجلس کوفه گرش راه افتاد آبرو ریزد او ز ابن زیاد
 مجلس شام بنطق شیوا دشمن حق بنماید رسوا
 با برادر همه جا دست بدست دشمنان را بدهد سخت شکست
 ایدل از طالب فیضی بادب بوسه زن در گه بانو زینب

ص: ۲۳۵

سرو را بنده نوازی کن ساز جندقی را بنگاهی بنواز
گفتم این شعر بعید مولود تا شود توشه بروز موعود

اثر طبع فائز مازندرانی در مدح زینب ع

اشاره

عصمت صغری که او زینب کبری است نام زکیئه و طاهره فاطمه زهراست مام
جد کبارش بود حضرت خیر الانام باب گرامی وی علی عالی مقام
برادرانش یکی حسین و دیگر حسن
جلال او از علو بعرش رایت زده عصمت او بر ملا بانک ولایت زده
کرامتش آشکار کوس رسالت زده لسان وی در سخن نوبت آیت زده
عیان که این گل بود ز گلبن ذو المنن
شیر ز پستان علم خورد همی تا فطام ز سفره حلم برد اغذیه صبح و شام
بدامن مصطفی هماره بودش مقام زینب دامان باب که زین اب یافت نام
ز دست حق تربیت یافت ز سر علی
سیلی حسنش بین بچهره ماهتاب کم ز یکی زره‌ای ز پرتوش آفتاب
ز غیرت کبریا بروش بودی نقاب که گفت دید اجنبی جمال وی بیحجاب
دیده بیند مگر خدای را اهرمن
بصبر ختم رسل بچهره زهرا جمال به علم همچون حسن بزهد حیدر خصال
بورطه ابتلا حسین اندر فعال ازین بزرگی زهی ازین جلالت تعال
چه زن که شأنش زند بمردها تو دهن
بمدحش این بس که در زمین کرب بلا سپرد با اینکه بود حضرت زین العبا
حسین در دست وی عیال خود از وفا بصبر پیغمبری دید همه ابتلا
بقدرت داوری کشید جور ز من

ص: ۲۳۶

چه او بروز ازل کرد قبول ابتلا شدند از او در شگفت تمامی ماسوا
 اگرچه شاه شهید کشته شد از اشقیا و لیک از کوفه تا بشام آن مبتلا
 کشته شده هر دمی هزار بار از محسن
 ز یک طرف در نظر سر حسین بر سنان ز یک طرف خون جگر ز طعنه دشمنان
 ز یک طرف نالها ز شصت شش تن زنان مصیبتش این چنین تحملش آن چنان
 نکرد نفرین یکی بر آن گروه فتن
 کجائی ای شیر حق که زینت خوار شد به بین چسان اشک ریز بدشت و بازار شد
 حسین شد کشته او بیکس و غمخوار شد جدا دو دست از تن میر علمدار شد
 خفته علی اکبرش بخاک و خون بیکفن

وله ایضا

عصمت صغری که نامش زینب کبری بود مادرش خیر النساء آن زهره زهرا بود
 جد وی باشد محمد جده ام المؤمنین باب پاک وی علی عالی اعلا بود
 دختران گر فی المثل باشند فخر امهات این چنین دختر ز شوکت مفخر آبا بود
 خاک پای فضا اش کحل سواد آسیه خادمش صد بو البشر بانوی صد حوا بود
 آن شنیدی گشت مریم در لقب طهر بتول عصمت کل اوست مریم یکن از اجزا بود
 در حساب آری چه جاه قدر آن علیا جناب رفعت صد ساره اش زان بانوی عظمی بود
 دفتر محنت چه شد بنوشته از دست قضا سرخط اول رقم بر نام آن علیا بود
 آنچه او برداشت از بار محن در دهر دون فوق طوق انبیا و اولیا یکجا بود
 ناله جان سوز او آید بگوش من هنوز کومیان قتلگه در ناله و غوغا بود
 زین مصیبتها کز او دید از جفای اشقیا تا قیامت چشم فائز از الم دریا بود

ص: ۲۳۷

اثر فؤاد کرمانی

زین دخت نبی که طلعتش نور بهشت آورد و زمانه دختری حور سرشت
 چون خط جمال او بدیباچه صنع در نقطه حسن کلک قدرت نوشت
 *** این دخت علی که زینبش آمده نام بر طاق سپهر علم بدریست تمام
 تا مادر دهر دختر آورد پسر دختر نشنید کسی بدین قدر و مقام
 *** آن نخله که دوحه نبوت مغزش پیوند ولایتی است بر شاخ ترش
 البته چه زینب آورد میوه پدید طوبی که نکو است نخل طوبی ثمرش
 *** این طرفه گهر گه در رحم فاطمه سفت سریست جلالتش ز اسرار نهفت
 در ریبه علم او نظر کن که ز حلم زان نطق عجیب امام را تسلیه گفت
 *** تسلیم و رضا نگر که آن دخت بتول در مقتل کشتگان چو فرمود نزول
 شکرانه سرود کی خداوند جلیل قربانی ما به پیشگاه تسو قبول
 *** سر حلقه آن زنان که بودند اسیر بود آن علویه اشجع از شیر دلیر
 اندیشه بدل نداشت زان کوه سپاه زیرا که بچشم او جهان بود حقیر
 *** آن اختر آسمان و عرفان کمال از برج حرم دوید با فر و جلال
 تابنده چه ماه شد بمیدان سپاه خورشید زنی که مات از او عقل رجال

ص: ۲۳۸

تابان قمر جمالش از زیر نقاب چون جلوه آفتاب از خلف سحاب
 معجز بسرش محیط چون ظلمت شب وان طلعت شب نکشته بر بدر حجاب
 *** آن مهر سپهر حلم و گردون وقار میریخت ز دیده اشک چون ابر بهار
 چون حرکت آسمان روان شد بزمین بی صبر و قرار لیک با صبر و قرار

اثر طبع اکبر آقا متخلص بمظلوم

دخت شیر حق ولی الله داور زینب است نور چشم حضرت زهرای اطهر زینب است
 اخت شبیر شبر آئینه ایزد نما قوت قلب نبی پاکیزه گوهر زینب است
 بعد زهرا میتزد خیر النساء خواندن و را بل بمردان سرور هادی رهبر زینب است
 دین احمد در جهان از صبر او شد استوار در حریم قرب حق با شوکت و فر زینب است
 گر بگویم زن کجا زن اینچنین دارد شرف ز آنچه توصیفش کنم بیشک فروتر زینب است
 میکند شمس و قمر از طلعت او کسب نور بهر انوار حقیقت بنت حیدر زینب است
 آنکه از حلمش بپا این رایت اسلام کرد آنکه شد بر خسرو بی یار یاور زینب است
 آنکه از مریم گرفته سبقت اندر بندگی آنکه از حوا و هاجر هست برتر زینب است
 آنکه باشد دست حق در آستین عصمتش آنکه دارد علم حق بیحد و بیمر زینب است
 آنکه از سطوت بود مانند بابش مرتضی و آنکه در رفعت بود همچون پیمبر زینب است
 آنکه اندر بردباری فرد بود و بی عدیل آنکه سرمست ازل شد با برادر زینب است
 آنکه در قالو بلی شد عازم رنج و بلا آنکه اینشوق و محنت داشت بر سر زینب است
 آنکه اندر هر مصیبت بود غمخوار حسین آنکه بد بر شاهدین هم روح و پیکر زینب است
 آنکه شد راحت بروز نیمه ماه رجب از جفا و رنج بی پایان سراسر زینب است
 آنکه گیرد دست از (مظلوم) پر جرم و گناه
 در سؤال قبر و اندر روز محشر زینب است

ص: ۲۳۹

مرثیه از گلچین نوائی**اشاره**

زینب چه دید بر سر نی رأس شاهرا بر نه فلک نمود روان بیک آه را
 از خاک و خون بنول سنان دید منخسف آن رخ که کرده بود خجل مهر و ماه را
 گفتا بناله‌ای که نبودی بعهد سر روشن ز روی خویش تن عرش اله را
 جای تو بود بر سر دوش نبی چرا کردی سر سنان سنان جایگاهرا
 شرط وفا نبود که تنها گذاشتی در دست اهل ظلم من بی‌پناه را
 آن ظلمها که کردی پشیمان نمیکند ابن زیاد سنگدل دین تباہ را
 سجاد غل بگردن و مسرور ابن سعد بین تا فلک رساند کجا اشتباه را
 چون بر سر تو دست رسم نیست میکنم از بهر چاره بر سر خود خاک راه را
 آن یک بکعبه میزدم دیگری بسنک آخر گناه چیست من بی‌گناه را
 از بعد خویش بی‌کسی من نظاره کن یک تن چسان کشم ستم یک سپاه را
 بر باد داده خرمن صبرم جفای شمر آری چسان تحمل کوهست کاه را
 نه طاقتی که بر سر نی بنگرم سرت نه صبر کز رخ تو بیوشم نگاه را
 از گریه گر سفید شود چشم من چه سود نتوان نمود چاره بخت سیاه را
 محنت ز بسکشیدم دیدم که برده است از یاد من مقدمه عز و جاه را
 از من گذشته‌ای ایسر پرخون مکن دریغ ز اطفال خویش مرحمت گاهگاه را

وفیه ایضا

برادر از غم تو چشم خونفشان دارم ز حال غربت تو آتشی بیجان دارم
 تو شاه عالم ایجاد و بی‌مدد کاری ز درد بی‌کسیت همچو نی فان دارم
 تو حجت حقی و با تو کوفیان بستیز هزار ناله بی‌داد کوفیان دارم
 فدای قلب فکار تو یا حسین زینب ز حال زار تو نی صبر و نی توان دارم
 نه دسترس که کنم یاریت در اینصحرا نه طاقت غمت ایشاه انس و جان دارم

ص: ۲۴۰

ولی برای تصدق بخاک مقدم تو دو آهوان خطا حاصل جهان دارم
 بجن و انس تو امروز حشمه‌اللهی منت دوران ملخ اینک ارمان دارم
 نظر ز لطف بمور ضعیف نالان کن که چشم جود و عطایت ز آستان دارم
 مکن امید مرا ناامید یا مولا بخاک پای تو امیدم آنچنان دارم
 اجازتی که بتن هردو را کفن پوشم که بی‌رخ تو چه حاجت بکودکان دارم

اثر طبع خائف لاهیجانی

مگو زینب بگو ام المصائب کاندترین عالم قضا آماده بهرش صد بلای ناگهان دارد
 مگو زینب بگو یک آسمان صبر شکیبائی غلط گفتم ز صبرش شرمساری آسمان دارد
 گهی در ماتم جد کبارش رخت غم در بر گهی از داغ مادر دیده‌های خون چکاندارد
 گهی بیند پدر را لحه از خون سرش رنگین گهی از داغ هجران حسن قد کمان دارد
 بهمراه حسین گاهی ز نیرنگی چرخ دون بسوی کربلا بار سفر با یاوران دارد
 در انوادی زمانی شش برادر را کفن پوشید گهی از بهر قربانی دو طفل خوش‌زبان دارد
 گهی بیند بجای شادی قاسم عزای او گهی بر سینه داغ اکبر رعنا جوان دارد
 گهی بیند جدا بازوی عباس علی از تن دو چشم پر ز خون بر اصغر شیرین‌زبان دارد
 گهی راس حسین بر نیزه کین جلوه گر بیند گهی غم بهر سجاد علیل و ناتوان دارد
 گهی بر جسم عریان حسین گرید گهی بر سر غم بیچارگی‌های نوای کودکان دارد
 سوار ناقه عریان بشام و کوفه ویران گهی عزم سفر با اهل بیت بیکسان دارد
 گهی بازار کوفه ازدهام خلق می‌بیند گهی در شام در ویرانه ذلت مکان دارد
 گهی در مجلس شوم یزید مرتد و کافر نظر بر رأس مذبوح حسین و خیزران دارد

ص: ۲۴۱

خنامه مسک

اشاره

اثر طبع مرحوم حضرت حجة الاسلام

شیخ محمد حسین اصفهانی [در مدح حضرت زهرا سلام الله علیها]

مشار الیه صد و ده بیت در یک قصیده مولودیة فاطمه زهراء سلام الله علیها انشا فرمودند.

حقیر در جلد اول ص ۶۷ چهارده بیت آنرا نقل کردم و بر بقیة آن ظفر نیافتم چون جلد ثانیرا مشغول طبع شدیم بیست و سه بیت دیگر آن قصیده بداست آمد آن را در ص ۱۹۲ نقل کردیم تا در این ایام بیست و چهار قصیده از مشار الیه بنام انوار القدسیه در نجف بطبع رسید.

از جمله قصیده مشار الیهها است با اینکه از موضوع این جلد سوم خارج است مع ذلك نتوانستم چشم پوشم و آنرا نادیده بگیرم فلذا بقیه قصیده را که در اینجا که خاتمه ترجمه دخترش علیا مخدره زینب است نقل میکنم و بمصداق خنامه مسک از نقل قصاید سخن را خاتمه میدهم.

تطورت فی افضل الاطوار نتیجة الادوار و الاكوار

تصورت حقیقة الكمال بصورة بدیعة الجمال

مصونته عن كل رسم و سمه مرموزة فی صحف المکرمة

صدیقة لا مثلها صدیقه تفرع بالصدق عن الحقیقة

بدا بذلك الوجود الزاهره سر ظهور الحق فی المظاهره

وجها من الصفات العالیه علیه دارت القرون الخالیه

مرفوعة الهمته و العزیمه عن نشأة الزخارف الذمیمه

رضیعة الوحی من الجلیل حلیفة المحکم و التنزیل

مفطومة من زلل الالهواء معصومة من وصمة الخطاء

معربة بالستر و الحیاء عن غیب ذات باریء الاشیاء

ص: ۲۴۲

راضية بكل ما قضى القضا بما يضيق عنه واسع الفضاء
 زكية عن وصمة القيود فهي غنية عن الحدود
 يا قبلة الارواح و العقول و كعبة الشهود و الوصول
 و ما الحطيم عند باب فاطمه بنورها تطفاء نار الحاطمه
 و بيتها المعمور كعبة السما اضحى ثراه لثريا ملثما
 و خدرها السامى رواق العظمه و هو مطاف كعبة المعظمة
 حجابها مثل حجاب الباري بارقة تذهب بالابصار
 تمثل الواجب فى حجابها و كيف بالاشراق من قبابها
 يا درة العصمة و الولاية من صدف الحكمة و العناية
 و النير الاعظم منها كالسها كيف و لا حد لها و المنتهى
 يا دوحه جازت سنام الفلك بل جاوز السدره فرعها الزكى
 يا دوحه اغصانها تدلت بموضع فيه العقول ضلت
 دنت الى مقام او ادنى فلا تتبع من ذلك اعلى مثلا
 ما شجر الطور و اين الشجره من دوحه المجد الاثيل المثمره
 و انما السدره و الزيتونه عنوان تلك دوحه الميمونه
 اثمارها الغر مجالى الذات مظاهر الاسماء و الصفات
 مبادئ الحياه فى البدايه و منتهى الغايات فى النهايه
 اثمارها عزائم القرآن فى صفحات مصحف الامكان
 اثمارها منابت للمعرفة من جنه الذات غدت مقتطفه

تهنئة سيد الرسل بها

لك الهناء يا سيد الوجود فى نشأت الغيب و الشهود
 بمن تعالى شأنها عن مثل كيف و لا تكرار فى التجلى
 لا ينشئ هياكل التوحيد فكيف بالنظير و النديد
 و ملتقى القوسين نقطة فلا ترى لها ثانية او بدلا

ص: ۲۴۳

وحيدة فى مجدها القديم فريده فى احسن التقويم
 بشراك يا ابا العقول العشره بالبضعه الطاهره المطهره
 مهجه قلب عالم الامكان و بهجه الفردوس و الجنان
 عزتها الغراء مصباح الهدى يعرف حسن المنتهى بالمبتدى
 و فى محياها بعين الاوليا عينان من ماء الحياه و الحيا
 بل و جهها الكريم وجه البارى و قبله العارف بالاسرار
 بشراك يا خلاصه الامجاد بصفوه الامجاد و الانجاد
 ام الكتاب و انبه التنزيل ربه بيت العلم بالتاويل
 بحر الندى و مجمع البحرين قلب الهدى و مهجه الكونين
 واحده النبى اول العدد ثانيه الوصى نسخه الاحد
 و مركز الخمسه من اهل العبا و محور السبع علوا و ابا
 لك الهنا يا سيد البريه باعظم المواهب السنيه
 اتاك طاوس رياض القدس بنفحه من نفحات الانس
 من جنه الصفات و الاسماء جلت عن المديح و الثناء
 فار تاحت الارواح من شميمها و اهتزت النفوس من نسيمها
 بها انتشى فى الكون كل صاح و طابت الاشباح بالارواح
 تحى بها الارض و من عليها و مرجع الامر غدا اليها
 ان حديث الباب ذو شبحون مما جنت به يد الخون
 و لا تزيل حمرة العين سوى بيض السيوف يوم ينشر اللواى
 و للسياط رنة صداها فى مسمع الدهر فما اشجاها
 و لست ادرى خبر المسمار سل صدرها خزانه الاسرار
 و فى جنين المجد ما يدمى الحشا و هل لهم اخفاء امر قد فشى
 الباب و الجدار و الدماء شهود صدق ما به خفاء

ص: ۲۴۴

لقد جنى الجانى على جنينها فاندكت الجبال من حنيها
 اتمنع المكروبة المقروحة عن البكا خوفا من الفضيحة
 تا الله ينبغي لها تبكى دما ما دارت الارض و دارت السما
 لفقد عزها ابيها السامى و لا هتضامها و ذل الحامى
 اتستباح نحلة الصديقه وارثها من اشرف الخليقه
 كيف يرد قولها بالزور اذ هو رد آية التطهير
 يؤخذ الدين من الاعرابى و ينبذ المنصوص فى الكتاب
 فاستلبو ما ملكت يداها و ارتكب الخزيه منتهاها
 يا ويلهم قد سئلوها البيئه على خلاف سنه المبيئه
 وردهم شهادة الشهود اكبر شاهد على المقصود
 و لم يكن سد الثغور غرضا بل سد بابها و باب المرتضى
 ابضعت الطهر العظيم قدرها تدفن ليلا و يعفى قبرها
 ما دفنت ليلا بستر و خفا الا لوجدها على اهل الجفا
 ما سمع السامع فيما سمعا مجهولة بالقدر و القبر معا
 يا ويلهم من غضب الجبار بظلمهم ريحانه المختار
 و هر بيتى كه در بين ساقط كرديم چون در جلد اول و ثانى آنرا ذكر کرده بوديم ديگر اعاده نداديم و الحمد لله رب العالمين.

ام کلثوم الكبرى بنت فاطمة

اشاره

الزهره سلام الله عليهما
 ابن عبد البر در استيعاب او را نامبرده.
 و سبط ابن جوزى در تذكرة الخواص گويد حضرت فاطمه ع را باين ترتيب فرزند بود.
 حضرت حسن بعد حضرت حسين بعد زينب بعد ام کلثوم

ص: ۲۴۵

و علامه خبیر سید محسن عاملی او را در اعیان الشیعه ذکر کرده و در آخر ترجمه او گوید او را تزویج کردند بعون بن جعفر طیار رضی الله عنه

و در استیعاب و اصابه و اسد الغابه داستان تزویج ام کلثومرا بعمر بن الخطاب آورده‌اند و اخباری برای این مناکحه ساخته‌اند و یافته‌اند و در السنه عوام کالانعام انداخته‌اند تا اینکه در اسفار سینه آنها را ضبط کرده‌اند و شخص دانشمند بصیر بعد از تامل در اخبار قطع پیدا میکند که اصلا چنین واقعه‌ای و چنین مناکحه‌ای وجود پیدا نکرده است این قصه مثل روایات بسیاری است که در فضائل و مناقب ابو بکر و عمر وضع کرده‌اند که هیچیک صحت ندارد و کثرت اختلاف در قصه و اخبار متناقضه وارده در این موضوع خود نیز دلیل بر عدم وقوع او است و مجمع این اقوال در جلد زینبیه ناسخ است و حقیر تفصیل آنرا در جلد ثانی الکلمه (التامه) ایراد کرده‌ام و اصلا عقیده ندارم که این مناکحه واقع شده باشد و چون ثمری مترتب نمیشود بر نفی و اثبات او فلذا از تفصیل آن اعراض کردیم.

علامه مامقانی در رجال خود میفرماید ام کلثوم کنیه زینب الصغری و قد کانت مع اخیها الحسین بکربلا و کانت مع السجاد الی الشام ثم الی المدینه و هی جلیله القدر فهیمه بلیغه و فی الاخبار ان عمر بن الخطاب تزوجها غصبا و انکر ذلك جمع و حیث لا یترتب علی تحقیق ذلك ثمر و کان یصعب الالتزام باحد الشقین طویناه اشتغالا بالاهم انتهى.

و لا- یخفی آنچه در تحت این عنوان ذکر میشود فقط بنام ام کلثوم است ولی معلوم نیست علی نحو الجزم که ام کلثوم که یکی از کینهای زینب کبری است مراد است یا ام کلثوم وسطی است که خواهر علیا مخدره زینب باشد یا ام کلثوم صغری که دختر زینب یا خواهر پدری او باشد فکیف کان در این اوراق آنچه بنام ام کلثوم است تحت این عنوان ذکر میشود.

و قد روی ان الزهراء ع لما توفیت خرجت ام کلثوم و علیها برقعها تجر ذیلها متجلله برداء و هی تقول یا ابتاه یا رسول الله الان حقا فقدناک فقدنا لا لقاء بعده ابدا).

ص: ۲۴۶

روایت شده است که چون علیا مخدره زهرا حضرت سیده النساء دنیا را وداع گفت حضرت ام کلثوم برقی بصورت انداخته و عبائی بر سر کشیده که دامن آن بروی زمین میکشید و با ناله جان‌سوز همی گفت یا ابتاه یا رسول الله الان پنهان شدن تو از نظر ما مصیبت و سختی او آشکار گردید و این فراقی است که هرگز لقائی بعد از او نخواهد بود.

و قال المفید و الشیخ الطوسی فی الامالی انه لما ضرب امیر المؤمنین ع احتمال فادخل داره فقعدت لبابه عند راسه و جلست ام کلثوم عند رجليه ففتح عينيه فنظر اليها فقال الرفیق الا علی خیر مستقر و احسن مقيلا فنادت ام کلثوم وا ابتاه ثم جائت الى عبد الرحمن بن ملجم و قالت يا عدو الله قتلت امیر المؤمنین ع قال انما قتلت اباک قالت يا عدو الله انی لا رجوان لا یکون علیه بأس قال فاراک لها تبکین علیه و الله لقد ضربته ضربته لو قسمت بین اهل الکوفه لاهلکتهم.

یعنی هنگامی که ابن ملجم ملعون ضربت بر فرق امیر المؤمنین زد آنحضرت را بسوی خانه حمل دادند لبابه بالای سر آن حضرت نشست و ام کلثوم نزدیک قدم‌های آن حضرت جلوس داد این وقت دیدهای حق‌بین خود را گشود و بجانب ام کلثوم نظری نمود و فرمود اکنون بسوی خداوند مهربان سفر میکنم که بهتر مقام و نیکوتر منزلی است.

ناله ام کلثوم بلند شد بوا ابتاه سپس بنزد ابن ملجم آمد فرمود ای دشمن خدا کشتی امیر المؤمنین را آنملعون گفت من نکشتم امیر المؤمنین را بلکه پدر ترا کشتم آنمخدره فرمود امیدوارم که بر پدرم از این ضربت باکی نباشد آنملعون گفت گویا نگرانم که بر پدرت ناله و گریه بنمائی برای اینکه ضربتی بر او زدم که اگر آنرا بر همه اهل کوفه قسمت کنند همه را هلاک خواهد کرد.

مجاری احوال ام کلثوم در زمین کربلا

اشاره

ابو مخنف از ام کلثوم حدیث کند که بعد از قتل حسین شنیدم که گوینده‌ای این اشعار بگفت ولی او را ندیدم.

ص: ۲۴۷

و الله ما جئتكم حتى بصرت به بالطف منعفر الخدين منحورا
 و حوله فتية تدمى نهورهم مثل المصابيح يغشون الدجى نورا
 و قدر كضت ركابى كى اصادفه من قبل يلثم وسط الجنة الحورا
 فردنى قدر و الله بالغه و كان امر قضاء الله مقدورا
 كان الحسين سراجا يستضاء به و الله يعلم انى لم اقل زورا
 ام كلثوم ميفرمايد او را سوگند دادم چه كس باشى گفتم ملكى از ملوك جن باشم با قوم خویش آمدم كه حسين را نصرت كنم
 وقتى رسيدم كه او را كشته ديدم

اشعار ام كلثوم در مصيبت حسين ع

در ناسخ التواريخ مى فرمايد چون آن حضرت بدرجه رفيعه شهادت رسيد و صداى شيهة ذو الجناح را ام كلثوم شنيد اين اشعار را با
 سوز و گداز قرائت كرد.
 مصيبتى فوق ان ارثى باشعارى و ان يحيط بها علمى و افكارى
 فاليوم انظره بالترب منجدلا لو لا التحمل طاشت فيه افكارى
 كان صورته فى كل ناحية شخص يلايم ازمانى و اخطارى
 جاء الجواد فلا اهلا بمقدمه الا لوجه حسين طالب الثارى
 ما للجواد لحاه الله من فرس ان لا يجندل دون الضيغم الضارى
 يا نفس صبرا على الدنيا و محتتها هذا الحسين قتيل بالعرى عارى
 چون ذو الجناح با زين و اژگون و يال كاكل غرقه بخون بدر خيمها رسيد ام كلثوم مقنعه از سر بيفكند و سخت بگريست و اشاراتى
 بجانب خواهر خود زينب نمود و اين مرثيه بسرود.
 لقد حملتنى فى الزمان نوابه و مزقنا انيابه و مخالبه
 و اخنى علينا الدهر فى دار غربه و دنت بما نخشى علينا عقاربه
 و افجعنا بالاقربين و شئت يداه لنا شملا عزيزا مطالبه
 و اودى اخى و المرتجى فى النوائب و عمت رزاياه و جلت مصائبه

ص: ۲۴۸

حسین لقد امسى به الترب مشرقا و اظلم من دين الاله مذاهبه
 لقد حل بي منه الذی لو يسيره اناخ على رضوى تداعت جوانبه
 و يحزنى انى اعيش و شخصه مغيب و فى تحت التراب ترائبه
 فكيف يعزى فاقد شطر نفسه فجانبه حى و قدمات جانبه
 فلم يبق لى ركن الوذ بركنه اذاغالى فى الدهر مالا اغالبه
 تمزقنا ايدى الزمان وجدنا رسول الذى عم الانام مواهبه
 و نیز در ناسخ گوید که چون بغارت خيام طاهرات پرداخته‌اند عمر سعد برسید زنان اهلیت بر روی او صیحه زدند و سخت
 بگریسته‌اند عمر سعد فرمان کرد کس بخیمه زنان نشود و آن جوان بیمار را کس تعرض نکند و هیچکس از این خيام بیرون نشود
 اهل بیت گفته‌اند حکم کن که آنچه از ما برده‌اند مسترد دارند تا بتوانیم سر و روی پوشیده داریم عمر سعد حکم کرد که هرچه
 بردند مسترد دارند ولی ابد کسی چیزی رد نکردند ام کلثوم بگریست و این اشعار بسرود

فقد نقضت منى الحيوت و اصبحت على فجاج الارض من بعدكم سجنا
 قفوا و دعونا قبل بعدكم عنا وداعا فان الجسم من اجلكم مضنى
 سلام عليكم ما امر فراقكم فيا ليتنا من قبل ذا اليوم قد متنا
 و انى لارثى للغريب و اننى غريب بعيد الدار و الاهل و المغنا
 اذا طلعت شمس النهار ذكركم و ان عزبت جددت من اجلكم حزنا
 لقد كان عيشى بالاحبته صافيا و ما كنت ادرى ان صحبتنا تفنى
 فوالله قد ضاق اشتياقى اليكم و لم يدع التغميض لى بعدكم جفنا
 و قد بارحتنى لوعه البين و الاسى و قد صرت دون الخلق لى مفزعا سنا
 و قدر حلوا عنى احبه خاطرى فما احد منهم على غربتى حنا

خطبه‌ علیا مخدره ام کلثوم در کوفه

سید بن طاوس در لهوف میفرماید بعد از ذکر خطبه‌ علیا مخدره فاطمه بنت الحسین ام کلثوم این خطبه را قرائت نمود.

ص: ۲۴۹

(قالت يا اهل الكوفة سوئة لكم مالکم خذلتم حسينا و قتلتموه و انتھيتم امواله و ورثتموه و سبيتم نساءه و نكبتموهن فتابلكم و سحقا ويلکم ا تدرون ای دواه دھتکم و ای وزر علی ظهورکم حملتم و ای دماء سفکتموها و ای اموال نهبتموها و ای کریمه سبيتموهن و ای صبيہ سلتموهن قتلتم خير رجالات بعد النبي و نزع الرحمة من قلوبکم الا ان حزب الله هم الفائزون و حزب الشيطان هم الخاسرون ثم قالت.

قتلتم اخي صبيرا فويل لامکم ستجزون نارا حرها يتوقد
سفکتكم دماء حرم الله سفکها و حرما القرآن ثم محمد
الافا بشروا بالنار انکم غدا لفي سقر حقا يقينا مخلد
و اني لابی فی حیوتی علی اخي علی خير من بعد النبي مولد
بدمع غریز مستهل مکفکف علی الخدمنی دائما لیس یجمد

یعنی ام کلثوم می‌فرماید ای اهل کوفه قبیح باد روهای شما چه پیش آمد شما را که از نصرت حسین دست باز داشتید و او را مخدول کردید تا اینکه او را شهید کردید و اموال او را غارت کردید و آنرا میراث خود بحساب گرفتید و عیالات او را اسیر کردید و آنها را برهنه و دچار بدبختی نمودید اف باد بر شما و دور باد رحمت حق از شما ای وای بر شما آیا میدانید چه مصیبتی بزرگ بر سر پا کردید و چه گناه عظیمی بر پشت خود حمل دادید و چه خون طاهری را ریختید و چه اموال را غارت کردید و چه دختران پرده‌نشین و بانوان آل طه و یس را اسیر کردید کشتید کسی را که بهتر از همه جهانیان بود بعد از رسول خدا و از سو کردار شما رحمت از دل‌های شما برطرف گردید و دچار قساوت و ضلالت شدید همانا حزب خداوند فائز و رستگارند و حزب شیطان خاسر و زیان کار مادرهای شما بعزایتان به‌نشیند بسختی کشتید برادر مرا بزودی جزا داده خواهید شد بآتشیکه خاموش شدنی ندارد و ریختید خونیرا که خداوند متعال و قرآن و رسول خدا آنرا حرام کرده بود همانا بشما بشارت بدهم که فردای قیامت در قعر جهنم مخلد خواهید بود و من تا زنده هستم بر برادرم می‌گیرم که او بهتر مولودی

ص: ۲۵۰

بود بعد از رسولخدا با شکیک چون سیل جاری بصورت من متراکم باشد و هرگز خشک نشود و این سوز ناله و آه ساکن نگردد.

کلمات ام کلثوم با ابن زیاد

در ناسخ گوید چون زینب سلام الله علیها در مجلس ابن زیا سخن او پایان یافت چنانچه ذکر شد در ترجمه او ام کلثوم بسخن آمد فرمود.

یابن زیاد ان کان قرت عینک بقتل الحسین فقد کانت عین رسول الله قرت برؤیته و کان یقبله و یمص شفطیه و یحمله هو و اخوه علی ظهره فاستعد غدا للجواب

در این جمله میفرماید ای پسر زیاد اگر تو بقتل حسین چشم تو روشن گردید هرآینه چشم رسولخدا بدیدار او خورسند میشد و همی حسین را می‌بوسید و لبهای او را می‌مکید و او را در آغوش میکشید و گاهی بر دوش خود سوار مینمود او را با برادرش حسن پس مهیا شو که فردای قیامت بهین جواب رسولخدا را چه خواهی داد

منع کردن ام کلثوم صدقه اهل کوفه را

مسلم جصاص گفت مردم کوفه را دیدم که بر اطفال اهلیت علیهم السلام رقت کردند و از در بام نان و خرما بایشان بذل می‌نمودند و کودکان مأخوذ میداشته‌اند و بر دهان میگذاشته‌اند ام کلثوم آن نان پارها را و جوز و خرما را از دست و دهان کودکان می‌ربود و میافکند پس بنک بر اهل کوفه زد و فرمود یا اهل الکوفه ان الصدقه علینا حرام ای اهل کوفه دست از بذل این اشیا باز گیرید که صدقه بر ما اهل بیت روا نیست و مخفی نماند که صدقه واجب بر اهل بیت علیه السلام حرام است لکن ام کلثوم علیها سلام عموم صدقاترا مکروه میداشت علی الخصوص باین ذلت و خواری بالجمله زنان کوفیان بر ایشان زارزار میگریستند و این وقت ام کلثوم سر از محمل بیرون کرد فقالت لهم یا اهل الکوفه تفتلنا رجالکم و تبکینا نسائکم فالحاکم بیننا و بینکم الله یوم فصل القضا فرمود ای اهل کوفه مردان شما مردان ما را میکشند و زنان شما بر ما گریه میکنند در فردای قیامت خداوند متعال بین ما و شما حکم خواهد فرمود

اشعار ام کلثوم در قادسیه و قنسرین

قنسرین بگسر قاف و فتح نون و تشدید سین مهمله و کسر راء و سکون یاء و نون نام بلدی است در یک منزلی حلب و مردم او همه از شیعیان علی علیه السلام بودند در وازها را بسته‌اند و از فراز باره مردم آن جماعت را همی لعن میکردند و آنها را برمی احجار طرد و منع مینمودند و همی گفته‌اند ای قاتلان اولاد رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلّم اگر همکان کشته شویم یک تن از شما را در این شهر راه ندهیم در این وقت ام کلثوم با دیده خون‌بار و دل داغ‌دار این اشعار بسرود.

کم تنصبون لنا الاقتاب عاریه کاننا من بنات الروم فی البلد
الیس جدی رسول الله ویلکم هو الذی دلکم قصدا الی الرشید
یا امه السؤ لاسقیا لربکم الا عذابا کما اخنی علی لبد
و ام کلثوم در قادسیه این اشعار بسرود.
ماتت رجالی و افنی الدهر ساداتی الخ
که در ترجمه علیا مخدره زینب ع سبق ذکر یافت.

اثر دعای ام کلثوم در سیبر

و نیز در ناسخ گوید که چون اهلبیت رسولخدا را به سیبور کوچ دادند سیبور بکسر سین و سکون یاء المشنات من تحت و کسر الباء و فتح و او بعدها را نام شهریست نزدیک کفر طاب بالجمله اهل سیبور انجمن شدند پیران و جوانان گرد آمدند شیخی سالخورده از میان برخواست و او از آن مردم بود که ادراک صحبت عثمان کرده بود گفت انگیزش فتنه نکنید همانا این سر را در تمام امصار و بلدان گرداتیدند و کسی از در منع سخن نکرده بگذارید تا از بلد شما هم بگذرانند جوانان گفته‌اند که و الله هرگز نگذاریم این قوم پلید بقدوم خویش بلد ما را آلایش دهند در زمان بشتافته اند و قنطره عبره را از آب قطع کردند و ساخته جنک شدند حرب در پیوست و رزمی سخت بر پای ایستاد چندانکه ششصد تن از لشکر ابن زیاد دست‌خوش تیغ فولاد شدند

ص: ۲۵۲

و جماعتی نیز از جوانان سیبور رهینۀ خاک شدند در این وقت ام کلثوم فرمود این بلد را نام چیست گفته‌اند سیبور فقالت اعذب الله شرابهم و ارحص اسعارهم و رفع ایدی الظلمۀ عنهم.

ابو مخنف گوید از اثر دعای ام کلثوم اگر جهان همه انباشته ظلم و جور بودی در اراضی ایشان جز آیت نعمت و بذل و رایت قسط و عدل افراشته نگشتی.

اثر دعای ام کلثوم در بعلبک

و نیز در ناسخ گوید چون اهلیت رسولخدا را به بعلبک نزدیک کردند بحاکم بعلبک نگاشته‌اند که اینک سرهای خوارج و اهلیت ایشان است که بدرگاه امیر یزید حمل میدهند علف و آذوقه مهیا کن و ما را تلقی فرما حاکم بعلبک فرمان داد تا جای آسایش و آرامش از بهر ایشان مهیا ساخته‌اند و از سویق و سکر و دیگر مشروبات و مأکولات فراهم آوردند و دفوف بناخته‌اند و رایتها برافراشته‌اند و باد در بوقات بردمیداند و آن کافران را استقبال کردند و بشهر درآوردند در این وقت ام کلثوم ع فرمود این بلد را نام چیست گفته‌اند بعلبک فقال اباد الله تعالی خضرائهم و لا اعذب الله شرابهم و لا رفع الله ایدی الظلمۀ عنهم.

قال ابو مخنف و لو ان الدنيا كانت مملوءة عدلا و قسطا لما انالهم الا ظلما و جورا) آنمخدره چون در حق آنها نفرین کرد که خدای تعالی نابود کند وسعت معیشت شما را و خوش گوار نگرداند آب شما را و دست ظالمان را از سر شما کوتاه نکند ابو مخنف گوید اگر همه دنیا را عدالت و رفاهیت فروگیرد در بعلبک جز آثار ظلم و بیچارگی چیز دیگر نیست.

ورود ام کلثوم بدروازه شام

و کلمات او با شمر

سید بن طاوس در لهوف گوید که چون اهلیت ع را بشام آوردند چون بنزدیک دووازه رسیدند ام کلثوم شمر بن ذی الجوشن را طلب نمود فرمود مرا با تو حاجتی

ص: ۲۵۳

است گفت حاجت چیست فرمود اینک شهر دمشق است ما را از دروازه‌ای داخل کن مردمان کمتر انجمن باشند و سرهای شهدا را بگو از میان محملها دور کنند تا مردم بنظاره سرها اشتغال ورزند و کمتر بحرم رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم بنگرند شمر که خمیرمایه شرارت بود چون مقصود آن مخدره بدانست یکباره برخلاف مقصود آن مخدره کمر بست فرمان داد تا سرهای شهدا را در خلال محملها جای دهند و ایشان را از دروازه ساعات که مجمع رعیت و رعای است درآورند تا مردم بیشتر بر آنها نظاره بنمایند.

و در ناسخ گوید در آنحال شمر حامل سر حضرت حسین ع بود همی گفت (انا صاحب رمح طویل انا قاتل الدین الاصلیل انا قتلت ابن سید الوصیین و اتیت براسه الی یزید امیر المؤمنین) .

ام کلثوم چون بشنید که شمر دارد افتخار میکند و میگوید من صاحب نیزه بلند و کشنده فرزند ارجمند سید اوصیاء و قتال کننده با دین اصیل پایه بلند می‌باشم یک‌باره آتش خشمش زبانه زدن گرفت فرمود (و فیک الکثکث یا لعین بن اللعین الا لعنة الله علی الظالمین یا ویلک ا تفتخر علی یزید الملعون بن الملعون بقتل من ناغاه فی المهد جبرائیل و من اسمه مکتوب علی سرادق عرش الجلیل و من ختم الله بجده المرسلین و قمع بایه المشرکین فاین مثل جدی محمد المصطفی و ابی علی المرتضی و امی فاطمه الزهرا صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین).

یعنی خاک بر دهانت باد ای ملعون لعنت خداوندی بر ستمکاران وای بر تو آیا فخر میکنی بر یزید ملعون که بقتل رسانیدی کسیرا که جبرئیل در گهواره برای او ذکر خواب میگفت و نام گرامیش در سرادق عرش جلیل پروردگار مکتوب است کشتی کسیرا که خداوند متعال بجدهش رسولخدا پیغمبری را خاتمه داد آیا افتخار تو این است که بقتل رسانیدی کسیرا که پدرش نابودکننده مشرکین بود کجا جدی و پدری و مادری مثل جد و پدر و مادر من بدست شود خولی اصبحی که نگران این بیانات بود گفت با ام کلثوم تا بین الشجاعة و انت بنت الشجاع یعنی تو هرگز از شجاعت

ص: ۲۵۴

سر برنتابی همانا تو دختر مرد شجاعی باشی.

و در ترجمه علیا مخدره زینب یاد کردیم داستان کنیز خواستن مرد سرخ موی و در آخر روایت سید در لهوف چنین است فقالت ام کلثوم الحمد لله الذی عجل لك العقوبه فی الدنيا قبل الاخره فهذا جزاء من يتعرض لحرم رسول الله) هكذا فی عاشر البحار ایضا.

مراجعت ام کلثوم از شام بمدينه و مرثيه او

در عاشر بحار و غیر آن مرویست که چون یزید عیال الله را خواست روانه مدینه نماید اموال و ائقال و عطایا بر زبر هم نهاد الخ. آنچه در ترجمه علیا مخدره زینب سبق ذکر یافت آنگاه روی بمدینه نهادند چون دیوارهای مدینه نمودار گردید ام کلثوم با دلی پر از انده سیلاب اشکش متراکم گردید بقرائت این مرثیه پرداخت و زمین و آسمانرا منقلب ساخت.

مدینه جدنا لا تقبلیا فبا لحسرات و الاحزان جئنا

الا اخبر رسول الله عنا بانا قد فجعتنا فی اخینا

و ان رجالتنا بالطف صرعی بلا روس و قد ذبحوا البیننا

و اخبر جدنا انا سلینا و بعد السلب یا جدا سینا

و رهطک یا رسول الله اضحوا عرایا با لطفوف مسلینا

و قد ذبحو الحسین و لم یراعوا جنابک یا رسول الله فینا

فلو نظرت عیونک للاساری علی اقتاب الجمال محملینا

رسول الله بعد الصون صارت عیون الناس ناظره الینا

الا یا جدنا قتلوا حسینا و لا یرعوا جناب الله فینا

الا یا جدنا بلغت عدانا مناها و اشتقی الاعداء فینا

لقد هتکوا النساء و حملوها علی الاقتاب قهرا اجمعینا

و زینب اخرجوها من خباها و فاطم و اله تبدی الانینا

سکینه تشتکی من حروجد تنادی الغوث رب العالمین

ص: ۲۵۵

و زین العابدین بقید دل و رامو قتله اهل الخثوت
 فبعدهم علی الدنیا تراب کأس الموت فیها قد سقینا
 و هذا قضی مع شرح حالی الا یاسا معون ابکوا علینا
 و لا یخفی که این اشعار در کتب مقاتل مشتمل بر زیاده و نقیصه است و در بعضی از آنها اشعار ذیل را اضافه دارد

خرجنا منك و لاهلین جمعا رجعا لا رجال و لا بنینا
 و کنافی خروج بجمع شمل رجعا حاسرین مسلینا
 و کنافی امان الله جهرا رجعا بالقطیعة خائفینا
 و مولانا الحسین لنا انیس رجعا و الحسین به رهینا
 فنحن الضایعات بلا کفیل و نحن النائحات علی اخینا
 و نحن السائرات علی المطایا نشال علی جمال المبغضینا
 و نحن بنات یس و طه و نحن الباکیات علی اخینا
 و نحن الطاهرات بلا خفاء و نحن المخلصون المصطفوننا
 و نحن الصابرات علی البلیا و نحن الصادقون الناصحوننا
 آنگاه بر سر قبر مادرش زهرا آمد و از بنک ناله و عویل شور محشر برپا کرد مردم گریبان‌ها چاک زدند صورتها خراشیدند ناله و
 حسیناه بچرخ برین رسانیدند در آنوقت ام کلثوم با چشم پر آب و قلب کباب بر سر قبر مادر این مرثیه بگفت که سنک را آب و آب
 را کباب نمود

افاطم لو نظرت الی السبایا بناتک فی البلاد مشتتینا
 افاطم لو نظرت الی الحباری و لو ابصرت زین العابدینا
 افاطم لو رایت بتا سهارى و من سهر للیالی قد عیینا
 افاطم ما لقیتم من عداک فلا قیرات مما قد لقینا
 فلو دامت حیوتک لم تزالى الی یوم القیمه تند بینا

ص: ۲۵۶

وفات علیا مخدره ام کلثوم

در ترجمه علیا مخدره زینب بیان شد که تحقیقا معلوم نیست و بیان شد که در بحر المصائب گوید که ام کلثوم چون وارد مدینه شد بعد از چهار ماه از این سرای پر ملال برحمت خداوند لا یزال پیوسته و بنابر قول علامه حلی در منهاج الصلاح و شیخ کفعمی در مصباح و شیخ مفید در ارشاد که میفرمایند ورود اهلیت دد مدینه بیستم شهر صفر بوده است بایستی تقریبا در اواخر شهر جمادی الثانی ۶۲ از هجرت بوده و الله العالم و در مدفن این مخدره بنام ام کلثوم غیر مدینه در جای دیگری ذکری ندارد سلام الله علیها و علی جداها و امها و اییها و اخویها.

ذکر بقیه بانوان دشت کربلا**علیا مخدره سکینه بنت الحسین ع****اشاره**

علامه کبیر در اعیان الشیعه در حرف الف در ترجمه آمنه او را ترجمه کرده نظر باینکه در اسم این مخدره خلاف کرده‌اند آمنه و امینه و امیمه گفته‌اند و سکینه را لقب او دانسته‌اند.
عبد الله بن اسعد یافعی شافعی در مرآت الجنان گفته و قیل اسمها امینه و قیل امیمه و هو الراجح و سکینه لقبه لها و سبط ابن جوزی در تذکره الخواص گفته اسمها امیمه و قیل امینه و سکینه لقبها و در وفیات الاعیان گوید کانت وفات سکینه یوم الخمیس مخمس خلون من ربیع اول فی المدینه ۱۱۷

مدت عمرها

در خیرات حسان گوید راجح در نظر نگارنده آنست که حضرت سکینه سلام الله علیها در کربلا از جمله زنان بزرگ اهلیت بوده چنانکه از خطاب مبارک حضرت حسین که فرموده است.
یا خیره النسوانی نیز این معنی روشن و هویدا می‌باشد و حدس قوی آنکه حضرت

ص: ۲۵۷

سکینه را مدت هشتاد سال زندگانی اتفاق افتاد والده ماجده‌اش رباب دختر امر القیس است که بعد از این ترجمه او بیاید. اقول و تایید میکند قول ایشان را خبریکه در ترجمه خواهرش فاطمه عنقریب ذکر خواهد شد که جناب سید الشهداء سکینه را در معرض نکاح در آورد و تا دختر نه ساله تمام نکند پدر هرگز او را بمعرض نکاح در نمی‌آورد و این قصه قبل از وقعه کربلا بوده است بمدتی.

و مرحوم حاجی محمود نظام العلماء در کتاب شهاب الشاقب عمر آن مخدره را در زمین کربلا بیست ساله می‌داند بنابراین عمر آن مخدره هفتاد هفتست سال می‌شود و الله العالم.

ازواجه‌ع

در خیرات حسان شوهر اول را عبد الله بن الحسن می‌نویسد که در وقعه کربلا شهید شد و صاحب ناسخ و دیگران گویند که امام حسن علیه السلام دو عبد الله داشته یکی اکبر که کنیه او ابو بکر بوده و دیگر عبد الله اصغر و شوهر دوم او مصعب بن زبیر بود و بروایت سبط ابن جوزی و دیگران بتزویج مصعب رضا نمی‌داد چون مصعب سلطنت داشت برداشت کار بر آن مخدره سخت گرفت مصلحت چنین افتاد از مصعب دختری آورد نام او را باسم مادرش رباب گردانید و مصعب مهر آن مخدره را ششصد هزار درهم و قیل هزار هزار درهم قرار داد و دختری که از مصعب آورد در جمال نظیر نداشت فکانت تلبسها اللؤلؤ و تقول ما البسها اياه الا- لتفضحه یعنی مروارید بر این دختر نپوشم مگر برای اینکه جمال دختر من جمال مروارید را خوار کند و چون مصعب مقتول شد عبد الملک بن مروان خواست تا سکینه را از بهر خود کابین بندد علیا مخدره سکینه قسم یاد کرد که بعد از قتل پسر زبیر هرگز این امر صورت نخواهد گرفت عبد الملک هم بر آن مخدره فشار نیاورد تا اینکه شوهر سوم او عبد الله بن عثمان بن عبد الله بن حکیم

ص: ۲۵۸

بن حزام بن خویلد آن مخدره را کابین بست و از او پسری آورد نام او را عثمان نهاد که قریر میگفته‌اند و در کتب انساب عقبی از برای علیا مخدره ذکر نمیکنند معلوم میشود آندختر که از مصعب داشته و این پسر هردو بلاعقب وفات کردند و سید مؤمن شبلنجی شافعی در نور الابصار گوید کانت سکینه رضی الله عنها من الجمال و الادب و الفصاحه بمنزله عظیمه و کان منزلها مالف الابداء و شعراء و تزوجت عبد الله بن الحسن السبط ع فقتل عنها بالطف قبل ان یدخل بها ثم تزوجها مصعب ابن الزبیروا مهرها الف الف درهم الخ این عبارت فقط نام دو شوهر بیشتر ذکر نکرده است. و گفته که عبد الله بن الحسن قبل از اینکه با او همبستر بشود بدرجه رفیعه شهادت رسید و آنچه محقق است این است که آن مخدره دو شوهر یا سه شوهر کرده است اما از اولاد او چیزی در دست نیست.

اقوال العلماء فی حقها

ابن خلکان در وفیات الاعیان بترجمه آن مخدره میگوید سکینه کانت سیده نساء عصرها و من اجمل النساء و اطرفهن و احسن هن اخلاقا

و زبیر بن بکار گوید کانت سکینه عقیفه سلیمه برزه من النساء الخ

و مورخ شهیر غیاث الدین در کتاب حبیب السیر که آنرا در عصر شاه اسماعیل صفوی برای خواجه حبیب الله وزیر تالیف کرده گوید حضرت سکینه بنت الحسین بجمال ظاهری و کمال باطنی و حسن خلق و جودت طبع موصوف بود بنابراین او را عقیده القریش میگفته‌اند.

و سید شبلنجی آنفا ذکر شد که گفته سکینه رضی الله عنها کانت من الجمال و الادب و الفصاحه بمنزله عظیمه و کان منزلها مالف الابداء و الشعراء و مثله سبط ابن جوزی و مرحوم محمد حسن خان اعتماد السلطنه در کتاب خیرات حسان گوید حضرت سکینه سلام الله علیها از نسوان اسلام و پردکیان خاندان نبوت و پروردگان حجر عصمت است اشتهار فضایل و مناقب آن افتخار آل ابی طالب ما بین مشرق و مغربرا گرفته

ص: ۲۵۹

ابن قتیبه گوید و لها السیره الجمیله و الکرّم الوافر و العقل التام

و ابو الفرج اصفهانی در آغانی گوید سکینه در عزیزه بلاغت و ملکه فصاحت نصیبی عظیم داشته در سخن سنجی و شعرشناسی که آنرا صناعت نقد شعر گویند از اساتید زمانه بوده و چندین روایت بنظر رسیده که مشاهیر اهل سخن و کبراء شعراء آن عصر نتایج طبع خود را بخاطر شریف آنحضرت عرضه میداشته‌اند و بانتقاد و داوری آن بزرگوار متقاعد میشدند.

قالت سکینه دخلت علی مصعب بن زبیر و انا احسن من النار الموقده فی اللیلة القرقری یعنی مرا بشرط زنی بر مصعب بن زبیر وارد ساخته‌اند در حالیکه من از آتش آنچنانیکه در شب بسیار سرد برافروزند نیکوتر بودم

و سفیان ثوری گوید از آثار علو همت و جود حضرت سکینه آنکه وقتی برادرش حضرت علی بن الحسین برای حج یا عمره از مدینه بسمت مکه روانه شد خواهرش حضرت سکینه بنت الحسین از آذوقه سفر سفره‌ای ساخت که یک هزار درهم صرف آن کرده بود و آنرا نزد برادرش علی بن الحسین فرستاد ولی آن بزرگوار همین که بر ظهر حره رسیدند بفرمود تا آن سفره را بدان تکلف تام از هم باز کردند و بر فقراء و مساکین بخش کردند

و در جلد محرم وقایع الایام خیابانی ص ۳۷۴ گوید که از سفیان نیز مرویست که گفت سکینه بنت الحسین علیها سلام را دیدم که از مناسک حج برمی جمره مشغول بود همین که جمره بیفکند هفتمین از دستش بر زمین افتاد و آن خاتون بزرگوار از برداشتن سنک دیگر چون متضمن عار بود انگشتر خویش را بجای جمره سابعه بیفکند.

الطرة السکینیة و اخبارها و نوادها

در آغانی گوید کانت سکینه احسن الناس شعرا و کانت تصفف جمتها تصفیفا لم یرا حسن منه و کانت تلک الجمه تسمى طرة السکینیة و کان عمر بن عبد العزیز اذا و جدر جلا تصفیف جمه السکینه جلده و حلقة

ص: ۲۶۰

میگوید حضرت سکینه را در شعر کسی باو پیشی نگرفت و هرگاه کیسوان خود را بطرز مخصوصی بر هم می‌پیچید آنرا طره و جمه سکینه می‌گفته‌اند و چندان زیبا بود که نظیر آنرا کسی ندیده بود چون این معنی منحصر بآن مخدره بود هرگاه مردی چنین میکرد عمر بن عبد العزیز فرمان میکرد که او را با تازیانه ادب کنند پس از آن سر او را بتراشند و ظاهراً این کار برای حفظ حرمت علیا مخدره سکینه بوده است.

یا این که این عمل مختص بزنان است مردان نباید مرتکب آن بشوند و والله العالم.

و نیز در اغانی گوید که حضرت سکینه در مجلسی بود که در آن مجلس دختر عثمان بن عفان حاضر بود در آن هنگام دختر عثمان گفت انا بنت الشهید حضرت سکینه خاموش بود تا مؤذن گفت اشهد ان محمدا رسول الله در این وقت حضرت سکینه فرمود این پدر من است یا پدر تو است دختر عثمان شرمسار کردید و گفت لا افخر علیکم ابدا من دیگر هرگز بشما فخریه نخواهم کرد. و نیز گوید که جماعتی از مردم کوفه آمدند که بر آن مخدره سلام بنمایند فقالت الله يعلم انی ابغضکم قتلتم جدی علیا و قتلتم ابی الحسین و اخی علیا و زوجی مصعبا بای وجه انتم تلقوننی ایتموننی و ار ملتموننی

و نیز گوید بعضی بر حضرت سکینه ایراد کردند جدّه تو فاطمه زهرا است و تو مزاج می‌کنی و خواهر تو فاطمه مزاج نمی‌کنند فرمود چون او را هم اسم جدّه ام زهرا قرار داده‌اند و مرا هم اسم جدّه ام آمنه بنت وهب قرار داده‌اند که زمان بعثت را درک نکرد و لا یخفی که آنسؤال این جوابرا لازم دارد هرگز جای همچه سئوالی نبود چه آنکه در روایت هست الناس معادن کمعادن الذهب و الفضه خداوند متعال هر کسرا مزاج و مزاق مخصوصی داده است و فضاتل تکوینیه آنها را بقدرت خود مختلف و بحکمت خرد متفاوت خلق فرموده از این جهت کردار و گفتار و حالات و انوار آنها با هم دیگر فرق کلی دارد نهایت مکلف‌اند که آن کردار و گفتار و حالات خود را موافق دین مقدس اسلام قرار بدهند.

و نیز گفته ابن مطیر خالد بن عبد الملک بن حارث بن حکم هنگامی که امارت

ص: ۲۶۱

مدینه داشت در روز جمعه بالای منبر سب و شتم امیر المؤمنین می نمود این خبر بحضرت سکینه رسید هر جمعه می آمد و در مقابل ابن مطیر می ایستاد هر گاه او حضرت امیر را سب میکرد حضرت سکینه با کنیزان خود این مطیر را سب میکردند و چون ابن مطیر بآن مخدره دست نداشت فرمان میکرد بملازمان خود که کنیزان آن مخدره را آسیب برسانند و آنها را بزنند.

و در مشکوٰۃ الادب گوید هر گاه حضرت علی بن الحسین علیه السلام بحج بیت الله مشرف میشد حضرت سکینه پنجاه دینار تقدیم میکرد.

و در خصائص فاطمیه گوید که مصعب بن زبیر عایشه دختر طلحه را نکاح کرده بود و همیشه با سکینه خاتون که ضره او بود خصومت داشت و هر سال بحج میرفته اند و در راه حج اتفاق مال کثیر می نمودند و منادی سکینه پیوسته او را میخواند.

عایش یا ذات البغال الستین ان شئت تحجین کذا تحجین

ای عایشه دختر طلحه که صاحب شصت قاتری اگر حج میکنی چنین حج میکن چون آنمخدره هنگام مسافرت بحج سفره او هر عالی و دانی ازاد بود و پیر و برنا همه برخوردار میشدند و از نوال نعم او کامیاب و شاداب میگرددند و کسی نبود از اهل مدینه که از او بهره مند نشوند.

و من ظریف کلماتها

در اعیان الشیعه بترجمه او گوید محمد بن سلام گفت کانت سکینه مزاحه زنبوری دست او را گزید مادرش گفت مالک یا قره عینی فضحک و قالت لسعتنی زبیره مثل الایبره او جعتنی قطیره.

و نیز گفته که حضرت سکینه چون شنید که عروه بن اذنیه در مرثیه برادر خود بکر گفته.

سری همی و هم المرأ یسری و غلب النجم الاقید فتر

اراقب فی المجره کل نجم تغرب او علی المجراه یجری

ص: ۲۶۲

بهم ما ازال له قرینا کان القلب ابطن حرجمر
 علی بکراخی فارقت بکراً و ای العیش یصلح بعد بکر
 چون این اشعار بعرض سکینه رسانیدند فرمود این بکر کدام است شمایل او را بشرح کردند.
 فرمود این همان سیاه هست که گاهی در حضرت ما عبور میداد گفته‌اند جز او نیست قالت علیها سلام طابت بعده کل شیئی حتی
 الخبز و الزيت.

گویند در مجلس ولید بن یزید بن عبد الملک این اشعار را تغنی میکردند مغنی را گفت قائل این شعر کیست عرض کردند عروه
 بن اذینه گفت بر غم عروه بن اذینه هم‌اکنون بعد از بکر ما بدین عیش مهنا اندریم.
 و در خبر است که جماعتی از شعراء حجاز سفر شام کردند و بر هشام بن عبد الملک درآمدند از میان آنجماعت عروه بن اذینه را
 بشناخت و او مردی قلیل البضاعه و کثیر القناعه بود گفت ای عروه این شعر تو گفته‌ای.

لقد علمت و ما الاسراف من خلقی ان الذی هو رزقی سوف یاتینی

اسعی الیه یغنینی تطلبه ولو قعدت اتانی لا یعنی

همانا نمی‌بینم که آنچه میگوئی بکار بندی چه در شعر خبر میدهی که اگر من در طلب رزق نروم رزق بطلب من می‌آید و اینک
 در طلب رزق از حجاز بشام تکتاز کردی عروه گفت یا امیر المؤمنین مرا نیکو موعظه کردی و حق موعظت را بنهایت بردی و آنچه
 روزگار از خاطر من سترده بود فریاد من آوردی این بگفت و از نزد هشام بیرون شد و بی‌توانی برنشست و طریق حجاز پیش داشت
 آنروز هشام بشام برد و شبانگاه از خواب انگیخته شد و یاد از عروه کرد در خاطر گذرانید که او مردی عالم و شاعر است چگونه از
 زیان زبان او ایمن میتوان بود بامدادان از وی پرسش کرد گفته‌اند مراجعت بحجاز کرد هشام گفت عروه راست گفته است که
 میگوید اگر تو در طلب رزق دق الباب نکنی او بسوی تو شتاب گیرد و غلام خویش را پیش خواند و دو هزار دینار زر سرخ او را
 سپرد و فرمان داد که از دنبال عروه بشتاب تا کجا او را دریابی این

ص: ۲۶۳

زر را تسلیم او کن غلام چند که شتاب کرد وقتی عروه را دریافت که داخل بیت شد در بکوفت عروه سر بیرون کرد و آن عطا بستند و بغلام گفت امیر را از من سلام برسان بگو چگونه دیدی قول مرا در طلب رزق سعی کردم رانده شدم بخانه خود باز آمدم رزق از در فراز آمد شاعر این دو بیت در این معنی گفته.

مثل الرزق الذی تطلبه مثل الظل الذی یمشی معک
انت لا تدرکه متبعا و اذا ولیت عنه تبعک

اخبار علیا مخدره با شعراء

اشاره

از آن علم و بصیرت که علیا مخدره سکینه را در فضل و ادب بود شعرا در حضرت او حاضر میشدند و رد و قبول او را در نیک و بد اشعار گردن مینهادند و بعطایا و جوائز برخوردار میگشته‌اند.

یک روز بعرض رسانیدند که فرزددق و جریر و کثیر غره و نصیب و جمیل اذن بار میطلبند بفرمود پرده را در آویخته‌اند و ایشان را در آوردند و از پس پرده جای دادند و آنمخدره را کنیزکی بود که او را ادب آموخته و راویه اشعار گردانیده بود آن کنیزک از پرده بیرون شد و گفت از شما فرزددق کدام است گفت حاضرم گفت تو نیستی که این شعر گفته‌ای.

هماد لتانی من ثمانین قامه کما انقض باز اقصم الریش کاسره

فلما استوت رجلا فی الارض قالت احی فیرجی ام قتیل نحاذره

فقلت ارفعو الاستار لا یشعرو بنا و ولیت فی اعجاز لیل اباده

ابادر بوایین قد و کلابنا و احمر من ساج تبص مسامره

فاصبحت فی القوم القعود فاصحبت مغلقه دونی علیها دساكره

فرزددق گفت من گفته‌ام گفت وای بر تو چرا سر خویش و سر محبوب خویش را مستور نساختی و از پرده بیرون انداختی کنایه از اینکه اشعار تو خالی از عیب نیست گفت اکنون این عطای خویش را که هزار دینار است ماخوذ دار و باهل خویش

ص: ۲۶۴

ملحق شو آنگاه گفت جریر کدام است گفت حاضرم گفت این شعر تو گفته‌ای.

طرتك صایده القلوب و لیس ذا وقت الزیارة فاذهبی بسلامی

تجری السواك علی اعز كانه برد تحدر من بطون غمام

لو كان عهدك كالذی حدثنا لو صلت ذاك و كان غیر ذمام

انی او اصل من اردت و صاله بحبال لا صلف و لا لوام

جریر گفت این اشعار من است گفت کدام ساعت نیکوتر است از ساعت زیارت سواه لك جعلتها صائد القلوب حتی اذا ناخت

ببایك جعلت دونها حجابا الا قلت.

طرتك صائده قلوب فمرحبا تفسی فدائك فادخلی بسلامی

جریر گفت سواه لی اقرار کرد که در شعر خطا رفته جاریه گفت اکنون بگیر این هزار دینار را و باز سرای خویش شو آنگاه گفت

كثیر غره کدام است گفت اینك منم جاریه گفت گوینده این شعر توئی

و اعجبنی یا عز منك خلائق كرام اذا عد الخلائق اربع

دنوك حتی یدفع الجاهل الصبی و رفعك اسباب المنی حین یطمع

فو الله ما یدری کریم مطلته انیساک اذ باعدت او بتصدع

قال نعم قالت الجاریه اعطاك الله مناك.

و بروایت سبط ابن جوزی جاریه گفت این شعر را تو گفته‌ای.

یقر بعینی ما یقر بعینها و احسن شئی ما به العین قرت

كثیر گفت این را من گفتم جاریه گفت محبت را بدین شعر فاسد ساختی همچنان جائزه تو هزار دینار است ماخوذ دار و طریق

خویش سپار آنگاه گفت نصیب کدام است گفت اینك منم گفت این شعر را تو گفته باشی

و لو لا ان یقال صبا نصیب لقلت بنفسی النساء صغار

الا یا لیتنی فامرت عنها و كان یحل للناس القمار

علی الاعراض منها و التوانی فان وعدت فموعدھا ضماری

بنفسی کل مهضوم حشاها اذا قهرت فلیس بها انتصار

ص: ۲۶۵

تا اینکه گوید چون نصیب گفت این اشعار من گفته‌ام جاریه گفت بخدا قسم نیکو نگفتی و عیوب اشعار او را ظاهر کرد پس از آن گفت این هزار دینار عطای خود بگیر و باهل خود ملحق شو پس از آن جاریه باندرون رفته و بیرون آمد گفت جمیل کدام است چون او را بشناخت گفت صاحب من ترا سلام میرساند و نیک مشتاق تو است هنگامیکه این اشعار ترا شنیده

فیا لیتنی هل ابتین لیلۃ بواد القرای انی اذا لسعید

لکل حدیث بینهن بشاشته و کل قتیل بینهن شهید

سیده من می‌فرماید جزاک الله خیرا حدیث ما را بجمله خاص بشاشت داشتی و و کشتکان ما را شهید انگاشتی اینک چهار هزار دینار زر خالص خاص توست ماخوذ دار و طریق سلامت سپار در هر کرت آن کنیزک بحضرت سکینه میشتافت و شعر آن شاعر را گرفته بعرض میرسانید و جائزه می‌آورد و پاسخ باز میداد

آمدن جمیل بار دیگر بخدمت سکینه ع

در میان شعرا بگفته ابو الفرج در اغانی علیا مخدره سکینه اشعار او را پسندیده داشت و آن جائزه بزرگ را باو داد اتفاق شد مرتبه دیگر بحضرت سکینه در آمد کنیز آن مخدره جمیل شاعر را با اصحابش جلوس داده پس آن کنیز گفت ایجمیل تو این اشعار گفته‌ای.

لقد ذرفت عینی و طال سفوحها و اصبح من نفسی سقیما صحیحها

الا لیتنا کنا جمیعا و ان نمت یجاورنی الموتی ضریحی ضریحها

اظل نهاری مستهما و یلتقی مع اللیل روحی فی المنام و روحها

فهل لی فی کتمان حبی راحة فهل تنفعنی بوحه لو ابوحها

جمیل گفت من گفته‌ام جاریه گفت بارک الله علیک و انت القائل

خلیلی فیما عشتما هل رأیتما قتیلا بکی من حب قاتله قبلی

ایبت مع الهلاک ضیفا لاهلها و اهلی قریب موسعون ذو و فضلی

ص: ۲۶۶

فيا رب أن تهلكك بثينة لا اعش فواقا و لا افرح بمالي و لا اهلي

جاريه گفت احسنت احسن الله اليك و انت القائل

الا ليتني اعمى اصم تقودني بثينة لا يخفى على مكانها

قال نعم قالت قد رضيت من الدنيا ان تقودك بثينة و انت اعمى و اصم قال نعم ثم دخلت الجارية و خرجت و معها مدهن فيه غاليه و

منديل فيه كسوه و صرة فيها خمسمائة دينار فصبت الغاليه على رأس جميل حتى جرى على لحيته و دفعت ألبه الصرة و الكسوه و

امرت لكل واحد من اصحابه بماء

سخن علیا مخدره در شعر ابن اذینه

ابن خلکان در وفیات الاعیان بنویسد که علیا مخدره سکینه را عروه بن اذینه که از اعیان علما و شعرا بود بر او وارد شد آن مخدره

جاریه خود فرستاد و فرمود باو بگو تو این ابیات گفته‌ای

اذا وجدت أوار الحب فی کبد ذهب نحو سقاء الماء ابرد

هبنی بردت ببرد الماء ظاهره فمن لنار علی الاحشاء تیقد

عروه بن اذینه گفت من گفته‌ام فرمود این شعر را نیز تو گفته‌ای

قالت و ابثها سری فبحت به قد كنت عندی تحب السرفا ستتری

الست تبصر من حولی فقلت لها غطی هواك و ما القی علی بصری

گفت من گفته‌ام فالتفت الی جوار کن حولها فقالت هن حرائر ان كان خرج هذا من قلب سلیم این هنگام سکینه بجانب کنیزکان که

حاضر خدمت بودند نگران شد و فرمود اینان همه آزادگان باشند اگر این سخنان از قلب بی محبت زایش کرده باشد و لا یخفی گه

قلب غیر مسلم را قلب سلیم نگویند بلکه قلیرا گویند که ملوث بشهوات نفسانیه باشد و ظاهر کلام آن مخدره توییح ابن اذینه باشد

نه مدح او و الله العالم.

انتقاد علیا مخدره اشعار شعرا را

ابو الفرج اصفهانی در آغانی گوید که در مدینه راوی اشعار جریر و راوی اشعار کثیر غره و راوی اشعار نصیب و راوی اشعار احوص انجمن شدند و هریک اشعار صاحب خود را بستودند و بر شعر دیگران فضیلت نهادند بعد از مخاطبات و مناقشات سخن بر آن نهادند که این داوری بحضرت سکینه برند چه او افصح و اعلم ناس است در زنان عرب و در علم و ادب لا- جرم هر کرا او برگزید بی سخن فاضلتر است پس همگان بمحضر سکینه آمدند بار طلبدند و پس از رخصت درآمدند و صورت حالرا بعرض رسانیدند کنیزکی بیرون شد و گفت راوی جریر را بگوئید مگر نه صاحب تو گوید

طرتك صائده القلوب و ليس ذا وقت الزيارت فارجعی سلامی

كدام ساعت شیرین تر از زیارت است خدا زشت کند صاحب ترا و شعر او را آنگاه راوی احوص را گفت نه این شعر او راست.

من عاشقین ترا سلا و تواعدا لیلا اذا نجم الثریا حلقا

باتا بانعم لیلة و الذها حتی اذا وضح الصباح تفرقا

چرا بجای تفرقا تعانقا نگفت خدا زشت کند او را و شعر او را آنگاه گفت راوی کثیر غره را نه این شعر از آن او است.

یقر بعینی ما یقر بعنیها و احسن شیئی ما به العین قرت

همانا روشنی چشم او را هیچ چیز بهتر از نکاح نیست صاحب تو دوست میدارد که نکاح شود خدا زشت کند صاحب ترا و شعر او

را آنگاه راوی اشعار نصیب را گفت آیا نه صاحب تو این شعر را گفته است.

اهیم بدعد ما حییت فان امت فوا حزنی من ذا یهیم بها بعدی

گفت نصیب را همتی بکمال نیست دعد را دست باز داشت تا دیگری با او عشق یازد چرا نگفت.

فلا صلحت دعد لذی خلّة بعدی

ص: ۲۶۸

در آن روز حضرت سکینه هیچیک از این اشعار را نه پسندید و هیچیک آنها را نه ستود.

انتقاد حضرت سکینه از فرزدق

و نیز ابو الفرج در اغانی گوید و بیهقی در کتاب محاسن و مساوی سند بابی عییده معمر بن المثنی میرساند میگوید هنگام موسم فرزدق شاعر طریق زیارت مکه پیش داشت و چون حج بگذاشت بجانب مدینه سفر کرد و در مدینه بدر خانه حضرت سکینه آمد و در مکانیکه شعرای می نشستند جلوس داد کنیزک آن مخدره بیرون آمد فرمود ای فرزدق امروز اشعر ناس کیست فرزدق گفت امروز اشعر ناس جز من کسی نیست کنیزک گفت سخن بکذب راندی امروز اشعر ناس آنکس باشد که این شعر گفته.

بنفسی من تجنبه عزیز علی و من زیارته لماما

و من امسی و اصبح لا اراه و یطرقنی اذا هجع النیام

فرزدق گفت سوگند با خدای اگر اجازت رود نیکوتر از این شعر ترا بشنوانم فرمود دوست ندارم و او را رخصت انصراف داد روز دیگر فرزدق در آمد همچنان حضرت سکینه فرمود کیست اشعر ناس فرزدق عرض کرد اینک منم فرمود سخن بدروغ میزنی اشعر ناس آنکسی باشد که این شعر را گفته است.

لو لا الحیاء لها جنی استعبار و لزرت قبرک و الحیب یزار

کانت اذا هجر الضجیع فراشها کتم الحدیث و عفت الا اسرار

لا یلبثوا القرناء ان یتفرقوا لیل یکر علیهم و نهار

فرزدق عرض کرد قسم بخداوند اگر مرا رخصت فرمائی نیکوتر و ستوده تر از این شعر بعرض رسانم حضرت سکینه او را اجازت نداد که شعری انشا کند و مرخص فرمود فرزدق بیرون شد و روز سیم باز بحضرت سکینه آمد آن حضرت بعبادت روز گذشته فرمود کیست اشعر ناس فرزدق گفت جز من کسی نباشد و بغیر خویشتن کس نشتاسم فرمود همچنان دروغ میگوئی اشعر ناس صاحب تو است که این اشعار گفته

ص: ۲۶۹

ان العیون الذی فی طرفها مرض قتلنا ثم لم یحسین قتلنا
یصرعن ذاللب حتی لا حراک به و هن اضعف خلق الله ارکانا

فرزدق عرض کرد ای دختر رسول خدا مرا بر شما حقی عظیم است بیابانها پیمودم و از مکه بحضرت تو آمدم آیا مرا پاداش این است که دروغ زن خوانی و دست بازند همی که یک شعر در این حضرت قرائت کنم اکنون کار بر من سخت افتاد بزحمت و صعوبت روز بشب میبرم و از مدینه بیرون نمیروم تا در این سختی جان سپارم حضرت سکینه بخندید و آغاز ملاحظت فرمود و کنیزکی باو عطا نمود و گفت این کنیزک را نیکو بدار زیرا که من ترا بر خویش برگزیدم.

و بروایتی گفت و لعلی لا- افارق المدینه حتی اموت فان انامت تأمرین تبکفینی فی ثیاب هذیه و اشار الی جاریه من جواریها کانها تمثال فضحک سکینه و قالت هی لک و ضمت الیها جاریه و کسوه

محبت حضرت حسین (ع) با سکینه

والده ماجده حضرت سکینه علیا مخدره رباب بنت امرأ القیس بن عدی القضاعیه که شرح حال او در محل خود بیاید و سکینه خواهر عبد الله رضیع معروف بعلی اصغر است که در روز عاشور در دامن پدرش حسین نشانه تیر گردید و حضرت حسین علیه السلام در حق این مادر و این دختر کوید-

لعمرك اننی لاحب دارا تكون بها السکینه و الرباب
اجهما و ابذل جل مالی و لیس لعاب عندی عتاب
فلست لهم و ان عابوا مضیعا حیاتی او یغینی التراب
فان اللیل موصول بلیلی اذا زار السکینه و الرباب

و دو شعر اخیر در جلد دو وقایع الایام خیابانی تبریز است و آن غیر معروف است و الله العالم.

مجاری امور حضرت سگینه**اشاره**

در واقعه کربلا

در ناسخ التواریخ و غیر آن مذکور است که علیا مخدره سگینه فرمود وقتیکه ما از مدینه بیرون شدیم هیچ اهلبیتی از اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم ترسناک تر و هراسان تر از ما نبود.

خبر حضرت سگینه از بعضی وقایع شب عاشورا

مرحوم حاجی ملا باقر بهبهانی در دمعۃ الساکبۃ از کتاب نوز العین حدیث کند که حضرت سگینه فرمودند شب عاشورا شب مهتاب شبی بود من در وسط خیمه نشسته بودم بناگاه از پشت خیمه صدای گریه شنیدم از ترس اینکه مبدا سائر اهل حرم مطلع شوند هیچ نگفتم و از خیمه بیرون آمدم و دلم گواهی خیر نمیداد و در راه پا بر دامن خود میزدم و میافتادم و برمیخواستم چون بیرون رفتم دیدم پدر بزرگوارم نشسته و اصحابش در دور او میباشند پس شنیدم که پدرم بایشان میفرمود (اعلموا انکم خرجتم معی لعلمکم انی اقدم علی قوم بایعونی بالسنتهم و قلوبهم و الان قد انعکس الامر لانهم استحوذ علیهم الشیطان فانساهم ذکر الله و لیس لهم مقصد الاقتلی و قتل من یجاهد بین یدی و سببی حریمی بعد سبلهم فمن کره منکم ذلک فلینصرف فان اللیل ستیر و السبیل غیر خطیر و الوقت لیس بهجیر فمن نصرنا نجاه الله من عذاب النیران و رفع الله درجته فی الجنان و لقد سمعت عن جدی رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم یقول أن ولدی الحسین یقتل بارض کربلا غریبا وحیدا عطشانا فریداً فمن نصره فقد نصرنی و نصر ولده ألقائم عجل الله تعالی فرجه قالت سگینه فو الله ما اتم گلامه الا و تفرق القوم من عشرة و عشرين

سگینه فرمود بخدا قسم که کلام آن حضرت تمام نشده بود که آنجماعت بی وفا که بطمع دنیا آمده بودند ده نفر و بیست نفر متفرق شدند و باقی نماند در خدمت پدر بزرگوارم مگر جمع قلیلی در آن وقت پدرم سر بزیر افکنده و در حزن و اندوه

ص: ۲۷۱

فرو رفت من چون این حالت بدیدم گریه گلوی مرا گرفت ولی خود را ضبط نمودم و سر بجانب آسمان کردم عرض کردم (اللهم انهم خذلونا فاخذ لهم ولا تجعل دعائهم مسموعا و سلط عليهم ألقمهم شفاعه جدی يوم القيمة) - گفتم پروردگارا دعاء این جماعت را مستجاب مکن و فقر را بر آنها مسلط فرما و آنان را از شفاعت جدم محروم نما در این وقت عمه‌أم ام کلثوم مرا دید گفت ترا چه میشود قصه را نقل کردم از برای او سیلاب اشک او روان شد و فرمود این الخلاص من الاعداء پس صدا بناله بلند کرد پدرم چون صدای گریه ایشان را شنید برخواست و بسوی خیمه آمد با چشم اشکبار فرمود این ناله و گریه چیست عمه‌أم پیش آمد یا آخی ردنا الی حرم جدنا فقال ابی یا اختاه لیس لی الی ذلک سیبل قالت فذکرهم قراتبک الح آنچه در ترجمه حضرت زینب ذکر شد.

بی‌قراری حضرت سکینه در شهادت علی اکبر (ع)

و نیز در دمعه الساکبه گوید در بعضی از کتب معتبره سند بجابر بن عبد الله الانصاری میرساند که چون شبیه پیغمبر حضرت علی اکبر بدرجه رفیعه شهادت رسید حضرت سید الشهداء علیه السلام از سر نعش جوانش با چشم اشکبار و دل داغ‌دار بجانب خیمه روان گردید عازما علی ألموت آیسا عن الحیوه سکینه پدر را استقبال کرد گفت مالی أرای تنعی نفسک و تدیر طرفک این آخی علی چیست مرا که ترا میبینم خبر مرگ خود را میدهی و چشم بدین سوی و آن سوی برمی گردانی برادرم علی بکجا رفت فرمود نور دیده سکینه قتلوه اللثام حضرت سکینه از شنیدن این خبر فریاد یا آخاه و علیاه و مهجه قلباه برآورد و خواست از خیمه بیرون رود امام او را منع نمود فرمود ای سکینه اتقی الله و استعملی الصبر قالت یا ابتاه کیف یصبر من قتل أخوها و شرد أبوها فقال الامام انا لله و انا الیه راجعون سکینه بعد از اینکه حضرت حسین (ع) فرمود ای سکینه از خدای به پرهیز و صبر را پیش نهاد خود بنما سکینه عرض کرد یا ابتاه چگونه صبر کند

ص: ۲۷۲

کسی که برادرش کشته شده است و پدرش بی‌یاور و ناصر از وطن دور افتاده است فقال الامام انا لله و انا اليه راجعون و فاضل دربندی در اسرار الشهاده خبر طولانی راجع بعطش سکینه و آب آوردن بریر و پاره شدن مشک و ریختن آب نقل کرده است حقیر چون بکلی اعتماد بر آن کتاب ندارم فلذا عنان قلم از نقل آن باز کشیدم

ناله سکینه هنگام وداع حضرت ع

در ناسخ و دیگر کتب گوید که چون حضرت حسین برای وداع بازپسین بدر خیمه آمدند! کرد یا زینب و یا ام کلثوم و یا فاطمه و یا سکینه علیکن منی السلام چون اهل بیت این ندا بشنیدند فریاد الوداع الوداع الفراق الفراق بر آوردند حضرت سکینه مقنعه از سر کشید و قالت یا ابا استسلمت للموت فالی من اتكلنا عرض کرد ای پدر من تن بمرک داده‌ای. ما بکدام کس پناهنده شویم و آتکال از چه کس جوئیم حسین (ع) بگریست.

و قال یا نور عینی کیف لا- يستسلم للموت من لا- ناصر له و لا- معین انما رحمه الله و نصرته لا تفارقکم فی الدنيا و لا فی الاخر فاصبری علی قضاء الله و لا تشکی فان الدنيا فانیة و الاخرة باقیة) فرمود ای روشنی چشم من چگونه تن بمرک در ندهد کسی که یار و یاور ندارد همانا رحمت و نصرت خداوند در دنیا و آخرت از شما جدا نخواهد شد پس صبر کن و شکیبائی پیش‌دار بر حکم خداوند و زبان بشکوی مگشا چه این دنیا دار فانی است و آخرت سرای جاودانی آنگاه سکینه را بر سینه بچسبانید و این اشعار را قرائت فرمود.

سیطول بعدی یا سکینه فاعلمی منک البکا اذا الحمام دهانی
لا تحرقی قلبی بدمعک حسرة ما دام منی الروح فی جثماني
و اذا قتلت فانت اولی بالذی تاتینه یا خیره النسوان

فقال سکینه ردنا الی حرم جدنا رسول الله فقال هیهات لو ترک القطا لقفنا و نام و بدین شعر تمثل جست.

ص: ۲۷۳

لقد كان القطا بارض نجد قرير العين لم يجد الغراما
تولته البزاة فهيمته و لو ترك القطا لقسا و ناما

مرثیه سکینه وقت رسیدن ذو الجناح بدر خیمه

و نیز در ناسخ گوید چون حضرت حسین شهید شد و اسب او شیبه زنان بسوی سراپرده آن حضرت روان گردید در حالی که سر و روی خود را با خون حسین آرایش داده غوغای رستخیز از پردکیان سرادق عصمت بالا گرفت سکینه بدوید و مقنعه از سر بیفکند و فریاد برداشت که وا قتیلاه وا اُبتاه وا حسیناه وا حسناه وا غربتاه وا بعد سفرهه وا طول کربتاه هذا الحسین بالعراء مسلوب العمامة و الرداء محذوذ الرأس من القفا و سخت بگریست و این اشعار بگفت.

مات الفخار و مات الجود و الکرّم و اغبرت الارض و الافاق و الحرم
و اغلق الله ابواب السماء فما ترقى لهم دعوة تجلى بها الهمم
یا اخت قومى انظرى هذا الجواد اتى يبنثن ان خير الناس مخترم
مات الحسين فيا لهفى لمصرعه و صار يعلو ضياء الامة الظلم
یا موت هل من فدى یا موت هل عوض الله ربه من الفجار نيتقم
من قصيدة لمحمد بن حماد

و عدى الحصان من الوقية عاريا ينعى الحسين و قد مضى اجفالا
متوجها نحو الخيام مخضبا بدم الحسين و سرجه قد مالا
و يقول زينب یا سگینه قد اتى فرس الحسين و انظرى ذا الحالا
فاتت سکینه عاينته محمما ملقى العنان فاعولت اعوالا
فبکت و قالت و اشماته حاسدى قتلوا الحسين و اتمموا الاطفالا
یا عمته جاء الحصان مخضبا. . . بدم الشهيد و دمه قد سالا
لما سمعن الطاهرات سکینه. . . تنعى الحسين و تظهر الاعوالا
فبرزن من وسط الخدور صوارخا يندبن سبط سحمد المفضالا الخ

ص: ۲۷۴

قصیده فارسیه

زینت عرش برین چون تنش افتاد بخاک خاک در بر چه گرفت آن بدن و سینه چاک
 رتبه خاک شد از عرش فزون زان تن چاک بزمین عرش برین گفت که یا لیت فداک
 اسب بی صاحب شه سوی حرم گشتروان ناتوان شیبه زنان ناله کنان اشک فشان
 با سر و پای برهنه چه بدیدند زنان... از سراپرده دویند برون ناله کنان
 ذو الجناح آمد و زخمش بتن از حد افزون پر برآورده ز تیر بدنش غرقه خون
 خجل از اهل حرم منفعل از بخت زبون که چرا آمده بی راکب و با زین نگون
 توسن شه چه بدین سان بدر خیمه رسید بانوان حرم محترم شاه شهید
 آن یکی موی گشودد کری جامه درید شور محشر بصف ماریه گردید پدید
 بی پدر دختر کانش بدو صد ناله و آه گردن کج دل خون با رخ رخشنده چه ماه
 آمدند و بنمودند بسر خاک سیاه برکشیدند ز دل غلغله و ابته
 اختر برج حیا دختر شاه شهدا ناز پرورده سکینه گهر درج وفا
 عندلیبانه فغان کرد و در آمد بنوا گفت ایرفرف معراج سعادت بخدا
 یکدم از راه وفا بین بدو چشم تر من راست گو کو پدر بیکس و بی یاور من
 بردی و باز نیاوردیس از چه بر من بلکه کرده است فلک خاک سیه بر سر من
 لجه خون شده بی فلک نجاه آمده ای شاهرا بردی و تنها ز فرات آمده ای
 پدر من بکجا رفت و چه آمد بسرش وای بر حال دل دختر خونین جگرش
 ما یتیمان چه کنیم از الم بی پدری در بیابان بلا درد و غم و خون جگری

ورود حضرت سکینه در قتلگاه

روی ابن طاوس فی اللهوف ان سکینه اعتنقت جسد اییها بعد قتله فاجتمعت عدۀ من الاعراب حتی جروها عنه.
 و مجلسی در جلاء العیون میفرماید که سکینه دختر حسین علیه السلام دوید و جسد منور پدر بزرگوار خود را دربر گرفت و
 صورت بر آن بدن مطهر می مالید و می نالید

ص: ۲۷۵

تا آنکه جمیع حاضران از دوستان و دشمنان را بگریه آورد و از بسیاری گریه مدهوش گردید تا آنکه آنمحت زده را بجبر از آن بدن مطهر جدا کردند.

و در ناسخ گوید هریک از اهل بیت جسد شهید را در برکشیده و زارزار بگریسته‌اند سکینه دختر حسین (ع) جسد پاره پاره پدر را دربر کشید و سینه خود را بر سینه مبارک آن حضرت بچسبانید و بعویل و ناله که دل سنک خاره را پاره پاره می‌کرد می‌نالید و میگريست عمر سعد فرمان داد که اهلیت را از قتلگاه دور کنند و بر نشانند اهل بیت را را بتهدید و تهویل از قتلگاه دور کردند و سکینه را بزجر و زحمت تمام از جسد مبارک پدر باز گرفته‌اند و دختران پیغمبر را بی‌وطا و هودج سوار کردند و بعضی را در محملها و هودجهای بی‌پرده و پوشش جای دادند.

و شیخ جلیل تقی الدین ابراهیم بن عاملی کفعی قدس سره در مصباح در فصل خطب گوید.

قالث سکینه لما قتل الحسين (ع) اعتنقته فاعمى على فسمعته يقول

شیعتی ما ان شربتم ری عذب فاذکرونی او سمعتم بغریب او شهید فاندبونی

فقامت مرعوبه قد قرحت ماقیها و هی تلطم علی خدیها و اذا بهاتف يقول

بکت الارض و السماء علیه بدموع غزیره و دماء

یبکیان المقتول فی کربلاء بین غوغاء امه ادعاء

منع الماء و هو منه قریب عین ابکی الممنوع شرب الماء

و در دمعتہ الساکبه گوید ان سکینه انکبت علی جسده الشریف و شهقت شهقات حتی غشی علیها قالت سکینه فسمعتہ فی غشوتی يقول.

شیعتی ما ان شربتم ماء عذب فاذکرونی او سمعتم بغریب او شهید فاندبونی

و انا السبط الذی من غیر جرم قتلونی و مجرد الخیل بعد القتل عمدا سحقونی

لیتکم فی یوم عاشوراء جمیعا تنظرونی کیف استسقی لطفلی فابوا ان یرحمونی

و سقوه سهم بغی عوض الماء المعین یا لرزه و مصاب هد ارکان ألحجون

و بلهم قد جرحوا قلب رسول الثقلین فالعنوهم ما استطعتم شیعتی فی کل حین

ص: ۲۷۶

شیخ العراقین در معوج المحبه
 سکنه دختر آن شاه لولاک ز جزع دیده مرجان ریخت بر خاک
 همیگفت ای شه با شوکت و فر ترا سر رفت و ما را افسر از سر
 دمی برخیز حال کودکان بین اسیر و دستگیر کوفیان بین
 همه جور و ستمهاییکه دیدی بجسم بی سر بابا شمردی
 برنج و زحمت افزون ز تعداد بکعب نیزه آن قوم زنا زاد
 دوباره جان ز جسم شاه بی سر جدا کردند آن قوم ستمگر
 شیخ صالح کوازحلی گوید
 رقدوا و ما مرت بهم سنه الکری و غفت جفونهم بلا اغفاء
 متوسدین من الصعید صخوره متمهدین حراره الرمضاء
 متدثرین بکربلا سلب القنا متملمین علی الریبی بدماء
 خضبوا و ما شابوا و کان خضابهم بدم من الاوداج لا الحناء
 و مغسلین و لا میاه لهم سوی عبرات ثکلی حره الاحشاء
 اصواتها بحت و هن نوائح یندبن قتلا هن بالایماء
 و تقول عاتبه و ما عسی یجدی عتاب موزع الاشلاء
 قد کنت للبعداء اقرب منجد و الیوم ابعدهم عن القرباء
 ما ذا اقول اذا التقیتم بشامت انی سبیت و اخوتی بازائی
 ما کنت احسب ان یهون علیکم ذلی و تسیری الی الاعدائی
 هدی یتا ما کم تلوذ ببعضها و لکم نساء تلتجی بنساء

ص: ۲۷۷

جودی گوید

بابا بنگر سوز دل و چشم فکارم از کوی تا عازم بسوی شام خرابم
 نگذشته ز قتل تو زمانیکه به بستند این قوم جفا بیشه بزنجیر و طنابم
 اینک زندم کعب نی این سیلی بیداد فریاد که هر لحظه ز قومی بعدابم
 بابا ز تو هر لحظه مرا بود سئوالی از چیست که اکنون ندهی هیچ جوابم
 بردار سر از خاک بین قوم جفاجو بردند ز سر معجر و از چهره نقابم
 ز افتادن سرو قد اکبر بروی خاک یک‌باره برون رفته ز دل طاقت و تابم
 زان تیر که جا کرده بحلق علی اصغر در ناله چه لیلا و در افغان چه ربابم
 وله ایضا

چرا بی سر فتاده پیکر تو چه حالست این بمیرد دختر تو
 پدر نگذاردم شمر ستمگر که جا سازم دمی اندر بر تو
 سلیمانی چرا در این بیابان چه شد انگشت و کو انگشتر تو
 میان آفتاب گرم سوزان چرا عریان فتاده پیکر تو
 بکهنه پیرهن کردی قناعت که بیرون کرد او را از تن تو

ورود حضرت سکینه بشام**اشاره**

در ناسخ التواریخ در خلال قصه سهل بن سعد ساعدی گوید که سهل گفت دختر را بر شتر بی‌وطا و محمل دیدم بنزدیک او شتافتم و گفتم کیستی گفت من سکینه دختر حسینم عرض کردم من سهل ساعدی از اصحاب جدت رسول خدا میباشم اگر در خور من خدمتی است فرمان کن تا فرمان پذیر شوم فرمود اگر توانی حامل این سر مبارک را بگو تا این سر را دورتر از ما حمل دهد تا مردمان بنظاره آن سر مطهر پردازند و کمتر بحرم رسول خدا نظر اندازند سهل گوید حامل آن سر مبارک را گفتم توانی در بهای اسعاف حاجت من چهل دینار زر سرخ از من ماخوذ داری گفت حاجت چیست گفتم این سر مبارک را از پیش روی حرم لختی دورتر حمل میده این سخن را از من به

ص: ۲۷۸

پزیرفت زر بگرفت و پیشتر شتافت تا اینکه گوید آنها را از طریق خیزران بشهر شام درآوردند.
مردی گفت چه نیکو اسیرانی که ایشانند آیا از کدام شهر و کدام بلدند سکینه فرمود نحن اساری آل محمد صلی الله علیه و اله و سلم.

وارد کردن سکینه را بمجلس یزید

و نیز در ناسخ گوید چون اسرا را بر یزید وارد کردند (فقال سکینه و الله ما رأیت أقرسی قلبا من یزید و لا رأیت کافرا و لا مشرکا شرا منه و لا اجفا) سکینه فرمود سوگند با خدای هرگز ندیدم کسیرا سخت دلتر و کافرتر و شریرتر و جفاکارتر از یزید باشد چه گاهی که سر پدرم را در نزد او نهاده بودند و اهل بیت پیغمبر زارزار می نالیدند و بهای‌های میگریسته‌اند هیچگونه مگروهی او را بخاطر نمی‌رسید و با چوب خیزران بر لب و دندان‌های مبارک پدرم حسین میزد و همی این اشعار می‌خواند.
لیت اشیاخی به بدر شهدوا و لقالوا یا یزید لا تشل

خواب دیدن علیا مخدره سکینه

در منتخب طریحی و بحار و عوالم و دیگر کتب روایت کردم‌اند که رؤیای حضرت سکینه در کتب معتبره با اندک بینوتی مذکور است چون در این روایت که یزید اظهار ندامت و ملالتی می‌کند استوارتر است چه این هنگام با خاندان نبوت اظهار مهر و حفاقت می‌کرد بالجمله یزید هنگامی که با اهل بیت طریق مهر و مدارا میسپرد یک روز سکینه فرمود ای یزید دوش خوابی دیده‌ام اگر گوش فرامیداری باز مینمایم گفت بگوی تا گوش دارم سکینه فرمود دوش بعد از صلوۀ و دعوات در حضرت حق پاره‌ای از شب بیدار بودم و از کثرت گریه کلیل و مانده شدم تا گاهی که خواب مرا ماخوذ داشت این وقت نظرم افتاد دیدم که درهای آسمان گشاده گشت و خویش را در نوری ساطع از آسمان تا زمین دیدم و از وصایف و خدام بهشت چندان بدیدم که وصف نتوان کرد

ص: ۲۷۹

و خود را در باغی سبز و ریان دیدم و در آن باغ قصری بود و پنج تن از مشایخ را دیدم و صیغیرا را گفتم مرا خبر ده که این قصر از کیست گفت از پدرت حسین است که خداوند متعال او را در ازای صبر و شکیبائی عطا کرده است گفتم این مشایخ کیستند گفت اول آدم ابو البشر دوم نوح نبی (ع) سوم ابراهیم چهارم موسی کلیم گفتم آن پنجم کیست که دست بر لویه مبارک دارد و با کمال حزن و اندوه اشک میبارد گفت ای سکینه تو او را نمیشناسی او جد تو رسولخدا میباشد گفتم بکجا می رود گفت بنزد پدرت حسین گفتم سوگند با خدای بنزد جدم میروم و او را آنچه بر ما گذشت آگهی میدهم پس بنزد او شتافتم و گفتم (یا جدا قتلوا و الله رجائنا و سفکو و الله دمائنا و هتکت و الله حرمتنا و سلبو و الله حریمنا و حملنا علی الاقتاب من غیر وطاء تساق الی یزید).

پس رسولخدا مرا دربر کشید و روی بآدم و نوح و ابراهیم و موسی آورد ثم قال لهم اما ترون الی ما صنعت بولدی من بعدی این وقت وصیف گفت ای سکینه لختی ساکت باش که رسولخدا را سخت غمنده کردی و گریان ساختی در این وقت یزید لطمه بر چهره خویش بزد و بگریست فقال مالی و لقتل الحسین پس سکینه فرمود جدم از نظرم مفقود شد متفکر بجای ماندم این وقت جدم علی بن ابی طالب را دیدار کردم که شمشیر خوّد را بدست گرفته و ایستاده من فریاد برآوردم که یا جدا سوگند با خدای که پسر تو بعد از تو کشته گشت آنحضرت بگریست و مرا بسینه چسپانید و و قلیل یا بنیه صبرا و الله المستعان فرمود ای فرزند طریق صبر و شکیبائی پیش دار که خداوند متعال یار و یاور شما است این هنگام ناپدید شد و ندانستم بکجا رفت من متحیر بماندم ناگاه دری از درهای آسمان کشاده شد و فرشتگان از آنجا فرود شدند و فوجی از پس فوجی بزیارت سر پدرم نازل گشته پس وصیفی دست من بگرفت و بقصر درآورد پنج زن نگریستم که خداوند نهاد ایشان را نیکو داشته و سرشت ایشان را با نور انباشته و در میان ایشان زنی با عظمت دیدم که موی سر پریشان ساخته و جلاباب سیاه در بر ساخته و پیراهن خون آلود بدست گرفته و زنان دیگر در قیام و قعود اقتفا بدو کنند وصیف را گفتم این زنان با این محل و مکان کیستند وصیف گفت نخستین حوا ام البشر دوم

ص: ۲۸۰

مریم بنت عمران سوم خدیجه کبری چهارم هاجر مادر اسماعیل یا ساره زوجه ابراهیم و آن زن که پیراهن خون آلود بدست گرفته و در قیام و قعود زنان اقتفا بدو کنند سیده نساء فاطمه زهرا سلام الله علیها است چون این بشنیدم بنزد او دویدم فقلت لها یا جدتاه قتل و الله ابی و اومت این وقت فاطمه مرا دربر کشید و بگریست و دیگر زنان بگریسته‌اند و گفته‌اند ای فاطمه خداوند میان تو و یزید حکومت خواهد کرد و داد خواهد داد.

پس روی با من آورد (و قالت کفی صوتک یا سکینه فقد قطعت نیاط قلبی هذا قمیص ابیک الحسین لا یفارقنی حتی القی الله) چون این حدیث بخاتمه رسید یزید را اندوه ندامت ختام خاموشی بر دهان زد-

وفات سکینه و مدفن او

در صدر عنوان مذکور شد که علیا مخدره روز پنجشنبه پنجم ربیع الاول ۱۱۷ دنیا را وداع گفت و در مدینه مدفون گردید. در اعیان الشیعه بترجمه او گوید خالد بن عبد الله بن الحارث بن الحکم والی مدینه بود چون از او اجازه نماز بر جنازه علیا مخدره سکینه خواسته‌اند همی کار بمماطله می کرد و غرض او این بود که چون هوا کرم بود بدن آنمخدره نتن بشود سید الساجدین فرمان کرد تا سی دینار عطریات گرفته‌اند و در پیرامون آن نعش مبارک بکار بردند.

و در ناسخ گوید گاهی که علیا مخدره سکینه بسرای جاویدان تحویل داد خالد بن عبد الملک حاکم مدینه بود کسی بدو فرستادند و اجازت خواسته‌اند که جنازه را حمل دهند خالد در پاسخ گفت بباشید تا من حاضر شوم و بدو نماز گذارم بنی هاشم آن نعش مبارک را در موضع مصلی بنهادند و در پیرامون او بنشستند و از بامداد تا هنگام غروب آفتاب انتظار بردند از خالد خبری نرسید بیوژد تا نماز عشا بگذاشته‌اند و شب از نیمه درگذشت و مردم را خواب فروگرفت لاجرم برخواسته‌اند گروه گروه نماز بگذاشته‌اند و طریق انصراف گرفته‌اند محمد بن عبد الله محض که معروف است

ص: ۲۸۱

بنفس زکیه بنیره فاطمه خواهر سکینه است چه فاطمه دختر حضرت حسین علیه السلام زوجه حسن متنی است و مادر عبد الله محض است بالجمله محمد نفس زکیه چهارصد دینار عطاری را داد که عطر و عود بخردند و در پیرامون سریر سکینه مجمرها بگذاشته‌اند و غالیها بیناشته‌اند این به بود تا صبح برآمد و بروایتی یحیی بن حسن این خدمت پیاپی برد.

اقول منافات ندارد که هم نفس زکیه و هم یحیی بن الحسن و هم امام زین العابدین هر یک بنوبه خود این خدمت را کرده باشند. بالجمله چون صبح شد خالد بن عبد الملک کس فرستاد و رخصت داد که بروی نماز گذارید و بخاک سپارید شبیه بن نطاح بر آنحضرت نماز گذارد.

و ابن اثیر جزری در کامل رحلت آنمخدره را در سنه ۱۱۷ گفته و در همان سال خواهرش فاطمه بنت الحسین ع رحلت نمود. و اما مدفن علیا مخدره صحیح این است که در مدینه است و بعضی وفات او را در مکه در طریق عمره دانسته‌اند و بعضی دیگر میگویند که در مقبره باب الصغیر شام مدفون است و صندوقی از خشب بر او نصب است که بخط کوفی مشجر آیه الكرسي بر او نوشته‌اند و در آخر او نوشته است سکینه بنت الملک و کسانی که خط کوفی نمی‌توانند بخوانند گمان کرده‌اند سکینه بنت الحسین است.

و مرحوم شیخ عباس قمی صاحب مفاتیح در سنه هزار سیصد و پنجاه شش هجری آن خط را قرائت کرده‌اند هنگامی که بشام رفته‌اند فرمودند فالقبر لاحدی بنات الملوک المسلمات بسکینه.

فاطمه بنت الحسین ع

اشاره

تقیه دوران و نقیه زمان خود و نخبه پردکیان خانه نبوت و برگزیده پرودگان حجر عصمت است در سن از خواهرش سکینه بزرگتر و در فضل و جلالت و نبل و شرافت از وی برتر است زیرا که این مکرمه از آن خواتین ثلثه معظمه است که

ص: ۲۸۲

و سابط تبلیغ را داشته و حمل و دایع امامت و تادیه بعضی از وصیت ظاهره و باطنه شدند ایشان زینب کبری و ام سلمه چنانچه در ترجمه ایشان سبق ذکر یافت و دیگر این مخدره فاطمه بنت الحسین (ع).

چنانچه در بصائر الدرجات محمد بن الحسن الصفار از ابی الجارود روایت کرده که گفت سمعت ابا جعفر (ع) يقول ان علی بن الحسین بن علی (ع) مبطونا لا یرون الا لما به فلما حضره الذی حضره دعا انبته الکبری فاطمه فدفع الیها کتابا ملفوفا و وصیة ظاهرة (و در بحار بعد از وصیت ظاهره وصیت باطنه نیز هست) فدفعت فاطمة الكتاب الی علی بن الحسین ثم صار ذلك الكتاب الینا و الله قال قلت فما فی ذلك الكتاب جعلنی الله فداک قال فیہ ما یحتاج ولد آدم منذ یوم خلق الی ان تغنی الدنیا و الله ان فیہ الحدود حتی ان فیہ ارش الخدش.

ابو الجارود میگوید که من از ابو جعفر امام باقر شنیدم که میفرمود هنگام روز عاشورا که حضرت سید الشهداء علیه السلام را وقت شهادت رسید و در آن وقت پدرم امام زین العابدین علیه السلام بشدت مرض مبتلی بود بقسمی که گویا هوش نداشت این وقت حضرت حسین ع طلید دختر خود فاطمه کبری را و باو سپرد کتابی که سرسته بود و وصیت ظاهره و باطنه باو نمود و آن کتاب را فاطمه به پدرم علی بن الحسین (ع) سپرد و آن کتاب فعلا در نزد ماست ابو الجارود گوید من عرض کردم یابن رسول الله در آن کتاب چه نوشته است فرمود یا ابا الجارود بخدا قسم آنچه محل احتیاج فرزند آدم است از روزی که خداوند متعال آدم را آفریده است تا هنگامی که دنیا فانی بشود علم آن در آن کتاب موجود است حتی ارش خدش) و در سالیکه خواهرش سکینه وفات کرد ایشان هم رحلت نمودند.

ازواج علیا مخدره فاطمه بنت الحسین ع

اول آنها حسن مثنی فرزند امام حسن مجتبی است چون در خاطر داشت که دختر امام حسین ع را در حباله نکاح خود درآورد چون خبر را بحضرت حسین (ع)

ص: ۲۸۳

رسانیدند او را حاضر ساخت و باو فرمود اینک فاطمه و سکینه دختران منند هر یک را خواسته باشی با تو کابین بندم حسن شرمسار شد سر بزیر انداخت و سخن نکرد حسین علیه السلام فرمود من دختر خود فاطمه را که با مادرم شبیه هست با تو کابین بستم.

ابو نصر بخاری گوید فاطمه از حسن سه پسر آورد نخستین عبد الله که او را عبد الله محض گویند.

دوم ابراهیم که او را ابراهیم غمر گویند سیم حسن که او را حسن مثلث گویند و حسن مثنی در یوم طف با لشکر ابن سعد جهاد کرد و زخم فراوان یافت و در میان کشتگان افتاد گاهی که سر شهدا را از تن دور میساخته‌اند هنوز حسن را رمقی در تن بود اسماء بن خاریه الفزاری که مکنی بابی حسان بود او را شفاعت کرد و گفت بگذارید تا خود او در میگذرد و این شفاعت از بهر آن بود که مادر حسن مثنی خوله دختر منظور از قبیله فزاره بود چون عبید الله بن زیاد آگهی یافت گفت پسر خواهر ابی حسان را باو بگذارید پس ابی حسان حسن مثنی را بکوفه آورد مداوا کرد تا صحت یافت و از آنجا روانه مدینه شد تا در مدینه وفات کرد و در آنوقت سی پنج سال از سن او گذشته بود و در بقیع مدفون گردید و فاطمه تا یکسال بر سر قبر او خیمه برافراخت و بعزاداری مشغول بود آنگاه بمدینه مراجعت فرمود ناگاه ندائی شنید که گوینده‌ای گفت هل وجد و ما فقدوا دیگری در جواب او گفت بل یئسوا فانقلبوا بالجمله ترجمه او را در فرسان الهیجا ذکر کرده‌ام.

و حسن مثنی بنا بگفته ابو نصر بخاری علاوه بر سه پسر مذکور دو دختر هم از فاطمه آورد یکی زینب و دیگری ام کلثوم و از عبد الله محض محمد نفس زکیه و ابراهیم قتیل باخمرا بوجود آمد.

و زوج دوم فاطمه بنت الحسین عبد الله بن عمر بن عثمان بن عفان بود و محمد دیباج از وی متولد گشت و او را ابو جعفر منصور بقتل رسانید و بعد از عبد الله عبد الرحمن بن ضحاک بن قیس الفهری که حکومت مدینه داشت خواست تا فاطمه را خطبه کند آن حضرت رضا نداد این کار بر عبد الرحمن ناگوار افتاد و ساخته خصومت و زحمت فاطمه

ص: ۲۸۴

گشت و کار بر آن مخدره سخت گرفت فاطمه از در شکوی بسوی یزید بن عبد الملک مکتوب کرد و کسبیل شام داشت یزید بن عبد الملک غضبان گشت و برآشف و گفت بمن رسیده است که عبد الرحمن متعرض دختران رسولخداى گشته کیست که خبر عزل او را بمن باز دهد و حال آنکه من بر فراز این فراش باشم پس کس بمدینه فرستاد تا او را از عمل باز کرد و اموال او را بجمله مأخوذ داشت چنانکه در سختی و فقر جان بداد بالجمله فاطمه بجمال زیبا و کمال تقوی و بلوغ فضایل و محاسن اخلاق نظیری و عدیلی نداشت و از کمال حسن و بهاء او را حور العین میگفته‌اند.

والدهاش ام الحق یا ام اسحق دختر طلحه بن عبید الله التیمی است.

مصائب فاطمه بنت الحسین در زمین کربلا

ناسخ گوید این مخدره باتفاق مورخین در زمین کربلا شرف حضور داشته با شوهرش حسن مثنی و در جمیع مصائب شریک و سهم بوده و هنگامی که لشکر بغارت خیام پرداخته‌اند فاطمه میفرماید من بی‌هشانه بر باب خیمه ایستاده بودم و در بیابان بی کنار و لشکر بی‌شمار را نظاره می‌کردم و می‌دیدم پدرم و برادرانم و اعمام و عم‌زادگان چون گوسفندان یوم اضحی سر بریده و می‌دیدم بدنهای ایشان عریان در زیر پای ستوران کوفته فرسوده می‌گشت و من در اندیشه بودم که بعد از پدر آیا ما را میکشند یا اسیر میگیرند ناگاه سواریرا نگریستم که قصد من کرد با کعب نیزه و نگران بودم که زنان را میراند و میدواند و دست او رنج از ساعد ایشان بیرون می‌کند و مقنعه از سر ایشان برمی‌کشد و آن زنان پناه بیک دیگر میبردند و صیحه میزدند و میگویند وا جدها و ابته و علیاه و اقله ناصراه و حسنا و حسینه اما من مجیر یجیرنا اما من زائد یزود عنا من این بدیدم قلبم از جای برمید و اندامم چون سیماب بلرزید از یمین و شمال نظر می‌کردم و نگران عمه‌ام ام کلثوم بودم که مبادا آن مرد آهنک من بنماید و بسوی من شتابد ناگاه دیدم بطرف من دوید من روان شدم و از هوا بگریختم و چنان گمان کردم که از وی بسلامت توانم جست او از قفای من سرعت کرد و کعب نیزه بین کتفین من بکوفت و مرا بروی درافکند و گوشواره از گوش من بکشید چنانکه گوش مرا بدرید و مقنعه مرا نیز

ص: ۲۸۵

برگرفت و خلخال از پای من بدر آورد و سخت میگریست گفتم ایدشمن خدا چرا میگری گفت چگونه نگریم و حال آنکه جامه دختر پیغمبر را بغارت میبرم گفتم دست باز دار و این جامه بجای گذار گفتم بیم دارم دیگری بیاید و این جامه بر باید این بگفت و بنهب پرداخت چندان که ملاحظ از پشت ما بکشید و برفت بسوی خیمهای دیگر پس خون از سر و روی من روان شد. و آفتاب بر سر من همی تافت من از هوش برفتم چون بخویش آمدم عمه‌ام را نگریستم که بر سر من میگرید میگوید ای نور دیده برخیز تا بنگریم بر سر این عیالات چه آمده است من گفتم (یا عمته هل من خرقه استر بها رأسی من اعین النظار فقلت یا نبتاه عمتهک مثلک).

چون نگران شدم سر او را نیز برهنه دیدم و از ضرب نیزه و تازیانه بدن مبارکش سیاه بود پس باتفاق روان شدیم و بهیچ خیمه داخل نشدیم الا- آنکه غارت زده و منهوب بود و برادرم علی بن الحسین علیهما السلام بر وی درافتاد بود از کثرت جوع و عطش دیگر توانائی جلوس نداشت ما بر او گریستیم و او بر ما گریست و نیز فاطمه بنت الحسین گوید که چون غل جامعه بگردن برادرم زین العابدین گذاردند فرمود چون نظرم باین غل جامعه افتاد یاد غلهای آتشین جهنم کردم از این جهت گریه من شدید شد.

خطبة فاطمه بنت الحسین ع در کوفه

شیخ طبرسی در احتجاج از زبد بن موسی بن جعفر از پدرش از آباء گرام خود روایت میکند که چون فاطمه بنت الحسین وارد کوفه گردید این خطبه را قرائت کرد.

الحمد لله عدد الرمل و الحصی و زنة العرش الی الثری احمده و اومن به و اتوکل علیه و اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و ان محمدا عبد و رسوله صلی الله علیه و اله و سلم و ان ولده ذبح بشط الفرات بغیر ذحل و لا ترات اللهم انی اعوذ بک من ان افتری علیک

ص: ۲۸۶

الکذب و ان اقول فیک خلاف ما انزلت علیه من اخذ العهود لوصیه علی بن ابی طالب العسلوب حقه المقتول من غیر ذنب کما قتل ولده بالامس فی بیت الله تعالی فیہ معشر مسلمة بالسنتهم تعسا لرؤسهم ما دفعت عنه ضیم فی حیوته و لا عند مماته حتی قبضته الیک محمود التقیه طیب العریکه معروف المناقب مشهور المذاهب لم یأخذ فیک لومه لائم و لا عدل عاذل هدیته یا رب للاسلام صغیرا و حمدت مناقبه کبیرا و لم یزل ناصحا لک و لرسولک حتی قبضته الیک زاهدا فی الدنیا غیر حریص علیها راغباً فی الاخره مجاهدا لک فی سبیلک رضیته و اخترته و هدیته الی صراط مستقیم اما بعد یا اهل الکوفه یا اهل المکر و الغدر و الخیلاء.

(ترجمه) یعنی فاطمه سلام الله علیها فرمود سپاس میگذارم خدای را بشمار ریک صحرا و سنکپارهای وادی بحساب حملیک که فراز عرش تا فرود فرش بمیزان خرد ببايد سنجد گواهی میدهم که خدای را شریک و نظیری نیست و محمد صلی الله علیه و اله و سلم بنده و رسول اوست و گواهی میدهم که فرزندان او را در کنار فرات بی کیفی کینه و خونخواهی سر برید ندای پروردگار من بحضرت تو پناهنده‌ام از اینکه بر تو دروغ بزنی و بهتان بندم و بیرون فرمان تو که پیغمبر خود را فرمودی که از مردم بیعت بخلافت وصی خود علی بن ابی طالب بگیرد سخن گویم همانا بعد از رسول خدا غصب کردند حق او را و کشتند بی جنایتی او را در مسجد کوفه چنانکه کشته‌اند پسر او را جماعتی که بدل کافر بودند و بزبان دعوی اسلام داشته‌اند ای پروردگار هلاک بنما سران ایشان و نابود ساز بزرگان ایشان را که حیا و میتا از وی دافع ظلمی و مانع ستمی نگشته‌اند تا گاهی که او را ستوده منقبت و پاکیزه سجیت با معارف مذکوره و مناقب مشهوره بحضرت خویش طلب فرمودی ای بار خدای در حضرت تو علی را هیچ شناعتی و ملامتی او را جلوگیر نشد که از تقدیم عبودیت دست بازدارد با این که اندک سال بود هدایت فرمودی او را چون سال خورده گشت بستودی او را و او همواره در راه رضای تو و رضای رسول تو و در نصیحت امت رنج برد و با دشمنان دین رزم زد چندان که از وی خشنود شدی و او را بر صراط مستقیم بازداشتی.

ص: ۲۸۷

انا اهل بیت ابتلانا الله بکم و ابتلاکم بنا فجعل بلاننا حسنا و جعل علمه عندنا و فهمه لدنیا فنحن عیبۀ علمه و وعاء فهمه و حکمته و حجتہ فی الارض فی بلاده و عبادہ اکرنا الله بکرامته و فضلنا بنبیئہ صلی الله علیه و اله و سلم تفضیلا بینا فکذبتمونا و کفرتموننا و رأیتم قتالنا حلالا- و اموالنا نهبا کانا اولاد ترک او کابل کما قتلتم جدنا بالامس و سیوفکم تقطر من دمائنا اهل البیت لحقد متقدم قرت بذلک عیونکم و فرحت قلوبکم اجترا أمنکم علی الله و مکر مکرتم و الله خیر الماکرین فلا تدعونکم انفسکم الی الجذل بما اصبتم من دمائنا و نالت ایدیکم من اموالنا فان ما اصابنا من المصائب الجلیله و الرزایا العظیمه فی کتاب من قبل ان نبرأها ان ذلک علی الله یسیر لکیلا تاسوا علی ما فاتکم و لا تفرحوا بما آتاکم و الله لا یحب کل مختال فخور:

ترجمه اما بعد ای اهل کوفه ای اهل غدر و خدعه خداوند عز و جل ما اهل بیت را بشما مبتلا ساخت و بما شما را در میزان امتحان در آورد و ما را بدین آزمایش ستوده داشت و فهم و علم خود را در نزد ما بودیعت نهاد پس مائیم ظرف علم و گنجینه فهم و کنجور حکمت او و مائیم حجت خدا بر تمامت بلاد و قاطبۀ عباد او خداوند ما را بزرگوار داشت. و بسبب انتساب ما بمحمد با کثر خلق تفضیل گذاشت و شما ما را تکذیب کردید و تکفیر نمودید و ریختن خون ما را حلال شمردید و غارت اموال ما را مباح دانستید و چنان پنداشدید که ما از اولاد ترک و کابلیم هان ای اهل کوفه دیر زمانی نگذشته که از جهت عداوت با جدم امیر المؤمنین او را بقتل رسانیدید و هنوز خون ما اهل بیت از حدود شمشیرهای شما چکان است و چشمهای شما روشن و دل‌های شما مرور است که بهتان بر خدای بستید و از در خدعه و مکر بیرون شدید و حال آنکه خدای بهترین مکرکنندگان است اکنون بر این کردار شنیع شادمانی می کنید که بر سخط و غضب الهی تجرى نموده‌اند و البته خداوند عز و جل کیفر کردار شما را در کنارتان خواهد گذاشت حالیا منتظر نعمت و لعنت باشید بسی برنگذرد که خداوند شما را بر یک دیگر بگمارد تا شمشیرها برکشید و خون هم بریزید و باز آنجهان بعذاب جاودان گرفتار آئید وای بر شما مگر ندانسته‌اید با چه دستی ما را بزدید.

ص: ۲۸۸

تبالکم فانتظر و اللعنة و العذاب و كان قد حل بكم و تواترت من السماء نقمات و تسحتکم بما کسبتم و یذیق بعضکم باس بعض ثم تخلدون فی العذاب الالیم یوم القیمة بما ظلمتمونا الا لعنة الله علی الظالمین ویلکم اذرون ایة ید طاغتنا منکم او ایة نفس ترغب الی قتالنا او بایة رجل مشیتم الینا تبغون محاربتنا قست قلوبکم و غلظت اکبادکم و طبع علی افندتکم و ختم علی سمعکم و بصرکم و سول لکم الشیطان و املی و جعل علی بصرکم غشاوة فانتم لا تهتدون تبالکم یا اهل الکوفة کم تراث لرسول الله قبلکم و ذحول له لدیکم ثم غدرتم باخیه علی بن ابی طالب جدی و بنیه و عترته الطیین الطاهرین الاخیار و افتخر بذلك مفتخر.

فقال نحن قتلنا علیا و نبی علی بسیوف هندیة و رماح

و سببنا نسائهم سببی ترک و نطحناهم و ای نطاح

بفیک ایها القائل الکثکث و لک الاثلب افتخرت بقتل قوم زکاهم الله تعالی و طهرهم و اذهب عنهم الرجس فاکظم واقع کما افعی ابوک و انما لكل امرأ ما قدمت یداه ترجمه و با کدام پای بچنک ما بیامید و چگونه بقتال ما بشتافتید دلی بیرحم و جگر بس سخت دارید همانا باری تعالی بر دل و گوش شما مهر نهاده که کلمه حق نمی شنوید شیطان این اعمال زشت در نظرهای شما بیاراست و بر دیده‌های شما پرده فروهشته که راه هدایت نمی بینید چند خون از حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم در نزد شما است که بخواهد جست و بسا حیلتها که با برادر و وصی او علی بن ابی طالب ع صلوات الله علیه کرده‌اید و از شما فخر میجویند بشعر که ما علی را کشتیم و فرزندانش را اسیر گرفتیم سنک و خاک بر دهان آن قائل گه افتخار میجوید بقتل جماعتی که خداوند ایشان را پاک و پاکیزه آفریده از هر رجسی و زشتی و مکروهی ای قائل فروخور خشم خود را و مانند سکان بر عقب خود بنشین چنان که پدر تو نشست و این است و جز این نیت که هر مردی آن چه را که پیش فرستاده بالاخره همان بدست او خواهد آمد و شما حسد بردید بر ما بچیزی که خداوند ما را بر شما تفضیل نهاده و او صاحب فضل بزرک است.

ص: ۲۸۹

ر حسد تمونا ویلا لکم علی ما فضلنا الله علیکم.
 فما ذنبنا ان جاش دهرنا بحورنا و بحرک ساج لا یواری الدعای مصا
 ذلك فضل الله یوتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم و من لم یجعل الله نورا فماله من نور.)
 قال فارتفعت الاصوات بالبكاء و قالوا حسبک یا بنت الطیبین فقد احقرت قلوبنا و انضجت نحورنا و اضمرت اجوافنا فسکت علیها و
 علی ابیها و جدها السلام
 و بهر که میخواهد عطا میفرماید و آنرا که از نور خود بخشی ندهد هرگز از مضیق ظلمت نرهد چون فاطمه سخن بداینجا آورد مردم
 بهای‌های بگریستند و بانک برداشته‌اند که ای دختر طیبین دل‌های ما را پاره ساختی و جگرهای ما را با آتش حزن و اندوه بسوختی
 پس فاطمه خاموش گردید.

فاطمه بنت الحسین و مجلس یزید

در ترجمه علیا مخدره زینب سبق ذکر یافت که شامی اشاره کرد بفاطمه بنت الحسین علیهما السلام و گفت ایها الامیر این جاریه را
 بمن به بخشید که در آنحال ناله فاطمه بلند شد و بدامن عمه‌اش زینب چسبید و گفت ایعمه بفریادم برس درد یتیمی مرا بس نبود
 حتی استخدم الی آخر آنچه در ترجمه علیا مخدره زینب ع سبق ذکر یافت
 و در آخر جلد اول منتهی الامال مینویسد که کمیت شاعر قصیده‌ای در مدح اهل بیت گفته بود بنی هاشم درهم و دینار بسیار از
 برای او جمع کردند حتی زیور زنان را ولی کمیت قبول نکرد و بخدمت فاطمه بنت الحسین ع شرفیاب شد آن مخدره قدحی سویق
 برای کمیت آورد و فرمود کمیت شاعر ما اهل بیت است سپس کمیت از آن سویق آشامید فاطمه آنگاه امر فرمود سی دینار و
 مرکبی بکمیت دادند کمیت بگریست و گفت سوگند یاد کرد که قبول نخواهم کرد من با شما بجهت دینار دوستی نگردم و شعر
 برای گرفتن صله انشا نمودم.

ام کلثوم بنت عبد الله بن جعفر

والده ماجده‌اش علیا مخدره زینب بنت امیر المؤمنین علیه السلام است

ص: ۲۹۰

حضرت سید الشهداء او را تزویج کرد بقاسم بن محمد بن جعفر بن ابی طالب ع که پسر عموی او بود ابن شهر آشوب در مناقب حدیث کند که امام حسن مجتبی خطبه کرد عایشه دختر عثمان بن عفان را مروان رضا نداد و او را بعبد الله بن زبیر تزویج کرد چون مدتی از این قضیه گذشت معویه فرستاد نزد مروان که ام کلثوم دختر عبد الله بن جعفر را برای یزید خطبه بنماید مروان این خبر را بعبد الله حکایت کرد عبد الله بن جعفر فرمود اختیار این دختر بدست خالوی او حضرت حسین است صبر کن تا او حاضر شود هرچه بفرماید قول او مطاع و امر او لازم الاتباع است چون حضرت حسین شرف حضور حاصل نمود و در مجلسی که جمعی از بزرگان مدینه بودند جلوس فرمود مروان ابتدا بسخن کرده گفت معویه مرا وکیل کرده است که ام کلثوم دختر عبد الله بن جعفر را تزویج به یزید بنمایم بهر مهری که پدرش راضی بشود بلغ ما بلغ و دیگر آنکه دین پدرش عبد الله را ادا کنیم و دیگر بین بنی هاشم و بنی امیه مخاصمت بمسالمت انجامد و صلح بین این دو قبیله حاصل گردد و من میدانم آن مقدار که مردم به یزید غبطه میبرند بیشترند از کسانی که بشما غبطه میبرند همانا کفوی است یزید که او را کفوی و نظیری نباشد بوجهه یستقی الغمام چون مروان سخن بیای برد حضرت سید الشهداء فرمود (الحمد لله الذی اختارنا لنفسه و ارتضانا لدینه و اصطفانا علی خلقه ای مروان اینکه گفتمی مهر او را این مقداری که پدرش راضی بشود ما هرگز از سنت رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم تجاوز نخواهیم کرد در اهل بیت خود و آن مهر السنه چهارصد و هشتاد درهم است.

و اما این که گفتمی مع قضاء دین ابیها ما اهل بیت رسول خدا کدام وقت قروض خود را از مهر زنان خود ادا کرده ایم که اکنون اینکار بنمائیم و اما اینکه گفتمی با صلح ما بین القبیلین همانا عداوت ما با شما بجهت دین است نه بجهت دنیا و ما دین را بدینا مصالحه نخواهیم کرد همانا این مسئله نسب قریبه در او تأثیر ندارد چه جای سبب که مصاهرت بوده باشد.

و اما اینکه گفتمی عجب است که از برای مثل یزید کسی طلب مهر بنماید هرآینه

ص: ۲۹۱

طلب مهر نمود کسی که از یزید و پدر و جد یزید بهتر بود.

و اما اینکه گفתי یزید کفوی است که همانند او کفوی نیست این سخنی است بی اصل و جز گزاف چیز دیگر نیست چه آنکه یزید اشخاصی که کفو او بودند در جا هلیت امروز هم کفو او هستند امارت بر شرافت او چیزی زیاد نکرده است اما اینکه گفתי بوجهه یستسقی الغمام کذب محض و افترای بحث است این صفت خواص رسول خدا است.

و اما اینکه گفתי مردم به یزید بیشتر غبطه میبرند از شما هرینه اهل جهالت و ضلالت و دنیاپرستان بیزید غبطه میبرند و بما عقلا و دانشمندان عالم غبطه می‌برند هر طائفه آرزو میکنند که از ما بوده باشند و ما آرزو نمی‌کنیم که از آنها بوده باشیم پس فرمود ایها الناس همه شاهد باشید که من تزویج کردم ام کلثوم دختر عبد الله بن جعفر را به پسر عمویش قاسم بن محمد بن جعفر بچهارصد هشتاد درهم که مهر السنه است و مزرعه خود را که در اراضی عقیق است بایشان بخشیدم و آن مزرعه کفایت معاش ایشان بنماید چون سالی هشت هزار دینار غله او است مروان رنک او متیغر گردید و با خشم تمام گفت ای بنی هاشم با من غدر کردید و همی خواهید اعمال عداوت بنمائید حضرت حسین علیه السلام قصه خطبه حضرت امام حسن ع ایشه دختر عثمان را بیاد او آورد در آنوقت مروان این اشعار بگفت

اردنا صهرکم لنجدوداً قد اخلقه به حدث الزمان

فلما جئتکم فجبهتمونی و بحتم بالضمیر من الشنان

فاجابه ذکوان مولی بنی هاشم

اماط الله عنهم کل رجس و طهرهم بذلک فی المثنانی

فما لهم سواهم من نظیر و لا کفو هناك و لا مدانی

اتجعل کل جبار عنید الی الاخیار من اهل الجنان

و این قصه را ابو العباس محمد بن یزید المبرد در کتاب کامل بسند خویش از ابی نضر نقل کرده و حقیر آنرا در کتاب (فرسان الهیجا) ایراد کرده‌ام و این ام کلثوم با

ص: ۲۹۲

شوهرش قاسم در زمین کربلا آمدند و قاسم در رکاب آنحضرت بدرجۀ رفیعۀ شهادت رسید چنانچه تفصیل آنرا در کتاب نامبرده ذکر کرده‌ام و این مخدره از بانوان دشت کربلا و و در اسیری و مصائب اهل بیت سهیم و شریک بود-

ام البنین والدۀ قمر بنی هاشم حضرت

ابی الفضل علیه السلام

این بانو اگرچه در زمین کربلا حاضر نبود ولی چهار جوان او در کربلا شهید شدند که بعد از وقعه کربلا از ناله و کریه آرام نشد تا بجوار حق پیوست و بانوانی که از کربلا مراجعت کردند بمدینه در خانه ام البنین بمراسم عزاداری قیام مینمودند و همی بگریست تا اینکه در مدینه بجوار حق پیوست.

نامش فاطمه و بکینه معروفه‌اند و او دختر حزام بن خالد بن ربیعۀ بن عامر المعروف بالوحید بن کلاب و قیل عامر بن صعصعۀ بن ربیعۀ بن الوحید بن کعب بن عامر بن کلاب و مادر ام البنین لیلی دختر شهید بن ابی بن عامر بن ملاعب الاسنه است که نامش مالک بن جعفر بن کلاب است.

مامقانی در تنقیح المقال گوید ام البنین اسمش فاطمه دختر حزام بن خالد بن ربیعۀ بن عامر بن کلاب است امیر المؤمنین علیه السلام با برادرش عقیل فرمودند میخواهم زنی برای من خواستگاری بنمائی که از خاندان شجاعت بوده باشد و بسی قوی پنجه و شیردل باشد و عقیل بن ابی طالب چون نسابه بود در علم اساب مهارتی بکمال داشت و نساب عربرا کاملا مطلع بود عرض کرد یا سیدی چنین زن برای چه میخواهی حضرت فرمود برای اینکه فرزند شجاع و دلیر آورد عقیل گفت چنین زن در میان قبیله بنی کلاب میباشد و او ام البنین دختر حزام بن خالد کلبی است.

برای اینکه در میان قبایل عرب شجاع‌تر از پدران او نیست و در جلالت و فروسیت کسی را بمردی نمیشناسند و در حق پدران آنها لبید از برای نعمان بن منذر ملک حیره این اشعار بگفت.

ص: ۲۹۳

نحن بنو ام البنین الاربعه

و نحن خیر عامر بن صعصعه الضاربون الهام وسط الجمجمه

و لبید هنگامی که این اشعار بگفت کسی از عرب بر او انکار نکرد و از آن طائفه است ابو برآ کسی که در عرب شناخته نمیشود که شجاعتر از ایشان باشد غیر جنابت یا امیر المؤمنین پس امیر المؤمنین ع ویرا بعقد خود در آورد و اول از او قمر بنی هاشم متولد گردید بعد عبد الله بعد جعفر بعد عثمان متولد گردید

و هر چهار تن زمین کربلا شهید شدند و عقب ام البنین از قمر بنی هاشم از پسرش عبید الله بن قمر بنی هاشم بسیار شدند. قال المامقانی و استفاد قوه ایمانها و تشیعها من حیث ان بشیر کلمانعی الیها بعد ورود المدینه احدا من اولادها الاربعه قالت ما معناه اخبرنی عن ابی عبد الله الحسین ان اولادی و من تحت الخضرا کلهم فداء لابی عبد الله الحسین فلما نعی الیه الحسین قالت قطعت نیاط قلبی فان علقته بالحسین لیس الا لامامته ع و تهون علی نفسها موت مثل هؤلاء الاشبال الاربعه ان سلم الحسین و ذلك یکشف عن المرتبه الرفیعه فی الدیانة) و لا یخفی انی لم اظفر علی مستند ما ذکره من مکالمه ام البنین مع بشیر الا انه اعلم بما قال حاصل فرمایش ایشان است که چون بشیر وارد مدینه گردید از قبل زین العابدین که خبر دهد مردم را از ماجرای اهل بیت ام البنین او را ملاقات کرد فرمود ای بشیر از حسین چه خبر آوردی بشیر گفت ای ام البنین خدایتعالی ترا صبر دهد که عباس تو کشته گردید ام البنین فرمود از حسین خبر ده بالاخره یکی یکی خبر قتل فرزندان را باو داد ام البنین همی خبر از حسین میگرفت و گفت فرزندان من و آنچه در زیر آسمان است فدای حسینم باد بشیر خبر قتل آن حضرت را باو داد صیحه کشید و گفت ای بشیر رک دلم را پاره کردی و صدا بناله و شیون بلند کرد.

مامقانی گوید این شدت علاقه کاشف از بلندی مرتبه او در ایمان و قوت معرفت او بمقام امامت است که مرک چهار جوان رشید خود را که نظیر ندارد سهل می شمارد

و علامه سماوی در ابصار العین گوید که ام البنین همه روزه در بقیع میرفت و مرثیه

ص: ۲۹۴

می خواند بنوعی که مروان با آن قساوت قلب گریه می کرد و اشک های خود را با دستمال پاک مینمود و هنگامی که زنها او را ام البنین میگفته اند و تسلیت میدادند این ابیات را انشا کرد.

لا تدعونی و یک ام البنین تذکرنی بلیوث عرین
کانت بنون لی ادعی بهم و الیوم اصبحت و لا من بنین
اربعه مثل نسور الریبی قد واصلوا الموت بقطع الوتین
تنازع الخرصان اشلا اعهم و کلهم امسوا صریعا طعین
فلیت شعری اکما اخبروا بان عباسا قطع الیدین

یعنی ای زنان مدینه دیگر مرا ام البنین نخوانید و مادر شیران شکاری ندانید مرا فرزندانمی بود که بسبب آنها مرا ام البنین میگفته اند و اکنون صبح کردم که دیگر برای من فرزندی نیست چهار باز شکاری داشتم که آنها را نشانه تیر کردند و رک و یتن آنها را قطع نمودند و دشمنان با نیزهای خود ابدان طیه آنها را از هم متلاشی کردند و و شام کردند در حالی که همه آنها بروی خاک با جسد چاک چاک افتادند ایکاش می دانستم آیا چنین است که مرا خبر دادند باینکه دستهای فرزندان قمر بنی هاشم را از تن جدا کردند.

و نیز در ابصار العین ابیات ذیل را بام البنین نسبت داده است

یا من رای العباس کر علی جماهیر النقد

و وراه من ابناء حیدر کل لیث ذی لبد

بنث ان ابنی اصیب برأسه مقطوع ید

و یلی علی شبلی و مال برأسه ضرب العمد

لو کان سیفک فی یدیک لما دنی منه احد

حاصل مضمون دلخراش این ابیات آنکه ای گسی که فرزند عزیز من عباس را دیده ای که با دشمن در قتال است و آن فرزند حیدر کرار پدروار حمله میافکند و فرزندان دیگر علی مرتضی که هر یک شیر شکاری هستند در پیرامون او قتال میدهند آه

ص: ۲۹۵

که خبر بمن رسیده است بر سر فرزندم عباس عمود آهن زدند در حالی که دست در بدن نداشت ای وای بر من چه بر سرم آمد و چه مصیبت بر فرزندانم رسید اگر فرزندم عباس را دست در تن بود کدام کس جرئت داشت که بنزدیک او بیاید) و از اعقاب قمر بنی هاشم فضل بن محمد بن فضل بن حسن بن عبید الله بن عباس بن امیر المؤمنین است که مرثیه ذیل را برای جد خود انشا کرده انی لا ذکر للعباس موقفه بکربلا و هام القوم یختطف یحیی الحسین و یحیی علی ظمأ و لا یولی و لا یثنی فیخلف و لا اری مشهد ایوما کمشاهده مع الحسین علیه الفضل و الشرف اکرم به مشهد ابانت فضیلته و ما اضاع له افعاله خلف

ام لیلی والدۀ علی اکبر ع

اشاره

بانوی حرم حضرت والای حسینی ع دختر ابو مرۀ عروۀ بن مسعود ثقفی و مادر ام لیلی میمونۀ دختر ابو سفیان بن حرب بود. و در خیرات حسان گوید لیلی بنت ابی مرۀ بن عروۀ بن مسعود بن معبد الثقفی است اشهر و اعرف زنان عصر خود بوده و در شأن و جلالت بالاتر و والاتر بوده پدرش از قبیله مختار بن ابی عبیده ثقفی است و مادرش از نژاد ابو سفیان اموی است از این جاست که روزی معویه گفت میدانید امروز خلعت خلافت شایسته پیکر کیست حاضران هریک چیزی گفته‌اند معویه گفت شایسته مقام خلافت امروز علی بن الحسین است که از لیلی بوجود آمده است چه در وی خوشروئی ثقیف و سخا بنی امیه و شجاعت بنی هاشم جمع است شرفی که در میان نسوان آن عصر باین مستوره خدر عفاف نصیب شد هم‌بستری با حضرت حسین و شرف ثانوی ولادت با سعادت علی بن الحسین (ع) و در اشعار مشهوره که علی بن الحسین را مدح کردند اشعار باین شرف شده است یعنی از این عقیده نام برده‌اند.

محمد بن احمد بن ادريس حلی رضوان الله علیه در کتاب سرائر میگوید در

ص: ۲۹۶

حائر مقدس علی بن الحسین را باید زیارت کرد و مادر او لیلی بنت ابی مره عروه بن مسعود ثقفی است وی از آل ابی طالب نخستین کسیکه یوم طف بسعادت شهادت مبادرت جست او بود تولدش در عهد امارت عثمان اتفاق افتاد. از جد بزرگوارش امیر المؤمنین ع احادیث روایت نموده خداوندان سخن در ستایش وی اشعار آبدار پرداخته ابو عبیده و خلف الاحمر تصریح کرده‌اند که این ابیات ذیل صحیح این است که در مدح علی اکبر است.

لم ترعین نظرت مثله من مختلف یمشی و لا ناعل

یغلی نیثی (۱) اللحم حتی اذا انضج لم یغل علی الاکل

کان اذا شب له ناره یوقدها بالشرف الکامل

کیما یراها بئس مرمل او فرد حیی لیس بالاکل

اعنی ابن لیلی ذا السد و الندی اعنی ابن بنت الحسب الفاضل

لا یؤثرا الدنیا علی دینه و لا ینبع الحق بالباطل

ابو الفرج اصفهانی در مقاتل الطالین و ابن ادریس در سرائر و در نامه دانشوران این ابیات را ذکر کرده‌اند که حاصل معنی آن این است یعنی همانا در تمامت جهان و جهانیان هیچ دیده مانند وی ندیده بر اطعام مساکین و اکرام واردین چندان حریص و مولع است که پیوسته انواع لحوم و اطعمه با قیمتی گزاف و بهائی گران بخرد و در بازار مردی و مصرف میزبانی بسی ارزان بکار برد و همواره بر عادت اشراف بسرینجه همت نارقری بیفروزد تا مردم نیازمند از هر طرف باستان وی شتابند و بر خان نعمتش گرد آیند.

آن ممدوح عظیم الشان فرزند لیلی که خود خداوند جود و سخاست و دست پرورده دایه حسب و شرافت است هیچ گاه دین بدنیا نگزیند و حق بر باطل نفروشد.

و در عرب رسم است که در قبائل در لیالی مظلمه آتش میافروزند تا عابرین و واردین بواسطه روشنائی آتش راهی پیدا کرده و سهولت بمقصد رسیده بر ایشان میهمان

ص: ۲۹۷

بشوند و شب در صحرا نمانند و آن آتش را نارقری گویند و اگر احیانا فصل زمستان باشد.

و باد بتندی بوزد که بهیچ وجه آتش افروختن ممکن نشود کلاب حی را در اطراف قبیله متفرق کرده بستوهای خیمه محکم می‌بندند تا آن سگها متوحش شده بشدت بانک بزند و از بناح کلاب عزبا و گمشدگان بصحرا راهی پیدا کرده نجات یابند و بر ایشان وارد شده میهمان شوند.

از اولاد ائمه ع چند نفر را که کریم و سخی نوشته‌اند در حق هیچیک از آنها این صفت نار القری افروختن را ذکر نکردند مگر در حق شاهزاده اعظم علی اکبر علیه السلام و تحقیق این مقام و سائر شرائف اخلاق این شبیه پیغمبر را در کتاب فرسان ذکر کرده‌ام

آیا ام لیلی زمین کربلا بوده

تاکنون از کتب تواریخ و مقاتل چیزی بدست نیامده فقط در اشعار شعرا فارسی و عربی بسیار دیده شده که از هم دیگر تقلید کرده‌اند و این قابل اصغا نیست اگر آن مخدره در زمین کربلا بود لا بد ذکری از او در کتب مقاتل و تواریخ میشد بلکه حیوه او ولو در مدینه نیز جائی دیده نشده فقط شنیدم از مرحوم میرزا هادی خراسانی مورخ در نجف اشرف هنگامی که در پای منبر او بودم که ایشان از اغانی ابو الفرج اصفهانی نقل میکرد که مردی از اعراب بر شتری سوار وارد مدینه گردید عبورش بمحله بنی هاشم افتاد از خانه‌ای صدای شیون و ناله بلند بود شتریکه آن عرب سوار بود از شنیدن آن ناله در خانه زانو بر زمین زد و خوابید مرد عرب در خانه آمد استفسار حال آن ناله کننده نمود کنیزکی عقب درآمد او را گفت این ناله کننده کیست که ناله او در حیوان تاثیر کرده گفت این ناله کننده ام لیلی است که از وقعه کربلا تاکنون از شیون و ناله آرام نگرفته این نقل اگر حظی از صحت داشته باشد آنمخدره تا بان وقت حیوه داشته و آن مرحوم مطلب را مفصل تر از این بیان کردند و العلم عند الله و زبان حالی

ص: ۲۹۸

بخط مرحوم حضرت حجه الاسلام حاجی شیخ محمد حسین اصفهانی دیدم ذکر او را در اینجا مینمایم در آن زمان که حقیر نجف بودم بیاضی از ایشان گرفتم که قصاید و مراثی بسیاری از منشآت خود ایشان بود و آنرا بخط شریف خود مرقوم فرموده بودند حقیر بسیاری از آنها را استنساخ نمودم از جمله قصیده ذیل است که زبان حال ام لیلی است.

لسان حال لیلای جگرخون عقول ماسوا را کرده مجنون

بیا بلبل که تا باهم بنالیم که ما افسرده و شوریده‌حالیم

ز تو گل رفت و از ما گل‌گذاری ز تو افغان و از ما آه زاری

ترا وصل گل دیگر امید است بهار دیگر از بهر تو عید است

و لکن گل‌گذارم را بدل نیست بهار دیگری ما را امل نیست

گلی از گلشن من رفت بر باد که تا محشر نخواهد رفت از یاد

یگانه گوهری گم شد ز دستم که جویای ویم تا زنده هستم

دریغ از سرو بالای رسایش دریغ از گیسوان مشک سایش

هزاران حیف کان گیسوی مشکین بخون فرق سر گردید رنگین

هزاران حیف کان خورشید خاور میان لجه خون شد شناور

فغان کاینه روی پیمبر بخاک تیره شد الله اکبر

فغان زان قامت طوبی مثالش که دست جور برد از اعتدالش

بصورت طلعت الله نور است بمعنی غیب مکنون شهود است

بیا ای عندلیب گلشن ما به بین ظلمت سرا شد منزل ما

بین تاریک چشم روشن ما بیا ای شمع جمع محفل ما

بیا ای نوگل گلزار مادر بکن رحمی بحال زار مادر

ترا با شیرۀ جان پروریدم دریغا کز تو جان‌ودل بریدم

ندانستم که مرک ناگهانی عنان گیرد ترا در نوجوانی

بهمت می توان از جان گذشتن و لیکن از جوان نتوان گذشتن

ص: ۲۹۹

جوانا رحم کن بر پیری من مرا مگذار با یک شهر دشمن
 جوانا سوی مادر یک نظر کن ز سوز ناله زارم حذر کن
 سؤال از حال غمخوران ثواب است خصوصا آن دلی کز غم کباب است
 و مراثنی متعلق بشاهزاده علی اکبر فارسی و عربی در فرسان الهیجا بسیار ذکر کرده‌ام.

رمله و قیل نجمه

مادر قاسم بن الحسن
 از بانوان دشت کربلا است که تفصیل آنرا در فرسان الهیجا و مراتی زبان حال او را ذکر کرده‌ام و ظاهرا بودن این مخدره در زمین
 کربلا در نزد ارباب مقاتل مسلم است.

ام کلثوم الصغری

بنت امیر المؤمنین علیه السلام
 نامش رقیه بانوی حرم مسلم بن عقیل و مادر این رقیه ام حبیبه نامش صهباء بود که امیر المؤمنین ع او را از سبایای عین التمر برای
 خود اختیار کرد و او بنت ربیعۃ التغلبیه است و از امیر المؤمنین ع حامله شد و رقیه و عمر از او توآمین متولد گردیدند و هشتاد و
 پنج سال زندگانی کرد بنا بر قولی و رقیه را حضرت با مسلم بن عقیل تزویج کرد-
 ابو الفرج در مقاتل الطالبین گوید مسلم از او عبد الله و محمد را آورد و هر دو تن در زمین کربلا شهید شدند.
 و در عمده الطالب گوید محمد بن عبد الله بن محمد بن عقیل بن ابی طالب امه حمیده بنت مسلم بن عقیل امها ام کلثوم بنت علی
 بن ابی طالب
 و این عبارت صراحت دارد که مسلم دختر امیر المؤمنین را نکاح کرده که نامش ام کلثوم بوده و از وی دختری آورده که نامش
 حمیده و او را به پسر عمویش عبد الله بن محمد بن عقیل داده و از حمیده محمد متولد شده است و این حمیده احتمال قوی می‌رود
 که همان دختر باشد که در منزل زباله هنگامیکه خیر قتل مسلم بحضرت حسین رسید

ص: ۳۰۰

دختر مسلم را طلبید و همی دست بر سر او میکشید عرض کرد همانا دست یتیمی بر سر من میکشی الخ و ام کلثوم که زوجه مسلم بن عقیل بود در زمین کربلا حاضر بوده چنانچه در ناسخ التواریخ از کتاب بحر اللئالی نقل میکنند که چون عبد الله بن مسلم برای رخصت مبارزت بنزد حضرت حسین آمد حضرت فرمود هنوز از شهادت مسلم زمانی دراز برنگذشته و مصیبت مسلم از خاطرها محو نشده ترا رخصت میدهم که دست مادر پیر خود را گرفته از این واقعه هایله بیک سوی شوی عرض کرد پدر و مادرم فدای تو باد من آنکس نیستم که زندگانی دنیا را بر حیات جاودانی آخرت برگزینم ملتمس من این است که مرا اجازه مبدان دهی الخ آنچه در فرسان الهیجا ایراد کرده‌ام

ام و هب

نامش قمری یا قمر است زوجه عبد الله بن عمیر الکلبی ابن اثیر جزری در کامل گوید ام و هب زوجها عبد الله بن عمیر الکلبی و گوید این کلبی با زوجه خود از کوفه آمدند و ملحق بسید الشهداء گردیدند چون روز عاشورا یسار آزاد کرده زیاد و سالم آزاد کرده عبید الله بن زیاد از لشکر عمر سعد بمیدان تاخته‌اند همین عبد الله بر آنها حمله کرد و یسار را بجهنم فرستاد سالم ضربتی حواله عبد الله نمود عبد الله دست جلو کشید انگشتان او قطع شد با این حال ضربتی بر او فرود آورد و او را بجهنم فرستاد و اخذت امراته عمود او کانت تسمى ام و هب و اقبلت نحو زوجها و هی تقول فداک ابی و امی قاتل دون الطیبین ذریه محمد فردها فامتنعت و قالت لن ادعک دون ان اموت معک فنادها الحسین فقال جزبتم من اهلیت خیرا ارجعی رحمک الله لیس الجهاد علی النساء فرجعت انتھی)

از این عبارت ابن اثیر چنان معلوم میشود که این زن و شوهر از کوفه بحضرت حسین ملحق شدند و زوجه همین عبد الله بن عمیر بوده که با عمود خیمه بمیدان رفته و شوهر را تحریص بجهاد کرده و عبد الله او را امر بمراجعت نموده قبول نکرده تا حضرت حسین او را بخیمه برگردانید.

ص: ۳۰۱

و شیخ طوسی در رجال خود گوید عبد الله بن عمیر بن عباس بن قیس الکلبی کینه او ابو وهب من اصحاب امیر المؤمنین و نیز او را از اصحاب سید الشهداء ع محسوب داشته ولی معلوم نیست که ام وهب زوجه همین عبد الله عمیر است یا آنکه والده وهب بن عبد الله بن حباب کلبی است یا آنکه والده وهب بن وهب است که نام او قمری بوده مطلب کاملاً روشن نیست قدر مسلم چنین زنی در زمین کربلا بوده و این جلادت و فداکاری و نهایت محبت و جان‌نثاری از او بروز کرده و درس شهادت بمردم عالم داده است. و شیخ طریحی در منتخب دو وهب نامبرده و بعضی واردات احوال وهب بن وهب را بنام وهب بن عبد الله و برخی را بنام وهب ایراد کرده است

صاحب ناسخ میفرماید من بنده چندانکه فحص کرده‌ام بیشتر از یک وهب نیافته‌ام و العلم عند الله و این وهب بن عبد الله بن حباب کلبی است که نصرانی بود باتفاق مادرش که قمری نام و زوجه‌اش بدست حضرت سید الشهداء ع ایمان آورده‌اند چون روز عاشورا پیش آمد مادر وهب بنزد پسر شتافت و او را تحریص بجهاد نمود جوهری در این مقام شیرین گفته زبانحال ام وهب را.

فخر عرب وهب پسر نازنین من نو کدخدا جوان سعادت قرین من

روزیکه ما ز دین نصارا گذشته‌ایم عقبی خریداریم ز دنیا گذشته‌ایم

شد موسم خزان گلستان فاطمه بار رحیل بسته جوانان فاطمه

در حیرتم که دیده ز دنیا نبسته‌ای می‌بینی این قیامت و فارق نشسته‌ای

برخیز جان فدای شه ارجمند کن ما را بنزد مادر او سربلند کن

در بحار میفرماید پس از پریر بن خضیر همدانی وهب بن عبد الله کلبی بمیدان رفت و در آنروز مادرش با او بود قال و رایت حدیثا ان وهب هذا کان نصرانیا فاسلم هو و امه علی یدی ابی عبد الله الحسین ع

و در چند کتاب بنظر رسیده که در منزل ثعلبیه وهب و مادرش و زوجه‌اش بدست حضرت سید الشهداء بشرف اسلام مشرف شدند و هفده روز بود که وهب عروسی کرده

ص: ۳۰۲

بود و هنوز بساط عشرت و کامرانی در ننوشته چون روز عاشورا پیش آمد و جمعی از اصحاب حسین بفیض شهادت فائز شدند مادرش بنزد او آمد و او را تحریص بجهاد نمود وهب چون سیل سراسیب و پلنک مهیب بمیدان تاخت و همی مرد و مرکب بخاک هلاک انداخت و این ارجوزه بساخت

ان تنکرونی فانا بن الکلبی سوف ترونی و ترون ضربی
و حملتی و صولتی فی الحرب ادرک ثاری بعد ثار صحبی
و اذفع الکرب امام الکرب لیس جهادی فی الوغی باللعب

پس حمله گران افکند و همی سر و دست پرانید و جماعتی را با تیغ در گذرانید آنگاه بسوی مادرش قمری شتافت.

و قال یا اماه ارضیت عنی فقلت ما رضیت حتی تقتل بین یدی الحسین) در آن وقت زوجه وهب گفت ترا بخدا قسم میدهم که مرا در اینصحرای بیوه مگذار و جان خویش را پاس دار و بی هشانه در دهن اژدها مرو مادر وهب فرمودند ای فرزند سخن زنا از پس گوش گذار و نصرت حسین را دست باز مده که بی رضای او و رضای من از شفاعت جدش بهره نخواهی داشت چون از شب زفاف وهب تا روز عاشورا افزون از هفده روز نگذشته بود مفارقت وهب بر زن دشوار می آمد لا جرم گفت بر من مکشوف باشد که چون در راه پسر پیغمبر شهید شوی در بهشتترین جای کنی و با حور العین هم آغوش باشی مرا فراموش فرمائی واجب میکند که در حضرت امام با من عهد استوار نمائی که فردای قیامت در بهشت جدا از من اقامت نمائی پس هر دو تن حاضر حضرت شدند زوجه وهب عرض کرد یابن رسول الله مرا در این حضرت دو حاجت باشد یکی اینکه اینجوان غریب عنقریب بدرجه رفیع شهادت میرسد و در جانان با حوریان هم آغوش گردد او را بفرمائی که مرا فراموش نکند دیگر آنکه در این بیابان مرا هیچ فریادرس نباشد سفارش مرا با اهلیت بنمائی حضرت حسین از اصغای این کلمات سخت بگریست و مسئلت او را باجابت مقرون داشت و او را مطمئن خاطر ساخت اینوقت وهب با تمام طلب و طرب چون شیر آشفته باز بسوی میدان رهسپار شد آغاز گیردار بنمود و این ارجوزه بسرود-

ص: ۳۰۳

انی زعیم لک ام و هب بالطعن فیهم تاره و الضرب
ضرب غلام مومن بالرب حتی یدیق القوم مر الحرب
انی امراء ذو مره و غضب و لست یا لخواار عند الکنک
حسبی الهی من علیم حسبی

و چون شیر شرزۀ یا ازدهای دمنده خود را بر قلب سپاه زده و از یمین و شمال همی داد مردانگی داد چندانکه دوازده پیاده و نوزده تن سواره را عرضه هلاک گردانید

و در کتاب تحفه الحسینه آورده است که و هب هفتاد تن از لشکر اشقیا بدار البوار فرستاد.

اینوقت مردی از لشکر کوفه فرصتی بدست کرده دست راست و هب را با تیغ از تن باز کرد و هب شمشیر را بدست چپ ماخوذ داشت و پای از تقدیم جهاد فرونگذاشت مردی از قبیله کنده نیز ضربتی بزد و دست چپش را قطع کرد این وقت زوجه و هب عمود خیمه بگرفت و بحرب گاه درآمد و گفت ای و هب پدر و مادرم فدای تو باد چند که توانی رزم میکن و حرم رسولخدا را از دشمن دفع میده و هب گفت ای زن تو آنکس بودی که مرا بتقاعد از جنک میگماشتی و از جنک باز میداشتی اکنون چه افتاد ترا که دق باب مبارزت مینمائی و مرا تحریص بجهاد مینمائی گفت انگاه دل از جهان برکندم و از زندگانی دست شستم گه ندای حسین را شنیدم که همی گفت وا غربتاه و اقله ناصراه و ا وحدتاء اما من ذاب یذب عنا اما من مجیرنا آیا کسی هست که دشمنها را از ما دفع دهد آیا کسی هست که ما را پناه دهد در آنوقت اهلبیت بهایهای بگریستند با خود گفتم که زندگانی بعد از آل رسولخدا بچه کار آید عزیمت درست کردم که با این قوم رزم زنم تا جان بر سر اینکار گذارم و هب گفت ای زن باز شو که ترا جنک نفرمودند گفت من روی از جنک برنگردانم تا باتفاق تو در خون خویش غوطه زنم و هب را چون دست نبود که او را ماخوذ دارد با دندان جامه او را بگرفت و باز داشت زن خود را خلاص کرده و هب فریاد برداشته و بحضرت حسین استغااث جست

فقال الحسین جزیتم من اهلبیت خیرا ارجعی الی النسا بارک الله فیک فانه لیس علیکن قتال.

ص: ۳۰۴

عرض کرد ای مولای من بگذار تا قتال کنم چه قتل بر من سهل تر می آید از اینکه بدست بنی امیه اسیر گردم آنحضرت فرمود تو با زنان ما بیک حال خواهی زیست و او را بزبان حفادت و موعظت باز گردانید از آن سوی وهب را مطروح و مجروح بخاک افکندند زوجه وهب سرعت کرده خود را بر زبر شوهر افکند و خون از چهر گانش همی مسح کرد شمر ذی الجوشن این بدید غلام خود را فرمان داد تا عمودی بر سر آن زن زد که روحش بشاخسار جنان پرواز کرد و اول زنی بود که در سپاه حسین شربت شهادت نوشید آنگاه کوفیان وهب را بنزد ابن سعد آوردند فقال ما اشد صولتک و فرمان داد تا سرش را از تن بر گرفتند و بسپاه حسین پرانیدند مادر وهب سر فرزند را برگرفت و به بوسید و گفت (الحمد لله الذی بیض وجهی بشهادتک بین یدی ابی عبد الله ثم قالت الحکم لله یا امه السؤ اشهد ان النصری فی بیعها و المجوس فی کنائسها خیر منکم) پس از روی خشم سر وهب را بسوی لشکرگاه عمر سعد یرانید از قضا آن سر بسینه قاتل وهب آمد و بدان زخم در گذشت آنگاه مادر وهب عمود خیمه برگرفت و بسوی حرگاه تباخت این و ارجوزه بساخت.

انا عجوز سیدی ضعیفه خالیه بالیه نحیفه

اضربکم بضربه عنیفه دون بنی فاطمه الشریفه

و دو تن بخاک هلاک انداخت حضرت حسین ع او را باز گردانید و قال لها ارجعی فقد وضع الجهاد من النسا فانک مع جدی رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم فی الجنة پس مادر وهب باز شد و گفت الهی لا تقطع رجائی فقال الحسین ع لا یقطع الله رجاک یا ام وهب

زوجه وهب

که انفا ذکر شد و او اول زنی بود که در زمین کربلا در راه نصرت حضرت حسین ع بدرجه رفیعہ شهادت رسید.

ام عمرو بن جناده

نامش بحریه بنت مسعود الخزرجی مکشوف باد که رجز مذکور را که ام وهب سروده

ص: ۳۰۵

باین مادر عمرو بن جناده نسبت کنند و منافات ندارد که آن منظره رقت‌بار خون جامد زنانرا هم بجوش آورده که سر از پای نشناخته و در مقام جانبازی متوالیا بمیدان تاخته‌اند و جنک را آماده شدند.

در ناسخ گوید جوانی بتحریص مادر عزم میدان کرد) چنانچه تفصیل آنرا در فرسا الهیجا ایراد کرده‌ام بالجمله مادر او را گفت اخرج یا بنی و قاتل بین یدی ابن بنت رسول الله لا جرم آن جوان شاکی السلاح طریق فوز و فلاح گرفت فقال الحسين هذا شاب قتل ابوه فی المعرکه و لعل امه تکره خروجه فقال الغلام یابن رسول الله بایی انت و امی ان امی امرتنی مادرم این شمشیر بر میان من بست تا در پیش روی شما جان بازی کنم و در آنجهان سرافرازی نمایم لا جرم امام او را اجازه مبارزت داد چون بحربگاه برآمد ابن ارجوزه بساخت.

امیری حسین و نعم الامیر سرور فواد البشیر النذیر

له طلعه مثل شمس الضحی له عزه مثل بدر المنبر

همی کوشید تا شربت شهادت نوشید سر او را از تن جدا کردند و بلشکرگاه حسین انداخته‌اند.

مادر سر فرزند خود برگرفت و بسینه چسبانید و آنرا بوسید و گفت احسنت ای پسرک من ای مایه شادمانی من و ای روشنی چشم من پس آن سر را با تمام غضب بسوی دشمن پرتاب کرد از قضا بر مقتل مردی آمد و او را بکشت آنگاه عمود خیمه بگرفت و حمله بر لشکر ابن سعد نمود و ارجوزه مذکور در ترجمه ام وهب را قرائت نمود و دو تن را بدار البوار فرستاد حضرت حسین ع فرمان کرد تا او را بازدارند و فرمود جهاد بر زنان نیست-

ام خلف

زوجه مسلم بن عوسجه

سید عطاء الله شافعی در کتاب روضه الاحباب گوید که مسلم بن عوسجه را پسری بود چون پدر را کشته دید مانند شیر شرز به بردمید حضرت حسین او را از آهنگ خود بازداشت و فرمود ای جوان پدرت شهید شد و اگر تو نیز کشته

ص: ۳۰۶

شوی مادرت در این بیابان نفر در پناه کدام کسی گریزد پسر مسلم خواست طریق مزاجعت سپارد مادرش شتاب زده سر راه بر او گرفت و گفت ای فرزند سلامت نفس را بر نصرت پسر پیغمبر اختیار میکنی هرگز از تو رضا نخواهم شد پسر مسلم عنان بر تافت و حمله گران افکند و مادر از قفایش فریاد همی کرد که ای پسر شاد باش که هم اکنون از دست ساقی کوثر سیراب خواهد شد و او مردانه همی کوشید تا پس از قتل سی تن از مشرکان شربت شهادت نوشید کوفیان سر او را بریده بسوی مادرش افکندند مادر سر او را به بوسید و چنان بگریست که همکنان همگان بگریسته‌اند و محکی از جلد سوم ابواب الجنان است که این جوان پسر مسلم بن عوسجه نامش خلف بوده.

زوجه زهیر بن القین

نامش دیلم چون حضرت حسین ع از مکه طریق عراق گرفت جماعتی از قبیله فزاره و بجیله که آهنک عراق داشته‌اند باتفاق آنحضرت از مکه بیرون شدند زهیر بن القین البجلی رأس آن جماعت بود لکن ایشان از بیم بنی امیه مگروه میداشت اند که باتفاق آنحضرت حرکت کنند لا- جرم چون بمنزل میرسیدند از آنجا که خیمهای حضرت ع حسین بود بیک سوی میشدند و جداگانه منزلی می‌پرداخته‌اند در این منزل هنگامیکه مشغول غذا بودند و دست در خورش و خوردن داشته‌اند که از جانب حضرت حسین ع رسولی درآمد و گفت ای زهیر بن القین ابو عبد الله تو را می‌طلبند آن جماعت از مخالفت بنی امیه سخت هراسان و بیمناک شدند و از این سوی بی‌فرمانی حسین را آسان نمیشمردند لا- جرم سراسیمه لقمها از دست فرو گذاشته‌اند و بی‌هشانه بنشسته‌اند کانما رؤسهم الطیر در این وقت دختر عمر و زوجه زهیر بن القین که دیلم نام داشت گفت صبحان الله پسر رسول خدا کس بسوی تو می‌فرستد و ترا طلب می‌فرماید تو او را اجابت نمیکنی برخیز و بشتاب و بشنو تا چه گوید و باز شو زهیر برخواست و بشتاب رفت زمانی نگذشت که خندان و شادان برگشت تو گفتی که از چهره گانش خورشید برمی

ص: ۳۰۷

تا بد چون برسید فرمان کرد تا خیمه او را برکنند و ائقال او را بر هم نهادند و بر لشکر گاه حسین حمل دادند و گفت من عزیمت درست کردم که در ملازمت حسین کوچ دهم و جان خود را فدای حسین بنمایم پس مال خود را با زن و بنی اعمام خود عطا کرد و فرمود دیلم را باهل خود برسانید که من دوست ندارم او زحمت اسر و سبی بیند دیلم بایستاد و بگریست و شوهر را وداع گفت و قالت خار الله لك اسئلک ان تذکرنی یوم القیمه عند جد الحسین ع

و بروایت اعثم کوفی دیلم با زهیر گفت تو همی خواهی در رکاب پسر مرتضی جان بازی کنی من چرا نخواهم در خدمت دختر مصطفی سرافرازی کنم پس بهمراه زهیر روانه شد

و ظاهرا صحیح این است و بنا بر قول اعثم کوفی این زن هم در مصائب اهل بیت شریک بوده) و چون زهیر شهید شد زوجه او کفنی بغلام زهیر داد که برو آقای خود را کفن کن آن غلام هنگامیکه بقتلگاه رسید و بدن حسین را برهنه دید با خود گفت بدن آقای خود را کفن کنم و بدن حسین برهنه بماند هرگز چنین کاری نکنم بخدا قسم سپس آن کفن را بر حسین پوشانید و برای زهیر کفن دیگر تهیه کرد (تذکره الخواص)

فاطمه بنت علی ع

اما فاطمه بنت الحسن ع درج دوم گذشت ترجمه او در امهات ائمه ع یکی از بانوان دشت کربلا- علیا مخدره فاطمه دختر امیر المؤمنین ع است چنانچه در اعلام النساء از تاریخ طبری و تذهیب ذهبی و تاریخ ابن عساکر و جامع التحصیل علائی و طبقات ابن سعد و (الکمال فی معرفه الرجال تألیف عبد الغنی مقدسی و تذهیب التهذیب عسقلانی و سمط الثمین محب طبری نقل میکنند که این مخدره از روایات حدیث بوده از پدرش امیر المؤمنین و از برادرش محمد بن الحنفیه و اسماء بنت عمیس روایت دارد و جماعت کثیری از او روایت دارند که از جمله آنها حارث بن کعب کوفی و حکم بن

ص: ۳۰۸

عبد الرحمن بن ابی نعیم و رزین بیاع الانماط و عروه بن عبید الله بن قشیر و عیسی ابن عثمان و موسی الجهنی و نافع بن ابی نعیم القاری و نسائی روایت او را نقل کرده‌اند و با عیالات حسین بعد از قتل او بشام رفت و در سنه ۱۱۷ دنیا را وداع گفت) و در منتهی الامال فاطمه را در شمار دختران امیر المؤمنین ذکر کرده ولی از تاریخ حال او چیزی بیان ندارد. و در ناسخ در تعداد فرزندان امیر المؤمنین این مخدره را بعنوان فاطمه صغری ذکر کرده و گفته محمد بن ابی سعید بن عقیل ویرا تزویج کرد و ابو الحسن عمری گوید بعد از ابو سعید بن عقیل زوجه سعید بن الاسود بن ابی البحتری شد و پس از او منذر بن ابی عبیده بن زبیر بن العوام ویرا بحباله نکاح در آورد و عجب این است که این بانو با این شهرت در کتب رجال شیعه شهرتی ندارد.

لیلی والده عبد الله الاصغر

بانوی حرم امیر المؤمنین بنت مسعود بن خالد بن ربیع التمیمیه پسرش عبد الله اصغر در روز عاشوری در رکاب حضرت سید الشهداء شهید گردید و بنا بر روایت منتهی الامال لیلی از آن چهار زنی بودند که بعد از حضرت امیر زندگانی کردند ام البنین و امامه و لیلی تمیمیه و اسماء بنت عمیس اما بودنش در زمین کربلا دلیل تاریخی ندیدم و الله العالم بالجمله بعضی او را بنت مسعود دارمیه می دانند و علاوه بر عبد الله اصغر محمد اصغر را نیز از بطن وی دانند که هردو در کربلا شهید شدند بتفصیلی که در (فرسان الهیجا نقل کردم.

و مادر این لیلی عمیره دختر قیس بن عاصم بن سنان بن خالد بن منقر سید اهل الوبر و شاعر در مدح مسلم بن جندل که یکی از اجداد لیلی است میگوید

یسود اقوام و لیس بساده بل السید المیمون سلم بن جندل

و لا یخفی که دختران امیر المؤمنین را که از بانوان دشت کربلا بعضی می‌شمارند

ص: ۳۰۹

فقط احتمال است نظر باینکه شوهر آنها یا پسر یا برادر ایشان به‌مراه حضرت حسین بوده‌اند مثل میمونه که زوجه عبد الله الاکبر بن عقیل بود یا خدیجه که زوجه عبد الرحمن بن عقیل بود.
یا زینب صغری که زوجه محمد بن عقیل بود یا ام الحسن که زوجه جعفر بن عقیل بود.
چون این جماعت زمین کربلا بدرجه رفیعه شهادت رسیدند احتمال می‌دهند که بانوان ایشان هم بودند.

شهربانو مادر طفلی

یکی از بانوان دشت کربلاست ارباب مقاتل گفته‌اند که در روز عاشورا طفلی از سراپرده بیرون شد و دو گوشواره از در در گوش داشت و از وحشت و حیرت بجانب چپ و راست نظر میکرد از آن واقعه هولناک در بیم و اضطراب بود که گوشواره‌های او از لرزش سر و تن او لرزان بود در این حال بناگاه سنگین دلی که او را هانی بن ثبیت میگفته‌اند بر او حمله کرد و او را شهید نمود و گفته‌اند که در وقت شهادت آن طفل مادرش شهربانو ایستاده و مدهوشانه باو نظر می‌کرد و یارای سخن گفتن و حرکت کردن نداشت.

و مخفی نماند که این شهربانو غیر مادر امام زین العابدین است چه آنکه باتفاق مورخین در حال نفاس برحمت حق پیوست.

رقیه بنت الحسین

در منتهی الامال از کتاب کامل بهائی نقلاً از کتاب حاویه چنین آورده که زنان خاندان نبوت در حالت اسیری حال مردانیکه در کربلا شهید شده بودند بر پسران و دختران ایشان پوشیده می‌داشته‌اند و هرکودکی را وعده می‌دادند که پدر تو بفلان سفر رفته باز می‌آید تا ایشان را بخانه یزید آوردند دخترکی بود چهار ساله شبی از

ص: ۳۱۰

خواب بیدار شد گفت پدرم حسین ع در کجا است این ساعت او را بخواب دیدم اهل بیت سخت پریشان شدند زنان و کودکان جمله در گریه افتادند و فغان از ایشان برخاست یزید خفته بود از خواب بیدار شد پرسید این ناله و شیون چیست خبر بردند که حال چنین است گفت بروید و سر پدرش را ببرید در کنار او بگذارید چون آن سر مقدس را بیاوردند و در کنار او نهادند پرسید این چیست گفته‌اند مقصود تو در میان این طبق است آن دختر بترسید و فریاد برآورد و رنجور شد و در آن چند روز جان بحق تسلیم کرد و بعضی این خبر را بوجهی ابط نقل کرده‌اند و مضمونش را یکی از اعظم بنظم درآورده و آن اشعار از قرار ذیل است و در این مقام بهمین اشعار اکتفا میشود.

یکی نوغنچه ای از باغ زهرا بجست از خواب نوشین بلبل آسا
 بافغان از مژه خوناب میریخت نه خونابه که خون ناب میریخت
 بگفت ای عمه بابایم کجا رفت بد این دم در برم دیگر گجا رفت
 مرا بگرفته بد این دم در آغوش همی مالید دستم بر سر و گوش
 بناگه گشت غایب از بر من بین سوز دل و چشم تر من
 حجازی بانوان دل شکسته بگرداگرد آن کودک نشسته
 خرابه جایشان با آن ستمها بهانه طفلشان سربار غمها
 ز آه و ناله و وز بانک افغان یزید از خواب برپا شد هراسان
 بگفتا کین فغان و ناله از کیست خروش گریه و فریاد از چیست
 بگفتش از ندیمان کی ستمگر بود این ناله از آل پیمبر
 یکی کودک ز شاه سربریده در این ساعت پدر در خواب دیده
 کنون خواهد پدر از عمه خویش وز اینخواهش جگرها را کند ریش
 چه این بشنید آن مردود یزدان بگفتا چاره کار است آسان
 سر بابش برید این دم بسویش چه بیند سر براید آرزویش
 همانطشت و همانسر قوم گمراه بیاوردند نزد لشکر آه

ص: ۳۱۱

یکی سرپوش بد بر روی آن سر نقاب آسا بروی مهر اثور
 به پیش روی کودک سر نهادند ز نو بر دل غم دیگر نهادند
 بناموس خدا آن کودک زار بگفت ای عمه دلریش افکار
 چه باشد زیر این مندیل مستور که جز بابا ندارم هیچ منظور
 بگفتش دختر سلطان والا که انکسرا که خواهی هست اینجا
 چه این بشنید خود برداشت سرپوش چه جان بگرفت آنسر را در آغوش
 بگفت ای سرور سالار اسلام ز قتلت مر مرا روز است چون شام
 پدر بعد از تو محنت‌ها کشیدم بصحرا و بیابانها دویدم
 همی گفته‌اند مان در کوفه و شام که اینان خارج‌اند از دین اسلام
 مرا بعد از تو ای شاه یگانه پرستاری بند جز تازیانه
 ز کعب نیز و از ضرب سیلی تنم چون آسمان گشته است نیلی
 اثر طبع فصیح الزمان شیرازی بابا تو ز حال دل غمدیده گواهی هجران توام سوخته همچون پرکاهی
 خوش آمده‌ای دیدن ما سوی خرابه این منزل ویران نبود لائق شاهی
 از نور رخت گلخن ویرا نشده گلشن آتشکده روشن شده از نیم‌نگاهی
 صد شکر که افتاد گذارت بخرابه آسوده شده خاطر م از چشم براهی
 جانم بلب آمد پدر از حسرت رویت در سینه نمانده است مرا ناله و آهی
 یکپرسی از غمزدگانکن ز سر مهر شاهانه ز گلزار تو هستیم گیاهی
 چون در پرتو شکوه ز دشمن کنم امشب از ضربت سیلی و ز بازوی سیاهی
 وله ایضا امشب پدر ز احسان پائی بمنزلم نه دستی ز مهربانی از لطف بر دلم نه
 درد فراق ایشاه آتش زده بجانم بنما جمال و منت بر طبع مایلم نه

ص: ۳۱۲

خاک وجودم از شوق ز اشک بصر شده گل از نفعهای رحمت روحی در اینگلم نه
از سوز نار هجرانمشکل پدر برمجان دست گشایش از مهر بر حل مشکلم نه
در گوشه خرابه بابا دلم سر آمد اندر دل شراره چون مرغ بسملم نه
امشب بعشق رویت من تا سحر نخواستیم اقبال وصل رویت بر جان مقبلم نه
ای چاره‌ساز عالم ایدستگیر خلقان برقی ز نار عشقت بر روی حاصلم نه
اثر طبع شیخ محمد رشتی تا چند ز هجران پدر یاد کنم من در کنج قفس ناله و فریاد کنم من
کی جلوه کند حسن پدر گوشه ویران درمان غم از حسن خدا داد کنم من
یک لمعه گرم نور به بخشد بخرابه کز پرتو آن نور دل آباد کنم من
آغوش و کنار از تو پدر نیست توقع از نیم نگاهت دل خود شاد کنم من
مجروح شده پای من از خار مغیلان خواهم به برت شکوه ز بیداد کنم من
چون طایر پرکنده گرفتار یزیدم کی چاره سنگین دل شداد کنم من
ای آنکه بدست تو سررشته خلق است غیر از تو پدر جان ز که امداد کنم من
جانم بلب آمد ز پی دیدن رویت تا چند ز بیداد فلک داد کنم من
یا رب سببی ساز که امشب بخرابه در پای پدر مرغ دل آزاد کنم من
بشکست قلم سر ز غم شاه همی گفت کای شیخ مده شرح که فریاد کنم من
در مثیر الاحزان مینویسد که اهل بیت را در مساکنی منزل داده بودند که از سرما و گرما ایشانرا نگاه نمیداشت تا اینکه بدنهای ایشان
پوست انداخت و از بعضی کتب نقل شده که مسکن و مجلس اهل بیت ع در خانه خرابی بود و مقصود یزید آن بود که آنخانه پر سر
ایشان خراب شود و کشته شوند بالجمله از برای این دختر رقیه نام در شام فعلا مزاری معروف است که حاضر و بادی زیارت او
میروند.

رباب بنت امرأ القیس [مادر علی اصغر]

بانوی حرم حضرت سید الشهداء والدۀ علی اصغر و علیا مخدره سکینه روز وفات او مسلم نیست قدر مسلم تا یک سال بعد از وفات سید الشهداء حیوة داشته و ظاهراً در مدینه از دنیا رفته رضی اللہ تعالیٰ عنها از زنان مجلله روزگار و از بانوان نامدار و مخدرات وفادار بوده و کافی است در شان جلالت این بانو شدت علاقه سید الشهداء اسلام اللہ علیه بایشان و سرودن این ابیاترا در حق او بنابر نقل ابن الکلبی و غیره شاهد مدعی است

لعمرك اننی لا حب دارا تكون بها السکینه و الرباب

احبهما و ابذل جل مالی و لیس لعاتب عندی عتاب

و در ناسخ این شعر را اضافه کرده.

فلمست لهم و ان غابو مضیعا حیاتی او یغیبنی التراب

و در بعض مجامیع دیدم که این شعر را نیز اضافه کرده‌اند

فان اللیل موصول بلیلی اذا زار السکینه و الرباب

و بنابر نقل ناسخ نسب رباب از این قرار است بنت امرأ القیس بن عدی بن جابر بن کعب بن علی بن بره بن ثعلبه بن عمران بن الحاف بن قضاعه است مادر رباب هند دختر ربیع بن مسعود بن مروان بن حصین بن کعب بن علیم بن کلیب است.

و گوید رباب در نزد امام حسین منزلی و مکانتی عظیم داشت و بنابر روایت موثقه که سند بمالک بن اعین منتهی میشود که گفت

از سکینه (دختر حسین شنیدم که فرمود پدرم با عم من حسن علیه السلام در حق من و مادرم چنین فرمود پس اشعار مذکوره را نقل

مینماید و لا یخفی که این امرأ القیس غیر از امرأ القیس صاحب سبعة معلقه است که از شعرای زمان جاهلیت بوده پدرش عابس بن

منذر بن امرأ القیس بن سمط الکندی از اولاد امرأ القیس بن عمرو بن معویة الاکرمین الکندی و این امرأ القیس بن عابس خدمت

رسول خدا صلی اللہ علیه و اله و سلم رسید و اسلام آورد و هنگامیکه بعضی قبائل مرتد شدند

ص: ۳۱۴

امراً القیس بدین خود ثابت بود و عموی او که مرتد شد او را بقتل رسانید و در میان صحابه دو امرأ القیس نام بوده یکی امرأ القیس بن عابس و دیگر امرأ القیس بن الاصبغ الکلبی و امرأ القیس پدر رباب در زمان عمر بن الخطاب مسلانی گرفت چنانچه مرحوم فرهاد میرزا در قمقام از آغانی ابو الفرج از عوف بن الخارجه المزی روایت کرده که گفت در زمان خلافت عمر بن الخطاب نزد وی بودم که مردی بنزد وی آمد سلام داد و تحیت خلافت گفت عمر نام وی به پرسید گفت مردی ترسا و بنام امرأ القیس الکلبی عمر بشناختش مردی گفت این همان کس باشد که یوم الفلج بر بکر بن وائل غارت آورد عمر بار دیگر سبب آمدن او را پرسش کرد گفت آمدم بشرف اسلام مشرف بشوم و آداب آنرا بیاموزم پس اسلام آورد و بر مسلمانان قضاعه که در شام بودند امارت باو داده شد و عمر حکومت آن مرز بوم را باو واگذار کرد امرأ القیس بیرون آمد و من هیچکس ندیدم که رکعتی نماز نگذاشته باشد: و بر مسلمانان امارت یابد و چون امرأ القیس از مسجد بیرون شد امیر المؤمنین از عقب سر او بیرون آمد و با او بود حسن و حسین علیهم السلام پس حضرت فرمودند بامرأ القیس یا عم انا علی بن ابی طالب ابن عم رسول الله و صهره و هذان ابنای من انبته ما را به پیوند تو رغبت افتاده امرأ القیس گفت یا علی (محبیاء) دختر خویش ترا دادم و (سلمی) دختر دیگر حسن را دادم و (رباب) دختر دیگر خود را حسین را دادم در آغانی گوید آن روز شام نشد که این سه دختر تزویج شد و از رباب حضرت سکینه و علی اصغر متولد کردیدند که آنرا عبد الله میگفته‌اند).

و لا یخفی بر حسب این تاریخ رباب هنگام وفات کمتر از شصت نمیشود داشته باشد تقریباً چون یک سال بعد از وقعه کربلا زنده بود و بایستی بین زفاف و حامله شدن رباب بسکینه بسیار فاصله شده باشد چه آنکه حضرت سکینه در سنه ۱۱۷ وفات کرد و اگر فرض کنیم این ازدواج در آخر خلافت عمر بوده باز هم لازم دارد که حضرت سکینه حدود صد سال زندگانی کرده باشد و احدی اینرا احتمال نداده بلکه مشهور این است که حضرت سکینه در زمین کربلا سیزده ساله یا چهارده ساله بوده و الله العالم

ص: ۳۱۵

کیف کان رباب زن باوفائی بوده و بنابر اینکه امرأ القیس در سنه چهارده یا شانزده بشرف اسلام مشرف شده باشد و رباب را تزویج بحضرت حسین کرده باشد بایستی رباب اول زنی باشد که بحاله نکاح حضرت حسین علیه السّلام درآمده باشد و معروف بین مورخین هم همین است

در ناسخ از آغانی ابو الفرج نقل میکند که رباب فاضل ترین زنان عصر خود بود چون حضرت سید الشهداء (ع) شهید شد اشعار ذیل را در مرثیه آن حضرت قرائت کرد.

ان الذی کان نوراً یستضأ به بکربلا قتیلاً غیر مدفون

سبط النبی جزاک الله صالحه عنا و جنبت خسران الموازین

قد کنت لی جبلا صعبا الودبه و کنت تصحبنا بالرحم و الدین

من الیتامی و من للسائلین و من یعنی و یاوی الیه کل مسکین

و الله لا ابتغی صهرا بصهرکم حتی اغیب بین الرمل و الطین

ابن اثیر جزری در کامل التواریخ مینویسد که رباب را در سلک اسری بشام بردند چون بمدینه بازگشت قومی از اشراف قریش ویرا خطبه کردند نپذیرفت و گفت ما کنت لا تخذ حموا بعد رسول الله صلی الله علیه و اله و سلّم پس همچنان یک سال بضجرت و کربت بزیست و از زیر آسمان بسایه نرفت تا اینکه ناتوان گردید و از فرط حزن و اندوه برحمت حق پیوست.

و نیز در کامل گوید و قیل انها اقامت مآتما علی قبر حسین سنه و عادت الی المدینه و ماتت و مرحوم فرهاد میرزا در قمقام گوید که در مجلس ابن زیاد رباب بنت امرأ القیس سر مطهر حضرت سید الشهداء را از میان طشت برداشت و در کنار خود نهاد و بسی به بوسید و ناله جان کداز و آهی آتش بار برکشید و زارزار بگریست و بگفت

وا حسینا فلست انسی حسینا اقصده الاسنه الاعداء

غادروه بکربلا صریعا لا سقی الله جانبی کربلاء

و ثقه الاسلام کلینی در کافی از مصقله بن الطحان روایت کند که گفت از امام

ص: ۳۱۶

صادق ع شنیدم که فرمود هنگامیکه حضرت سید الشهداء شهید شد اقامت امرأه کلبیه علی قبر ابی عبد الله ماتما و بکت سنه کامله و بکین النساء و الجوارى و الخدم حتى جفت دموعهن و ذهبت فینا هی كذلك اذرات جاریه من جواریها تبکی و دموعها تسیل علی خدھا فقالت لها مالک انت من بیننا تسیل دموعک قالت انی لما اصابنی الجهد شربت شربته سویق قال فامرت بالطعام و الاسوقه فاکلت و شربت و اطعمت و سقت و قالت نرید بذلك ان تثقوی علی البکاء علی الحسین ع.

و این امرأه کلبیه همان علیا مخدره رباب است که یک سال تمام بر سر قبر حضرت سید الشهداء اقامت کرد و زنان قبیله او با کنیزان و خدمت کاران با او چندان گریسته‌اند که آب چشم آنها خشکید و از آفتاب بسایه نمیرفت روزی نگاه کرد دید یکی از کنیزان هنگام گریه کردن اشک از چشم او بصوتش جاری میشود رباب گفت تو مگر چه کاری کردی که اشک از چشم تو بیرون می‌آید گفت چون کار بر من سخت افتاد ناچار شربتی سویق تهیه کردم و آنرا تناول نمودم این است که از اثر او اشک از چشم من بیرون می‌آید پس علیا مخدره رباب فرمان داد تا از همان شربت درست کردند و از آن تناول فرمود و بر همه زنان قبیله و خدم و جوارى خورانید و فرمود می‌خواهیم باینوسیله قوتی بدست کنیم برای عزاداری و گریه بر سید الشهداء

و نیز در کافی روایت کند اهدی الی الکلبیه جونا لتستعین بها علی ماتم الحسین و جون یک نوع از مرغان صحرائی است که آنرا شکار میکنند حاصل آنکه مرغ بریانی برای رباب آوردند قبول نکرد فرمود ما مگر در عروسی اندریم (در مجمع البحرین در لغة ربب گوید رباب بنت امرأ القیس احد زوجات الحسین و شهدت معه الطف و ولدت منه سکینه و لما رجعت الی المدینه خطبها اشراف قریش فابت و قالت لا یكون لی حموا بعد رسول الله و بقیت بعده لم یظلها سقف حتی ماتت کمدا علیه.

فاطمه صغری بنت الحسین ع

ابراهیم بن محمد الحموی الشافعی در فرائد المطین و مجلسی دو جلد عاشر بحار نقلا از مناقب قدیم سند بعلی بن الحسین ع میرساند که فرمود چون حضرت حسین ع را شهید کردند عزابی بیامد و بال و پر خود را در خون حضرت بیالود و خویشتن را

ص: ۳۱۷

بمدینه رسانید و بر لب دیوار خانه فاطمه صغری بنشست فاطمه چون سر برداشت و آن مرغ خون‌آلود را بدید او را بفال بد گرفت و بهای‌های بگریست و این اشعار بسرود.

نعب الغراب فقلت من تنعاه و یلکک یا غراب
قال الامام فقلت من قال الموفق للصواب
ان الحسین بکربلا بین الا سنه و الضراب
فابکی الحسین بعبره ترجی الاله مع الثواب
قلت الحسین فقال لی حقا لقد سکن التراب
ثم استقل به الجناح فلم یطق رد الجواب
فبکیت مما حل بی بعد الدعاء المستجاب

در ناسخ گوید چون فاطمه صغری بدین کلمات با غراب سؤال و جواب نمود و از شهادت پدر آگاه شد بزاری و سوگواری اشتغال نمود و بروایتی در ابلاغ قتل حسین کس از آن غراب پیشی نگرفت بعد میگوید من بنده فحوص کرده‌ام اگر در میان فرزندان حسین ع دو فاطمه نام بوده است واجب میکند که فاطمه صغری همان است که در مدینه بوده چه آنکه فاطمه که در کربلا ملازم خدمت پدر داشت در حباله حسن مثنی بود.) اگرچه این مخدره زمین کربلا نبود ولی بدرد فراق پدر و برادر و خواهران و اعمام و عمات دچار بود

ام الثغر

نامش خوصاء ولی بکینه مشهور است بنت عمرو بن عامر کلابی ابو الفرج در مقاتل الطالبین گوید عقیل بن ابی طالب او را تزویج کرد جعفر بن عقیل از او متولد گردید که در زمین کربلا شهادت یافت) و این ام الثغر با فرزندش جعفر در زمین کربلا هم همراه بود چنانچه شرح آن را در فرسان الهیجاء ایراد کرده‌ام

فکهیة

زوجه عبد الله بن اریقط

و این زن در خانه علیا مخدره رباب بنت امرأ القیس خدمت میکرد و از عبد الله پسری آورد او را قارب نام نهاد که در کربلا شهادت یافت و مادرش نیز با رباب در زمین کربلا در سلک اسیران بشام رفت ذکرناه فی

ص: ۳۱۸

فرسان الهیجا-

دختر مسلم بن عقيل

و مادرش رقيه

از بانوان دشت کربلا هستند در جلد چهارم ذکری از ایشان خواهد شد:

حسنيه

یکی از جواری حضرت سید الشهداء است علامه مامقانی در رجال خود در ترجمه منجح بتقدیم جیم بر وزن محسن ضبت کرده و منقول از ربیع الابرارز مخشری است که حسنیه را حضرت حسین از نوفل بن حارث بن عبدالمطلب خریده و او را بمردیک (سهم) نام داشت تزویج کرد منجح از او متولد گردید و این حسنیه در خانه امام زین العابدین خدمت میکرد تا اینکه با پسرش منجج بهمراه حضرت سید الشهداء بکربلا آمد پسرش منجج بدرجه رفیعه شهادت رسید و مادرش با اهل بیت در مصائب شریک و سهیم بود)

فصل دوم تا باینجا خاتمه پیدا کرد و ممکن است بعضی از بانوان کربلا اگر از قلم ساقط شده باشد در جلد چهارم ذکر بشود و الحمد لله رب العالمین

فصل سوم [در ذکر بانوان دانشمند]**اشاره**

شیعه بترتیب حروف

اگرچه این بحرست بی ساحل چه آنکه شخص خردمند هیچگاه در خاطر او خطوط نخواهد کرد که دریا را کیل بنماید یا آفتاب را به پیماید بلکه فقط برای اینکه مشت نمونه خروار باشد اندکی از بسیا و یکی از هزار تذکر داده میشود تا

ص: ۳۱۹

شهوۛ پرستان عصر ما بدانند که فضل و دانش تحصیل آن موقوف بکشف حجاب نیست چنانچه آن را در کتاب (کشف الغور) تفصیل داده‌ام بالجمله بانوانیکه دلیلی بر تشیع آنها نیست این رمز (مچ) را میگذاریم یعنی مجهولۀ و هر بانوائیکه بکینه یا بلقب معروف هستند همان کینه یا لقب بجای اسم ذکر میشود و هر بانوائیکه اسم و کینه او در دسترس نیست در تحت عنوان خواهر فلان یا دختر فلان یا زوجۀ فلان ضبط می شود و اگر اینهم در دسترس نیست بعنوان بانو یا خاتون یا مخدره ذکر می شود انشا الله تعالی)

ص: ۳۲۰

باب الف**۱- آرایش بیگم**

۱- دختر امیر اسکندر بن قرايوسف التركمانيه در مجالس المؤمنین قاضی نور الله او را شيعه گفته و عشيره او را شيعه دانسته و این بیت را باو نسبت داده.
در مشغله دنیا در معرکه محشر از آل علی گوید آرایش اسکندر

۲- آرام جان بیگم

۲- زوجه سلطان محمد میرزا ابن جلال الدین میران شاه ابن امیر تیمور صاحب قران زنی بود صبیح المنظر طلیق اللسان متناسب الاعضا و از فرط حسن و ذکا و فطانت در زمان قلیل سلطان محمد میرزا را چنان مفتون خود نمود که مقالید امور حکومت را بکلی در کف کفایت او گذاشت و اکثر اوقات تاج دولت را این زن بر سر داشت و حکمرانی این زن و شوهر او از سال ۸۳۰ تا سنه ۸۵۵ هجری امتداد یافت.

تو مرور همی واقف راه باش ز حال زنان نیز آگاه باش
زن از فضل محسود عالم بود چه مردی بود کز زنی کم بود
(خیرات حسان)

۳- آرزو

۳- از مخدرات سمرقند و صاحب کلام دلپسند بعضی از اشعار او بیادگار است.
شدیم خاک رخت گر بدرد ما نرسی چنان رویم که دیگر بگرد ما نرسی
*** مانده داغ عشق او بر جانم از هر آرزو آرزو سوز است عشق و من سراسر آرزو

ص: ۳۲۱

ز هشیاران عالم هر کرا دیدم غمیدارد دلا دیوانه شو دیوانگی هم عالمیدارد
 آه از اندامیکه دارد رشته جان تاب از او وای از ان لعلیکه هر دم میخورد خوناب از او
 (خیرات)

۴-آغا باجی [زوجه فتحعلی شاه]

این زن از بانوان حرم مرحوم فتحعلی شاه می‌باشد دختر ابراهیم خان جوان شیر شوشی است همهٔ خدام حرم خاقانی نهایت حرمت و عزت را نسبت باین زن مرعی و منظور میداشته‌اند چه این زن با کمال تجمل و شکوه بحرم حضرت خاقان داخل گردید و زیاده از دوست نفر خادم و نوکر از قراباغ سمت وزارت آنمخدره را داشت و نهایت مقید بود که خلاف ادب جزئی از کسی نسبت باو سر نزنند و بنابراین قصری در حوالی امامزاده قاسم بنا کرده و غالباً در آنجا اقامت مینمود و از عجائب اینکه این زن با کمال لیاقت و شایستگی و بزرگی که داشت بمضاجعت حضرت خاقان نائل نگردید و تا آخر عمر بکر بود و او را طبع سرشار و موزون بوده و از نتایج افکار او اشعار ذیل میباشد.

خرم آن گو بسر کوی تو جائی دارد که سر کوی تو خوش آب و هوایی دارد
 بسفر رفت و دلم شد جرس ناقهٔ او رسم این است که هر ناقه درائی دارد
 *** سوختم از آتش غم ناصحا تا کی ز منع میزنی بر آتشم دامن برو خاموش باش
 تا حشر نویسند اگر می‌نشود طی نه دفتر حسن تو نه طومار فراقم
 (خیرات)

ص: ۳۲۲

۵- آقا بیگم

دختر مهتر قرائی خراسانی

در کتاب ریحانه‌الادب شیخ محمد علی تبریزی معاصر مذکور است که این بانو در خدمت محمد خان ترکمان عزت و حرمت بسزا داشته و خود را همسر شعرای نامی انگاشته و دو بیتی را که در ترجمه آرزو نگاشته آمده باو نسبت داده‌اند

۶- آغا دوست

دختر درویش حسام سبزواری

در علم عروض مهارتی بکمال داشته و طبع بسیار لطیف و ابیات ذیل نمونه آن است
هر کجا آن مه بان زلف پریشان بگذرد هر که کفر زلف تو بیند ز ایمان بگذرد
ایمحبان بو العجب دردی است درد عاشقی هر که دامنگیرد این دردش ز درمان بگذرد
هر که عاشق شد از او دیگر سروسامان مجو ز آنکه عاشق ترک سر گوید ز سامان بگذرد
در فراقش دوستی گرید چه ابر نو بهار گریه زارش چه بیند ابر گریان بگذرد
(خیرات)

۷- آغا کوچک

دختر مرحوم شاهزاده سیف الله

زنی با کمال و طبع موزون داشته در نظم و فنون شعر مهارتی بسزا داشته این رباعی ذیل از نتایج افکار اوست.
گویند بهشت و حور کوثر باقی است در روز جزا دوزخ محشر باقی است
دوزخ چه بود بغض علی و آتش جنت بمحبت پیمبر باقی است
(خیرات)

ص: ۳۲۳

۸-آسیه

زوجه فتح علی شاه قاجار خواهر مرحوم امیر خان سردار والده نائب السلطنه
عباس میرزا

این زن در عظمت و جلال کم نظیر بود در چهارم ذی الحجه عباس میرزا از او متولد گردید و در هنگام سلام این زن سر صف
می ایستاد (تاریخ عضدی).

۹-آسیه

بنت جار الله الصالح الشیبانی الطبری

زنی با کمال و محدثه بوده محمد بن محمد سخاوی و جمع دیگر باو اجازه دادند و علامه سیوطی از او اخذ حدیث کرده و بمحمد
بن عبد الرحمن ابن شمس الدین سخاوی اجازه داده و در سنه ۷۹۶ در ماه رجب در مکه متولد گردیده و در سنه ۸۷۲ در مکه فوت
شده است (اعلام النساء)

۱۰-آمنه

بنت ابراهیم بن علی الواسطیه

زنی دانشمند و محدثه بوده تقریباً در سنه ۶۶۴ متولد شده است و از آجری و کرمانی و ابی بکر هروی و اسماعیل فتال اخذ حدیث
کرده در ۶ ذی الحجه سنه ۷۴۰ وفات کرده (اعلام النساء نقل از درر کامنه ابن حجر)

۱۱-آمنه

بنت عباد بن علی بن حمزه طباطبائی العلوی

محدثه‌ای از محدثات قرن پنج و شش بوده در اصفهان از امام ابی محمد رزق الله التمیمی اخذ حدیث کرده (اعلام النساء)

۱۲-آمنه

بنت عبد الکریم بن عبد الرزاق الجنابذی

محدثه‌ای از محدثات قرن ۵ و ۶ هجرت دو اصفهان بوده و بسیار زنی با صلاح و دین دار و عبد الکریم بن محمد سمعانی از او اخذ
حدیث کرده (تراجم المحدثین سمعانی)

ص: ۳۲۴

۱۳- آردگین [از خاندان مغلبه]

دختر نوکان بن غطیفان از خاندان سلاطین مغلبه که بیشتر آنها شیعه بودند اشرف خلیل این زن را تزویج کرد تا هنگامیکه مقتول گردید و در سنه ۷۰۰ الناصر بالله عباسی او را تزویج کرد بعد او را طلاق گفت او بقاءه مصر آمد تا در محرم سنه ۷۲۴ فوت کرد و هزار کنیز و غلام و ذخائر نفیسه و دیگر اشیاء از او باقی ماند (دررکامنه ابن حجر)

۱۴- آرده

دختر حارث بن کلده

چون بشرف اسلام مشرف شد در جنگها و محاربات مسلمین با مشرکین شجاعتی و بسالتی بکمال بخرج داد در جنگ میسان که از نواحی بصره است چون عدد مسلمین قلیل بود و مشرکین بسیار بودند آرده فرمان کرد تا زنانیکه بهمراه او هستند همه مقنعه‌های خود را بر سرنیزه نصب کردند و خود او هم خمار خود را بر سرنیزه بسته و پیش افتاد و زنان از پشت سر او روان شدند و مردان جنگی اطراف آنها را فرو گرفته‌اند و آرده این ابیات بسرود

یا ناصر الاسلام صفا بعد صف ان تهزمو و تدبر و عنا نخف

او یغلبوکم یغمزوا فینا القلف

مشرکین آن رایات بسیار را که پیشاپیش لشکر بدیدند گمان کردند که لشکر بسیاری بمدد مسلمانان آمده است همه پشت بچنک دادند و مسلمانان ظفر یافته‌اند (فتوح البلدان) و لا یخفی که بعضی آرده را بزاء معجمه ساکنه ضبط کردند و الله العالم

۱۵- آسیه [مادر فتح علی شاه]

والده فتح علی شاه مرحوم که در بٹ خیرات مشهوره و معروفه بود وفات او در تهران سنه ۱۲۱۷ واقع شد جنازه او حمل بنجف اشرف نمودند

ص: ۳۲۵

۱۶-آمنه

بنت وهب والده ماجده رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ
در جلد ثانی مفصلاً گذشت

۱۷-آمنه

بنت الامام موسی بن جعفر علیهما السلام

در اعیان الشیعه در اولاد مؤسی بن جعفر نام آمنه را ذکر کرده و در اعلام النساء گفت کانت من ربات العبادۀ و الصلاح و قال وعدها القرشی فی طبقات الاشراف و نیز در معجم البلدان گوید بالقرب من القرافۀ الصغری قبر آمنه بنت الامام موسی بن جعفر فی مشهد و در معجم البلدان گوید بین مصر و قاهره قبر آمنه بنت محمد الباقر) و لا یخفی که امام محمد باقر دختری بنام آمنه ندارد. و در جلد سوم متعلق باحوال امام موسی بن جعفر از مجلدات ناسخ ص ۶۶ از کتاب نور الابصار شبلنجی نقل میکنند که از جمله اهلیت عفت و طهارت سیده جلیله آمنه دختر ستوده سیر حضرت امام موسی بن جعفر علیهما السلام در مصر مدفون است و از خادم این سیده اصیله حکایت است که گفت من در هنگام تاریکی شب صوت قرآن از قبر آمنه استماع مینمایم و نیز گفته که مردی بسیت رطل روغن زیت بیآورد و با خادم آنجا پیمان نهاد که آنجمله را در یک شب برافروزد آن خادم آنمقدار روغن را در قندیلهای متعدد ریخت لیکن هیچیک از قنادیل روشن نگشت از این کیفیت خادم غرق تعجب گردید و متحیر و مبهوت بماند شب سیده آمنه را در عالم خواب بدید که باو فرمود ایمرد فقیه دانشمند این روغن زیت را بصاحبش باز گردان و او را بگو که این روغن را از کجا کسب کرده است چه ما جز طبریا پزیرفتار نمیشویم کنایت از اینکه این روغنرا از ممر حلال کسب نکرده و طیب و طاهر نیست خادم بنزد صاحب روغن رفته قصه را باز گفت آنمرد گفت سیده براستی سخن کرده چون مردی عشار باشم و از آن طریق این روغنرا تحصیل

ص: ۳۲۶

کردم) صاحب کتاب مجدی گوید قبر آمنه در مصر است و این آمنه را آمنه وسطی دانند
 حقیر گوید فرزندان امام موسی کاظم علیه السلام را باختلاف نوشته‌اند علی بن عیسی اربلی در کشف الغمه برای آنحضرت بیست
 پسر و هیجده دختر تعداد کرده و دختران آنحضرت را باین ترتیب ذکر کرده خدیجه ام فروه اسماء علیه فاطمه صغری ام کلثوم کبری
 ام کلثوم صغری آمنه زینب ام عبد الله زینب الصغری ام القاسم حکیمه اسماء الصغری محموده امامه
 و بعضی دیگر لبابه و رقیه و بریهه و حسنه اضافه کرده‌اند.
 و ابن شهر آشوب نوزده دختر برای آنحضرت مینویسد و ام وجیه را ز آنجمله در حساب آوردیم
 و سبط ابن جوزی بیست دختر مینویسد از آنجمله چهار فاطمه نام مینویسد
 در ینابیع الموده فرزندان آنحضرت را پنجاه تن مینویسد
 در مطالب السؤل ابن طلحه بیست پسر و هیجده دختر گفته
 طبرسی در اعلام الوری مجموع اولاد آنحضرت را سی و هفت تن گفته
 ملا حسین کاشقی در روضه الشهدا سی و هفت دختر و بیست پسر که مجموع ۵۷ تن میشود
 و در فصول المهمه ابن صباغ و تذکره الائمة و عمده الطالب و بحر الجواهر و منتهی الامال و بیشتر مورخین بنات موسویه را از
 هیجده تا بیست تعداد کرده‌اند و آنان که زیادتر گفته‌اند که یک تن را که دارای کینه و صفت و لقبی است چند تن بشمار آوردند
 و علاوه بر اسماء مذکوره ام ابیها و رقیه صغری و ام جعفر و ام سلمه و میمونه و ام دحیه و صرحه و رمله را در شمار آوردند در این
 صورت سی تن خواهند بود و مادر همه آنها ام ولد است.

۱۸ آمنه زوجه عمرو بن الحمق الخزاعی

این زن بانوئی با عظمت و در و لا و دوستی اهل بیت عصمت مانند شوهر عالمقدار نادره روزگار بوده در فصاحت لسان و طلاق
 بیان و شیرینی گفتار در عصر خود کم نظیر و مشار الیها بوده و ایشان دختر رشید یا شریذ میباشد.

ص: ۳۲۷

احمد بن ابی طاهر که از معاریف ابناء سنت است در کتاب بلاغات النساء مینویسد چون امیر المؤمنین ع شهید شد معویه در طلب شیعیان آنحضرت همی سعی میکرد از آنجمله در طلب عمرو بن حمق خزاعی برآمد فرستاد بکوفه و همین آمنه زوجه عمرو را اسیر گرفته و بشام بردند تا دو سال در میان زندان معویه بسر برد تا اینکه عبد الرحمن بن حکم ظفر بعمر بن حمق پیدا کرده در ارض جزیره و او را بقتل رسانید و سر او را بنیزه نصب کرده برای معویه فرستاد و او اول سری بود که در اسلام به نیزه نصب کردند چون سر او بنزد معویه بردند فرمان داد که آن سر را به برید در زندان در دامان آمنه زوجه او بگذارید چون آمنه سر را در دامان خود دید رعشه بر اندام او افتاد و آهی سرد از دل پردرد برکشید و معویه رسولرا سفارش کرده بود که هرگاه سر را در دامان او گذاردی گوش فرادار و آنچه میگوید حفظ کن رسول گوش فراداشت دید آمنه میگوید.

نفیتموه عنی طویلا- و اهدیتموه الی قتیلا- فاهلا و سهلا بمن کنت له غیر قالیه و انا له الیوم غیر ناسیه ارجع به ایها الرسول الی معویه فقل له ایتم الله ولدک و اوحش الله دارک و اهلک و لا غفر الله لک ذنبک و فی بعض التواریخ قالت فقداتی امرا فریا و قتل بارا تقیا فقد طلب الله بدمه فبلغ ایها الرسول معویه ما قلت لک

چون آمنه آن سر بریده را در دامان خود دید سیلاب اشک از دیدگان فرو ریخت و آهی سوزناک از جگر برکشید و گفت خداوند شما را جزای خیر ندهد همانا شوهر مرا مدت طولانی از نظر من مفقود ساختید و اکنون سر او را برای من هدیه فرستادید بخدا قسم هدیه‌ای است که در نزد من مبعوض نیست و محبت من نسبت باو هرچه بسیار باشد.

باز حق او را ادا نکردم و هرگز او را فراموش نخواهم کرد ای رسول برگرد بسوی معویه و او را بگو خداوند متعال بچهای ترا یتیم گرداند و خانه ترا ویران نماید و جمعیت ترا پراکنده سازد گناه ترا نیامرزد که شوهر مرا از من جدا کردی و او را دربدر بیابانها ساختی بالاخره او را بقتل آوردی و سر او را برای من هدیه فرستادی

ص: ۳۲۸

آیا میدانی چه امر زشتی و گناه بزرگ‌گیرا مرتکب شدی کشتی مردیرا که از کثرت عبادت پوست او باستخوانش خشکیده بود و در تقوی و نیکوکاری سر خیل قافله عبادت کنندگان بود منتظر باش که خداوند متعال بزودی کیفر کردار ترا در کنارت بگذارد و خداوند متعال خون ویرا از تو طلب قرماید و ترا در عذاب الیم مخلد دارد رسول چون بنزد معویه رسید آنچه شنیده بود شرح داد معویه فرمان کرد تا آمنه را حاضر کردند معویه گفت تو این کلمات گفته‌ای آمنه فرمود

(نعم غیرنا کله و لا معتذره منه قال معویه اخرجی من بلادی قالت انعل فو الله ما هی لی بوطن و لا رایت غیر السجن و لقد طال بها سهری و اشتهر بها عبری و کثر فیها دینی من غیر ما قرت فیه عینی) یعنی بلی من این کلمات گفتم و از گفتار خود عذر نخواهم و منگر مقالات خود نباشم معویه گفت از بلاد من بیرون رو آمنه فرمود بخدا قسم بزودی بیرون میروم همانا شامرا وطن خود قرار ندادم و هرگز دلم بسوی او مایل نباشد چه آنکه در شام روز خوشی ندیدم دو سال بیلای زندان دچار بودم و شبها زنده‌دار با چشم اشگبار خون‌دل غذای من و ناله و زاری مونس من بود و روزها در انتظار با قرض بسیار بسر بردم نه بشارتی بمن رسیده و نه دیده‌ام بجمال خویشاوندانم روشن گردید اینوقت عبد الله بن ابی سرح با معویه گفت این زن منافقه است او را بشوهرش ملحق بنما آمنه نگاه تندی باو کرد فرمود (یا من بین لحيه كجثمان الضفدع الا قتلت من انعمك خلعا و اعطاك كيسا انما المارق المنافق من قال بغير الصواب و اتخذ العباد كالارباب فنزل كفرة في الكتاب فاومي معويه الى الحاجب باخراجها فقالت وا عجباه من ابن هند يشير الى بنانه و يمنعي نوافذ لسانه اما و الله لا بقرنه بگلام عتيد الذي كنوافذ الحديد او ما انا بآمنه بنت الشريد) .

یعنی ای کسیکه چانه تو همانند چانه و پوست بدن ضفدع مانند است تو آن کس باشی که بقتل رسانیدی کسیرا که خلعتها بتو بخشید و بدرهای زر بتو عطا کردای نمک بحرام البته منافق خارج از دین کسی است که دین خدا را پس پشت انداخته و خون بناحق ریخته و بندگان خداوند متعالرا به بندگی گرفته این جماعت گفر آنها در کتاب

ص: ۳۲۹

خداوند باری تعالی است همانا تو و امیر تو معویه از آن مردمید که کفر شما در قرآن نازل شده است معویه چون این کلمات بشنید اشاره بحاجب خود کرد که آمنه را از مجلس بیرون کن آمنه گفت تعجب باید کرد از پسر هند جگر خواو که با انگشت خود اشاره مینماید که مرا از مجلس بیرون کنند و مهره سکوت بر لب زده است چه آنکه میدانند من با کلماتیکه گزاینده ترا از زهر افعی و تیزتر از دندان شیر و برنده تر از شمشیر است او را پاره پاره خواهم کرد همانا مگر آمنه بنت رشید نیستم بالجمله آمنه از مجلس معویه بیرون آمد دیگر خبری از او در دست نیست که بکجا رفت

۱۹-آمنه

دختر ملا محمد تقی مجلسی اول زوجه علامه کبیر المولا محمد صالح
المازندرانی

حقیر گوید در سنه ۱۳۶۴ هجری که از سامراء بعزم زیارت سلطان سریر ارتضا حضرت علی بن موسی الرضا ع حرکت کردم در کتابخانه ملک در تهران دو جلد از کتاب ریاض العلماء که از تالیفات مرحوم میرزا عبد الله افندی است زیارت کردم در خاتمه کتاب نام چند نفر از زنان دانشمند را ذکر فرموده حقیر آنرا استنساخ کردم و هرچه در این کتاب از ریاض العلماء ذکر میشود از همان نسخه خطی است نهایت چون آن کتاب عربی است مضامین آنرا بفارسی نقل مینمایم از آنجمله میفرماید آمنه خاتون دختر ملا محمد تقی مجلسی زنی عالمه فاضله صالحه متقیه بانوی حرم عالم جلیل ملا محمد صالح مازندرانی است و هرگاه ملا محمد صالح با آن غایت فضل و غزارت علمی که داشت در بعضی از مشکلات عبارت قواعد علامه حلی استفسار از آن مخدره مینود و ایشان با کمال سهولت آنرا حل مینمود و او خواهر محمد باقر مجلسی است و ملا محمد صالح مازندرانی از طراز اول علماء و اعیان فقها است و از زوجه مکرمه خود آمنه خاتون دو پسر آورد یکی آقا هادی و آن دیگر آقا نور الدین و هر دو از علما بودند و آمنه خاتونرا شرحی بر الفیه و شواهد سیوطی میباشد و قبر او در تخت فولاد اصفهان است و بعضی اشعار او در آنجا است

ص: ۳۳۰

۲۰-آمنه

بنت عباس بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف
 دار قطنی او را در کتاب (الاخوه ذکر کرده بنا بر نقل عسقلانی در اصابه او را عباس بن عتبه بن ابی لهب تزویج کرده و از او فضل
 بن عباس شاعر مشهور متولد گردید صاحب اشعار ذیل
 ما كنت احسب ان الامر منصرف من هاشم ثم منها عن ابی الحسن
 الیس اول من صلی بقبلتکم و اعلم الناس بالقرآن و السنن
 و آخر الناس عهدا بالنبی و من جبریل عون له فی الغسل و الکفن
 من فیه ما فیهم لا یمترونها به و لیس فی القوم ما فیه من الحسن
 ماذا الذی صدکم عنه فنعلمه ها ان ذا غبن من اعظم الغبن

۲۱-آنی فاطمه خاتون

زنی ادیبه شاعره از خانواده سعد الدین حسنجانی است در ۱۱۲۲ وفات کرده (مشاهیر انسا)

۲۲-ارغوان

العادلیه

از بانوان سلاطین مغلبه است زنی پاکدامن و صالحه بعضی از دشمنان او اموال او را مصادره کردند چهارصد صندوق از او
 گرفته‌اند و این زن خانه خود را وقف نمود که در باب النصر شام بود و در صالحیه نزدیک نهر ثور محازی عین الکرش مدرسه‌ای
 بنا کرد و اموال عظیمه برای او وقف کرد و آن را بنام مدرسه حافظیه مشتهر ساخت سنه ۶۴۸ وفات کرد.
 (شذرات الذهب)

ص: ۳۳۱

مجله ۲۳-ارغون خاتون [از بانوان سلاطین مغلیه]

از همان خاندان است زنی با جود و احسان و صاحب خیرات و سرپرست بی‌نویان مدرسه خاتونیه در طرابلس شام از بناهای اوست که با اشتراک شوهرش عزالدین ایدمر آنرا بنا کرد و در سنه ۷۷۵ عمارت او تمام شد و ضیاع و عقار بسیاری برای آن وقف کرد و شروطی از برای آن قرار داد (اعلام النساء)

۲۴-اروی بنت عبدالمطلب

از صحابیات و شاعرات عصر خود بود بسیار فصیحه بلیغه مادر اروی فاطمه بنت عمرو بن عائذ بن عمران بن مخزوم است با والد ماجد رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم و زبیر و ابو طالب از یک مادرند که همین فاطمه مخزومیه بوده باشد و در جاهلیت عمیر بن وهب بن عبد مناف بن قصی او را تزویج کرد از او طلیب متولد گردید و در دار ارقم همین طلیب بشرف اسلام مشرف شد پس از آن بنزد مادر آمد و او را از اسلام خود خبر داد و مادرش اروی خوشحال شد و بر نصرت پیغمبر او را همی تحریص میکرد و ترغیب میفرمود و همی گفت اگر ما را مثل مردان قدرت و استطاعت بود دقیقه‌ای از نصرت پیغمبر خودداری نمی‌کردیم و دشمن را از او دفع میدادیم و ابن سعد در طبقات خود حدیث کند که روزی ابو جهل با جمعی از کفار قریش متعرض رسول خدا گردیدند طلیب بن عمیر پسر اروی ضربتی بر ابو جهل بزد که خون بمحاسنش جاری شد کفار قریش او را بگرفته‌اند و کتفهای او را بسته‌اند ابو لهب چون پسر خواهر خود را دست بسته دید پسندیده نداشت از در شفاعت بیرون آمد تا او را رها کردند سپس ابو لهب بنزد اروی آمد و گفت آیا نینگری که پسر تو خود را سپر بلای محمد قرار داده اروی فرمود بهتر روز همان روز است که فرزند من نصرت رسول خدا بنماید علاوه

ص: ۳۳۲

بر این آیا عیب میکیند کسیرا که پسر خالوی خود را نصرت بنماید ابو لهب گفت مگر تو بدین محمد داخل شده‌ای که چنین سخنان میگوئی اروی فرمود بلی محمد رسول خدا است و از جانب پروردگار مبعوث است و اطاعت او بر همه لازم است و تو ای ابو لهب سزاوار است که دست از نصرت محمد باز نداری تا اینکه امر او ظاهر شود اگر او پیغمبر نباشد باز هم تو معذوری چون پسر برادر خود را از دشمن حفظ کردی تا میتوانی او را دست باز مدار و او را در دست دشمن مگذار تا امر او ظاهر شود در آنوقت خواهی بدین او اقرار کن و اگر نه بدین خود باقی باش ابو لهب گفت ما را طاقت نباشد که با تمام عرب در جنک و جدال شویم محمد دین جدیدی آورده است که کسی آن را نشناسد این بگفت و از پی کار خود رفت در آنوقت اروی این شعر بگفت.

ان طلیبا نصر بن خاله و اساه فی ذمه و ماله

و عبد المطلب در حال احتضار دختران خود را طلیبد و آنها شش دختر بودند باین نامها صغیه بره عاتکه اروی ام الحکم البیضا امیمه و هریک در محل خود بیاید سپس بانها فرمود اکنون هر کدام آن مرثیه که میخواهید بعد از مرگ من بخوانید اکنون آنرا انشا کنید تا من بشنوم اروی اشعار ذیل را بسرود.

بکت عینی و حق لها البکاء علی سمح سجیته الحیاء

علی سهل الخلیفه ابطحی کریم الخیم نیته العلاء

علی الفیاض شبیه ذی المعالی ابوه الخیر لیس له کفء

ابی الضیم ابلخ هبرزی (۱) قدیم المجد لیس به خفاء

و معقل مالک و ربیع فهر و فاضلها اذا التمس القضاء

و کان هو الفتی کرما و جودا و بأسا حین تنسکب الدماء

اذ اهاب الکماء الموت حتی کان قلوب اکثرهم هواء الخ

(اعیان الشیعه)

ص: ۳۳۳

۲۵ اروی [دختر حارث بن عبد المطلب]

دختر حارث بن عبد المطلب دختر عموی رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم است و زوجه ابی و داعه ابن صبره بن سعید بن سهم بود و از او چهار فرزند آورد بنام مطلب بن الحارث و ابو سفیان بن الحارث و ام جمیل و ام حکیم و مادر اروی (غزبه) دختر قیس بن طریف است که نسب بفهر میرساند و وفود این مخدره مجلله را بر معویه و نقل کلمات او را که گزاینده تر از زهر افعی است برای معویه علماء اهل سنت نقل کرده اند از آن جمله ابو الفداء در تاریخ خود (۱) و ابن عبد ربه (۲) و ابو لولید محمد بن شحنه (۳) و احمد بن ابی طاهر (۴) و دیگران همه نقل کردند و حقیر مجموع کلمات آنها را نقد کرده مینویسم ابن عایشه از حماد بن سلمه و او از حمید الطویل و او از انس بن مالک حدیث کرده که چون اروی بنت حارث بن عبد المطلب بن هاشم بر معویه وارد شد و معویه از او احوال پرسید کرد اروی در جواب فرمود.

(نحن بخیر یابن اخی لقد کفرت ید النعمه و اسات لابن عمک الصحبه و تسمیت بغیر اسمک و اخذت غیر حقک بغیر بلاء کان منک و لا من آباءک فی الاسلام و لقد کفرتم بما جاء به محمد فاتعس الله منکم الجدود و اضرع منکم الخدود حتی رد الله الحق الی اهلہ و کانت کلمه الله هی العلیا و نبینا محمد صلی الله علیه و اله و سلم هو المنصور علی من ناواه و لو کره المشرکون فکنا اهل البیت اعظم الناس فی الدین حظا و نصیبا و قدرا حتی قبض الله نبیه صلی الله علیه و اله و سلم مشکورا سعیه مرفوعا درجته شریفا عند الله مرضیا فصرنا اهل البیت منکم بمنزله قوم موسی من آل فرعون ینذبحون ابنائهم و یستحیون نسائهم و وثب علینا بعد رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم یتم و عدی و امیه فابتزوا حقنا و ولیتم و تحجتون بقرابتکم من رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم و نحن اقرب

۱- معروف بتاریخ مختصر ص ۱۹۹ ج ۱

۲- در عقد الفرید ج ۱ ص ۱۶۵

۳- در روض المناظر در حوادث سنه ۶۰

۴- در بلاغات النساء

ص: ۳۳۴

الیه منکم و اولی بهذا الامر و صار ابن عم سید المرسلین الذی کان لرسول الله بمنزله هارون من موسی مظلوما حیث یقول یابن ام ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی و لم یجمع بعد رسول الله لنا شمل و لم یسهل لنا و عرو غایتنا الجنه و غایتکم النار)

خلاصه این کلمات بفارسی چنین است که اروی بمعویه گفت بعد از اینکه معویه از او احوال‌پرسی کرد اروی گفت حال من بخیر است لکن تو کفران نعمت کردی و با پسر عم خود دق باب محاربت نمودی و خود را بامیر المؤمنین نام بردار کردی و حال آنکه این اسم حق تو نبود و ترک دین گفستی و حق دیگر را ماخوذ داشتی حقیرا که نه از تو بود و نه از پدران تو و نه سابقه در اسلام داشتید از پس آنکه کافر بودید با رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم امیدوارم که خداوند متعال هلاک کند بختهای شما را و زشت و زبون کند صورتهای شما را و برگرداند حق را بصاحب حق اگر چند مشرکین مگروه دارند هان ای معویه ما اهل بیت کلمه علیا هستیم و در میان مردم بزرگتر و با شرافت‌تر ما هستیم در دین خداوند متعال و مائیم که امتحان داده‌ایم و بی‌نیاز از دیگران هستیم در دین پروردگار و هنگامیکه ذات باری تعالی محمد را بجوار خود برد در حالی که سعی او مشکور و منزلت او بلند و شریف و مرضی بود بناگاه یتیم و عدی بر ما تاخته‌اند و حقی که خاص و خالصه ما بود ربودند و از در ظلم و عدوان بر ما بیرون شدند یتیم و عدی و امویرا بر ما مقدم داشته‌اند و با عرب بخویشاوندی رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم احتجاج کردید و بدین حجت خلافت را بدست گرفتید و حال آنکه ما برسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم نزدیک‌تر و سزاوارتر برای این امر بودیم اینک در میان شما چنانیم که بنی اسرائیل در میان فرعونیان و حال آنکه علی علیه السلام مر پیغمبر را چنان است که هارون مر موسی را و در میان شما بگفت آنچه را که هرون بگفت که ای پسر مادرم همانا این قوم بر من غالب شدند و مرا ضعیف شمردند و نزدیک بود که مرا بقتل برسانند دانسته باشید که لا جرم عاقبت ما بهشت است و نصیب شما دوزخ

اروی چون سخن خود را باینجا کشانید عمرو بن عاص را دیگر طاقت نماند گفت ای عجزه گمراه دیگر بسست قطع کن سخن خود را و صرف نظر کن از این

ص: ۳۳۵

اساطیر زنانه اروی فرمود تو کیستی که سخن را در دهان من می‌شکنی گفت منم عمرو بن العاص.

قالت و انت یابن اللخنا النابغه تتکلم اربع علی ظلعک و اعن بشان نفسک فوالله ما انت من قریش فی اللباب من حسبها و لا کریم منصبها و لقد ادعاک من قریش سته نفر کل واحد منهم یزعم انه ابوک و لقد رایت امک ایام منی بمکه مع کل عبد عاهرا شهرا مرأه بغی بمکه و ارخصهن اجرتہ فسئلت امک عنهم فقالت کلهم اتانی فانظروا اشبههم به فالحقوه به فغلب علیک شبه العاص بن وائل فالحقوک به

اروی فرمود ای پسر زن زانیه ترا چه حد آنکه با مثل من تکلم کنی همانا ترا اصل و نسب در قریش نیست اندکی باصل و نسب خود نگران باش که در خباثت و ملعنت تالی نداری مادرت در مکه مشهورترین زنان زانیه بود در ایام منی در مکه او را با هرغلام زناکاری میدیدم و اجرت او از همه زنان زناکار ارزان تر و مبدول تر بود و هنگامیکه تو متولد شدی از مادرت سؤال کردند که این فرزند از آن کیست چونکه پنج نفر مدعی هستند هر یک میگویند پسر من است مادرت گفت هر پنج نفر بنزد من آمدند و بروایت دیگر گفت هر شش نفر بنزد من آمدند نظر کنید که این مولود با کدام کس شباهت دارد باو ملحق بنمائید بالاخره ترا بعاص بن وائل ملحق کردند و لا یخفی که در بعضی از روایات نه پدر بر سر عمرو خصومت کردند بالجمله اروی چون سخن بدینجا رسانید مروان بن حکم در خشم شد گفت ای عجزه لب فروبند و چندین هرزه ملای و از برای کاریکه آمدی سخن بگویی اروی فرمود. و انت ایضا یابن الزرقاء الزانیه تتکلم فوالله لانت به بشیر الذی هو عبد لحارث بن گلدۀ اشبه من الحکم بن ابی العاص و انک تشبهه فی زرقه بصره و حمرة شعره مع قصر قامته و ظاهر (۱) دمامته و صغر (۲) هامته و لقد رایت الحکم سبط الشعر ظاهر

۱- الدمامة التناهی فی السمن یعنی مثل خیک باد کرده

۲- یعنی صندوق سر او کوچک بود که در روان شناسی آن را علامت کمی عقل و قلت فطانت می‌دانند.

ص: ۳۳۶

الادمه مدید القامه و ما بینکما قرابته کقرا ابه لفرس المضممر من الاتان المقرف (۱) فاسئل امک عما اخبرتک) یعنی ای پسر زن زانیه تو هم سخن میگوئی بخدا قسم است هرینه تو بگلام حارث بن کلدیه که بشیر نام داشت شباهتد بیشتر است از حکم بن العاص که ترا بآن نسبت میدهند برای اینکه کبودی چشم تو و سرخی موی و کوتاهی قامت و زشتی صورت تو همانند غلام حارث بن کلدیه است نه حکم بن العاص چه آنکه من حکم را دیده‌ام موی او فروهشته است و چهره او گندم‌گون است و قامت او بلند است و قرابت تو با حکم مثل قرابت اسب رونده است با حمار بد نژاد از مادرت پرسش کن تا ترا آگهی دهد.

آنگاه روی با معویه کرد و گفت سوگند با خدای جرات و جسارت این جماعت جز از تو نیست و تو آنکس باشی که مادرت روز جنک احد در حق حمزه این اشعار گفته.

نحن جزینا کم بیوم بدر و الحرب بعد الحرب ذات سحر
 ما کان عن عتبه لی من صبر ابی و عمی و اخی و صهری
 شفانی وحشی غلیل صدری شفیت قلبی و قضیت نذری
 فشکر وحشی علی عمری حتی تغیب اعظمی فی قبری

و در ناسخ در جلد متعلق بتاریخ امام حسن علیه السلام روایت کرده که اروی فرمود دختر عم من هند را چنین پاسخ داد

خزیت فی بدر و غیر بدر یا بنت جبار عظیم الکفر
 قبحک الله قبیل الفجر بالها شمیین طوال السمر

۱- مقرف بر وزن محسن اسبی را گویند که فحل او عربی نباشد چنانچه هجته اسبی را گویند که از طرف مادر بد نژاد میباشد کنایه از اینکه تو از طرف پدر و مادر هر دو بد نژاد و خباثت داری) یا معنی این است که همچنانکه بین اسب رونده و الاغ بد نژاد نسبی نیست بین تو و حکم نیز نسبی نیست.

ص: ۳۳۷

حمزه لثی و علی صقری اذرام شیب و ابو ک قهری
 فخصبا منه ضواحی النحر اعطیت وحشی ضمیر الصدر
 هتکت للوحشی حجاب الستر ما للباغیا بعدها من فخر

بالجمله معویه بعد از این گیردار با اروی گفت عفی الله عما سلف ای خاله از آنچه گذشته سخن مگوی و حاجت خود را بخواه عقد الفرید گوید قالت مالی الیک حاجه و خرجت عنه) گفت مرا با تو حاجتی نیست و آهنگ مراجعت نمود معویه بسوی عمرو بن العاص و مروان از در کراهت نگران شد و گفت بخدا قسم نشنیدم این کلمات را جز از شما یعنی اگر شما با او عتاب نمیکردید مر او شما را چنین مفتضح نمیکرد وای بر شما باد که مرا در چنین عرصه رسوائی کشانیدید و بنابروایت بلاغات النسا معویه گفت ای عمه حاجت خود را بخواه اروی فرمود شش هزار دینار محل حاجت من است.

معویه گفت با این دنانیر چه میخواهی بکنی اروی فرمود دو هزار دینار آن را میخواهم چشمه‌ای در ارض خواره خریداری کنم برای فقرای بنی الحارث بن عبد المطلب و دو هزار دیگر آن را جوانان بنی الحارث بن عبد المطلب را برای ایشان عیال تزویج کنم و دو هزار دیگر آن را خرج زیارت بیت الله و در اصلاح شدائد زمان صرف بنمایم معویه گفت بسیار پسندیده است این مصارف که نام بردی و بسیار بموقع است پس فرمان کرد که شش هزار دینار باروی بدهند و گفت اگر علی بن ابی طالب بود هرگز چنین عطائی با تو نمیکرد اروی فرمود راست گفתי برای اینکه علی بن ابی طالب ادای امانات فرمودی و بامر خدا عمل کردی و از قانون شریعت برکنار نشدی و اما تو ای معویه امانات را ضایع ساختی و بخیانت در مال خداوند متعال پرداختی و مال الله را دادی بکسانیکه حق آنها نبود و استحقاق آن را نداشته‌اند و خداوند متعال در کتاب کریم خود مواضع آن حقوق را مبین و معین ساخته و امیر المؤمنین ما را بسوی اخذ حقوق دعوت فرمود و تو آتش حرب را برافروختی و او را مشغول ساختی که دیگر بکاری نتوانست پرداخت ای معویه بر من منت میگذاری که حق مرا بمن میدهی من از مال تو چیزی سؤال نکردم بلکه سؤال من از مالیکه خداوند متعال آن را

ص: ۳۳۸

مخصوص ما قرار داده است طلب میکنم و من نمی‌بینم که چیزی غیر حق خود از تو گرفته باشم خدا دهنش را بشکند و بلای تو را شدید کند که علی را چنین یاد میکنی اروی این بگفت و صدای ناله و گریه او بلند شد و این اشعار قرائت کرد

الا یا عین و یحکک اسعدنیا الا فابکی امیر المؤمنینا
 علیا خیر من ركب المطایا و فارسها و من ركب السفینا
 و من لبس النعال و من حذاها و من قراء المثنای و المینا
 اذا استقبلت وجه ابی حسین رایت البدر زاغ الناظرینا
 و لا و الله لا انسی علیا و حسن صلاته فی الراقعینا
 الا ابلغ معویة بن حرب فلا قرت عیون الشامتینا
 افی شهر الصیام فجعتموننا بخیر الناس طرا اجمعینا
 لقد علمت قریش حیث کانوا بانک خیرها حسبا و دنیا

معویة گفت علی چنان است که تو گوئی بلکه از این فاضل تر است و فرمان کرد تا آن شش هزار دینار را تسلیم دادند و اروی مراجعت نمود و ممکن است که اروی دو مرتبه بنزد معویة آمده باشد یکمرتبه بی نیل مرام مراجعت کرده و مرتبه دیگر بعطای خود رسیده تا جمع بین روایتین بشود

۲۶ اروی

بنت ربیعة بن الحارث بن عبد المطلب
 عطف بن خالد از او روایت دارد و حباب بن منقذ انصاری او را تزویج کرد و از او فرزندی آورد.
 (اعیان الشیعه)

۲۷ اربن بنت اسحق

غیر واحدی از مورخین این قصه را نقل کردند از آنجمله ابو محمد عبد الله بن

ص: ۳۳۹

مسلم بن قتیبه الدنیوری در الامامه و السیاسته (۱) و عبد الملک بن بدرون حضرمی اشیلی در کتاب اطواق الحمامه و صاحب نصاب الکافی (۲) و ملخص عبارت ابن قتیبه بفارسی این است که یزید بن معویه شبی خواب از چشم او پرید و کنیزکی رقیق نام در نزد او تغنی میکرد و لکن اثر حزن و اندوه چندان در یزید ملاحظه کرد که دانست باین تغنیات رفع نشود در خلال اینحال یزید گفت ندانم شکایت پدر خود نزد کی برم که رسیدگی بحال من ندارد و پرسش از احوال من نمیکند مانند اوئی سزاوار نیست که از مثل منی تغافل داشته باشد و درد مرا نداند و از پی دوی آن بیرون نشود و مرا در بوته نسیان گذارد-

رقیق گفت جان من فدای تو باد همانا پدر تو معویه از مراحم اشفاق در حق تو چندان سعی کرده که پدران نسبت بفرزندان خود هرگز چنین نباشند همانا شکر این نعمت بگذار و سعی پدر را درباره خود در بوته نسیان مگذار یزید چون این کلمات بشنید از گفته خود پشیمان شد ترسید پدرش معویه بشنود و از او در خشم شود رقیق چون از نزد یزید مراجعت کرد بنزد معویه آمد و قصه را باز گفت که یزید از تو شکایت دارد معویه چون این بشنید گفت وای بر او من چگونه پدری از برای یزید هستم و کدام حق او را ضایع گذاشتم و چنانکه شاید و باید درباره او کوتاهی روا ندارم ای رقیق بتعجیل برو او را حاضر کن تا بدانم او را چه پیش آمده و از من درباره خود چه بی مهربانی دیده رقیق رفت یزید را حاضر کرد معویه روی با یزید آورد و گفت ایفرزند من با تو چه کرده‌ام و در امر تو کدام تو اینرا روا داشته‌ام که از من شکایت آغاز کرده‌ای همانا کفران نعمت من نمودی و عاق من گردیدی چه آنکه چندان در ترقی تو سعی کرده‌ام تا آنکه ترا خلیفه خود گردانیدم و بر اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم ترا رئیس و پیشوی قرار دادم و همیشه در سر و علانیه نگران حال تو هستم و در اظهار محبت با تو چندان مبالغه کردم که مردم مرا بآن ملامت کردند.

۱- ص ۱۵۵

۲- ص ۹۷

ص: ۳۴۰

مع ذلک از تو نقل کرده‌اند آنچه را که نباید بگوئی یزید بیحیا سر خجلت بزیر انداخت و پس از آن سر برآورد و گفت ای پدر مرا نسبت بکفران نعمت مده و غضب خود را فرو نشان و عتاب خود را از من بازدار که من حق نعمت ترا شناختم و لکن آتشی در قلب من افتاده است که توان و طاقت از من ر بوده و شکایت من از تو این است که مرا زنی درخور حال و صاحب جمال باشد و آن مهیا بود و من بآن احتیاج داشتم چندان توانی کردی تا اینکه از دست من برفت و مرا دیگر باو ظفر نباشد معویه گفت آن زن کیست یزید گفت ارینب بنت اسحق که حدیث جمال او روز مرا شام تیره نموده و قصه ادب و کمال او مرا شیفته و فریفته خود ساخته و چنانچه مشهور است در زیبائی صورت طعنه بخورشید خاور میزند و از رعنائی قامت سرو سهی را بچیزی نشناسد معویه گفت مرا خیال و گمان نمیرفت که ترا میل و رغبت باو بایندرجه باشد الحال صبر کن تا چاره کار تو بنمایم و ترا بمقصد رسانم یزید گفت جای صبر باقی نمانده برای اینکه ارینب شوهر کرده است و این صید از دست من بدر رفته و اکنون در حباله نکاح عبد الله بن سلام قرشی است و این نکاح آتش بجان من افروخته و خرمن صبر مرا سوخته و جامه حزن دائمی برای من دوخته معویه گفت ای یزید عقل تو کجا رفته مرا چه خیال میکنی این بی صبری تو فایده ندارد کتمان سر خویش بنما و تحمل را پیشه کن تا چه مینوی.

و کانت ارینب بنت اسحق مثلاً- من اهل زمانها فی جمالها و کمالها و شرفها و کثره مالها) او را عبد الله بن سلام که یکی از بنی اعمام او بود تزویج کرده بود و در عراق عبد الله بن سلام در فضیلت و رفعت منزلت معروف بود و بعضی کارهای معویه در دست او بود بالجمله معویه مکتوبی باو نوشت و در آن نامه درج کرد که چون مکتوبرا قرائت کردی بسرعت هرچه تمام تر بجانب شام شتاب گیر عبد الله بشتاب برق و سحاب بجانب شام رهسپار گردید چون بر معویه داخل شد مقدم او را بزرک شمرد و او را در منزلی بسیار عالی جای داد تا از تعب سفر راحت بنماید و چندانکه توانست ابواب ملاطفت و مرحمت را بروی او گشود پس معویه ابو هریره و ابو درداء که هردو از اصحاب رسول خدا بودند

ص: ۳۴۱

حاضر مجلس نمود و فصلی مشبع در حمد و ثنای الهی و شکر نعمتها حضرت ذو لجلالی سخن نمود پس گفت اهم امور از برای سلطان و خلیفه رعایت عباد و طرفداری ضعفا و عجزه میباشد و ادای حقوق ذو الحقوق بر ذمه سلطان است و از آنجمله که رعایتشان لازم است جماعت بنات است همانا مرا دختری بحد رشد رسیده است و چندانکه فکر کردم کفوی بهتر و شوهری شریف تر برای دختر خود از عبد الله بن سلام پیدا نکردم و من ترس آن دارم که چون از دنیا بروم دخترم بدست ناکسان افتد که ملایم طبع او نباشد شما بروید و عبد الله بن سلام را از من سلام برسانید و در نزد او اظهار اینمطلب بنمائید و بعد از آن مرا آگهی دهید ابو هریره و ابو دردا پس از شکرگذاری برای معویه و تمجید کردن او را باین فعل برخواسته‌اند و بنزد عبد الله بن سلام آمدند و آنچه شنیده بعرض رسانیدند عبد الله فریب خورده گمان کرد این سخن از در صدق و صفا است بسیار خوشحال گردید و گفت خداوند متعال ما را کامران گرداند بوجود امیر المؤمنین معویه که صله رحم می کند و نعمت خود را دربارہ من تمام کرده و بمصاهرت من راضی شده است منمهم بمصاهرت و مواصلت با او فخر میکنم و نهایت مسرت دارم چون ابو هریره و ابو الدردا از نزد معویه رفته‌اند برخواست بنزد دختر خود رفت و گفت چون ابو هریره و ابو دردا را بنزد تو میفرستم که ترا از برای عبد الله بن سلام خطبه کنند در جواب ایشان بگو که عبد الله بن سلام کفوی کریم است و مرد شریفی است که مانند او را پیدا نخواهم کرد و لکن ارینب دختر اسحق در حباله نکاح اوست و من خوف آن دارم که آنچه در میان دو ضره پیدا میشود مرا عارض گردد و حرارت محبت مبدل به برودت شود و غیرت کار مرا بجائی بکشاند که آن اتحاد و یگانگی منجر بطلاق و فراق شود و عبد الله بن سلام تا او را طلاق نگوید من مصلحت خود را نمیدانم که باین مزاجت راضی بشوم چون ابو هریره و ابو دردا میل عبد الله بن سلام را دانسته بجهت خطبه بنزد معویه آمدند معویه گفت شما از اول میل و رغبت مرا دانسته‌اید که بیش از عبد الله بن سلام باین مناکحه رغبت دارم و لکن شما وارد بر دختر من بشوید و از او هم اذن گرفته تا این عقد میمون انجام یابد.

ص: ۳۴۲

ابو هریره و ابو دردا بر دختر وارد شدند و شطری از فضایل عبد الله را تذکره کردند دختر گفت من فضائل عبد الله را بیش تر از این دانسته‌ام و بغیر او رغبت ننمایم و مرا مانعی نیست جز اینکه ضرة ارینب بنت اسحق که امروزه در میان زنان نظیر ندارد کار مشکلی است و امری بسیار صعب است و آنچه که پدرش معویه او را تعلیم کرده بود بیان کرد ابو هریره و ابو دردا از نزد دختر معویه بنزد عبد الله بن سلام آمدند و آنچه شنیده بودند بعرض رسانیدند عبد الله گفت من شما را شاهد میگیرم که ارینب را سه طلاقه کردم ابو هریره و ابو دردا چون دیدند که عبد الله زوجه خود را طلاق گفت بنزد معویه آمدند و او را اعلام کردند و از خطبه دختر او سخن در میان آوردند معویه گفت من دوست نداشتم که زوجه خود را طلاق بگوید و چرا تعجیل در طلاق زوجه خود نمود آنچه خداوند متعال بخواهد شدنی است و قضا و قدر الهی را رد نمیتوان نمود پس ابو هریره و ابو دردا را گفت امروز بمنازل خود مراجعت بنمائید و بعد از این بیائید تا این عقد میمون صورت بگیرد سپس معویه یزید را مژده فرستاد که عبد الله بن سلام زوجه خود را طلاق گفت و وصول بمقصد نزدیک گردید پس برحسب وعده ابو هریره و ابو دردا ثانیاً بنزد معویه رفته‌اند و اعاده مقصود نمودند معویه گفت ناچار باید بنزد دختر بروید و از او اجازه بگیرید و در نزد او چندانکه توانید از فضایل عبد الله تذکره بنمائید چون او را راضی نمودید دست در گردن آرزو خواهیم کرد ابو هریره و ابو دردا بفرمان معویه بنزد دختر آمدند و قبل بر این معویه دختر را گفته بود که این مرتبه اگر بنزد تو آمدند آنها را رد مکن و رخصت هم مده بلکه بگو در جواب ایشان که چندی مرا مهلت گذارید تا در این کار تاملی بسزا بنمایم و بعد از استخاره و استشاره شما را اعلام کنم چون آن دو نفر بنزد دختر آمدند و او را اعلام کردند که عبد الله بن سلام برای خاطر تو ارینب را طلاق گفت قالت جف القلم بما هو کائن و ان عبد الله فی قریش لرفیع غیر ان الله عز و جل یتولی تدبیر الامور فی خلقه و تقسمها بین عباده حتی ینزلها منازلها فیهم و یضعها علی ما سبق فی اقدارها پس آنچه را که معویه بگوش دختر خوانده بود بیان کرد و گفت چند روز مرا مهلت گذارید تا مقدمات کار خود را اصلاح کنم ابو هریره

ص: ۳۴۳

و ابو دردا بی‌نیل مرام مراجعت کردند بنزد معویه رفته‌اند و کلمات دختر را تقریر کردند معویه گفت من او را راضی خواهم کرد دلخوش دارید و بعد الله بن سلام بگوئید که در این کار عجله روا نیست بالاخره بمطالعه روز گذرانیدند تا عده اربین سرآمد عبد الله بن سلام ابو هریره و ابو دردا را طلبیده و آنها را تحریص و ترغیب بر اتمام این تزویج گماشت آن دو نفر بفرمان عبد الله باز بنزد دختر آمدند و اظهار مطلب خود کردند این مرتبه دختر گفت من بعد از استخاره و استشاره یافتم که این کار صلاح من نیست بعضی مرا بان تحریص نمودند و این اختلاف اول وهنی است که من از او فرار می‌کردم از اینجهت من هرگز این مزاجت را رخصت ندهم و پسندیده ندارم ابو هریره و ابو دردا مایوسانه از نزد او بیرون شدند و عبد الله بن سلام را آگهی دادند آه از نهادش برآمد و ساعتی مبهوت بماند و یقین کرد که معویه او را فریب داد عساکر حزن و اندوه در کشور قلب او هجوم آور گردید و این قصه در میان مردم شایع شد و در بلاد و امصار مردم نقل می‌کردند که معویه بخدعه زوجه عبد الله بن سلام را از دست او بیرون کرد برای پسر خود یزید و بگوش معویه این سخنان میرسید و از آن بتری می‌جست که تقصیر من چیست هرگاه دختر راضی نشود از آنطرف هرگاه عبد الله بن سلام بمجلس معویه می‌آید مورد احترام و التفات نمیشد و معویه باو اعتنائی نمی‌کرد بقدریکه شام بر او زندان گردید ناچار با یک عالم پشیمانی رو بعراق نمود بالجمله چون ایام طهر اربین منقضی شد معویه ابو دردا را بعراق فرستاد برای تزویج کردن اربین را برای یزید و مردم از مکر و غدر معویه تعجبها کردند که چگونه بین این زن و شوهر جدائی انداخت برای خاطر اینکه او را به یزید تزویج کند ابو دردا بعراق آمد شنید که حضرت ابو عبد الله الحسین برای کاری بعراق آمده است با خود گفت اول میروم آنحضرت را زیارت میکنم اینفرزند پیغمبر و سید شباب اهل الجنه است سزاوار نیست که قبل از زیارت او بکار دیگر پردازم بهتر اینکه اول بروم خدمت آنحضرت سلامی عرضه بدارم و نظر بصورت مبارک او بنمایم پس متوجه منزل آن حضرت گردید چون وارد شد جناب ابی عبد الله الحسین ع مقدم او را بزرک شمرد و با او مصافحه فرمود و بطلاقت وجه با او تکلم نمود و سبب ورود او را بعراق پرسش نمود ابو دردا ماجرا را برای حضرت شرح

ص: ۳۴۴

داد که آمده‌ام ارینب را برای یزید خطبه کنم چون بشارت قدوم شما را شنیدم بر خود لازم دانستم که اول زیارت شما بیایم سپس برای انجام مقصود بروم حضرت فرمودند منم در مقام خطبه ارینب بر آمدم ولی کسی را پیدا نکردم که همانند تو باشد تا او را بنزد ارینب بفرستم اکنون بحمد الله ترا ملاقات کردم چون بنزد ارینب رفتی مرا هم ذکر بنما و اختیار با اوست که هرکرا خواهد اختیار بنماید و آن مهریکه معویه می‌دهد منم می‌دهم و این سخن امانتی است که آن را بتو سپردم تا اینکه آن را ادا بنمائی ابو درداء گفت بجان منت داوم سپس برخواست و بجانب ارینب رهسپار شد چون بر او داخل شد قصه را بتمامی بیان کرده و گفت اکنون یزید بن معویه دل بهوای تو باخته و حضرت حسین ع ترا خواسته الحال بهر کدام رضا می‌دهی من و کیلم که ترا خطبه بنمایم ارینب فرمود ای ابا دردا اگر این امر پیش آمده بود و تو از من غائب بودی هرینه می فرستادم بسوی تو رسولان و کسب رای و صلاح از تو می‌کردم الحال که خدا بر من منت نهاد و ترا در نزد من حاضر ساخت من زمام این امر را در کف کفایت تو نهادم که هر یک از این دو را صلاح من دانی من از رای تو تجاوز نکنم و اختیار خود را تابع اختیار تو قرار دادم چه آنکه میدانم تو این دو را شناخته‌ای و خلق و خوی ایشانرا دانسته‌ای و خفایای امور ایشان در نزد تو مشهود است و هرچه بگوئی ترا تصدیق بنمایم ابو دردا گفت شکی نیست که پسر دختر پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم بهتر است و من دوست تر میدارم که تو حضرت حسین را اختیار بنمائی و من دیدم که رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم لبهای خود را بر لبهای حسین مینهاد پس تو هم لبهای خود را بگذار در جائیکه رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم لبهای خود را مینهاد.

ارینب گفت من راضی شدم بحضرت حسین پس آنحضرت او را نکاح فرمود و مهر گرانی قرار داد چون این خبر بمعویه رسید دنیا در نظرش تاریک گردید و و از ابو دردا نهایت در غضب شد و او را بد گفت که چرا در نزد ارینب نام حضرت حسین را برده و دود از کاخ دماغش بیرون شد که بعد از این همه مگر و حيله نتیجه نصیب دیگری گردید و ملامت کنندگان تا ابد برای او باقی ماند و از آنطرف عبد الله بن

ص: ۳۴۵

سلام بمعویه بد میگفت و شکایت از او میکرد و این خبرها بمعویه میرسید بر او غضب کرد و معاش او را قطع کرد و او را دیگر در مجلس خود راه نمیداد چندانکه جای اقامت برای عبد الله در شام باقی نماند چنانچه مذکور شد دست او تهی شد از مال دنیا با خود گفت بدبخت ترین مردمان من باشم که با نفس خود کردم آنچه کردم و الحال این آكله الاكباد با من این قسم رفتار مینماید احمق من باشم که در جوار او ساکنم این بگفت و از شام کوچ کرده بعراق آمد و در وقتیکه از عراق اراده شام داشت چند بدره در گران بها که عمده مال او آن بدرها بود بدست ارینب سپرده و آنها را مختوم بخاتم خود کرده بود الحال با خود فکر میکرد که آیا آن بدرها را ارینب بمن میدهد یا نه و ترس آنداشت که انکار بنماید به پاداش آن معامله‌ایکه با او کرده و بدون جهتی او را طلاق گفته چون وارد عراق شد حضرت امام حسین علیه السلام را ملاقات کرده بعد از تحیت و سلام عرض کرد بخدا قسم یا سیدی در این مدت هیچ بدی از ارینب ندیدم و ناملایماتی بین ما اتفاق نیفتاد و لکن تقدیر چنین جاری شد چنانچه باید بشود و لا راد لقضاء الله و من هنگام مفارقت از ارینب چند بدره در در نزد ارینب سپرده‌ام متمنی از جناب شما که سفارش بفرمائید که امانت مرا بمن رد کند آنحضرت بر ارینب داخل شد و قصه را باز فرمود.

ارینب گفت راست میگوید یا سیدی بدرهای او موجودست بخاتم او حضرت مراجعت فرمود و عبد الله را بشارتداد و فرمود خود بر ارینب داخل شو چنانچه باو سپرده‌ای باز بگیر عبد الله داخل بر ارینب شد.

ارینب برخواست و بدرها را حاضر کرد و در پیش روی عبد الله نهاد عبد الله سر یکی از آن بدرها را باز کرد و مشتی از آن درهای گران بها بنزد ارینب نهاد و گفت این قلیلا از من قبول کن و مترنم بمضمون این بیت شد.

فراق هرچه بمن گر کند سزاوارم چرا که قدر وصال تراندانستم

در آنوقت صدای گریه هردو بلند شد در اینحال حضرت حسین ع وارد شد و آن منظره حزن آور را بدید بحال آنها رقت کرده فرمود (اشهد الله انها طالق اللهم انك

ص: ۳۴۶

تعلم انی لم استنکحها رغیة فی مالها و جمالها و لکنی اردت احلالها لبعلمها و ثوابها علی ما عالجتہ فی امرها فواجب لی بذلک الاجر و اجز لی علیه الذخر انک علی کل شیء قدیر)

فرمود خدا را گواه میگیرم که ارینب را سه طلاقه کردم و ثواب آنرا برای خود از خداوند مسئلت مینمایم بارلها تو میدانی که من ارینبرا نکاح نکردم بطمع مال یا رغبت و میل بجمال او بلکه غرضی نداشتم مگر اینکه محلل واقع بشوم و او را بشوهر باز گردانم و این کار را فقط برای حصول اجر و ثواب نمودم که آنرا ذخیره آخرت خود قرار بدهم خلاصه حضرت تمام مهر را تسلیم داد و ارینب را بعد الله برگردانید عبد الله بارینب گفت چه عوض توانیم بحضرت داد ارینب گفت من مال او را که مهر من کرده باورد میکنم چون خواست رد کند حضرت قبول نفرمود و گفت آن مقدار ثوابیکه از خدای امیدوارم بیشتر از این مالست سپس عبد الله او را تزویج کرد و با هم زندگانی کردند با محبت و صدق و صفا تا اینکه برحمت حق پیوست‌اند و حرما الله علی یزید لعنة الله

۲۸ اسماء بنت عمیس

درج ۲ ترجمه او گذشت

۲۹ اسماء

دختر عقیل بن ابی طالب

چون بشیر خبر قتل حضرت سید الشهداء ع آورد بمدینه این وقت عمرو بن سعید بن العاص که در آن وقت والی مدینه بود فرمان کرد که منادی در کوچهای مدینه ندا کند و مردمرا آگهی دهد در آنوقت قیامت بر سرپا شد زنان بنی هاشم با سروپای برهنه از خانها بیرون ریخته‌اند و بنک ناله و عویل بچرخ کبود رسانیدند.

اسماء بنت عقیل با خواهران خود بر سر قبر رسولخدا آمدند و خود را بروی قبر افکندند و مهاجر و انصار را خطاب کردند و اسماء این اشعار بسرود و زارزار بگریست

ص: ۳۴۷

ما ذا تقولون اذ قال النبی لکم یوم الحساب و صدق القول مسموع
 خذلتم عترتی او کنتم غیبا و الحق عند ولی الامر مجموع
 اسلمتمو هم بایدی الظالمین فما منکم لهُ الیوم عند الله مشفوع
 ما کان عند غداء الطف اذ حضرو تلك المنایا و لا عنهن مدفوع
 (کامل ابن اثیر)

۳۰ اسماً بنت یزید بن السکن

الا شهلیة الانصاریه

کنیه او ام سلمه است بانوئی بسیار باکفایت و شجاعت و فصاحت در عصر خود ممتاز و بین همسران خود سرافراز بود و ایشان دختر
 یزید بن السکن بن رافع بن امرأ القیس است در شمار صحابه رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم است و این زنا خطیبه النساء
 میگفته‌اند یک عده احادیث از رسولخدا روایت میکند و علاوه بر فصاحت شجاعتی بکمال داشته در غزوه یرموک نه نفر از مردم
 رومرا با عمود خیمه بدار البوار فرستاده روزی از طرف جماعتی از زنان صحابه بخدمت رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم مشرف
 شد عرض کرد.

(بابی انت و امی یا رسول الله انا وافده النساء الیک ان الله عز و جل بعثک الی الرجال و النساء کافه فآمننا بک و بالهک و انا معشر
 النساء محصورات مقصورات قواعد بیوتکم و مقضی شهواتکم و حاملات اولادکم و انکم معشر الرجال فضلتم علینا بالجمع و
 الجماعات و عیاده المرضی و شهود ألقنائر و الحج بعد الحج و افضل من ذلك الجهاد فی سبیل الله عز و جل و ان الرجل اذا خرج
 حاجا او معتمرا او مجاهدا حفظنا لکم اموالکم و غزلنا اثوابکم و ربینا لکم اولادکم افما نشارکم فی هذا الاجر و الخیر)
 یعنی پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله من از جانب جمعی از زنان بحضور مبارک تو آمدم ترا خدای عز و جل مبعوث بر کافه
 زنان و مردان فرموده و بتو و بخدای تو ایمان آوردیم و ما جنس زنان در پس پرده محبوس و محصور در خانهای شوهران هستیم
 قضای شهوات شما را عهده‌داریم و سرپرست اطفال شما در روزها و شبهای تار و تحمل حاملگی و شیر دادن اطفال شیرخوار
 میکنیم و شما جماعت مردان بواسطه

ص: ۳۴۸

حضور در نماز جمعه و جماعت و عیادت مرضی و تشییع جناز و زیارت بیت الله پی در پی بر ما فضل و برتری دارید و افضل از همه این اعمال که مخصوص بشما مردان است جهاد در راه خدا و هنگامیکه شما مردان حج یا عمره یا بعزم جهاد حرکت کنید ما اموال شما را حفظ مینمائیم و برای لباس شما غزل پشم و پنبه تهیه میکنیم و فرزندان شما را تربیت و سرپرستی میکنیم و اوقات خود را صرف محافظت آنها مینمائیم در این صورت آیا ما با اجر و عمل خیر شما شرکتی داریم یا نه حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم پس از استماع این عرایض روی مبارکرا باصحاب کرده فرمودند در امثال این مقامات مقاله‌ای بهتر از اینکه این زن بیان کرده شنیده‌اید اصحاب عرض کردند گمان نمیکنیم هیچ زنی باین حسن محاضره و مفاوضه رسیده باشد بعد از آن حضرت رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم روی با اسماء بنت یزید گردند و فرموده‌اند اینخاتون تو خود بدان و بزنهائیکه از جانب آنها نزد من آمدی بفهمان که اگر نسوان با ازدواج خود خوش رفتاری بنمایند و آنها را از خود خوشنود دارند همین عمل آنها با تمام اعمال خیریه مردان که ذکر کردی معادل میباشد (اصابه)

و در رجال مامقانی گوید یزید بن سکن در غزوه احد شهید شد و طرف صورتش روی قدمهای رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم بود که روحش بشاخسار جنان پرواز کرد

۳۱ اسماً خاتون [بغدادیه]

از زنان با خیر و صلاح و احسان بوده مسجد اسماء خاتون در بغداد در شارع اطفائیة قدیم بوده و در این ایام او را مدرسه کردند. (تاریخ مساجد بغداد لا آلوسی)

۳۲ اسماً

بنت عباس بن ربیعۃ الکوفیۃ

زنی با کمال بوده و روایاتی در سنن ابن ماجه و غیر آن منقولست و حسن بن حکم نخعی از او روایت دارد (اعلام النساء)

ص: ۳۴۹

۳۳ اسماً

عبرت بنت احمد آقا
در قسطنطنیه مشهور بود بنوشتن خط خوب
(مشاهیر النساء)

۳۴ اسماً

بنت موسی الصنجاعی
از زنان فاضله و محدثه بود تفسیر قرآن و کتب حدیث را بزنها تعلیم میداد و آنها را موعظه مینمود و ادب میآموخت در سنه ۷۰۴ در
زیید که یکی از شهرهای یمن است جان بحق تسلیم کرد (اعلام النساء)

۳۵ امامه

خواهر نصیب شاهر
زنی با کمال و عاقله، ادبیه و باتدبیر بود با اینکه کنیز بود روزی برادرش نصیب بنزد او آمد و با او مشورت کرد که من قصیده‌ای
گفتم میخواهم بنزد عبد العظیم بن مروان بروم و این قصیده را برای او بخوانم شاید سبب شود که مادر ترا از قید رقیت و بندگی
آزاد بنمایم و همچنین ترا هر که با ما قرابت دارد امامه گفت انا لله و انا الیه راجعون ای برادر میخواهی دو خصلت در تو جمع بشود
یکی سیاهی صورت و دیگر مضحکه و مسخره مردم شدن یعنی ترا کجا قدرت است که چنین قصیده توانی گفتن نصیب گفت
ایخواهر بشنو تا من قصیده را بخوانم اگر آنرا یسنده نداشتی من نمیروم پس نصیب قصیده را قرائت کرد امامه گفت بابی انت
احسنت و الله فی هذا رجاء عظیم فاخرج علی برکه الله پس نصیب بجانب مصر روان گردید و بر عبد العزیز وارد شد چون قصیده
را قرائت کرد عبد العزیز را خوش آمد نصیب قصه خودش را با خواهرش بیان کرد عبد العزیز نصیب و خواهر و مادر او را خرید و
آزاد کرد.
(الآغانی)

ص: ۳۵۰

و این نصیب شاعر همان است که خدمت علیا مخدره سکینه بنت الحسین ع رسیده و قصیده خود را قرائت کرده و آن مخدره هزار دینار باو انعام داده چنانچه در ترجمه‌اش گذشت.

۳۶ امامه

بانوی حرم امیر المؤمنین ع

مادرش زینب بنت رسول الله که ترجمه او درج ۲ گذشت پدر او ابو العاص بن ربیع پسر خواهر خدیجه کبری و مادر ابو العاص هاله خواهر خدیجه است که قبل از خدیجه از دنیا رفت ابو العاص زینب را قبل از اسلام تزویج کرد پسری از او آورد در کودکی از دنیا رفت پس از او امامه متولد گردید و رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم این امامه را بسیار دوست میداشت حتی اینکه در نماز گاهی او را حمل میکرد و در حال رکوع و سجود او را بر زمین میگذاشت و گاهی او را بر گردن خود سوار می کرد. ابن عبد البرد را ستیعب گوید امامه در عهد رسول خدا متولد گردید و قلاده‌ای از جزع برای حضرت بهدیه آوردند حضرت آنرا بگردن امامه انداخت)

و عسقلانی در اصابه گوید که نجاشی هدیه‌ای برای رسول خدا فرستاد که در میان آنها انگشتری بود از طلا و نگین حبشی داشت آنحضرت امامه را طلبید و انگشتر را باو بخشید)

و صدیقه طاهره فاطمه زهرا علاقه تام تمامی باین دختر داشت فلذا هنگام رحلت بحضرت امیر ع فرمود که بعد از من امامه را تزویج کن که او دختر خواهر من است و در محبت بفرزندان من مثل من باشد و آنحضرت باین وصیت عمل نمود و امامه را تزویج کرد و فرزندی از او آورد چنانچه در کافی در باب نکاح و در عوالم از امام باقر حدیث کند که در اولاد امیر المؤمنین محمد بن علی الاوسط مادرش امامه بنت ابی العاص است.)

ص: ۳۵۱

و در فرسان الهیجا بیان شد که این محمد از شهیداً کربلا است و امیر المؤمنین فرمودند چهار چیز است که راهی برای فراق از آنها نیست امامه را یکی از آنها بشمار گرفته و در اعیان الشیعه بترجمه امامه میفرماید که چون امیر المؤمنین شهید گردید ام الهیثم النخعیه این ابیات بگفت.

اشاب ذوائبی و ازل رکنی امامه حین فارقت القرینا

تطیف به لحاجتها الیه فلما استیأست رفعت رنیا

و امیر المؤمنین هنگام رحلت امامه را فرمود بعد از من این طاغی معویه بن ابی سفیان ترا خطبه خواهد کرد مبادا در حباله نکاح او در آئی و اگر خواستی شوهر بنمائی مغیره بن نوفل را اختیار کن چون امامه عدّه او منقضی شد معویه بمروان نوشت که امامه را برای من خطبه کن چون این خبر بامامه رسید امامه حکایت را با مغیره بن نوفل در میان نهاد مغیره گفت آیا راضی میشوی که این آکله الاکباد ترا خطبه کند امامه گفت من اختیار خود را بدست تو دادم سپس مغیره او را تزویج کرد برای خود و با هم زندگانی کردند تا در سنه پنجاه از هجرت امامه وفات نمود.

و در رجال مامقانی میفرماید امام حسن و امام حسین در هنگام حال احتضار او حاضر شدند و بوصایای او کوش دادند که از شدت مرض زبان او از کار افتاده بود و باشاره وصیت میگرد و باو میگفته‌اند فلان عبد را آزاد کردی بسر اشاره میکرد بلی و آن بزرگوار این وصیت را امضا فرمودند و لا- یخفی که مغیره بن نوفل از اصحاب امیر المؤمنین است ولی در کتب رجال نامی از او مذکور نیست

۳۷ امامه بنت حمزه بن

عبد المطلب

مادرش سلمی خواهر اسماء بنت عمیس برسول خدا عرض کردند خوب است شما امامه را در حباله نکاح خود درآوری آن حضرت فرمود جائز نیست برای من که امامه را تزویج بنمایم چون او دختر برادر رضاعی من است برای اینکه ثویه آزاد کرده ابو لهب او را و مرا شیر داده و آن قبل از این بود که حلیمه آن حضرت را شیر بدهد و چون رسول خدا بمدینه هجرت فرمود امامه در مکه بود تا اینکه امیر المؤمنین فرمود

ص: ۳۵۲

یا رسول الله برای چه دختر عموی ما بین مشرکین در مکه بوده باشد پس امیر المؤمنین او را حمل بمدینه فرمودند زید بن حارثه عرض کرد من احق باویم چون رسول خدا بین من و بین حمزه عقد اخوت بسته امیر المؤمنین ع فرمودند او دختر عموی من است و من او را از میان مشرکین مکه بمدینه آوردم من اولی هستم بسرپرستی او جعفر بن ابی طالب گفت من اولی هستم چون خاله او اسماء در خانه من است و خاله بجای مادر است رسول خدا گفته جعفر را تصدیق کرد فرمود جعفر راست میگوید خاله بجای مادر است و او احق است (طبقات ابن سعد)

عسقلانی در اصابه گوید چون امامه بمدینه آمد از قبر پدرش پرسش کرد حسان بن ثابت چون این بدانست قصیده‌ای انشا کرد منها قوله

تسئل عن قرن (۱) هجان (۲) سمید (۳) ع لدی الباس مغوار الصیاح جسور
فقلت لها ان الشهاده راحه و رضوان رب یا امامه غفور
دعاه اله الخلق ذو العرش دعوه الی جنه فیها رضی و سرور

سپس رسول خدا امامه را تزویج کرد بسلمه فرزند ام المؤمنین ام سلمه و فرمود هل جزیت سلمه یعنی سلمه مادرش ام سلمه را برسول خدا تزویج کرد رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم به پاداش این خدمت امامه را بسلمه تزویج کرد و از ذیل المذیل طبری چنین منقولست که امامه بعد از رسول خدا زنده بسود و از آنحضرت روایت دارد.

۳۸ امامه

بنت امیر المؤمنین ع
از تاریخ او خبری در دست نیست

۱- القرن بکسر القاف و الراء الکفوفی الشجاعه

۲- الهجان ککتاب الکریم الطرفین

۳- سمیدع السید الکریم الشریف الشجاع

ص: ۳۵۳

۳۹ امامه

بنت موسی بن جعفر

از تاریخ او چیزی در دست نیست کما اینکه اسماً کبری و اسماً صغری که هر دو دختران موسی بن جعفرند ایضا بر تاریخ حال آنها ظفر نیافتیم در ترجمه آمنه بنت موسی بن جعفر گذشت که ثا سی و هفت دختر برای آنحضرت تعداد کردند و بیشتر آنها مجهول مانده

۴۰ امامه بنت خزوج

زنی شاعره فصیحه در ایام الواثق بالله زندگانی میکرد و أسود بن فنائرا که از جوان مردان عرب است مدح کرده باشعار ذیل

إذا شئت ان تلقی فتی لووزنته بكل معدی و کل یمان

و فی بهما فضلا و جود او سوددا و زیا فذاک الاسود بن فنان

فتی لا یری فی ساحة الارض مثله لیوم ضراب او لیوم طعان

محمد بن ناجیه الرصافی حکایت کند که من در ایام خلافت الواثق بالله بواسطه مالیات مصر متهم شدم و خلیفه جدا در جستجوی من بود و مرا طلب میکرد بنابراین من نتوانستم در رصافه و سایر اماکن نزدیک بوطن خود بمانم ناچار سر بصحرا نهادم و در وادیهها و بیابانها میگشتم که جوان مردی کریم الطبع را بچنک آورم و در پناه او چند روزی بآسودگی و ایمنی بسر برم در اثنای گردش چند خیمه دیدم بطرف آنها شتافتم در جلو چادری مادیانیرا بسته دیدم داخل چادر شدم سلام کردم خاتونی از ورای پرده جواب سلام داد و گفت.

(اطمنن یا حضری فنعم المناخ الضیفان بواک القدر و مهدک ألسفر

گفت ای مرد شهری با دلی ساکن و خاطری جمع فرود آی که محل میهمان نوازی است و قضا و قدر در این مکان امن ترا رسانیده من در جواب بیانات آن اعرابیه گفتم.

ص: ۳۵۴

(انا یطمئن القلوب او یامن المرعوب من دون ان یأوی الی جبل یعصمه او مأمن و مفزع یمنعه قل ما ینجو من السلطان طالبه و الخوف غالبه)

یعنی کجا قلب کسیکه ترسان و گریزان از سلطان است ساکن شود مگر آنکه فرار بجانب کوهی یا پناهنده بقلعه محکمی بشود و کمتر اتفاق می‌شود که شخصی ترسان نجات پیدا بنماید در صورتی که پادشاه او را می‌طلبد آن زن در جواب گفت. (لقد ترجم لسانک من ذنب کبیر و قلب صغیر و ایم الله لقد حللت بفناء رجل لا یضام بفناء احد و لا یجوع بساخته کبد هذا اسود ابن فنان احواله کعب و اعمامه صعلوک الحی فی ماله و سید هم فی حاله و سندهم فی فعاله و صدوق الجوار و وقود النار. میگوید هرینه زبان تو از گناه بزرگ و دل کوچک خبر میدهد بخدا قسم فرود آمدی بمنزل مردیکه احدی در پناه او گرفتار نشود و در خانه او کس گرسنه نماند اینک منزل اسود بن فنان است که قبیله کعب و شیبان احوال و عموهای او هستند خان طعام او همیشه گسترده در اخلاق سیدی بزرگوار و در افعال جوادی است عالی‌مقدار که شبهای تار آتش او روشن است که گمشدگان بمنزل و خیمه او بیایند و راهرا پیدا نمایند (مسامرات مجی الدین)

۴۱ ام ابان

بنت عتبۀ بن ربیعہ

زوجه ابان بن سعید بن العاص که در اجنادین ضجیع او گشت و شوهرش در حرب با رومیان در دروازه دمشق مقتول گردید و لا یخفی این ام ابان پدرش عتبۀ بن ربیعہ در روز بدر بدست امیر المؤمنین بجهنم واصل گردید و عاص نیز در آن روز کشته شد و سعید بن العاص نیز از منحرفین و متخلفین از بیعت با امیر المؤمنین علیه السلام است و این ام ابان بالاخره در حباله نکاح طلحه بن عبید الله در آمد از زندگانی او بیش از ایندر دست نیست فقط در جلد خلفای ناسخ ص ۲۰۵ گفته چون شوهرش

ص: ۳۵۵

مقتول شد و هنوز ام ابان خضاب عرس در دست داشت چون شوهر خویش را کشته دید گفت مهنا باد بر تو این شهادت و من نیک مشتاق توام اکنون بخونخاهی تو کمر بندم و کین تو از کافران باز جویم چندانکه با تو ملحق شوم پس شوهر را کفن کرد و در مصیبت او نه مرثیه‌ای انشا کرد و نه آب در چشم بگردانید بی‌توانی سلاح جنگ بر خود راست کرد و شمشیر حمایل ساخت و گمان بگرفت و بی‌آنکه خالد بداند بر کافران حمله کرد و چنان رزمی صعب بداد که کس از مردان دلاور نشان نداشت و این ام ابان در تیراندازی مهارتی بکمالداشت در غلوی جنگ نگران شد که مردی با شرجیل درآویخته و بیم آن است که فیروز شود گفت این کیست گفته‌اند تومان داماد هرقل است و قاتل شوی توام ابان بی‌توانی خدنگی بزه کرد و گفت بسم الله و بالله و علی مله رسول الله و کمان بگشاد آن تیر راست بر چشم تومان آمد و فریادی سخت برآورد و همی واپس رفت و مانند شتر مینالید ام ابان خدنگی دیگر بزه کرده تا کار او یکسره کند رومیان کرد او را گرفته‌اند ام ابان چند تن دیگر را هدف تیر ساخت و بخاک درانداخت و این رجز انشا کرد

ام ابان اطلبی بئارک ضربا وصولی صولة المعارک

قد ضبح هذا الجمع من قتالک أقسمت لا حدت عن المعارک

و لست ما عشت لهم تبارک

ام ابان پیای کمان بزه میکرد و بهر تیری دلیری میکشت چندانکه هر تیری که در کنانه داشت او را بر نشانه زد تا گاهی که جز یک خدنگ بجای نماند لا جرم از هر جانب که دشمنی قصد او میکرد با آن تیر تهویلی و تهدیدی مینمود این وقت یک تن از کافران دلیری کرد و بر ام ابان حمله آورد جون نزدیک شد ناچار ام ابان کمان بگشاد و او را بکشت چون کنانه او از تیر پرداخته شد دشمن بر او چیره گردید خواسته‌اند او را اسیر بگیرند ام ابان جلادتی کرد و ۲ تن را با هردو دست بگرفت و فریاد برآورد اینوقت عبد الرحمن بن ابی بکر و ابان ابن عثمان رسیدند و هردو تن را بکشته‌اند و ام ابانرا رهانیدند)

ص: ۳۵۶

و در ترجمه خوله خواهر ضرار بن ازور باز ذکری از ام ابان و جلادت او خواهد شد. و اما شوهرش بنا بر نقل مامقانی از مجالس گفته که ابان بن سعید با برادرش خالد و عمرو از بیعت با ابی بکر ابا کردند و با یعوا اهل البیت علیهم السلام و قالوا لهم انکم لطوال الشجر طیبه الثمر نحن لکم تبع و بعد ما با یع اهل البیت کرها با یعو). این عبارت روشن است که ابان از شیعیان امیر مؤمنان بوده و ام ابان البته تابع شوهر خود بوده و آل پیغمبر را شجره طیبه میدانسته‌اند و خود را تابع آنها معرفی می‌کردند تا وقتیکه مردم بضر ب شلاق و نازیانه بیعت کردند کرها ابان هم بیعت کرد و ختم الله له بالشهادة و اما پدر و جدش از اهل آتش‌اند.

۱۴۲ ام ایبها

دختر عبد الله بن جعفر

زنی با کمال و محدثه بود از پدرش نقل احادیث مینمود و امام زین العابدین و حسن مثنی و حسن بن محمد از او روایت دارند عبد الملک بن مروان او را تزویج کرده در وقتیکه خلیفه بود در شام پس از مدتی او را طلاق گفت علی بن عبد الله بن عباس او را تزویج کرد و در نزد او رحلت نمود. (اعلام النساء نقلا از ابن عساکر)

ظاهر عبد الملک چون سلطان بود مخالفت او بر آن مخدیره بسی ناگوار بود و بر جان خودش و حرمتش می‌ترسید ناچار تن باین مزاجت داد چون عبد الملک دید شدت کراهت او را از این جهت او را طلاق گفت و الله العالم

۱۴۳ ام ایبها

بنت الامام موسی بن جعفر علیهما السلام

ابن اثیر در کامل در حوادث ۲۳۱ گفته

ص: ۳۵۷

و فیها ماتت ام اییها بنت موسی بن جعفر اخت علی الرضا علیه السّلام
و در منتهی الامال او را از ینات موسویه محسوب داشته

۴۴ ام ابی نصر

بانوئی عالمه فاضله موثقه مامونه راویة احادیث دختر ام کلثوم بنت ابی جعفر محمد بن عثمان العمری دوم نائب خاص حضرت
حجت ع و مادر ابو نصر هبة الله بن محمد الکاتب و فرزندش ابو نصر هبة الله بن احمد بن محمد الکاتب از علما و محدثین و
مؤلفین است (مامقانی)

۴۵ ام اسود

بنت اعین بن سنسن (علی وزن قنفذ) الشیبانیة بالولا خواهر زراره بن اعین
علامه در خلاصه میفرماید ام الاسود بنت اعین زنی عارفه بود هنگام احتضار برادرش زراره شرف حضور داشت و چشمهای برادر
را بست و این مخدره اول زنی است که از آل اعین بمذهب تشیع رغبت کرد و در اعیان الشیعه بترجمه همین ام اسود میفرماید از
شرح درایة شهید معلوم میشود که این زن از علما و روات بوده و از امام صادق ع روایت داشته و درج ۵ اعیان الشیعه تحت عنوان
آل اعین میفرماید بفتح الهمزه و سکون العین و فتح المثناة من تحت و هو فی الاصل الواسع العین و الأنتی عیناء کاحمر و حمرا و
از رجال بحر العلوم نقل کند که آل اعین بزرگترین خانواده شیعه بودند در کوفه و اکثرهم رجالا و اعیانا و اطولهم مدة و زمانا اول
از ایشان درک حضرت سید سجاد کرده و آخر ایشان تا اوائل غیبت کبری بودند و در میان آنها فقها و علماء و رواة و قراء و ادباء
بسیار بودند و از مشاهیر آنها زراره بن اعین و چهارده نفر دیگر که در اعیان الشیعه نقل کرده از آنجمله گوید اعین از مردم فرس
بوده حرکت کرد از بلاد خود که بخدمت امیر المؤمنین ع برسد و بشرف اسلام مشرف شود در طریق او جماعتی از قبيلة بنی شیبان
با او مصادف شدند و بعنوان بردکی آنها را تصرف کردند و قول دیگر آنکه اعین

ص: ۳۵۸

از مردم روم بود مردی از بنی شیبان او را خریده ویرا علم و ادب آموخت تا این که ادیب بارع و حافظ قرآن گردید چند سالیکه بر این گذشت پدرش سنسن از بلاد روم بدیدن فرزندش اعین آمد پس از ملاقات مراجعت به بلاد خود کرده و او مردی راهب بوده بالاخره اعین عیالی اختیار کرد و از او زراره و حمران و عبد الملک و عبد الرحمن و ام الاسود را آورد و اول کسیکه از این خانواده داخل مذهب تشیع گردید ام الاسود بود که بواسطه ابو خالد کابلی مراوده با اهل بیت علیهم السلام پیدا کردند و بمرتبہ اعلی و انبل رسیدند.

۴۶ ام احمد [بانوی حرم موسی بن جعفر ع]

بانوئی با عظمت از بانوان حرم موسی بن جعفر علیهما السلام است لیاقت آن داشته است که امام کاظم علیه السلام هنگام مسافرت بعراق و دايع امامت را باو سپرد و سبديکه مواريث انبيا در او بود باو مرحمت کرده فرمود هر کدام از فرزندان من آن را از تو طلب بنماید او امام بعد از من است و بدانکه من از دنیا رفتم علامه مجلسی در جلاء العيون روایت کند که چون حضرت رضا سفد امامت را از ام احمد مطالبه کرد ناله و عويل او بلند شد او را گفته‌اند ترا چه میشود فرمود بخدا قسم مونس قلب من و سید و مولای من موسی بن جعفر از دنیا رفته گفته‌اند از کجا گوئی ایشان مطالب مذکوره را شرح دادند)

و در جلد متعلق باحوال موسی بن جعفر از مجلدات ناسخ گوید که ام احمد سبديرا با چهار هزار دینار تسلیم حضرت رضا علیه السلام نمود و کانت ام احمد اثيره عند الامام یعنی کریمه عظیمه البته زنیکه لیاقت حفظ اسرار و آیات و دايع امامت را دارد کریمه و عظیمه است

و ظاهرا این خاتون مادر همان شاهزاده احمد است که در شیراز مدفون است و معروف بشاه چراغ است و مرقد منور او مزار ادانی و اقصی است و این شاهزاده احمد بسیار کریم و جلیل و محبوب در نزد حضرت موسی الکاظم ع بوده قطعه زمینی با آب

ص: ۳۵۹

آن که معروف بوده به یسیره باو بخشید و این احمد هزار مملوک از مال خود آزاد کرد و قرآن بسیار بخط خود نوشت چون خبر شهادت حضرت رضا باو رسید سخت محزون و مغموم گردید و از بغداد در طلب خون برادرش با سه هزار تن غلام و سه هزار تن عشیره و اقوام خود بجانب خراسان روان گردید چون بشهر قم رسیدند با لشکر مامون دچار شدند جماعتی از سادات مقتول گردید از آنجا بری آمد اصحاب او از ترس دشمن متفرق شدند ناچار روی بشیراز نهاد و در آنجا وفات کرد (ناسخ)

و مجدی گوید که اسحق بن موسی بن جعفر از همین ام احمد است

و نیز در منتهی الامال از طب الائمه حدیث میکند که اسحق بن موسی بن جعفر علیهما السلام از مادرش ام احمد حدیث کند که فرمود سید من یعنی موسی بن جعفر که هر که نظر افکند بخون خود در شاخ اول حجامت ایمن شود از داهنه تا حجامت دیگر پرسیدم از سید خود که داهنه چیست فرمود درد گردن) در رجال مامقانی در ترجمه عباس بن موسی بن جعفر مناسب مقام مطلبی میباشد و این اسحق بن الکاظم معروف بود بامین در سنه دویست و چهل در مدینه وفات کرده است

۴۷ ام اسحق [والده فاطمه بنت الحسین]

بانوی حرم حضرت سید الشهدا علیه السلام و او دختر طلحه بن عبید الله الیتمی است والده ماجده فاطمه بنت الحسین علیه السلام و در ناسخ در چلد متعلق باحوال سید الشهداء علیه السلام ام اسحق را ام الحق ضبط کرده و در جلد متعلق باحوال امام حسن مجتبی علیه السلام گوید ام اسحق دختر طلحه بن عبید الله بن یتیمی از زوجات اوست و الله العالم

۴۸ ام احمد

دختر موسی مبرقع

در قم در جوأر حضرت معصومه مدفون است با خواهران دیگرش (بدر مشعشع)

ص: ۳۶۰

۴۹ ام الحارث [الانصاریه]

یکی از زنان انصار و روایه احادیث و اخبار از رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم بوده در شجاعت و فروسیت با مردان شجاع همعنان بوده در غزوه حنین هنگامیکه لشکر آنحضرت فرار کردند این زن فرار نکرد و در پیش رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم خود را وقایه آنحضرت کرده بود.

۵۰ ام اسحق

بنت سلیمان

کلینی در کافی در باب رضاع و کتاب عقیقه و شیخ طوسی در تهذیب در باب الحکم فی اولاد المطلقات از محمد بن عباس بن ولید از پدرش و او از مادرش ام اسحق بنت سلیمان از ابی عبد الله الصادق علیه السلام روایت دارد.
(اعیان الشیعه)

۵۱ ام اسلم

صاحبه الحصاه

ثقه الاسلام کلینی در کافی و سید هاشم بحرانی در مدینه المعاجز باسناد خود روایت میکنند که ام اسلم بر رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم وارد شد و در خانه ام سلمه درآمد و از رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم پرسش کرد ام سلمه فرمود بجهت بعضی حوائج بیرون شده و اکنون مراجعت خواهد فرمود سپس ام اسلم بانتظار رسولخدا بنشست در نزد ام سلمه تا پیغمبر وارد گردید عرض کرد یا رسول الله پدر و مادرم فدای شما باد من کتب آسمانی بسیار قرائت کرده‌ام و از آن کتب دانسته‌ام که هر پیغمبر را وصی باشد موسی وصی قرار داد از برای خود یوشع بن نون را و در حیوه و ممات خود او را معین فرموده و همچنین عیسی شمعون بن حمون الصفا را معین نمود اکنون بفرما وصی شما کیست رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم سنک ویزه‌ایرا برداشته‌اند و در کف دست خود آنرا نرم نمود و خاتم بر نهاد و آنرا بام اسلم تسلیم داد و فرمود هر که چنین بتواند کردن او وصی من است ام اسلم آن سنک ریزه را گرفته بیرون آمد و بخدمت امیر المؤمنین مشرف

ص: ۳۶۱

شد عرض کرد یا سیدی انت وصی رسول الله قال نعم یا ام اسلم ثم ضرب بیده علی الارض پس سنگ ریزه‌ای برداشت و همانند رسول خدا آنرا در دست خود نرم نمود و خاتم برنهاد پس فرمود یا ام اسلم هرکس این کار که من کردم تواند کرد او وصی من است سپس ام اسلم آمد بخدمت حسن و او طفل خوردسالی بود عرض کرد پدر و مادرم فدای تو باد توئی وصی پدر خود فرمود بلی بیاور آن سنگ ریزه را چون آن حصاء را گرفت با او کرد آنچه امیر المؤمنین علیه السلام کرده بود سپس فرمود یا ام اسلم هرکه با او چنین کند او امام بعد از من است ام اسلم گوید بخدمت حضرت حسین شتافتم او را طفل خوردسالی دیدم عرض کردم ای سید من پدر و مادر من فدای تو باد توئی وصی برادرت حسن فرمود بلی بیاور آن سنگ ریزه را پس آن حصاترا از من بگرفت و کرد با او آنچه را که جد و پدر و برادرش کردند و آنرا بمن مرحمت فرمود پس ام اسلم بماند تا درک زمان حضرت سجاد را کرده و بعد از وقعه کربلا آن سنگ ریزه را بتزد آن حضرت آورد و آن جناب کرد با آن سنگ ریزه آنچه را که پدران او کردند صلوات الله علیهم.

لا یخفی که صاحبه الحصاء سه نفر زن بودند یکی همین ام اسلم و دیگری ام غانم و دیگری حبابه و الیه که ترجمه هریک در محل خود بیاید

۵۳ ام احنف

از زنان فاضله عرب بوده در حالی که طفل صغیر خود احنف را میرقصانید این اشعار میگفت.

و الله لو لا ضعفه من هزله و حنفه و دقة فی رجه

ما کان فی فتیانکم من مثله

(اعلام النساء)

ص: ۳۶۲

۱۵۳ ام اوفی العبدیه

در ثمار القلوب ثعالبی صاحب کتاب الیتیمه ص ۲۰۴ طبع ۱۳۲۶ گفته که ام اوفی العبدیه بر عایشه داخل شد و گفت ای مادر مؤمنان چه میگوئی در حق زنی که فرزند کوچک خود را بقتل رسانیده عایشه گفت این زن مستحق آتش جهنم است ام اوفی گفت طفل بسیار کوچک بوده عایشه گفت فرق نمیکند مستوجب آتش جهنم است ام اوفی گفت چه میگوئی در حق زنی که فرزندان بزرگ خود را که عدد آنها از الوف متجاوز است بقتل رساند عایشه فهمید که تعریض بر اوست که سی هزار نفر را در جنک جمل بکشتن داد گفت دور کنید از من این دشمن خدا را و قبیله عبد القیس همه شیعه بودند (اعیان الشیعه)

۱۵۴ الامیره عزیزه

دختر احمد بن محمد بن عثمان التونسی

از زنان شهیره عصر خود بوده در فضل و دانش و جود و احسان و تقوی و پرهیزکاری در نیمهای قرن یازدهم هجرت زندگانی میکرده است پدرش عنایت تامی بتربیت او داشت تا اینکه احکام دین را کاملاً آموخت و قرآنرا حفظ فرمود و آداب و اصول تربیت منزلرا باو تعلیم داد تا هنگامیکه رفتن بخوانه شوهرش رسید او را تزویج کرد بیکی از عظماء بلد معروف بحموده پاشا المرادی چون بسفر حج رفت هنگامیکه مراجعت کرد آنچه از غلام و کنیز داشت همه را در راه خدا آزاد کرد و مایملک خود را وقف نمود برای وجوه بریه که مقداری از آن صرف بیمارستان بشود و مریض خانه بنا کرد باسم مستثنی الصادقی و اراضی حاصل خیزی وقف نمود برای او که مخلد بماند و عقاری بسیار مهم وقف نمود که حاصل و منافع آنرا صرف آزاد کردن غلام و کنیز بنماید و فدیة اسیری بدهند و اقطاعی وقف کرد که حاصل و منافع آنرا صرف ختنه کردن اطفال فقراء و شوهر دادن دختران یتیم و امثال آن بنمایند در سنه هزار هشتاد هجری وفات کرد و در مقابل مدرسه شماعیه داخل شهر تونس بخاک سپرده شد (شهیرات التونسیات)

ص: ۳۶۳

۵۵ الامیره اوراق

سلطان دختر امیر اسکندر فرزند قرا یوسف بن محمد بن پیرام خواجه التركمانیه پدرش از امراء طائفه ترکمانیه بوده در سنه ۸۴۲ مقتول شده و خود این زن بسیار باکفایت و ادبیه بوده قاضی نور الله در مجالس المؤمنین به تشیع او باشعار ذیل استدلال کرده بود از جان محب آل حیدر اوراق سلطان بنت شاه اسکندر و این شعر را بر انگشتر خود نقش کرده بود و قاضی گوید عشیره او همه شیعی امامی بودند)

۵۶ الامیره تندو

دختر حسین بن اویس الایلخانیه در سنه (۸۲۲) وفات کرد و این دختر در جمال طعنه بخورشید خاور زدی با عمویش احمد بن اویس بمصر آمد هنگامیکه از پیش تیمور لنک فرار کرد و (ظاهر برقوق) او را تزویج کرد و پس از او (شاه ولد) فرزند شاهزاده پسر اویس الایلخانی که پسر عموی او بود او را تزویج کرد تا اینکه احمد از دنیا رفت پسر عمویش شاه ولد را که شوهر او بود بر تخت سلطنت نشانید و امور مملکت را خودش بدست گرفت تا اینکه شوهرش مقتول شد خودش بالاستقلال قیام بامر سلطنت نمود و شوشتر و حویزه و جزیره را تسخیر کرده و در منابر بنام او خطبه میخواندند و سکه بنام او زدند و قصه او طولانی است تا اینکه در سنه مذکوره وفات کرد و الایلخانیون همه شیعه هستند و مقبره ایشان در صحن نجف اشرف معروف است (اعیان الشیعه)

۵۷ الامیره تقیه

بنت الامیر السیف الدوله ابی الحسن علی بن عبد الله بن حمدان توفیت ۳۹۹ زنی فاضله ادبیه عارفه باشعار عرب و ادبیات آنها سید رضی صاحب نهج البلاغه در دیوان خود فرموده کانت من افاضل نساء قومها این زن از شام بجانب مصر آمد و فرستاد

ص: ۳۶۴

از برای سید رضی و التماس کرد که دیوان شعر خود را نسخه کند و برای او بفرستد و بعرض ایشان مکرر رسانیده بود که در این دیار دیوان شما نقل مجلس گردیده و مردم عاشق‌اند که آنرا زیارت کنند بالاخره سید رضی قدس سر فرمان داد تا تمام دیوان او را استنساخ کردند و برای او فرستادند و چون در شهر رمضان در سنه مذکوره فوت شد چون خبر وفات او بسید رضی رسید قصیده غرائی در مرثیه او انشا کرد و آن قصیده در دیوان خود سید موجودست و بعضی از آن قصیده اشعار ذیل است

نغالب ثم تغلبنا اللیالی و کم یبقی الرمی علی النبال
 هی الایام جائرة القضا یا و ملحقه الاواخر بالاوالی
 لسیف الدوله العربی فیها لقد ضمن النجابه للسخال
 قصایر فی بیوت العز تنمی عطول الجید حالیه الفعالم
 کان خدورها اصدا ف یم محصنه ضمن علی الالآلی
 عمائر من ربیعہ انزلتهم اعالی المجد اطراف العوالی
 کقومک لا یعد الدهر قوما و مثل ایبک لا تلد اللیالی الخ

۵۸ ام ایمن

در جلد ثانی ترجمه او گذشت

[۵۹ ام ایوب صحابه]

چون رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم هجرت بمدینه فرمود سران قبیله اوس و خزرج هریک میخواستند آنحضرت را بمنزل خود به برند و بمهار ناقه آنحضرت چسبیدند حضرت فرمود او را بگذارید که ماموره است ناقه همه جا آمد تا بدر خانه ابو ایوب انصاری خوابید ابو ایوب مادر خود را ندا کرد که ای مادر در را بگشا که سید بشر و گرامی ترین ربیع و مضر محمد مصطفی و رسول مجتبی تشریف آورد زوجه ابو ایوب رحل آنحضرت را بخانه کشید و مادر ابو ایوب نابینا بود بیرون دوید و گفت وا حسرتاه چه بودی اگر من دیده میداشتم

ص: ۳۶۵

و روی سید خود را میدیدم اینوقت رسولخدا دست مبارک بچشمهای مادر ابو ایوب کشیده در حال بینا شد و این اول معجزه‌ای بود که از آنحضرت در مدینه ظاهر شد اما زوجه ابو ایوب دختر قیس بن عمرو بن امرأ القیس الخزرجی است و اما ابو ایوب نامش خالد بن زید انصاری خزرجی است که از مشاهیر اصحاب رسولخدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ است و از سابقین مرجوعین الی امیر المؤمنین بود در جمیع مشاهد رسولخدا حاضر بوده سپس در جمل و صفین و نهروان در رکاب امیر المؤمنین ملازم بوده در ایام معویه بعزم جهاد بطرف اسلامبول حرکت کرد در آنجا بمرض اسهال درگذشت و بقعه ابو ایوب در اسلامبول از بقاع مشهوره و زیارت‌گاه میباشد

در صحایف الاخبار مسطور است که از دیرگاهی عیسویان آن سرزمین هنگام استسقا بدان بقعه میرفته‌اند و دعا مینمودند و رسولخدا در خانه ابو ایوب بود تا وقتیکه مسجد و خانه آنحضرت را بنا کردند ابو ایوب میگفت که چون رسولخدا بخانه ما نزول اجلال فرمود خانه ما دو طبقه داشت حضرت در طبقه تحتانی منزل فرمودند چون شب شد ملتفت شدم مسکن حضرت رسالت مهبط وحی الهی است بنابراین از ادب دور است که حضرت در طبقه تحتانی باشد و ما در فوقانی و من همین مطلب را بهمسر خود گفتم او هم تصدیق من کرده و تا صبح از اندیشه خواب نرفتم و بسیار متوحش و پریشان‌خاطر بودیم صبح بحضور پرنور آن حضرت تشرف جسته شرح حال و بیخوابی شب را عرضه داشتیم و آنحضرت را سوگند دادیم تا نقل مکان فرمودند از طبقه زیرین به بالا تشریف فرما گردید و مامقانی در رجال خود جمله‌ای از فضائل او را نقل کرده

۶۱ ام برده [مرضعه ابراهیم فرزند رسول خدا ص]

از جمله صحابیات و مرضعه فرزند رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ است که از ماریه قطیه است و چون ابراهیم متولد گردید زنان انصار در شیر دادن ابراهیم نزاع کردند

ص: ۳۶۶

حضرت رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم ام برده را که دختر منذرین زید بود برای شیر دادن ابراهیم انتخاب کرد (اصابه)

۶۱ ام البراء

بنت صفوان بن هلال جعدۀ بن هبیره

المخزومی حدیث کند که ام البراء بنت صفوان رخصت گرفت که بر معویه داخل شود معویه او را اجازه داد ام البراء وارد شد و سه پیراهن پوشیده بود که بر زمین میکشید و عصابه‌ای بر سر بسته بود پس سلام کرد و نشست معویه جواب سلام او را داد و همی از او احوال میپرسید و گفت کیف یا بنت صفوان قالت بخیر قال و کیف حالک قالت ضعفتم بعد جلد و کسالت بعد نشاط قال معویه شتان بینک الیوم و حین تقولین

یا عمرو دونک صار ما ذا رونق غضب المهزة لیس بالخوار

اسرج جوادک مسرعا و مشمرا للحرب غیر معدة لفرار

اجب الامام و رب تحت لوائه و الق العدو بصارم بتار

یا لیتنی اصبحت لست بعورة فاذب عنه عسا کر الکفار

ام البراء گفت چنین است لکن مانند تو کس واجب میکند که مرا معفو دارد از آنچه گذشته است چنانچه خداوند جنایت گذشته را معفو داشت و فرمود آنکسیکه عود کند انتقام خواهد یافت معویه گفت هیئات اگر امروز دیگر باره فراز آید تو عود کنی و بدان سخنها آغاز بنمائی گفت چنین است که تو گوئی لکن سوگند با خدای که من بر حجت خود استوارم و بر طریق پروردگار خود میروم معویه گفت من حرمت ترا ضایع نگذارم و بمکافات تو نیز نه پردازم اکنون بکوی گاهیکه علی بن ابی طالب مقتول گشت در مرثیه او چه گفتی ام البراء گفت فراموش کرده‌ام یک تن از اهل مجلس گفت بخدا قسم من سخن او را در خاطر سپرده‌ام و آن این است

یا للرجال لعظم هول مصیبة فدحت فلیس مصابها بالحائل

ص: ۳۶۷

الشمس کاسفته لفقدا امامها خیر الخلائف و الامام العادل

خلف النبی لقد هدت قوائنا فالحق اصبح خاضعا للباطل

معویه گفت خداوند ترا بکشد سخنی باقی نگذاشتی که دیگری بگوید اکنون حاجت خود را بگویی قالت اما الان فلا فقامت و عشرت فقالت تعس شانی علی گفت امروز بیان حاجت نخواهم کرد و درخواست که بیرون شود لغزشی کرد و بروی درافتاد گفت دشمن علی بروی درافتد و هلاک شود معویه گفت تو گمان میکنی من علی را دوست نمیدارم ام البراء گفت گمان نیست و الله یقین است که علی را دوست نداری این بگفت و برفت روز دیگر معویه عطای گران از لباس و درهم برای او فرستاد و گفت من اگر حلم و بردباری را ضایع بگذارم کیست که او را محفوظ بدارد.

(بلاغات النساء)

حقیر گوید معویه باین مکاری و غداری مردم شامرا خر کرد و بر پشت آنها پالان نهاد این عفو را چرا درباره حجر بن عدی و اصحاب او نکرد که همه از عباد صالحین و اصحاب سید المرسلین بودند این عفو را چرا درباره عمرو بن حمق خزاعی نکرد که از عبادت پوست او بگوشت خشکیده بود این عفو را چرا درباره محمد بن ابی بکر که خال المومنین و فرزند صدیق بود نکرد این عفو را چرا درباره محمد بن ابو حذیفه باینکه پسر خالوی او بود نکرد و هزارها امثال آن اما درباره پیرهزن شکسته ناتوان مثل ام البراء و امثال او که عفو می کند چون یقین دارد که سخنان آنها بسطنت و ریاست او ضرری وارد نمی آورد.

۶۲ امه الخالق

دختر عبد اللطیف بن صدقه بن عوض

از محدثهای معروفه است ولادتش سنه ۸۱۳ وفاتش در سوم ذی العقده سته ۹۲۰ و او از مشایخ سیوطی بشمار میرود و اکثر محدثین باو اجازه داده‌اند و در کتاب منجم یادی از او نموده است و عمر طولانی کرده و ایات ذیل از نتایج افکار او است

ص: ۳۶۸

هی المقادیر فدعنی او فذر انکنت اخطات فما اخطا القدر
 اذا اراد الله امرا بامرا و كان ذا عقل و سمع و بصر
 اصم اذینه و اعمى قلبه و سله من عقله سل الشعر
 حتی اذا انفذ فيه حکمه رد الیه عقله ليعتبر
 (خیرات حسان)

۶۳ امة الجليل

از صلحای زنان عرب و دارای مقام ولایت بوده گویند ارباب سلوک و صلاح معاصر او وقتی در معنی و تعریف ولایت اختلاف کردند هریک چیزی گفته‌اند آخر الامر رفع خلافا قرار دادند که از امة الجليل این معنا را سؤال کنند مشارالیهها در جواب آنها گفت ولی آنستکه در هر آن بحق مشغول باشد و از یاد خلق منصرف و مطلقا تعلقی بدنیا و ذخارف آن نداشته باشد و آنی از خدا بغیر نپردازد امة الجليل پس از این تقریر و تحقیق حال ولی و معنی ولایت بیکی از آنها رو کرده گفت هرکس بیکی از شما گوید شخصی از اولیا بوده است که وقتی از حق بچیز دیگر اشتغال داشته باور ننمائید و بدانید که دروغ گفته (طبقات شعرانی)

۶۴ امة العزيز [مسند الشام]

بانوئی محدثه بود و یکی از القاب او مسند الشام است او را باین لقب ملقب کردند برای اینکه در اسناد حدیث بر کلیه معاصرین خود مقدم بود بلکه متفرد بود و پدرش نیز محدث و ملقب بنجم الدین است (خیرات حسان)

۶۵ امة العزيز

البغدادیه

نامش خدیجه است ولی امة العزيز معروفه شده پدرش مردی حماسی بود معروف بقیم چون باغبانی میکرده است معروف بقیم گردیده هنگامیکه پدرش

ص: ۳۶۹

استعداد فطری او را دیده اسباب تحصیل دخترش را فراهم کرده و اصول کتابت و تجوید را باو تعلیم داده پس خود امه العزیز نیز ذوقی پیدا کرده و باخذ علوم گوناگون پرداخته و در بغداد حاضر درس ابن شیرازی و دیگر مشاهیر وقت بوده و در مصر نیز از اکابر کسب علم کرده و در دمشق و تبوک به تعلیم حدیث پرداخته و در ادبیات فرید عصر بوده و مقامات حریرا بطور اکمل درس میگفته است و بسیاری از مشاهیر وقت همین کتابرا از وی یاد گرفته‌اند و علم تجوید را از اساتید وقت آموخته لکن مهارتی بسزا نداشته است و چند گاهی مجلس درس و وعظ برای زنان منعقد ساخته و عاقبت وعظ را ترک گفته و در خانه خود منزوی گردیده تا در سنه ششصد و نود هجری در گذشته (خیرات حسان)

(مج) ۶۷ امه العزیزه

اندلسیه

در ادبیات و شعر مهارتی بسزا داشته و اشعار ذیل منسوب باوست
 لحاظکم تجرحنا فی الحشا و لحظنا یجرحکم فی الخدود
 جرح بجرح فاجعلوا ذا بذنا فما الذی اوجب جرح الصدور
 و بعضی از ادبا در پاسخ او اشعار ذیل را گفته‌اند
 اوجه منی یا سیدی جرح بخدلیس فیہ الجحود
 و انت فیما قلته مدع فاین ما قلت و این الشهود
 (خیرات حسان)

۶۸ امه العزیزه

المحدثه بنت احمد بن عثمان

از محدثات نسوان بوده در مجلس درس محدث مشهور عیسی بن مطعم و اساتید دیگر حاضر می‌شده و خودش نیز تدریس علم حدیث می‌نموده تا در سنه ۸۸۵ دار دنیا را وداع گفته (خیرات حسان)

ص: ۳۷۰

(مج) ۶۹ امة العزيزه

المحدثه بنت محمد بن يونس ابن اسماعيل

از مشاهير محدثات نسوان بوده و از مشايخ جلال الدين سيوطي كه ثلاثيات بخاريرا در نزد همين امة العزيز قرائت کرده سنه وفات او در دست نيست شاگرد او در سنه ۹۱۰ فوت شده ميشود مشاراليها از قرن هشتم بوده (خيرات حسان)

۷۰ ام جعفر

بنت عبد الله بن عرفطة الانصاريه

در جمال نادره عصر خود بود و در عفت و کمال کذلک احوص شاعر آوازه حسن او را شنیده بود همی در اشعار خود او را تشبیب میکرد از آنجمله گوید.

لقد منعت معروفها ام جعفر و انی الی معروفها لفقير

و قد انكرت بعد اعتراف زيارتی و قد و غرت فيها علی صدور

ادور و لولا ان اری ام جعفر باياتکم مادرت حيث ادور

ازور البيوت اللاصقات به بيتها و قلبی الی البيت الذی لیس لا ازور

و ما كنت زوارا و لكن ذا الهوی اذا لم یزر لا بدان سیزور

ازور علی ان لست انفک کلماتیت عدوا بالبيان یشیر

ام جعفر چون این بی عفتی را از احوص شنید برخواست چادر بر سر کرد و نقابی بصورت بسته در مجلسیکه بزرگان عشیره او بودند و احوص در آنجا حاضر بود رو را باحوص کرده گفت گوسفندانیکه بتو فروختم چرا پول آنها را بمن نمیدهی احوص گفت من گوسفند از تو نخریدم و ترا نمیشناسم پس ام جعفر نامه‌ای که جعل کرده بود از پیش خود بیرون آورد که در آن نامه درج کرده بود احوص فلان مبلغ پول گوسفند در ذمه او است و بنا کرد گریه کردن و بمردم شکایت نمودن از هرطرف مردم جمع آمدند و احوص را همی ملامت میکردند و او قسمهای غلاظ و شداد میخورد که من اصلا او را ندیدم و گوسفندی از او نخریدم این وقت ام جعفر صورت خود را گشود

ص: ۳۷۱

و گفت من ام جعفرم تو مرا نمیشناسی احوص دوباره قسم یاد کرد که من ترا ندیدم و نمیشناسم چون قال و قیل زیاد گردید و مردم بسیاری جمع شدند ام جعفر گفت ایها الناس ساکت باشید و رو را باحوص کرد و گفت ایدشمن خدا هرآینه سخن بصدق کردی و مرا بر تو حقی نیست و قسم برآستی یاد کردی که من این زترا ندیدم و نه می شناسم با این حال چگونه در مجالس نامحرمان مرا تشییب مینمائی و میگوئی من بام جعفر چنین گفتم و او با من چنین گفت احوص خجل و منفعل گردید و ام جعفر در نزد قوم خود از اتهام بیرون آمد (محاضرات راغب اصفهانی)

۱۷۱ ام جعفر

بنت محمد بن جعفر

و عمار بن مهاجر از او روایت میکند و این ام جعفر حدیث رد شمس را برای امیر المؤمنین از اسماً بنت عمیس روایت میکند و او را در مشیخه من لا یحضره الفقیه ذکر کردند (اعیان الشیعه)

۱۷۲ ام البنین

والده قمر بنی هاشم ابو الفضل العباس ع

در بانوان دشت کربلا سبق ذکر یافت

۱۷۳ ام جیه

بنت ابو سفیان ام المؤمنین

در جلد ۲ گذشت

۱۷۴ ام حبیب

بنت احمد بن موسی المبرقع ابن محمد بن علی الجواد ع

از کوفه با فرزندان و برادرش محمد الاعرج بقم آمدند و مدفن این ام حبیب مردد بین بابلان که قبه فاطمه معصومه بنت موسی بن جعفر و بین مشهد محمد بن موسی المبرقع و حقیر

ص: ۳۷۲

ترجمه موسی المبرقع را در تاریخ سامراه شرح داده‌ام
(بدر مشعشع)

۱۷۵ ام حبیب [بانوی حرم امیر المؤمنین ع]

یکی از بانوان حرم امیر المؤمنین است که عمر و رقیه توئما از او متولد گردید و رقیه زوجهٔ مسلم بن عقیل بود که بعد از قتل مسلم با فرزندان از مدینه به‌مراه سید الشهداء علیه السلام بکربلا آمد و با خیل اسیران بشام رفت چنانچه از پیش گذشت.

۱۷۶ ام حسان [زاهده]

از زهاد اهل کوفه است سفیان ثوری بزیارت وی میرفته سفیان گوید وقتی بزیارت وی رفتم جز پاره حصیری در خانهٔ او چیزی نیافتم او را گفتم اگر رقعهای به پسران عم تو نوشته شود رعایت حال تو میکنند چون این سخن از من بشنید گفت ای سفیان تو از چشم من افتادی من هرگز دنیا را سؤال نمیکنم از کسیکه مالک آن است و قادر و متصرف در آن است پس چگونه سؤال کنم از کسیکه قادر نیست بر آن ای سفیان و الله که دوست میدارم که بر من رقتی گذرد که در آنوقت از خدای تعالی بغیر وی مشغول باشم (نفحات جامی)

۱۷۷ ام خالد

زوجهٔ عبد الله بن عامر بن کریز که بالاخره بانوی حرم امام حسن ع شد و قصهٔ او بر حسب نقل نسخ التواریخ در جلد امثال عرب که ملحق بجلد خلفا میباشد چنین آورده است که معویه چون از بهر یزید از مردم بیعت گرفت گفت ای پسرک من ترا ولی عهد خود کردم و هر حاجت که در دل داشتی بدانت نصرت جستم آیا هیچ آرزویی دیگر در دل داری یزید گفت جز یک آرزو و آن تزویج ام خالد است که امروز زوجهٔ عبد الله بن عامر بن کریز است و غایت آرزوی من از جهان جز او نیست معویه

ص: ۳۷۳

کسیرا فرستاد و عبد الله را از مدینه حاضر در گاه ساخت و نیک بنواخت شبی با او بیگانه را از مجلس به پرداخت و صورت حال یزید را مکشوف داشت و خواستار شد که ام خالد را طلاق بگوید و عهدی نوشت که در ازای آن عبد الله را بآرزوی خود برساند و هر حاجت که دارد آنرا روا بنماید و مملکت فارس را پنج سال باو گذارد عبد الله ام خالد را طلاق گفت و معویه بولید بن عتب که این وقت حکومت مدینه را داشت رقم کرد که ام خالد بعد از انقضای عده خاص یزید است چون عده پایان رفت ابو هریره را طلب کرد و شصت هزار دینار زر سرخ او را داد و گفت بنزد ام خالد شو بیست هزار دینار کابین اوست و بیست هزار دینار از بهر کرامت او و بیست هزار دینار هدیه او است تسلیم کن و او را از بهر یزید کابین بسته بسوی شام فرست ابو هریره کوچ کرده نیمه شبی وارد مدینه گشت و صبحگاه زیارت قبر رسول الله حاضر مسجد گردید حسن بن علی علیهما السلام او را بدید و از رسیدن سبب پرسید قصه بگفت امام حسن فرمود چون بنزدیک خالد شدی نام مرا ذکر میکن ابو هریره گفت چنین کنم آنگاه با عبد الله بن عباس مصادف شد او هم گفت نام مرا نیز ذکر میکن و عبد الله بن جعفر و عبد الله بن زبیر و عبد الله بن مطیع بن الاسود اتفاقا با ابو هریره تصادف کردند چون از قصه آگاه شدند همین درخواست را کردند سپس ابو هریره بر ام خالد درآمد و بدانچه معویه فرمان کرده بود مرعی داشت و آن زر که حمل کرده بود پیش گذاشت آنگاه خواستاری جماعت مذکوره را تذکر داد ام خالد گفت من بدان سرم که بروم بمکه و بمجاورت خانه خدا روزگار خود را خاتمه بدهم اکنون در این مشورت رأی تو چیست ابو هریره گفت من هرگز این رأی را پسندیده ندارم نیکو آن است که یک تن از این بزرگانرا به پذیری گفت تو از این جمله کرا اختیار مینمائی ابو هریره گفت چون از من طلب مشورت کردی من از بهر تو سید جوانان اهل بهشت را می پسندم لا جرم ام خالد امام حسن را پذیرفت و تشریف مضاجعت آنحضرت را یافت و ابو هریره طریق مراجعت گرفت چون بر معاویه درآمد و صورت حال باز گفت معویه در خشم شد و قال انما بعثتک خاطبا و لم ابعثتک محتسبا گفت من ترا مبعوث ساختم برای

ص: ۳۷۴

نکاح ام خالد نه از برای اصلاح امر بکر و خالد ابو هریره گفت با من مشورت کرد و المستشار مؤتمن معویه گفت (اسلمی ام خالد رب ساع لقاعد و آکل غیر جاهد) و این میان عرب مثل گردید.

و لا یخفی که صاحب ناسخ در اینجا ام خالد را از زوجات امام حسن باین تفصیل بشمار گرفته و در جلد متعلق باحوال امام حسن در ذکر زوجات آنحضرت نامی از ام خالد مذکور نیست و زنانیرا که بنام و نشان یاد مینماید از این قرارست حفصه دختر عبد الرحمن بن ابی بکر ام رباب دختر امرأ القیس بن عدی بن یتیم ام بشر دختر ابو مسعود انصاری خوله دختر منظور بن ریان الفزاری ام اسحق دختر طلحه بن عبید الله یتیمی ام کلثوم دختر فضل بن عباس بن عبد المطلب ام ولد که نام او نفیله بوده زینب دختر سبیب بن عبد الله بجلی ام ولد که نام او صافیه بوده جعده ملعونه که آنحضرترا مسموم کرد دختر سهیل بن عمرو از سیصد زن فقط این یازده نفر بنام و نشان شناخته شدند و الله العالم

۱۷۸ ام حرام

خواهر ام سلیم دختر ملحان بن خالد

از قبیله بنی خزرج و ترجمه ام سلیم بعد ازین بیاید این ام حرام خاله انس بن مالک است و زوجه عبادة بن صامت رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم هرگاه بمسجد قبا میرفت بر ام حرام وارد میشد ام حرام ما حضریکه داشت بخدمت آنحضرت حاضر مینمود و آن حضرت تناول میفرمود ام حرام گوید روزی آنحضرت در منزل من بخواب رفت چون بیدار شد او را شادان و خندان دیدم سبب سؤال کردم فرمودند در عالم رؤیا دیدم جماعتی از امت مرا بر من عرضه کردند چون نگران شدم دیدم در دریای أخضر چون سلاطین بر سریرهای ملوکانه قرار گرفته‌اند ام حرام گوید من عرض کردم یا رسول الله دعا بفرمائید که خداوند متعال مرا از ایشان قرار بدهد فرمودند دلخوش دار که از ایشانی این بود تا اینکه در زمان خلافت عثمان عزوه قبرس پیش آمد صحابه رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم بر دریا سوار شدند و در میان ایشان ابو ذر و ابو دردا و عبادة بن صامت با زوجه‌اش ام حرام بود در بین راه دابة ام حرام

ص: ۳۷۵

چموشی کرد ام حرام را بر زمین انداخت و در همان وقت از دنیا برفت و در همانجا مدفون گردید (اصابه)
این غزوه در سنه ۲۷ از هجرت واقع گردید شوهر ام حرام عبادۀ بن الصامت بن قیس الانصاری الخزرجی المدنی از سابقین
مرجوعین الی امیر المؤمنین ع است و مامقانی بترجمۀ او از خصال روایتی از حضرت نقل میفرماید که عبادۀ بن صامت را داخل
کرده است در جماعتیکه مضوا علی منهاج نبیهم لم یغیروا و لم یبدلوا در جمیع مشاهد با رسولخدا بوده و از کسانیست که در زمان
رسولخدا قرانرا جمع کرده و اهل صفه را تعلیم قرآن میداده و در زمان عمر بن الخطاب در حمص و فلسطین معلم احکام دین ایشان
بوده بالاخره در رمله یا بیت المقدس در سنه ۳۴ یا سی و پنج برحمت حق پیوست و هفتاد دو سال زندگانی کرده و کان طویلا
جسیما طرل قامته عشره اشبار

۱۷۹ ام الحسن [دختر امیر المؤمنین ع]

نام یکی از دختران امیر المؤمنین ع است مادر او ام سعید دختر عروۀ بن مسعود ثقفی است این ام الحسن را بنکاح جعدۀ بن ابی
هبیره بن ابی وهب مخزومی در آوردند و این جعدۀ پسر ام هانی خواهر امیر المؤمنین و از خواص شیعیان و جان نثاران آنحضرت
بود بعد از او جعفر بن عقیل او را نکاح کرد آیا با شوهرش جعفر بزمین کربلا آمد یا نیامد معلوم نیست

۱۸۰ ام الحسن

دختر امام حسن مجتبی ع
مادرش ام بشر بنت ابی مسعود عقبۀ الخزرجی انصاری بود عبد الله بن زبیر او را نکاح کرد چون عبد الله کشته شد برادرش زید بن
الحسن ام الحسن را برداشته از مکه بمدینه مراجعت داده بیش از این از ترجمۀ او چیزی در دست نیست.

۱۸۱ ام الحسن

دختر حسن بن علی بن حسن بن علی که بابن شدقم معروف است
او را شدقم الحسینی

ص: ۳۷۶

المدنی گویند از زنان دانشمند فاضله کامله بوده شیخ حسین بن عبد الصمد پدر شیخ بهائی این ام الحسن و پدرش و برادرش را بالاشتراک اجازة روایت بانها داده در سنه ۹۸۳ هنگامیکه بسفر مکه مشرف شدند در مکه معضمه در خانه ایشان منزل نمودند

۱۸۲ ام الحسن [دختر عبد الله بن محمد]

دختر عبد الله بن محمد بن علی بن الحسین علیهم السلام است شیخ طوسی در رجال خود او را از اصحاب امام صادق ع شمرده (مامقانی)

۱۸۳ ام حذیفه الیمان

از صحابیات رسول خداست از پسرش سؤال میکند ای حذیفه چه زمان با رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم بوده‌ای حذیفه گفت در وقتیکه بخدمتش مشرف شدم و آنحضرت نماز بجا می‌آورد بمن فرمودند ای حذیفه ملتفت شدی این حالی که بر من عارض گردید عرض کردم بلی یا رسول الله فرمود ابن ملکی بود آمد مرا بشارت داد که حسن و حسین دو سید جوانان اهل بهشت میباشند و دخترم فاطمه سیده زنان اهل بهشت است (منقول از ابن منده و ابو نعیم)

۱۸۴ ام الحسن

النخیه

کلینی در باب معیشت از کافی از او روایت دارد و همچنین در نوا در کتاب معیشت و شیخ مرتضی انصاری در آخر کتاب مکاسب از او روایت نقل کند (مامقانی)

۱۸۵ ام حکیم

دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر

زنی فاضله و دانشمند او را قاسم بن اسحق بن عبد الله بن جعفر طیار نکاح کرد و از او داود بن قاسم متولد گردید و این داود مشهور

ص: ۳۷۷

بابی هاشم جعفری است که درک حضرت رضا و حضرت جواد و عسکرین علیهم السلام را نموده و معجزات بسیار از ایشان نقل کرده و حقیر شرح حال او را در جلد اول تاریخ سامراء نقل کرده‌ام و مادر ام حکیم اسماً دختر عبد الرحمن بن ابی بکر و خواهر ام حکیم ام فروه والده ماجده حضرت صادق ع میباشد و این قاسم ابن محمد بن ابی بکر جد مادری حضرت صادق است و مادر قاسم مروارید دختر پادشاه عجم یزدجرد خواهر علیا مخدره شهربانو است از اینجهت قاسم با امام زین العابدین پسر خاله باشند و این قاسم از اجلاء اصحاب امام زین العابدین و درک امام باقر ع هم کرده است

۸۶ ام حکیم

زوجه عیید الله بن عباس بن عبد المطلب

نامش حوریه ولی بکینه اشتها دارد دختر خالد بن فارط الکنانیه است بسر بن ارطاه قرشی هنگامیکه از جانب معویه مأمور شد بقتل شیعیان امیر المؤمنین سی هزار شیعه بدست این بسر بن ارطاه مقتول گردید بتفصیلیکه درج ۴(الکلمة التامه) ایراد کرده‌ام این ملعون آمد بمدینه بعد از قتل و غارت رفت بمکه و از آنجا بصنعاء یمن رفت عیید الله بن عباس که از قبل امیر المؤمنین حکومت صنعا را داشت دید تاب مقاومت بسر را ندارد ناچار فرار کرد بسر پسران عیید الله سلیمان و داود که هر دو کودک بودند چون گوسفند سر برید ام حکیم با جماعتی از زنان قبیله کنانه بیرون ریخته‌اند و صدا بناله و شیون بلند کردند ام حکیم فریاد برداشت که وای بر شما مردانرا مقصر میدانید و خون آنها را میریزید کنانه این اطفال خوردسال چیست که در جاهلیت و اسلام کسی چنین کاری نکرده بسر بن ارطاه گفت و الله لهممت ان اضع فیکن السیف قصد آن کردم که شمشیر در میان شما زنان بگذارم و همه را بقتل آورم ام حکیم گفت بخدا قسم کشته شدن در نزد ما محبوب تر است از این مصیبت که بر سر ما فرود آوردی سپس ام حکیم چنان ندبه کرد که تا بان روز مردم باین سوزوگذار نشنیده بودند و در ندبه خود این اشعار می‌سرود.

ص: ۳۷۸

ها من احس بابنی الذین هما کالدرتین تشنطی عنهما الصدف
 هامن احس بابنی الذین هما سمعی قلبی فقلبی الیوم مختطف
 ها من احس بابنی الذین هما مخ العظا فمخی الیوم مزدهف
 نبث بسرا و ما صدقت ما زعموا من قتلهم و من الافک الذی اقترفوا
 انحی علی و دجی ابنی مرهفة مشحودة و کذک الاثم یقترفوا
 من ذل و الهته حسرا مسلته علی صیین ضلا اذ مضی السلف

۸۷ ام حکیم المخزومیہ

دختر حارث بن هشام المخزومی

ابتداء زوجه پسر عموی خود عکرمه بن ابی جهل بود در روز فتح مکه قبول اسلام نمود و برای شوهر خود عکرمه از حضرت رسول امان گرفت و عکرمه چون عداوت سختی با دین اسلام داشت چون مکه فتح شد بسمت یمن گریخت زوجه او ام حکیم از عقب او رفت در ساحل یمن باو رسید هنگامیکه عکرمه خواست بکشتی سوار شود گفت بکجا میروی که از حلیم ترین ناس و کریم ترین مردم برای تو امان گرفتم و او را مراجعت داد و بحضور حضرت نبوی مشرف ساخت و سبب قبول اسلام او کردید و عکرمه در غزوه یرموک مقتول شد و بعد از او ام حکیم بخالد بن سعید نامزد گردید و در آن اوان وقعه اجنادین پیش آمد و خالد منکوحه خود را بر داشته بهمراه خود برد و زفافا بعرض راه قرار داده هنگام وصول بمرج الصفر در آنجا قصد زفاف کرد ام حکیم گفت خوب است بعد از پراکندن صفوف دشمن و خلاصی از حرب این امر باذن الله تعالی صورت پذیرد خالد بن سعید گفت بخاطر من چنین وارد میشود که من در این جنک مقتول می‌شوم بنابراین ام حکیم موافقت کرده در همانجا در نزدیکی جسر خیمه بر سر پا کردند و در آن خیمه زفاف انجام گرفت بدین جهت مکان آن معروف شد بقنطرة ام حکیم و آن در مرج الصفر در نزدیکی شام بطرف حجاز واقع است بالجمله بعد از زفاف ترتیب طعام کرده پس از صرف طعام لشکر دشمن نمودار شد و شروع بجنک

ص: ۳۷۹

نمودند و خالد شهید شد ام حکیم چون شوهر را کشته بدید ستون خیمه بگرفت چون شیر آشفته بر لشکر دشمن حمله کرد و با همان عمود هفت نفر را بجهنم فرستاد بالاخره در همان غزوه مقتول شد و بشوهر خود ملحق گردید. (الاصابه)

و شوهر ام حکیم خالد بن العاص بن امیه بن عبد شمس نجیب بنی امیه من السابقین الاولین ترجمه او را در جلد اول (الکلمته التامه) ایراد کرده‌ام که از سابقین اولین و از شیعیان خلص امیر المؤمنین است و او اول کسی بود که با ابو بکر احتجاج کرد و فرمود ای ابو بکر بترس از خدا هراینه تو میدانی هنگامیکه ما در اطراف رسول خدا انجمن بودیم در جنک بنی قریظه و علی از ابطال رجال ایشان بکشت رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود هان ای مردم مهاجر و انصار وصیت مرا کوش دارید بدانید که علی بعد از من امیر شما و خلیفه من است در میان شما و اینسخن از خود نمیگویم بلکه خداوند مرا بالقای اینکلمه مامور داشته بدانید که اگر پند من نپذیرید و نصرت علی نکنید دین شما فاسد شود و سلطنت شما بدست بدترین شما افتد آگاه باشید که اهلیت من بعد از من وارث من و فرمان گذار امت من باشند آنگاه فرمودها پروردگار آنکس که اطاعت اهلیت من کند و وصیت مرا بکار بندد او را با اهل من محشور کن و از نعمت آخرت بهره ببخش و آنکه جز اینکند او را از بهشت محروم بدار عمر بن الخطاب چون این کلمات بشنید بانک در داد که ایخالد خاموش باش تو از اهل مشورت نیستی که کسی بتو اقتدا کند خالد گفت ای پسر خطاب زبان در بند و از زبان دیگران چندین سخن مکن بخدا قسم که قریش ترا نیکو شناسند که از همه مردم لیثم تری و در حسب نکوهیده تر و ناکس تر و ناشناخته تر و حامل در ذکر و کمتر در ثروت همانا جانی در روز جنک و جدال و بخیلی هنگام خرج و بذل مال و بسی کج نهاد و زشت سیرت باشی نه در میان قریش ترا فخری است و نه در داستانهای حرب از تو ذکری اکنون در امر خلافت منزلت شیطاننداری گاهی که انسان را کافر کند و چون کافر کند برائت جوید پس هردو تن بدوزخ روند بالجمله در کتب سیر و تواریخ و رجال خالد بن سعید ممدوح است (مامقانی)

ص: ۳۸۰

میفرماید علامه طباطبائی در رجال خود فرمود انه نجیب بنی امیه و انه من السابقین الاولین و من المتمسکین بولاء امیر المؤمنین و فی الاحتجاج ما یدل علی جلاله قدره و نهایت اخلاصه لامیر المؤمنین ع.

۸۸ ام حکیم البیضا

بنت عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف

بواسطه سفیدی و نعومت بدن او را بیضا و قبه الدیاج میگفته‌اند شوهرش کرز بن ربیع بن عبد شمس بن عبد مناف بود پسری عامر نام و دختری معروف بام طلحه از او آورد و در نظم شعر طبعی روان داشت و در ترجمه خواهرش اروی گذشت که عبد المطلب هنگام مرگ خود بدختران خویش گفت آن مرثیه که میخواهید بعد از مرگ من بگوئید اکنون قرائت کنید تا من بشنوم از آن جمله

ام البیضاء اشعار ذیل را قرائت کرد

الا یا عین جودی و استهلی و بکی ذا الندی و المکرمات

الا یا عین و یحک اسعدینی بدمع من دموعها طلات

و بکی خیر من ركب المطایا اباک الخیر تیار الفرات

طویل الباع شیبۀ ذی المعانی کریم الخیر محمود الهبات

وصولاً للقرابه هبرزیا و غیثا فی السنین الممحلات

و لیثا حین تشجیر العوالی تروق له العیون الناظرات

عقیل بنی کنانه و المرجی اذا ما الدهر اقبل بالهنات

و مفزعها اذا ماهاج هیج بداهیة و خصم المعضلات

و بکیه و لا تسمى بحزن و بکی ما بقیت الباقیات

(اعیان الشیعه)

۱۸۹ ام حکم

بنت زبیر بن عبد المطلب

ربیع بن الحارث بن عبد المطلب او را تزویج کرده چهار پسر و دو دختر از او پدید آورد و این ام حکم روزی کتف گوسفندی برسول خدا

ص: ۳۸۱

داده آنحضرت آن گوشت بریانرا تناول کردند سپس بنماز ایستادند و ام حکیم از رسولخدا روایت دارد (اعیان الشیعه)

۹۰ ام حمیده [عابده]

عابده من عابدات صدر الاسلام روزی خدمت رسولخدا مشرف گردید عرض کرد یا رسول الله من دوست دارم که در مسجد با شما نماز بخوانم حضرت فرمودند میدانم که دوست داری با من نماز بخوانی ولی من بتو بگویم که نماز تو در خانه بهتر است از مسجد و نماز در حجره خودت بهتر است از نماز در خانه پس ام حمید فرمان کرد تا در خانه او در منتهای حجره‌ای برای او تاریک بنا کردند و شب و روز عبادت حق در آنحجره بسر برد تا وفات کرد (استیعاب)

۹۱ ام خارجه

زوجه زید بن ثابت بوده بنا بر نقل عسقلانی در اصابه و بعضی بجای زید بن ثابت زید بن حارثه نوشته‌اند و این مانعاً الجمع نیست شاید مدتی در نزد زید بن ثابت بوده و مدتی در نزد زید بن حارثه که دو شوهر کرده باشد عبد الله بن ابی ربیع حدیث کند که او میگفت ام خارجه مرا حدیث کرد که میگفت ما در نزد رسولخدا در یک باغی بودیم و اصحاب آنحضرت با او بودند در آنحال رسولخدا فرمودند اینک مردی بر ما وارد میشود که از اهل بهشت خواهد بود ام خارجه گفت نبود در میان ما کسی مگر آنکه آرزو میکرد پشت دیوار باشد و داخل باغ گردد در اینحال صدای پائی بلند شد رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود امید است که علی ع بوده باشد ام خارجه گوید ما همه گردن کشیدیم دیدیم علی بن ابی طالب ع است.

۹۲ ام خالد مقطوعه الید

یوسف بن عمرو که زید بن علی بن الحسین را در کوفه شهید کرد دست ام خالد را هم قطع کرد بجرم تشیع در رجال کشی مسند اعن ابی بصیر حدیث کند که ما در نزد

ص: ۳۸۲

امام صادق ع نشسته بودیم در این هنگام ام خالد مقطوعه الید آمد حضرت فرمودند ای ابا بصیر آیا میل داری که کلام ام خالد را بشنوی ابو بصیر گوید من عرض کردم بلی یابن رسول الله بان مسرور می‌شوم فرمود اینک وارد گردید و سپس بخدمت آمد آنحضرت مشرف شد و تکلم کرد دیدم در کمال فصاحت و بلاغت صحبت مینماید پس حضرت در مسئله ولایت و برائت با او تکلم کرد الخ الحدیث (مامقانی)

۹۳ ام الخیر

البعدادیه

از بانوان مشهوره قرن ششم هجری است معروفه بحجال النساء بوده در بغداد زندگانی میکرده از علما و معاریف زمان خود که بتحری داشته‌اند پیش قدم بوده و بافاضت و تدریس طلبه علم را مستفیض میساخته ابن بطه و أبو المظفر کاغدی و شجاع حربی را دیده و بطور استماع اخذ حدیث نموده و بعدها بانتشار آن پرداخته و از آن اکابر محدثین مثل اسماعیل بن عساکر و قاضی تقی الدین سلمان و ابن سعد و ابن شحنه و فاطمه بنت سلمان و جماعت دیگر از مبتحرین از مشارالیها اجازه گرفته‌اند این زن علاوه بر فضل و علم زهد و ورعی بکمال داشته چند دفعه بمکه معظمه رفته و حج نموده تا در سنه ۶۴۰ داعی حق را لیبیک گفته (خیرات حسان)

۹۴ ام الخیر

دختر عبد الله بن امام باقر علیه السلام

بئر ام الخیر در مدینه منسوب باوست و پدرش عبد الله با امام صادق ع از یک مادر بودند که آن ام فروه بنت قاسم بن محمد بن ابی بکر است و این عبد الله در فضل و صلاح مشارالیه بوده بر مردی از بنی امیه داخل شد آن مرد اموی خواست او را بگشود فرمود مرا یقتل مرسان تا من از برای تو شفاعت کنم نزد خدای اموی گفت ترا این مقام و مرتبه نیست پس او را زهر داد و شهید کرد. (منتهی الامال)

ص: ۳۸۳

۹۵ ام الخیر بنت الحریش

بن سراقته البارقیة تابعیه

این بانوی معظمه خدمت رسول خدا نرسیده ولی درک صحبت امیر المؤمنین و سائر اصحاب را نموده در ولا- و محبت اهلیت گوی سبقت از سائر زنان ربوده در فصاحت و بلاغت فریده دهر بشمار میرفته و با امیر المؤمنین در حرب صفین حاضر بوده. احمد بن ابی طاهر در بلاغات النساء و ابن عبد ربه در عقد الفرید و دیگران وفود او را بمعویه نقل کرده‌اند که معویه نوشت بوالی کوفه که البته ام الخیر را بوجه خوشی او را بشام فرست که اگر به نیکوئی او را بشام فرستادی ترا جزای نیک خواهم داد و اگر بوجه ناخوشی باشد ترا کیفر خواهم کرد چون نامه بوالی کوفه رسید ام الخیر را آگاه کرده ایشان فرمودند اما انا فغیر زا ثغه عن طاعته و لا معتله بکذب و لقد کنت احب لقاء امیر المؤمنین لامور تختلج فی صدری تجری مجری النفس یغلی بها علی المرجل بحب البلسن (۱) یوقد بجزل السمر) .

یعنی هرآینه من مزایقه ندارم از رفتن بسوی معویه و از دروغ نمیتوانم عذری آورد هرآینه منهم دوست دارم که معویه را ملاقات بنمایم بجهت اموریکه در سینۀ من جوش میزند بالاخره والی کوفه اسباب سفر او را مهیا کرد و او را بسوی شام فرستاد و بمشایعت او بیرون آمده گفت یا ام الخیر معویه برای من ضمانت کرده که اگر تو در حق من سخنی بخیر بگوئی مرا پاداش نیک دهد و اگر از من شکایتی بر زبان آوردی مرا کیفر کند اکنون خویش را واپای که از من شکایتی بر زبان نیاوری ام الخیر فرمود.

۱- بلسن کبرتن دانه‌ای شبیه عدس و سمر درخت خار

ص: ۳۸۴

(یا هذا لا یطمعک و اللہ برک بی فی تزویقی الباطل و لا تؤیسنک معرفتک ایای ان اقول فیک غیر الحق) یعنی بخدا قسم نیکوئی تو در حق من سبب نخواهد شد که من کلمه باطلی بگویم و معرفت تو در حق من کافی است که من هرگز بغیر راستی سخن نکنم تو از من مایوس مباش بالاخره ام الخیر طی منازل و قطع مراحل کرده تا بشام رسیده معویه او را بحر سراسر خود فرستاد و تا سه روز او را مهلت گذارد تا از تعب سفر راحت کند روز چهارم او را بمجلس خود طلبید و جمعی از رجال دولت خود را در آن مجلس حاضر کرده چون ام الخیر داخل شد گفت السلام علیک یا امیر المؤمنین معویه گفت و علیک السلام معویه گفت اکنون که دماغ تو بخاک مالیده شد مرا بامارت مسلمین سلام میدهی

(فقالتم الخیر مه یا هذا فان بدیتهه السلطان مدحضه لما یجب علمه)

یعنی ساکت باش ای معویه که قصد سوء تو نسبت بمن از روی ناگهانی ممانعت میکند ترا از آن چیزیکه تو دوست داری از من بیاموزی معویه گفت راست میگوئی ایخاله اکنون بگو بدانم سفر تو چگونه بوده است ام الخیر فرمود لم ازل فی عافیة و سلامه حتی اوفدت الی ملک جزل و عطاء بذل فانا فی عیش انیق عند ملک رفیق فقال معویه بحسن نیتی ظفرت بکم و اعنت علیکم قالت مه یا هذا لک و اللہ من دحض المقال ما تردی عاقبه قال لیس لهذا اردناک قالت انما اجری فی میدانک اذا جریت شیئا اجریته فاسئل عما بدالک

ام الخیر فرمود در این سفر لایزال در عافیت و سلامت بودم تا اینکه وارد بر سلطان جزیل العطاء بخشنده شدم و اکنون در عیش خوشگوار در نزد سلطان رافت شعار هستم معویه گفت بخوبی نیت خود که داشتم بر شما ظفر یافتم و شما را مغلوب ساختم ام الخیر فرمود ساکت باش ای معویه بخدا قسم که ترا لغزشها و زلاتی است در اقوال و افعال که ترا پرتاب بوادی هلاکت مینماید و جز عاقبت سوء برای تو فایدتی ندارد معویه گفت من از سخن خود اینرا قصد نکرده بودم ام الخیر فرمود از هرباب که با من تکلم کنی من ناچارم

ص: ۳۸۵

ترا از همان باب جواب گویم اکنون سؤال کن آنچه را که می‌خواهی معویه گفت در روز صفین وقتیکه عمار یاسر مقتول شد می‌خواهم آن کلماتیکه در آن وقت برای تحریض لشکر علی بن ابی طالب بر زبان آوردی اعاده بدهی و در این مجلس از برای من باز گوئی ام‌الخیر فرمود خطبه حفظ نکرده بودم و از کسی روایتی نقل نکردم تا محفوظ من بوده باشد کلماتی بر زبان من جاری شد هنگامیکه آتش حرب مشتعل شد اکنون اگر بخواهی همانند آنرا برای تو بیاورم معویه گفت نمی‌خواهم پس رو را بجلساء خود کرده گفت کدام یک از شماها کلمات ام‌الخیر را حفظ کرده که در روز صفین گفته یک نفر از اصحاب معویه گفت من حفظ کرده‌ام مثل اینکه سوره جمعه را حفظ کردم معویه گفت بیاور آنچه را که در روز صفین از ام‌الخیر شنیدی آنمرد گفت گویا مینگرم همین ام‌الخیر را که در روز صفین برد یمانی دربر داشت که آن برد حاشیه ستمبر غلیظی داشت و بر شتر خاکستری‌رنگ سوار بود که بر قطب آن شتر و ساده‌ای گسترده بود و تازیانه‌ای در دست داشت که شعبهای آن تازیانه منتشر بود و مانند شیران شکاری نعره از جگر میکشید و چون فحول جنک‌جویان مردمرا تحریص و ترغیب بجنک مینمود و میفرمود

يا ايها الناس ان زلزلة الساعة شىء عظيم ان الله قد اوضح لكم الحق و ابان الدليل و نور السبيل و رفع العلم فلم يدعكم فى عمياً مبهم و لا سوداء مدلهمة فالى اين تريدون رحمكم الله افاروا عن امير المؤمنين ام فرارا من الزحف ام رغبة من الاسلام ام ارتدادا عن الحق اما سمعتم الله عز و جل يقول و لَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّى نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَ الصَّابِرِينَ وَ نَبْلُوَنَّكُمْ بِالشَّرِّ وَ الْخَيْرِ فِتْنَةً وَ اَلَيْتُنَا تُرْجَعُونَ

گفت ای مردم به‌پرهیزید از خداوند تبارک و تعالی و بترسید از هولناکی قیامت داهیه بزرگ در پیش دارید همانا خداوند روشن کرده است ار برای شما حق را و ظاهر ساخته است برهان را و بنموده است راهرا و برافروخته است نشان و آیت خود را و شما را در کوری و تاریکی باز نداشته است بکجا می‌روید آیا از امیر المؤمنین فرار می‌کنید آیا از جهاد فرار میکنید و میگریزید آیا از اسلام بیک سو می‌روید آیا بحق مرتد

ص: ۳۸۶

میشوید مگر نشنیده‌اید که خداوند متعال رسول خویش را میفرماید که شما را بمیزان امتحان برمی‌سنجم تا مردم مجاهد و شکیبا از دیگر مردم با دید آید چون ام‌الخیر سخن بدینجا آورد سر بسوی آسمان برداشت و گفت

اللهم قد عیل الصبر و ضعف یقین و دفعت الرغبه و بیدک یا رب ازمه القلوب فاجمع اللهم بها الكلمه علی التقوی و الف القلوب علی الهدی وارد الحق الی اهله هلموا رحمکم الله الی الامام العادل و الوصی التقی و الصدیق الاکبر انه احن بدریه و احقاد جاهلیه و ثب بها وائب حین الغفله لیدرک ثارات عبد شمس

در این جمله ام‌الخیر میگوید پروردگار من صبر از دست رفت و ضعیف شد یقین و دفع داده شد رغبت در دین ای خدای من زمام دلها در دست تو است متفق کن آراء ایشان را بر تقوی و مالوف کن قلوب ایشان را بطریق رشد و هدی و بازده حق را بصاحب حق هان ای مردم خداوند رحمت کند شما را بشتابید بسوی امام عادل و وصی پرهیزکار و صدیق اکبر هان ای مردم بدانید که معویه کینه روز بدر در دل دارد و خصمی جاهلیت در خاطر او است که بناگهانی بر علی ع تاختن کرده باشد که خون بنی عبد شمس و بنی امیه را باز جوید آنگاه با لشکر خطاب کرد

و قالت قاتلوا ائمه الکفر انهم لا ایمان لهم لعلهم ینتهون صبرایا معشر المهاجرین و الانصار قاتلوا علی بصیره من ربکم و ثبات دینکم و کانی بکم غذا قد لقیمت اهل الشام ک حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ لا تدری این سلک بها من فجاج الارض باعوا الاخره بالدنیا و اشتروا الضلاله بالهدی و باعوا البصیره بالعمی و عما قلیل لیصبحن نادمین حین یحل بهم الندامه فیطلبوا الاقاله و لات حین مناص انه و الله من ضل عن الحق وقع فی الباطل الاوان اولیاء الله استصغروا عمر الدنیا فرفضوها و استطالوا مدء الاخره فسعوا لها فا الله الحقوا قبل ان تبطل الحقوق و تعطل الحدود و تقوی کلمه الشیطان و یظهر الظالمون

ام‌الخیر فرمود ای سپاهیان رزم دهید با کافران زیرا که ایشان را ایمان نیست باشد که از این عقیدت باز آیند هان ایجماعت مهاجر و انصار از در بصیرت و ثبات در

ص: ۳۸۷

دین آغاز مقاتلت کنید و پای اصطبار استوار دارید نگرانم شما را که فردا روی در روی میشوید با اهل شام و ایشان خرانیرا مانند که از شیر درنده گریزان گردد و کجا توانند گریخت این جماعت فروخته‌اند آخرترا بدنی و خریدند گمراهی را برشد و هدی زود باشد که پشیمان شوند و پشیمانی ایشان را فروگیرد و از این حالت طلب اقالت کنند و از برای ایشان ملجای و پناهی نباشد سوگند با خدای آنکس که از حق بگشت در باطل افتاد و آنکس که ساکن بهشت نگشت در جهنم جای کرد بدانید که مردان حق عمر دنیا را اندک شمارند و دست بازدارند و مدت آخرت را ابدی دانند و در طلب آن روند الله الله ملحق شوید با حق از آن پیش که باطل شود حقوق دین و معطل ماند حدود سنت و قوی گردد کلمه شیطان و غالب گردند ستمکاران انگاه گفت ای مردم

انا اخترنا ورود المنايا على خفض العيش و طيبه فالى اين تریدون عن ابن عم محمد صلى الله عليه و اله و سلم و صهره و ابى سبطيه رضى الله عنهم الذى خلق من طينه و تفرع من نبعته و خصه بسره و جعله باب دينه و ابان ببغضه المنافقين و جعله علما للمسلمين فلم يذل كذلك حتى يؤيد الله عز و جل بمعونته و يمضى على سنن استقامته الى ان قالت ها هو ذا مفلق الهام و مكسر الاصنام صلى و الناس مشركون و اطاع و الناس كارهون مرتابون فلم يزل كذلك حتى قتل مبارزى بدر و افنى اهل احد و هزم الاحزاب و قتل الله به اهل خيبر و فرق به جمع هوازن فيالها من وقايح زرعت فى قلوب قوم نفاقا ورده و شقاقا و زادت المسلمين ايماننا قدا جهتدت فى القول و بلغت فى النصيحة و بالله التوفيق و السلام عليكم و رحمة الله و برکاته .)

ام الخير ندا در داد که ما مرک را بر تن آسائی و راحت برگزیدیم هان ای مردم بکجا میشتایید روی بر میتابید از پسر عم محمد مصطفی و داماد و پدر فرزندان او و جز وطنیت و فرع شجره و اصل او و مخصوص سر او و باب دین او که مطرود همی ساخت منافقان را و کار بر اینگونه همی کرد و خداوند او را مؤید ساخت بیاری خود تا بر راه راست رفت و در طلب راحت دنیا نیفتاد اوست شکافنده سرها و شکننده بتان نماز

ص: ۳۸۸

گذشت گاهیکه مردم مشرک بودند و اطاعت کرد و قتیکه مردم کراحت داشته‌اند همواره بر این خصلت بزی است تا دشمنان را بکشت و لشکر بدر و احد را در هم شکست و سپاه احزاب را تباہ نمود و جهودان خیر را مقتول ساخت و جماعت هوازن را متفرق نمود هان ای مردم حاضر شوید و نگران باشید وقایعیکه دل‌های مشرکین را بنفاق و شقاق انباشته کرد و قلوب مسلمین را با ایمان و یقین اندوخته آورد همانا در سخن بذل جهد نمودم و در نصیحت سخن را به پایان رسانیدم تا توفیق خداوند کرا رفیق شود.

چون سخن ام‌الخیر باینجا کشید معویه گفت ای ام‌الخیر از قرائت خطبه جز قتل من اراده نکردی اگر امروز من ترا مقتول سازم آلوده عصیانی نشوم ام‌الخیر فرمود سوگند با خدای که مرا بد نمی‌آید که قتل من بدست مرد شقی جاری شود تا خداوند تعالی مرا باجر این شهادت قرین سعادت گرداند معویه گفت هیئات فراوان فضول گفتمی اکنون در حق عثمان ابن عفان چه میگوئی ام‌الخیر فرمود من در حق عثمان سخن نکنم چه بگویم در حق عثمان که مردم او را بخلیفتی برداشته‌اند در حالیکه از او خشنود بودند و هم مردم او را مقتول ساخته‌اند و حال آنکه او را مکروه میداشته‌اند معویه گفت ای ام‌الخیر ثنای تو در عثمان شامل قدح و هجا است.

قالت لکن الله یشهد و کفی بالله شهید اما اردت بعثمان نقصا و انه کان سابقا الی الخیر و انه لرفیع الدرجه غدا ام‌الخیر گفت نه چنین است خداوند بشهادت حاضر است و او کافی است بشهادت از این سخن نقصان عثمان را نخواستم چه او طالب خیر بود و در قیامت صاحب مقام رفیع است معویه گفت در حق طلحه چگوئی ام‌الخیر گفت در جنک جمل بناگهانی مقتول گشت و او بوعده بهشت مخصوص گردید گفت چه گوئی در حق زبیر بن العوام گفت چگویم در حق پسر عمه محمد مصطفی و خواری او که رسول خدا گواهی داده است که او از اهل بهشت است چون سخن بدینجا رسید ام‌الخیر فرمود ای معویه از تو سؤال میکنم که قریش حدیث میکنند که حلم تو از همکان افزون است مرا معفو دار از این مسائل و از دیگر چیزها که بخاطر داری به پرس معویه گفت معفو داشتم و

ص: ۳۸۹

فرمان کرد که او را بجائزه بزرگ شاد خاطر ساخته‌اند و او را محترماً بوطن خود مراجعت دادند
 حقیر گوید که معویه ام‌الخیر و امثال او را می‌طلبید که بآنها شماتت نماید و قدرت خود را بآنها نشان دهد و در ترجمه‌اروی
 گذشت که اظهار حلم خود را به پیره زنان پروبال شکسته مینماید ولی در حق رجال دین که وجود آنها خار چشم خلافت او بود از
 ترس اینکه مبادا مردمرا بیدار کنند آنی از قتل و غارت آنها سستی نکرد و درباره یک نفر آنها عفو و اغماض ننمود همه را بدون
 جرم و گناه بقتل رسانید و در این مقام ام‌الخیر اگر تقیه را کارفرما نمیشد مقتول میشد چون ام‌الخیر احساس کرد که معویه برای
 قتل او بهانه‌جوئی میکند از حال عثمان و طلحه و زبیر از او پرسش میکند به بهانه اینکه ام‌الخیر آنها را به بدی یاد کند تا در قتل او
 معذور بوده باشد و از این جهت ام‌الخیر درباره آنها گفت آنچه گفت این هم از فقاقت ام‌الخیر است رحمه الله علیها

۹۶ ام خلف

در بانوان دشت کربلا گذشت

۹۷ ام داود

که عمل ام‌داود باو منسوب است
 ایشان دختر عبد الله بن ابراهیم و مادر رضاعی حضرت امام جعفر صادق ع میباشد در اسم او اختلاف است بعضی حبیبه و بعضی
 فاطمه گفته‌اند و ایشان یکی از جددهای سید بن طاوس است چنانچه در اقبال ص ۶۵۷ میفرماید ام‌داود هی جدتنا الصالحه المعروفه
 بام خالد البربریه ام‌جدنا داود بن الحسن بن الحسن بن علی بن ابی طالب ع
 از عبارت ایشان معلوم میشود که مکناء بام‌خالد هم بوده و از نژاد بربر کیف کان علامه مجلسی در زاد المعاد در اعمال نیمه ماه
 رجب میفرماید بدانکه عمده اعمال نصف ماه رجب دعای ام‌داود است که ابن بابویه و شیخ طوسی و سید بن طاوس رضی

ص: ۳۹۰

اللّه عنهم بسندهای معتبر روایت کرده‌اند و برای برآمدن حاجات و کشف کربات و دفع ظلم ظالمان مجرب است و مجمل روایت او اینست که فاطمه مادر داود پسرزاده امام حسن مجتبی و مادر رضاعی حضرت صادق ع حدیث کند که چون منصور دوانیقی لشکر فرستاد بمدینه و با محمد بن عبد الله بن الحسن المثنی جنکید تا او را کشت و برادر او را که ابراهیم بود در باخرا بقتل رسانید و عبد الله محض پدر این محمد و ابراهیم را با جمعی از سادات اسیر کردند از مدینه به بغداد بردند با غل و زنجیر و آنها را در زندان تاریک حبس کردند و پسر من داود در میان آن اسیران بود و من دیگر خبر از فرزند خود نداشتم و پیوسته دعا و تضرع میکردم و از صلحا و نیکان و برادران مؤمن استدعای دعا مینمودم و ایشان تقصیر نمیکردند و مطلقا اثر اجابت نیافتم و گاهی خبر بمن میرسید که داود را کشته‌اند و گاهی میگفته‌اند که او را در میان دیوار گذاشته‌اند و روز بروز مصیبت من عظیم تر و اندوه من بیشتر میشد تا اینکه از غم گداختم و پیر شدم و از ملاقات او ناامید شدم تا اینکه روزی شنیدم که حضرت صادق را علتی عارض شده است بی‌عادت او رفتم چون احوال گرفتم و دعا کردم خواستم برگردم حضرت فرمود که از داود چه خبر داری و من شیر داود را بانحضرت داده بودم چون نام داود را شنیدم گریستم و گفتم فدای تو شوم داود کجا است او در عراق محبوس است و من از ملاقات او قطع امید کرده‌ام و من از شما التماس میکنم که او را دعا کنید او برادر رضاعی شما است حضرت فرمود چرا غافل از دعای استفتاح و دعای اجابت و نجاح و آن دعائی است که درهای آسمان برای آن گشوده میشود و ملائکه استقبال میکنند خواننده آنرا و بشارت میدهند او را باجابت و آن دعائی است که از مجیب الدعوات محبوب نمی گردد و خواننده او را ثوابی نیست بغیر از بهشت ام داود گفت ای فرزند طاهرین و راست گویان چگونه است آن دعا حضرت فرمود که ای مادر داود ماه حرام یعنی ماه رجب نزدیک است و آن ماهی است مبارک و حرمت آن عظیم است و دعاها در آن مستجاب است چون آن ماه درآید سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم آن را که ایام البیض است روزه بدار پس حضرت کیفیت آن عمل را باو تعلیم نمود و فرمود که ایندعا را حفظ

ص: ۳۹۱

بنما و بهمه کس نعلیم مکن که میترسم بدست کسی افتد که برای امر باطلی و نامشروعی بخواند بدرستی که ایندعا بسیار شریف است و مشتمل است بر اسم اعظم خدا که هر که بخواند حاجت او برآورده میشود و اگر درهای آسمان و زمین همه بسته بشود یا دریاها حائل باشند میان تو و حاجت تو چون ایندعا را بخوانی البته حق تعالی آسان می گرداند رسیدن ترا بمطلب تو و حاجت ترا برمی آورد و هر که ایندعا را بخواند خدا مستجاب میگرداند خواه مرد باشد یا زن و اگر جن و انس همه دشمن پسر تو باشند خداوند قادر کفایت شر ایشان میکند و زبان ایشانرا می بندد و ایشانرا منقاد فرزند تو میگرداند ام داود گفت که آنحضرت آندعا را برای من نوشت و بخانه برگشتم چون ماه رجب داخل شد آنچه حضرت فرموده بود بعمل آوردم و در شب شانزدهم نماز شام و خفتن را ادا کردم و از روزه افطار نمودم و قدری عبادت کردم و بخواب رفتم در خواب دیدم جمعی از ملائکه و پیغمبران و شهدا و عباد را که من بر ایشان صلوات فرستاده بودم و حضرت رسول مرا خطاب فرمود که ای مادر داود بشارت باد ترا که این جماعت را که میبینی همه برادران و یاوران و شفیعان تواند و از برای تو طلب آمرزش میکنند و بشارت میدهند ترا باینکه حاجت تو برآورده است پس بشارت باد ترا بآمرزش و خوشنودی حق تعالی و خداوند ترا جزای خیر دهد و شاد باش که حق تعالی فرزند ترا حفظ میکند و بتو برمیگرداند انشاء الله ام داود گفت از خواب بیدار شدم و بعد از آن بقدر اینکه سواری از عراق بمدینه آید طول کشید که بناگاه داود بر من وارد شد و گفت ای مادر من در عراق در زندان بسیار تنگی بودم و سنگینی غل و زنجیر کشیدم و ناامید بودم از خلاص شدن چون شب نصف رجب شد در خواب دیدم که بلندیهای زمین پست شد و ترا دیدم که بر روی حصیری نشسته برای نماز و بر دور تو مردان چند نشسته بودند که سرهای ایشان در آسمان بود و پاهای ایشان در زمین و تسبیح و تزیه خدا میکردند پس یکی از ایشان که از همه خوشرو تر و خوشبو تر بود و جامهای بسیار پاکیزه در برداشت و چنان دانستم که حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم جد من است خطاب کرد بمن که بشارت باد ترا ایفرزند عجزه صالحه

ص: ۳۹۲

که حق تعالی دعای مادرت را در حق تو مستجاب گردانیده چون بیدار شدم رسولان منصور دوانیقی بدر زندان رسیده بودند پس بطلب من آمدند و در میان شب مرا بنزد او بردند پس امر کرد زنجیرها از گردن من برداشته‌اند و ده هزار دینار بمن دادند و مرا بر شتری سوار کردند و بسرعت تمام مرا بمدینه رسانیدند ام داود فرمود من داود را بخدمت صادق ع بردم حضرت فرمود که سبب خلاصی تو آن بود که منصور حضرت امیر المؤمنین را در خواب دیده بود که باو فرمود رها کن فرزند مرا اگر نکنی ترا در آتش میاندازم چون نظر کرددید دریای آتشی در زیر پای او است پس از دهشت بیدار شد و از کرده پشیمان گردید و ترا رها کرد. اینداود داماد امام زین العابدین است آنحضرت دختر خود ام کلثوم را باو تزویج کرد و از او دو پسر بنام سلیمان و عبد الله و دو دختر بنام ملکه و حماده آورد و اعقاب بسیاری از ایشان در دائره گیتی نسلا بعد نسل بودند و هستند و پاره از آنها را در اواخر جلد ناسخ متعلق باحوال حضرت امام حسن ع مرقوم داشته

۹۸ ام الدردا [زوجه ابو دردا]

این زن از صحابیات است مسمات بخیره کنیه او بر اسمش غلبه پیدا کرده مثل شوهرش ابو الدردا که نام او عویمر است ولی بکینه معروف و در کتب رجال باشتهار موصوف است زوجه او ام الدردا احادیث کثیره از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم حدیث کرده و از شوهر خود نیز روایت دارد ابن کثیر او را زنی عاقله و فاضله معرفی نموده است و ابو الدرداء بعد از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم عیال دیگر گرفت نام ام الدرداء صغری نهاد و ابو درداء در نزد ارباب رجال ضعیف است ولی معتقد است بخلافت بلافصل امیر المؤمنین

۹۹ ام ذر الغفاری

زوجه ابو ذر غفاری

کانت شاعره من شاعر العرب هرگاه رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم اراده تبسم مینمود میفرمود ای ابو ذر از مبداء اسلام خود ما را حدیث کن ابو ذر عرض کرد یا رسول الله ما را بتی بود بنام (نهم) که او را عبادت میکردیم روزی من کاسه شیری

ص: ۳۹۳

بر آن بت ریختم بناگاه سگی پیدا شد و آن شیر را لیسید چون خلاص کرد پای خود را بلند نمود و بآن بت بول کرد این منظره بر من مگروه افتاد این دو بیت گفتم.

الا یا نهم انی قد بدالی مدی شرف یبعد منک قربا

رایت الکلکب سامک خط جید فلم یمنع قفاک الیوم کلبا

یعنی ای بت هرآینه بتحقیق که بر من معلوم شد که شرف و بزرگواری از تو دور است و این سبب شد که منم از تو دوری بنمایم چه آنکه دیدم سک بر تو بالا رفت و ترا لیسید و بر تو بول کرد و نتوانستی که آن سک را از خودت دفع دهی که بر گردن تو بول نکنند ام ذر چون سخنان مرا شنید گفت لقد اتیت جرما و اتیت عظیمما حین هجرت نهما گفت گناه بزرگی مرتکب شدی که میخواهی ترک عبادت نهم بنمائی من ام ذر را از قصه آگاه کردم این اشعار را بر من قرائت کرد

الافا بغنا ربا کریمما جوادا فی الفضائل یابن وهب

فما من سامه کلب حقیر فلم یمنع یداه لنا برب

فما عبد الحجاره فهو غاو رکیک العقل لیس بذی لب

رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمودند راست گفت ام ذر عبادت سنک را نکند مگر شخص گمراه (الاصابه)

و بتا بر آنچه در ترجمه تاریخ اعثم کوفی است ام ذر با ابو ذر در ربنده بودند تا ابو ذر در آنجا فوت کرد که ترجمه او را مفصلا در جلد ۲ (الکلمه التامه) نگاشته‌ام.

۱۰۰ ام رستم [زوجه فخر الدوله دیلمی]

بانوی حرم فخر الدوله دیلمی والده مجد الدوله دیلمی از آل بویه که کنیه او ابو طالب و نام رستم بود مادرش مکنه بام رستم گردید و پسر دیگر داشته بنام احمد بن فخر الدوله و او را ابو شجاع و عین الدوله می‌گفته‌اند و این ام رستم سالها با کمال استقلال در عراق حکومت کرده و در نزد هرسلطانی نابئی داشته و بدون مشورت نام

ص: ۳۹۴

های سلاطین را جواب مینوشته است و هر بلدی که در تحت تصرف او بوده کمال امنیت برای رعیت حاصل بوده و سلطنت ری سالها در تحت تصرف او بوده کمال امنیت در شهرستانها و کوهستانها برقرار بوده و ام رستم بنت شیرویه مرزبانی است که والی مازندران بوده چون فخر الدوله برحمت حق پیوست مجد الدوله باشاره امراء بر اریکه سلطنت نشست و برادرش شمس الدوله در همدان و کرمانشاهان تا حدود عراق در تحت تصرف او گذاشت ولی زمام امور در دست ام رستم بود و چون مجد الدوله ابو علی بن قاسم را وزیر خود کرد بر او تزریق کرد که مادر تو زمام مملکت در دست گرفته و بیم آن می رود که ترا مقهور کند بالاخره حب ریاست مجد الدوله را وادار کرد تا با مادر خود مخالفت نموده و تا هنگامیکه صغیر بود ناچار بود از اطاعت مادر چون بحدرد شد رسید و کامل گردید در سن از اطاعت مادر سرپیچید ام رستم خفیه بجانب کردستان کوچ کرده و در نزد حاکم آن دیار (بدر بن حسنویه) نزول اجلال نموده بدر بن حسنویه مقام او را بزرگ شمرده لشگری برای او تجهیز داده ام رستم با سپاه خود بجانب ری متوجه گردید مجد الدوله نیز با سپاه خود روی بجنگ مادر نهاده بالاخره غلبه با ام رستم شده مجد الدوله را گرفته در زندان محبوس نمودند و بعد از مدتی از او عفو کرده او را رها کرد و امور سلطنتی را واگذار باو نموده الا آنکه مجد الدوله بدون اجازه مادر کاری نمیتوانست کرد ام رستم پسر دیگرش را که ملقب بشمس الدوله بود حاکم همدان گردانیده و ابو جعفر کاکویه را حاکم گردانیده و امور سلطنت را کاملاً عهده دار شده سلطان محمود غزنوی چون قوت پیدا کرد لشگری مهیا کرد که با ام رستم آغاز حرب بنماید ام رستم نامه بمحمود غزنوی نوشت ایها السلطان از من درخواست کرده بودی که سکه بنام تو بزنند و خطبه بنام تو بخوانند و اگر من امتناع نمودم مهیای حرب باشم ولی دانسته و آگاه باش که تا شوهر من فخر الدوله زنده بود این دغدغه در خاطر من بود که اگر سلطان چنین فرمانی صادر کند آیا چه قسم او را چاره توان کرد ولی امروز خاطر من از این دغدغه فارغ است چه آنکه سلطان عاقل است و میداند مسئله حرب چنان است که طرف یا غالب میشود یا مغلوب و اگر

ص: ۳۹۵

سلطان با من آغاز حرب بنماید اگر غالب بود مردم خواهند گفت سلطان محمود بر زنی غالب شده است و اگر مغلوب گردد عار او بجهت سلطان باقی خواهد ماند و در داستانها باز گویند که سلطان محمود را زنی مغلوب کرد چون این نامه بسطان محمود رسید از فراست و کیاست و عقل و دانش او اندازها گرفت و تا ام رستم زنده بود متعرض آل بویه نگردید و قصد بلاد آنها ننمود و ام رستم با کمال اقتدار امر سلطنت را انجام میداد چون برحمت حق پیوست امر سلطنت آل بویه روی بزوال نهاد سلطان محمود بر ممالک ایشان استیلا یافت و دولت و آل بویه بمجد الدوله خاتمه یافت (اعیان الشیعه)

۱۰۱ ام رعله الفشیریه

بکسر الرا و سکون العین المهله

زنی دانشمند شاعره فصیحه شیرین کلام ابن عباس گوید که در حیوة رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم زنی بر او وارد شد که او را ام رعله میگفته‌اند.

(و کانت امراة ذات لسان و فصاحه فقالت السلام علیک یا رسول الله و رحمہ الله و برکاته انا ذوات الخدور و محل ازر البعول و مریبات الاولاد و ممهداث المهاد و لا حظ لنا فی الجیش الاعظم فعلمنا شیئا یقربنا الی الله تعالی فقال لها النبی علیکن بالاستغفار و ذکر الله عز و جل فی آناء اللیل و النهار و غض البصر و خفض الصوت الخیر)

ام رعله پس از سلام و تحیت عرض کرد یا رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم ما زنان پرده‌نشین که معاون و مساعد شوهران خود هستیم و اولادهای خود را تربیت می‌کنیم و زندگانی خانه را مهیا و منظم میگردانیم و جهاد در راه خدا بر ما زنان نیست و از برای ما در او نصیبی نیست پس شما چیزی بما بیاموزید که ما را بسوی خدا نزدیک بفرماید آنحضرت فرمود ای ام رعله بر شما باد باستغفار در ساعات لیل و نهار و چشم از نامحرمان پوشیدن و آهسته سخن گفتن سپس ام رعله را کسی ندید تا بعد از رحلت رسول خدا وارد مدینه گردید و چنان ناله و عویل از او بلند شد که نماند خانه‌ای از انصار الا آنکه همه با

ص: ۳۹۶

او هم ناله شدند و بخدمت امامین الحسن و الحسين مشرف شد و چون پروانه بدور آنها میگردید و اشک میریخت و خطاب بسیده نساء فاطمه زهرا نمود و مرثیه جان‌گذاری انشا کرده منها
یا دار فاطمه المعمور ساحتها هیجت لی حزنا حیت من دار
(اصابه اسد الغابه)

۱۰۳ ام سعید الاحمسیه

شیخ طوسی در رجال خود او را از اصحاب امام صادق شمرده و او را از ام ولد های جعفر بن ابی طالب دانسته و حامل بسیاری از اسرار بوده فحول اصحاب امام صادق از او روایت داشته‌اند مثل ابن ابی عمیر و یونس بن یعقوب و ابی داود المسترق و حسین احمسی و احمد بن رزق و غیر ایشان و او از امام صادق علیه السلام احادیث نقل می‌نموده است و مامقانی در ترجمه او می‌فرماید از روایات او معلوم می‌شود که این زن از امامیه است اقول لا شک که این زن از فضلات و عالمات امامیه است

۱۰۳ ام سعید [زوجه امیر المؤمنین ع]

یکی از بانوان حرم امیر المؤمنین ع است از او رمله کبری و ام الحسن را آورد و در ناسخ ام سعد ضبط کرده است

۱۰۳ ام سلمه ام المؤمنین

ترجمه او مفصلا در جلد ثانی گذشته

۱۰۴ ام سلمه والدۀ محمد بن مهاجر و

از ثقات اصحاب امام صادق ع است

زنی فاضله عالمه از روات احادیث حضرت صادق است و مثل ابن ابی عمیر از او روایت دارد از آنجمله صدوق در علل الشرایع

ص: ۳۹۷

باسناد خود از ابن ابی عمیر از محمد بن مهاجر از مادرش ام سلمه روایت کرده که فرمود چون بسفر حج میرفتم زنی از طائفه مرجه با من رفیق شدند تا اینکه حجاج بر بده رسیدند و احرام بسته‌اند و آن زن که از طائفه مرجه بود با ایشان احرام بست من احرام خود را تاخیر انداختم تا بوادی عقیق از آنجا احرام بستم آن زن بر آشفت و گفت شما طائفه شیعه در هر کاری میخواهید با ما مخالفت بنمائید مردم از ریزه احرام می‌بندند شما از وادی عقیق مردم بر میت چهار تکبیر می‌گویند شما پنج تکبیر می‌گوئید و نماز شهادت میدهد که صلوٰه بر میت چهار تکبیر است ام سلمه میگوید چون از مناسک فراغت پیدا کردم و بر امام صادق وارد شدم قصه آن زنی که از طائفه مرجه بود بآنحضرت حکایت کردم آنحضرت فرمودند رسولخدا هرگاه بر میت نماز میکرد یک تکبیر میگفت مشتمل بر شهادت بوحدانیت حق تعالی پس تکبیر دوم می‌گفت مشتمل بر صلوات بر رسولخدا پس تکبیر سوم میگفت مشتمل بر مغفرت برای مومنین پس تکبیر میگفت مشتمل بر مغفرت میت پس تکبیر پنجم میگفت و بآن نماز را قطع میکرد یعنی تمام میکرد تا اینکه خداوند متعال او را نهی فرمود از اینکه بر منافقین دعا کند از این جهت بر میت هرگاه بتکبیر چهارم میرسید خاتمه میداد و و مامقانی در رجال خود شهادت بثقه بودن این زن داده

(اعیان الشیعه)

۱۰۵ ام سلمه [دختر امیر المؤمنین ع]

نام یکی از دخترهای امیر المؤمنین علیه السلام است از تاریخ او چیزی در دست نیست.

۱۰۶ ام سلمه

دختر امام حسن مجتبی ع

ابو اسحق عمری گوید که ام سلمه بحباله نکاح عمر بن زین العابدین ع درآمد و این عمر را عمر اشرف میگویند بالنسبه بعمر اطرف

ص: ۳۹۸

که عموی پدرش امام زین العابدین است چونکه عمر اشرف هم از طرف مادر بحضرت امیر المؤمنین ع و حضرت زهرا ع میرسد بخلاف عمر اطرف که فقط شرافت او از یک طرف است و این عمر با زید شهید از یک مادر بودند و از زید بزرگتر و مکنای بابو علی بود و او مردی فاضل و جلیل و متولی صدقات امیر المؤمنین بود و مردی با سخاوت و ورع بوده و در جلد ثانی متعلق باحوال امام سجاده از ناسخ عده روایاتی از همین عمر اشرف نقل میفرماید و عقب او از یک فرزند که علی اصغر محدث باشد باقی ماند

۱۰۷ ام سلمه

دختر حسین اثرم

زوجه حسن بن زید بن امام حسن ع و حسین اثرم فرزند بلا واسطه امام حسن است و از اینجهت او را اثرم گوید که دندان ثنای او ساقط شده بود یا آنکه یکی از چهار دندان او شکسته بود و از حسین اثرم اولادی نماند فلذا فرزندان امام حسن تماما منتهی بحسن مثنی و زید میشود و از این دو نفر سادات حسنی بحمد الله روی زمین را سنگین کردند (ناسخ)

۱۰۸ ام سلمه

دختر امام باقر ع

زوجه محمد ارقط فرزند عبد الله با هر فرزند امام زین العابدین ع و عبد الله را باهر گویند بواسطه حسن و جمال و درخشندگی دیدار در هیچ مجلسی نه نشستگی مگر آنکه حاضران را از فروغ روی و روشنی جمال نور بخشیدی و جماعتی مادر او را همان مادر امام محمد باقر ع میدانند و این عبد الله باهر متولی صدقات امیر المؤمنین ع بود چنانچه درج ۲ در ترجمه فاطمه بنت الحسن تحت ذکر امهات ائمه بیان شد که این عبد الله مردی فاضل و فقیه و صاحب روایات از پدران خود بود در مدینه وفات کرد و عمر او پنجاه هفت سال بود و عقبش از پسرش محمد ارقط ماند فقط و حضرت صادق محمد ارقط را ابو عبد الله کنیه داد و وجه ملقب شدن او بارقط این بود که در چهره او توصیفی ناستوده بود (یعنی مجدر بود و در شمار محدثین مدینه بود

ص: ۳۹۹

و ابو العباس سفاح چشمه سعید بن خالد را با اقطاع با او گذاشت پنجاه هشت سال زندگانی کرد و عقبش از فرزندش اسماعیل بماند اما پسر دیگرش عباس بود تا زمان هارون الرشید روزی بر وی درآمد و با هارون سخن بسیار گفت هارون گفت یابن الفاعله عباس گفت فاعله مادر تو است که کنیزفروشان بنوبت در فراش او آمد شد میگردند هارون در غضب شد گفت او را بنزد من آرید هرون با عمودی از آهن چندان بر وی بزد تا او را شهید کرد و از وی عقبی باقی نماند (ناسخ)

۱۱۰ ام سلمه زوجه ابو العباس سفاح

بنت یعقوب بن سلمه بن عبد الله بن الولید بن المغیره المخزومی

این زن اول تحت نکاح عبد العزیز بن الولید بن عبد الملک بن مروان بود چون او وفات کرد هشام بن عبد الملک او را تزویج کرد چون او بجهنم واصل شد روزی ابو العباس سفاح از پای قصر ام سلمه عبور داد ام سلمه را از او خوش آمد از اصل و نسب او سؤال کرد گفته‌اند او عبد الله بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس بن عبد المطلب است معروف بابو العباس و کان جمیلا و سیما پس ام سلمه کنیز خود بنزد سفاح فرستاد با هفصد دینار زر سرخ و اظهار داشت که او را در حباله نکاح خود درآورد آن کنیز چون این پیغام رسانید سفاح گفت من مردی فقیر و بیچاره هستم کنیز هفتصد دینار را تسلیم گرد سفاح خوشحال گردید و او را تزویج کرد و ام سلمه اموال بسیار از زر و جواهر و خدم و حشم داشت در شب زفاف سفاح چون بر او وارد شد دید هرعضوی از اعضای وی مکمل بجواهر خوشاب می باشد و بر تخت مرصعی بانواع جواهر نشسته حالت بهت بر سفاح دست داد خود را گم کرد. ام سلمه ملتفت شد که سفاح خود را باخته در آنحال یکی از کنیزان خود را طلبید تا او را از تخت بزیر آورد و جواهرات را از خود دور کرد و لباس خود را تبدیل بلباس رنک کرده نمود و فرشی بر روی زمین انداخته باز سفاح در حالت بهت بود ام سلمه گفت ای ابو العباس بر تو باکی نیست دیگران هم در هم چنین موقعی این حالت

ص: ۴۰۰

بآنها دست میداد پس با او درآویخت تا هر دو بمقصود نائل گردیدند و چندان ام سلمه موقعیت در نزد ابو العباس پیدا کرد که قسم یاد کرد تا ام سلمه زنده است زیرا نگاح نکند و با سریه‌ای هم‌بستر نشود و بعهد خود هم وفا کرد بالجمله ابو العباس امور مهمه خود را بمشورت ام سلمه انجام میداد و از او محمد وریطه متولد گردید چون بمنصب خلافت نائل شد روزی خالد بن صفوان بر او وارد گردید گفت یا امیر المؤمنین من در امر شما بسیار فکر میکنم که باین سلطنت و وسعت مملکت خود را اسیر یک زن کرده‌ای و اکتفا بیک عیال نموده‌ای و از لذائذ دنیا محروم مانده‌ای و بقدری پابند پیره‌زنی شده‌ای که اگر مریض بشود مریض میشوی و اگر غائب بشود غائب میشوی و خود را از دوشیزگان نارپستان که با ابروی کمان و تیر مژگان و خدریان و چشم فتان و در دندان و نارپستان و ساق سیمین و خرمن سرین و کفل ثمین و سراچه بلورین محروم کرده‌ای با پیر زالی روزگار بسر میبری چندان از اینگونه کلمات بگفت که ابو العباس بی‌اختیار فریادی زد و گفت وای بر تو ایخالد گوش من تابحال چنین الفاظ شیرین استماع نکرده کلمات خود را اعاده فرما گفت یا امیر المؤمنین مگر تمیدانی

(بان منهن الطویله الغیداء و ان منهن فضة بیضاء و العقیقه الادماء و الدقیقه السمرا و البربریة العجزاء من مولدات المدینه تفتن بمحادثتها و تلتذ بخلوتها و این امیر المؤمنین من بنات الاحرار و النظر الی ما عندهن و حسن الحدیث منهن و لو رایت یا امیر المؤمنین الطویله البیضاء و السمراء العینا و الصفراء العجزاء و المولدات البصریات و الکوفیات ذات اللسن العذبه و القدود المهفهفه و الا و ساط المخضره و الا صدق المزرفه و العیون المكحله و الثدی المحققه و حسن زیهن و زینتهن و شکل هن لرایت شخصا حسنا) کفت ای امیر المؤمنین بعضی از این دوشیزگان هستند چون سرو خرامان دست افشان و پای کوبان با ذلف پریشان آنانرا بنگری خواهی دید که هرگاه قدم بردارند گیسوان آنان گفتی در اطراف صورت آنها نافهای مشک روی ورق نقره ریخته‌اند و هرگاه نظر بسوی تو اندازند با هزار عشوه و ناز و غمزه و دلالت از پیش تورم کنند

ص: ۴۰۱

چون غزال بیابان و با گوشه چشم سرمه کشیده قلب ترا برابند یا امیر المؤمنین چرا غافل از مولدات مدینه و بصریات و کوفیات که از جمال طعنه بخورشید خاور میزنند و گونهای آنها کان نقره‌ای است که مزاب یاقوت خورد است و هرگاه گوشه چشم باز کنی بر آن کمرهای باریک و کفلهای پر گوشت و دیده‌های شهلا مستسبح خواهی شد و دل از دست خواهی داد و هرگاه با آنها خلوت بنمائی بالاترین و بهترین لذتها را دریابی و از بیان شیرین که از لعل شکرین آنها بشنوی فوق‌العاده فرح و انبساط را حاصل بنمائی. بالجمله خالد با کلمات دلپذیر توصیف زنانرا همی تقریر میکرد و چندان با بیانات جذاب شیرین و عبارات پرمغز نمکین با فصاحت لسان و طلاقت بیان مسلسل می‌گفت تا اینکه ابو العباس سفاح را حالت بهت فرو گرفت و در بحر تفکر غرق شد و خالد بمنزل خود مراجعت کرد و ابو العباس همچنان مهموم و مغموم بود که ام سلمه بر او وارد شد او را بآنحال حزن و اندوه بدید سبب پرسید ابو العباس مطلب را پنهان کرد ام سلمه اصرار نمود تا بالاخره قصه خالد را شرح داد ام سلمه در غضب شد و گفت شما جواب این ابن الفاعله را چه گفتی سفاح گفت او مرا نصیحت کرد تو او را دشنام میدهی پس ام سلمه با خشم از نزد سفاح بیرون رفت و جمعی از بستگان خود را فرمان کرد که بر سر خالد بتازند و او را بضرب تازیانه و عمود جایی از بدن او را صحیح نگذارند خالد گوید من در خانه خود مسرور بودم که سفاح از کلمات من بسیار تعجب کرده و منتظر بودم که جائزه سینه البته برای من خواهد رسید بناگاه هنگامی که در خانه خود نشسته بودم دیدم جمعی بطرف من متوجه شدند یقین کردم که ایشان رسولان سفاح میباشند و از برای من جائزه و خلعت آوردند بناگاه یکی از آنها پیش آمد گفت توئی خالد بن صفوان گفتم بلی با تمام شوق که در آنحال عمودی بر کتف من فرود آورد که مرا معاینه کردم بهر وسیله که بود خود را بخانه در انداختم و در را بروی آنها بستم و چند روز دچار رنجوری بودم و یقین کردم که این بلیه را ام سلمه بر من وارد آورده و سفاح چند روز تفتیش حال من مینمود تا روزی

ص: ۴۰۲

ملازمان او بغته بر من وارد شدند گفته‌اند اجب امیر المؤمنین من یقین بمرک کردم برخواستم و رفتم چون بخدمت او رسیدم فرمان کرد که جلوس نمایم در آنحال پرده نازکی در طرف مجلس دیدم و از پشت پرده مهمه شنیدم دانستم ام سلمه است می‌خواهد کلماتیکه من گفته‌ام بگوش خود بشنود ابو العباس گفت ای خالد سخنان ترا بخدا قسم مثل آن را نشنیدم دوست دارم دوباره برای من تکرار بنمائی من گفتم بلی یا امیر المؤمنین.

(اعلمتک ان العرب اشتقت اسم الضره من الضرر و ان احدهم ما تزوج من النساء اکثر من واحده الا کان فی جهد) ابو العباس گفت وای بر تو ای خالد در حدیث تو این کلمات نبود من گفتم) بلی یا امیر المؤمنین اخبرتک ان الثلاث من النساء کن فی الغدر یغلی علیهن (یعنی اگر سه زن را در میان دیگی بجوشانی همانا سزاوارتر است از بودن با همدیگر در خانه ابو العباس گفت من هرگز چنین سخنی از تو استماع نمودم من گفتم چرا استماع فرمودی سفاح گفت مرا تکذیب می‌کنی گفتم یا امیر المؤمنین می‌خواهی مرا بکشتن بدهی سفاح فهمید که من از ترس ام سلمه تغییر حدیث دادم گفت بر تو باکی نیست حدیث خود را تمام کن من گفتم یا امیر المؤمنین شما را خبر دادم که بنی مخزوم ریحانه قریش می‌باشند و در نزد شما ریحانه‌ای از ریاحین بنی مخزوم می‌باشد دیگر سزاوار نیست چشم بحرائر و اماء داشته باشید خالد گوید چون سخن بدینجا آوردم صدای خنده از پشت پرده بلند شد و ام سلمه گفت (صدقت و الله یا عماء و بررت بهذا حدثت امیر المؤمنین و لکنه بدل و غیر و نطق عن لسانک فقال لها ابو العباس مالک قاتلک الله و اخزاک) راست گفتمی بخدا قسم ای عم و حدیث صحیح آوردی برای امیر المؤمنین و لیکن ایشان سخنان ترا تغییر داد و حرفهائی از زبان شما شرح داد ابو العباس گفت با ام سلمه خدا بکشد ترا و خوار گرداند که خالد بن صفوان از ترس تو چیزی نتوانست بگوید ابو العباس دانست که خالد از ترس ام سلمه سخنان خود را تغییر داد خالد گوید چون بمنزل مراجعت کردم ام سلمه ده هزار درهم و مرکب سواری و غلامی و تختی از برای من فرستاد من در آنوقت مطمئن شدم و بحیوه خود یقین کردم (مروج الذهب)

ص: ۴۰۳

۱۱۱-ام سلمه

بنت محمد بن طلحه بن عبد الرحمن بن ابی بکر
 بانوی حرم موسی بن عبد الله بن حسن بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام و لها يقول وحشی الرياحی
 يعجبني من فعل كل مسلمة مثل الذي يفعل ام سلمه
 اقصائها عن بيتها كل امه و انها قدما تساوي المكرمه
 و از این ام سلمه برای موسی بنا بر آنچه در جلد احوالات امام حسن از (ناسخ) نقل کرده بنا بر قولی دو پسر عبد الله و ابراهیم و بنا بر
 قولی باضافه محمد و زینب آورد و برای موسی فرزندان دیگر از امهات شتی بوده و او را موسی الجون می‌گفته‌اند و این لقب از مادر
 دریافت چه او سیاه چهره متولد گردید و لون بدنش بسیاهی مایل بود و از این روی گاهی که مادرش او را میرقصانید این شعر
 میگفت

انك ان تكون جونا افزعا يوشك ان تسودهم و تنزعا

و این موسی الجون برادر محمد نفس زکیه و ابراهیم قتیل با خمر است

ابو الحسن عمری گوید موسی مردی ادیب و شاعر بود گاهی که ابو جعفر دوانیقی پدر او عبد الله محض را ماخوذ داشت و محبوس
 نمود موسی الجون را حاضر کرد و فرمان داد تا هزار تازیانه باو بزنند پس از آن او را بحجاز فرستاد که خبری از محمد و ابراهیم
 بیاورد موسی بجانب مکه گریخت و در آنجا بود تا برادرش محمد و ابراهیم مقتول شدند و منصور دوانیقی بمرد خلافت بمهدی
 رسید در همان سال بجانب مکه سفر کرد گاهی که مشغول طواف بود موسی الجون گفت ایها الامیر مرا امان ده تا ترا بموسی الجون
 دلالت کنم گفت در امانی گفت الله اکبر من مرسی الجون هستم مهدی گفت کیست که ترا بشناسند و بصدق تو گواهی دهد
 گفت اینک حسن بن زید و دیگر موسی بن جعفر و دیگر حسن بن عبید الله بن عباس بن علی علیه السلام اینوقت همگی گواهی
 دادند که او موسی الجون است چون موسی خط امان یافت بود تا زمان هرون

ص: ۴۰۴

الرشید و او را با عبد الله بن مصعب بن ثابت بن عبد الله بن زبیر بن العوام در مجلس هارون داستانی است که ملخص آن این است بر حسب نقل مسعودی در مروج الذهب که مشارالیه زبیری در مجلس هارون از موسی الجون شکایت کرد و گفت موسی مرا بدعوت خویش میخواند تا بر تو خروج کند هارون الرشید کس فرستاد و موسی را حاضر ساخت و حدیث زبیری را اعادت کرد زبیری روی با موسی کرد و گفت شما همواره بر طریق خصمی ما رفته‌اید و مثالب ما را گفته‌اید و پستی دولت ما را خواسته‌اید موسی الجون گفت شما کیستید و چه کسی باشید و کدام دولت با شما است که ما پستی آنرا بخواهیم رشید از اصغای اینکلمات چنان خندان گشت که نتوانست خویشتن‌داری بنماید چشم بر سقف و رواق دوخته تا حاضرین این عارضه را از وی فهم نکنند این وقت موسی گفت یا امیر المؤمنین این دروغ زن که امروز خود را در شمار دوستان شما باز مینماید سوگند با خدای که در رکاب برادر من محمد با ابو جعفر منصور قتال داد و از اشعار او است که قرائت میکرد

قوموا بیعتکم نهض بطاعتنا أن الخلافة فیکم یا بنی الحسن

و از اینگونه اشعار فراوان آورده است اکنونکه این سعایت بنزد تو آورده گمان نکنی که در نصیحت تو میگوید یا نصرت تو میجوید سوگند با خدای که اگر معین و مددکار بدست کند جز بر طریق خصمی ما اهل بیت گامی نزنند اکنون یا امیر المؤمنین من او را بدین سخن که میگوید قسم میدهم اگر سوگند یاد کند که اینسخنان من گفته‌ام خون من بر تو حلال باشد رشید گفت یا ابا عبد الله تو از بهر او سوگند یاد کن چون موسی الجون خواست قسم یاد کند زبیری گفت یا امیر المؤمنین من قسم یاد میکنم موسی گفت باکی نیست تو قسم یاد کن و بگو متقلد شدم بحول و قوت خود و بیرون رفتم از حول و قوت خدای تعالی و درآمد بحول و قوت خود اگر آنچه از تو بعرض رسانیدم از در راستی نباشد چون زبیری این سخن را بیای آورد موسی الجون فرمود الله اکبر همانا پدرم از جدم علی ع حدیث کرد که رسولخدا فرمود (ما حلف أحد بهذا البمین

ص: ۴۰۵

کاذبا الا عجل الله تعالی له العقوبه بعد ثلث) یعنی سوگند یاد نکند احدی بدینگونه مگر آنکه خداوند تعجیل کند در عقوبت او و او را از سه روز بیشتر مهلت ندهد اینوقت موسی روی با رشید کرد و گفت یا امیر المؤمنین فرمان کن مرا بازدارند اگر تا سه روز عبد الله بن مصعب را غضب خداوند فرونگرفت خون من بر تو حلال است رشید فضل را فرمود موسی را با خود بدار تا صورت حال مکشوف افتد از فضل حدیث کنند که گفت بخدا قسم همان روز هنگام نماز دیگر بنک صیحه از خانه زبیری بالا گرفت گفتم چیست گفتند عبد الله بن مصعب را مرض جذام فروگرفته ورم کرده و سیاه شده بتعجیل بتاختم و او را نشناختم چونکه همانند خیک پرباد روی زمین افتاده بود و همه جلد او سیاه میشد تا مانند مرکب سیاه گردید از آنجا بنزدیک رشید شدم و او را از قصه آگاه کردم هنوز سخن من با رشید تمام نشده بود که خبر مرک زبیری برسد فضل گوید من بتعجیل بتاختم و کار او را بساختم و بر وی نماز گذاشتم گاهی که جسد او را در قبر فرود آوردم زمین او را بلعید و بوی عفن چنان برخواست که کسی را طاقت استشمام نبود اینوقت نگریستم که چندبار خار حمل میدهند بفرمود تا آن بارها را بیاوردند و در حفره او فکندند همچنین زمین آن رزمهای خار را بدم در کشید این مرتبه حکم دادم تا الواح چوب ساج حاضر کردند و بر حفره او زیرپوش نمودند و برز بر آن خاک بریختند پس بنزد رشید آمدم و او را آگهی دادم سخت تعجب نمود این وقت فرمان داد تا موسی را رها کردند و هزار دینار عطا دادند آنگاه او را طلب نمود گفت جهت چه بود که عبد الله بن مصعب را برخلاف قانون فقها سوگند دادی موسی گفت از جد ما علی بن ابی طالب ع بما رسید است که هر کس سوگند یاد کند بجلالت و مجدت همانا خداوند شرم میفرماید که تعجیل کند در عقوبت او و آنکس که بدروغ سوگند یاد کند و در آن سوگند بحول و قوت خداوند منازعت آغازد خداوند قبل از سه روز کیفر او را در کنار او گذارد

لا یخفی که نظیر این خبر را برای یحیی بن عبد الله محض برادر همین موسی الجون بوجهی دیگر روایت شده و نیز نظیر آن برای حضرت صادق ع در مجلس هارون اتفاق افتاده الله اعلم بالتعد والاتحاد

۱۱۲- ام سلیم مادر انس بن مالک

خادم رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

دختر ملحان بن خالد الخزرجی الانصاری و در اسم او اختلاف است که آیا رمیله یا همیشه یا ملیکه است این زن از عابدات و قانتات و عارفات بشمار میرود از رسول خدا عده احادیثی روایت مینماید و پسرش انس بن مالک و عبد الله بن عباس و زید بن ثابت و ابو سلمه بن عبد الرحمن و جمع دیگر از او روایت دارند شوهر اول او مالک بن نضر که پدر انس باشد در ایام جاهلیت از ام سلیم مکدر شده بشام رفت و در همانجا در گذشت ام سلیم مدتی بی شوهر بزیست بعد از آنکه بشرف اسلام مشرف شد از اهل قبیله او ابو طلحه انصاری که از ابطال انصار بود او را خواستگار شد ابو طلحه اگرچه مردی غنی و معتبر بود ولی هنوز بشرف اسلام مشرف نشده بود و از مشرکین شمرده میشد از این جهت این مواصلت متعذر بود ام سلیم در جواب فرمود یا ابا طلحه من مثل تو شخصی را نمیتوانم رد کنم و از تو بتری بنمایم اما مانعی که در پیشت این است که من مسلمه هستم و تو مشرکی ای ابا طلحه آیا این خدائی که تو میپرستی آیا گیاهی نیست که از زمین روئیده میشود پس از آن بدست خود آنرا میتراشی و پس از مدتی آن چوبرا میسوزانند آیا رواست که پرستش کنی چیزی را که نمی بیند و نه می شنود و نه دفع ضرری میکند و نه منفعتی بتو میرساند حیا نمی کنی که به تخته چوبی سجده میبری ابو طلحه گفت در این کار تأملی بنمایم بالاخره سخن ام سلیم در ابو طلحه اثر کرده انصاف داد و مسلمان شد و ام سلیم را تزویج کرر و اسلام ابو طلحه مهر ام سلیم شد و هنگامیکه سید انبیاء بمدینه منوره هجرت فرمودند و در منزل ابو ایوب جای گرفته اند هریک از مسلمین بقدر وسع و استطاعت هدیه بآنحضرت تقدیم کردند و در آنزمان ام سلیم دست تنک بود و چیزی نداشت که هدیه آنجناب بنماید ناچار پسر خود انس را که ده سال و اگر نه دوازده سال بیش از سن او نگذشته بود بحضور حضرت رسالت پناه آورده عرض کرد یا رسول الله این پسر را برای

ص: ۴۰۷

خدمت گذاری شما آورده‌ام قابل حضرت شما نیست ولی فرزند من است خادم جنابت باشد دعائی در حق او بفرمائید حضرت نبوی در حق انس بطول عمر و کثرت اولاد دعا کردند از اثر دعای حضرت یکصد و سه سال زندگانی کرد و هشتاد فرزند از او بوجود آمد که هفتاد و هفت نفر پسر بودند فقط دو نفر دختر بودند و اموال فراوان برای او حاصل گردید در خلافت عمر به بصره رفته که بمردم علم فقه آموزد در سال نود یک هجری در بصره وفات کرد و در همان بصره مدفون گردید (الاصابه)

اقول انس بن مالک در نزد علمای شیعه ضعیف است تفصیل حال او را در جلد ۴ (الكلمة التامة) ایراد کرده‌ام بالجمله ام سلیم در فتح حنین حاضر بود و خنجری در دست داشت شوهرش ابو طلحه برسول خدا عرض کرد یا رسول الله ام سلیم خنجری بدست گرفته و آنرا از دست فرونمیگذارد حضرت فرمود برای اینکه اگر دشمنی بمن نزدیک بشود شکم او را پاره بنماید. و ابو طلحه نامش زید بن سهل بن الاسود بن حزام الانصاری از قبیله بنی نجار مشهور بکنیه است و اسمش را در شعر خود ذکر کرده چنانچه گوید:

انا ابو طلحه اسمی زید فی کل یوم فی جرا بی صید

و ابو طلحه از جمله نقبائی است که در بیعت عقبه و غزوه بدر و احد و خندق و سائر مشاهد حضور داشته و از جمله تیراندازان قابل بوده تا در ۳۲ یا ۳۳ در مدینه وفات کرده و در نزد ارباب رجال ممدوح است و در حیوة رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم روزه نمیگرفت بواسطه بودن او در غزوات چون رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم از دنیا رفت دیگر کسی او را مفطر ندید تمام ایام سال را روزه می گرفت مگر عید فطر و عید اضحی و رسول خدا دربارۀ او میفرمود که صدای ابو طلحه در میان لشکر من بهتر است از یک فوج عسکر و (۱) شیعه و سنی نقل کردند که ابو طلحه را پسری بود از ام سلیم مریض

۱- مثل محدث قمی در الکنی و الالقاب در ترجمه ابو طلحه و عسقلانی در اصابه و صاحب روضات در تسلیه الاحزان ص ۲۸۷ و سید محمود بن علی نقی بن جواد در کتاب مسلی المصاب و قاضی نعمان مصری در شرح اخبار و دیگران از محدثین

ص: ۴۰۸

شد چون مرض آن پسر سخت شد ام سلیم حال احتضار بر پسر مشاهده کرده ابو طلحه را فرستاد نزد رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم چون ابو طلحه بیرون رفت پسر از دنیا رفت ام سلیم برخواسته پاهای او را بجانب قبله کشیده و جامه بر روی او انداخته و او را در کناری خوابانده و بهمه اهل خانه سفارش نمود که ابو طلحه را از مرگ پسر کسی آگهی ندهد تا من خودم او را مطلع گردانم پس برخواست و طعامی ترتیب داد و خود را به بوی خوش معطر ساخت چون ابو طلحه وارد شد از حال پسر سؤال کرد گفت جان عزیزش استراحت کرده ابو طلحه گفت آیا چیزی هست تناول نمائیم ام سلیم برخواست طعام حاضر کرد بعد از صرف طعام خود را بوی آویخت تا با او مقاربت نموده پس از آن گفت ابو طلحه چه گوئی در حق جماعتیکه بعضی از همسایگان ایشان چیزها با آنها عاریه داد مدتی از او برخوردار شدند و کامران بودند پس آن همسایه آمد و امانت خود را گرفت این جماعت مشغول نوحه و زاری شدند که چرا این امانت را از ما گرفته ابو طلحه گفت این جماعت دیوانگان باشند ام سلیم گفت ای ابا طلحه سزاوار این است که ما نباید از دیوانگان باشیم همانا فرزند تو امانتی بود خداوند متعال امانت خود را باز گرفت ابو طلحه برخواست و غسل کرد و دو رکعت نماز بجای آورد و رفت بخدمت رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم و قصه ام سلیم را شرح داد حضرت فرمود بارک الله فی وقعتکما و از برای ایشان دعا نمود و از ام سلیم تعجب فرمود و حمد خدای بجا آورد در آن شب ام سلیم حامله شد چون وضع حمل خود نمود پسری آورد در خرقة پیچیده بدست انس داد تا او را بنزد رسول خدا آورد آنحضرت او را تحنیک نمود و در حق او دعا فرمود و او را عبد الله نام نهاد مردی از انصار گفت نه ولد دیدم از اولاد همین عبد الله که همه قاری قرآن بودند و در کتاب عیون المجالس این روایت را از معویه بن قره نقل میفرماید تا اینکه میگوید که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمودند الحمد لله الذی جعل فی امتی مثل صابرة بنی اسرائیل شخصی عرض کرد چه گونه بوده است آن زن حضرت فرمود که در بنی اسرائیل زنی بود

ص: ۴۰۹

قصه اسرائیلیه

که او شوهر و دو پسر داشت شوهر او را امر نمود که طعامی طبخ نماید از جهت اینکه مردم را بخواند بسوی آن پس چون طعام را مهیا کرد و مردم در خانه او جمع شدند آن دو پسر رفته‌اند که با یکدیگر بازی کنند بناگاه هر ۲ افتادند در چاهیکه در آنخانه بود آن زن را خوش نیامد که صدا بشیون بلند کند و ضیافت شوهر خود را تلخ کند برخواست بچالاکی هر ۲ پسر را از چاه بیرون آورده برد در حجره پنهان کرد و جامه‌ای بروی آنها کشید تا آنکه ضیافت خاتمه پیدا کرد شوهر بر زن خود وارد شد احوال پسران پرسید گفت اکنون بخواب رفته‌اند در حجره‌اند بآنها کار نداشته باش آنگاه بوی خوشی زد و با شوهر ملاعبه نمود تا اینکه آن شوهر با او مواجهه نمود پس دو مرتبه از آن زن پرسید که کجایند فرزندان من باز گفت در حجره میباشند این وقت آنمرد پسران خود را صدا زد بناگاه آن ۲ پسر هر دو بجانب پدر دویدند آنزن این حالت بدید متعجب گردید گفت سبحان الله بخدا قسم که این دو پسر مرده بودند و لیکن خدایتعالی آنها را زنده کرد از جهت صبر من بر این مصیبت) نظیر این قصه در ج ۴ در ترجمه زوجه جابر بیاید)

در دعوات راوندی مروی است که مردی از آزاد کردهای حضرت صادق علیه السلام آمد بخدمت آن حضرت پس باو فرمودند که چه روی داده که ترا اندوهناک می بینم عرض کرد که پسری داشتم که روشنائی چشم من بود او را وفات رسید آنحضرت در آنوقت این اشعار بگفت

عطیته اذا اعطی سرور و اذا اخذ الذی اعطی ائابا

فای نعمتین اعم شکرا و اجزل فی عواقبها ایابا

انعمته التی ابدت سرورا ام الاخری التی ادخرت ثوابا

ص: ۴۱۰

۱۱۳-ام سنان الاسلامیه

زنی بامحبت و دوستار اهل بیت عصمت و در جهاد با کفار صاحب همت و شجاعت بوده آمد بخدمت رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم هنگامیکه آنحضرت بجانب قلاع خیبر رهسپار شد عرض کرد یا رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم دوست دارم با شما حرکت کنم و در میدان جنگ معالجه جرحی و مداوای مرضی و نصرت مجاهدین و محافظت متاع ایشان بنمایم و تشنگان آنها را سیراب کنم حضرت فرمودند روا باشد با ما حرکت کن و با زوجه من ام سلمه کوج کن اینزن بیشتر اوقات با رسول خدا بود و دخترش ثبیه بنت حنظله الاسلامیه از او روایت دارد (الاستیعاب)

۱۱۴-ام سنان المذحجیه

بنت خیمه الخرشته المذحجی

در بلاغات النساء؟ و عقد الفرید از اسعد بن ابی حذافه حدیث کند که مروان بن حکم در مدینه جوانیکه فرزندزاده ام سنان بود او را آلوده بجرمی کرده بزندان در انداخت ام سنان بنزد مروان آمد زبان بشفاعت گشود فایدتی نکرد.

ناچار از مدینه بار بست و طریق دمشق گرفت بعد از ورود بشام حاضر مجلس معویه شد همگنان حسب و نسب او را باز نمودند چون معویه او را بشناخت و گفت ایدختر خیمه چه افتاد ترا که بنزدیک ما آمدی و حال آنکه چنان دانسته ایم که تو ما را شتم کنی و دشمنان ما را بخصمی ما انگیزش میدهی

(قالت یا امیر المؤمنین ان بنی عبد مناف ذو اخلاق طاهره و احلام طاهره لا یجهلون بعد علم و لا یسفهون بعد حلم و لا یسئمون بعد عفو و أن اولی الناس باتباع ما سن ابائهم لانت)

گفت یا امیر المؤمنین فرزندان عبد مناف را اخلاق ستوده و عقول کارآزموده است بعد از علم طریق جهالت نگیرند و بعد از حلم آغاز سفاهت نفرمایند و بعد از

ص: ۴۱۱

عفو دست خوش ملامت و ندامت نشوند همانا بهترین مردم آنانند که بر طریق پدران روند و آن توئی
 معویه گفت براستی سخن گفتمی ما بنی عبد مناف چنین باشیم پس بگو این شعر چیست که در حق ما انشا کردی
 عذب الرقاد فمقلتی ما ترقد و اللیل یصدر بالهموم و یورد
 یا آل مدحج لا مقام فشمروا ان العدو لال احمد یقصد
 هذا علی کالهلال تحفه وسط السماء من الکواکب اسعد
 خیر الخلائق و ابن عم محمد ان یهدکم بالنور منه تهتدوا
 ما زال مذ شهد الحروب مظفرا و النصر فوق لوائه ما یفقد

ام سنان گفت چنین است من این سخنان گفته‌ام و امید می‌رود که بعد علی ع مانند او مردی بر ما امیر باشد یک تن از حاضران
 مجلس گفت یا امیر المؤمنین این اغلوطنه ایستکه ام سنان می‌دهد چه او گوینده این شعر است
 اما هلکت ابا الحسین فلم تزل بالحق تعرف هادیا مهديا
 فاذهب عليك صلوة ربك ما دعت فوق الغصون حمامة قمرياً
 قد كنت بعد محمد خلفا لنا اوصى اليك بنا و كنت وفيا
 فاليوم لا خلفا تؤمل بعده هيهات تأمل بعده انسيا

قالت يا امير المؤمنين لسان نطق و قول صدق و لين تحقق فيك ما ظنناه فحظك الاوفر و الله ما اورثك الشنان في قلوب المسلمين الا
 هؤلاء فادحض مقاتلهم و ابعده منزلتهم فانك ان فعلت ذلك تنرود من الله قريبا و من المسلمين حبا .
 گفت یا امیر المؤمنین سخنی گفته شده و کلمه صدقی بر زبان جاری گشته خداوند رفیق و مداراتی در نهاد تو گذاشته که ما هرگز
 گمان نداشتیم ترا از این راه بهره بزرگ بدست شود سوگند با خدای که خصمی تو در قلوب مسلمانان جای گیر نشود مگر بدست
 این جماعت که در خدمت تو جای دارند ناچیز کن مقاتل ایشان را و دوردار منزلت آنان را اگر چنین کنی قرب تو در حضرت
 یزدان افزایش گیرد و حب

ص: ۴۱۲

تو در دل مسلمانان نمایش پزیرد معویه گفت این سخنی است که تو میگوئی و بهوای نفس خود القا میکنی ام سنان گفت سبحان الله بخدا قسم که مانند تو کس بیاطل ستوده نمیشود و بدروغ پزیرای عذر نمیگردد و تو رای ما و مکنون خاطر ما را دانسته‌ای بخدا قسم که ما علی را دوست تر داریم و ترا از غیر تو بیشتر خواهیم معویه گفت از غیر من کرا خواستی گفت مروان و سعد بن العاص را گفت این مهر من از چه روی در دل تو جای کرده گفت بسبب وسعت حلم تو و کرامت عفو تو معویه گفت مروان و سعد بن العاص نیز در من همان خواهند که تو خواهی و آن طمع دارند که تو داری ام سنان گفت بخدا قسم که مروان و سعید از برای تو چنانند که تو از بهر عثمان بودی کنایه از اینکه دوستان تو نیستند خدمت ترا در طلب مال و منصب اختیار کردند چنانکه تو دوست نبودی و فرمان او را نه پذیرفتی و منتظر بودی که عثمان بمیرد یا کشته شود و تو بخلافت برسی این نکته را حضار مجلس فهم نکردند ولی معویه فهمید فلذا گفت ای ام سنان بکلمه حق نزدیک شدی اکنون حاجت خود را بگو گفت یا امیر المؤمنین مروان را بحکومت مدینه گماشتی و رتق و فتق آن مرزوبوم را بعهده او گذاشتی نه بعدالت حکومت میکند نه بسنت قضا میراند بر مسلمانان سخت میگیرد و پرده حرمت ایشان را چاک میزند فرزندزاده مرا مروان محبوس کرده و او را بزندان در انداخته بنزد او رفتم و لب شفاعت گشودم سخنان زشت و ناستوده با من گفت منم او را جواب خشن دادم و کلماتی سخت تر از سنک او را شنوایدم و لقمه چند تلخ تر از زهر خورایدم و با زلت و خواری باز گشتم و باو کفتم چرا بنزد آنکس نروم که در عفو اولی از مروان است پس بنزد تو آمدم تا در کار من نظری کنی و مروان را از ستم من بازداری معویه گفت سخن برآستی کردی من از گناه فرزندزاده تو پرسش نمیکنم و اقامه حجت نمیخواهم و فرمان کرد تا بسوی مروان منشوری نگاشته‌اند که بی پرسش او را رها کند ام سنان گفت اکنون من طریق مراجعت خواهم گرفت زاده من بنهایت شده و شتر من کند و زبون گشته معویه گفت تا او را شتری رهوار آوردند و پنج هزار درهم عطا دادند و بجانب مدینه کام روی مراجعت کرد

ص: ۴۱۳

۱۱۵-ام شریک [ام المؤمنین]

یکی از امهات مؤمنین است که در ج ۲ گذشت

۱۱۶-ام عباس

والده عباس بن ابی الفتوح الصنهاجی که بوزارت الظاهر بالله فاطمی از خلفای فاطمیه مصر نائل گردید

مسجد ام عباس در مصر که در خطط مقریزی ذکری از او شد است از آثار این زن میباشد و آنرا در سال ۵۴۷ هجری بنا کرده و بعدها خراب شده است مقریزی گوید ام عباس زنی بوده است معزیه مسمات به (بلاده) و ابو الفدا مینویسد بعد از ابو الفتوح شخصی معتبری معروف بعادل بن سالار ام عباس را تزویج نمود و بوزارت الظاهر بالله نائل آمد اما بعد از مدتی عباس پسر مشارلیها او را از این رتبه محروم و خود وزیر گردید ابن وقت ام عباس ام الوزیر شد) الظاهر باعداء الله اسماعیل بن عبد المجید دوازدهمی از خلفای فاطمیه مصر است چهار سال و هشت ماه سلطنت کرده و در محرم ۵۴۹ مقتول شد و این چهارده نفر مدت ملک آنها دوست هفتاد سال بود.

۱۱۷-ام عطیه الانصاریه

در استیعاب گوید نامش نسبیه بنت الحارث الانصاری و حدیث او اصلی است از اصول در غسل اموات و انس بن مالک و محمد بن سیرین و حفصه بن سیرین از او روایت دارند و شیخ طوسی در رجال خود او را از اصحاب رسول خدا شمرده و فرموده ام عطیه بشرف اسلام مشرف شد و با رسول خدا بیعت نمود و روایاتی از آن حضرت دارد ابن سعد در طبقات گفته که صحابه مسائل غسل امواترا از او تعلم میکردند در غزوات با رسول خدا بود و بمعالجه جرحی میپرداخت حفصه بنت سیرین از ام عطیه روایت می کند که ام عطیه مرا حدیث کرد که من در هفت غزوه با رسول خدا بودم و بمعالجه

ص: ۴۱۴

جرحی مشغول میشدم و طبخ طعام برای آنها میکردم و محافظت اساسی آنها مینمودم و چون زینب بنت رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم از دنیا رفت آنحضرت مرا تعلیم داد که او را سه غسل بدهم و کیفیت آنرا بمن تعلیم داد و فرمود چون از غسل او فراغت حاصل کردی مرا خبر کن چون آنحضرت را خبر کردیم تشریف آورد و کفن زینب را بمن داد و مرا تعلیم نمود ترتیب آنرا و هرگاه امیر المؤمنین علی بن ابی طالب خواب قیلوله مینمود در خانه ام عطیه میرفت و قیلوله میفرمود (اعیان الشیعه)

۱۱۸-ام عطیة الخافضة

من اصحاب رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم مج (مامقانی)

۱۱۹-ام عطیة الدوسیه

من اصحاب رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم مج (مامقانی)

۱۲۰- [ام] العلاء [روایة الاحادیث]

زنی بوده است از اصحاب رسول خدا که خأرجة بن زید بن ثابت و عبد الملک بن عمیر از او روایت دارند و او بنت حارث بن ثابت بن ثعلبه است شیخ در رجال خود او را ذکر فرموده و همچنین اصابه و ابن سعد در طبقات و در اعیان الشیعه او را ذکر کرده سپس فرموده لم يعلم انها من الشیعه

۱۲۱-ام عثمان

در کافی در باب ان الولاء لمن اعتق مسندا حدیثی از این ام عثمان نقل میکند و از آن حدیث معلوم میشود که ام عثمان از اصحاب حضرت صادق است

ص: ۴۱۵

۱۲۲-ام عیسی

در رجال شیخ او را از اصحاب حضرت صادق دانسته

۱۲۳-ام العزیز

بانوئی معظمه بود که در حجر شرافت و نیکوئی و احسان و فضل و دانش تربیت شده بود و در خاندان سلاطین فاطمیه حشمتی بکمال داشته سنه ۳۳۶ مسجد جامع معروف بجامع الاولیا را بنا کرد در مصر و نیز مدرسه منازل العز را در کنار بنل بنا کرد و آن مدرسه محل نزعت گاه خلفای فاطمیین بود (خطط مقریزی)

۱۲۴ ام علی

بنت امام زین العابدین

بانوی حرم عبید الله بن عباس بن امیر المؤمنین ع است در کتاب سرسلسله علویه آورده است که عبید الله بن عباس بن امیر المؤمنین تزوج اربع عقایل گرام یعنی چهار مخدره در حباله نکاح در آورد که کم نظیر بودند یکی رقیه دختر امام حسن مجتبی و دیگر ام علی دختر امام زین العابدین و دیگر بنت معد بن عبد الله بن عباس ابن عبد المطلب و دیگر بنت مسورین محزوم و عقب قمر بنی هاشم ع فقط از عبید الله است

۱۲۵ ام علی زوجه شهید اول

محمد بن مکی العاملی قدس سره

بانوئی بود عالمه فاضله فقیهه تقیه عابده و شهید زنها را فرمان می داد که در احکام دین خود رجوع بام علی بنمایند.
(ریاض العلماء)

۱۲۶ ام علی بن طاوس

از بانوان بسیار مجلله بوده عالمه من اجله العلماء فاضله من اجله الفضلا عابده

ص: ۴۱۶

من ابدالعباد فی عصرها فقیه شریفه بعضی از شاگردان شیخ علی کرکی در رساله معموله در ذکر اسامی مشایخ گفته و منهم أم السید علی بن طاوس قدس سرهما علی جمیع مصنفاته و روایانه و یشی علیها بالفضل (ریاض العلماء)

۱۲۷ مج ۱ علی

اشاره

زوجه احمد بن خضرویه

از اولاد اکابر و مال بسیار داشت همه را بر فقرا انفاق نمود و ابو حفص میگفت من همیشه صحبت زنانرا مکروه میداشتم تا بخدمت ام علی رسیدم پس دانستم که حق تعالی معرفت و شناخت خود را آنجا که میخواهد میگذارد و ام علی میگفت حق تعالی خلق را بخود خواند بانواع لطائف و نیکوئی و آنها اجابت نکردند پس بر ایشان ریخت بلاهای گوناگون تا ایشان را بسبب بلا بسوی خود باز گرداند زیرا که ایشانرا دوست میدارد و هم او گفته است فوت حاجت آسان تر است از خاری کشیدن برای تحصیل آن (نفحات الانس جامی)

اقول جامی در این کتاب نقطه نظر او بیان حال صوفیان است مرد باشد یا زن شیعه باشد یا سنی از اینجهت اینکتاب محل اعتماد نیست و متفردات او قابل اصغا نباشد و حقیر در کتاب (السیوف الباقه) که در رد متصوفین مارقه در شش صد صحیفه نگاشته‌ام که مذاهب صوفیه بکلی باطل و جمیع آنها هالک و مالک ممالک دوزخ خواهند بود و نیز در کتاب (کشف الاشتباه) در کج روی اصحاب خانقاه زیاده از شصت نفر مشایخ و اقطاب آنها را ترجمه کردم که تماما منحرف از جاده شریعت و آلوده بهزار گونه معصیت میباشند حتی ملا سلطان کنابدی که در این قرن اخیر بروز کرد و چندین هزار مرید دور او را گرفت بالاخره معلوم شد که مردی هواپرست و دنیاطلب و بی دین است و مرحوم ملا-عباس علی قزوینی برحسب تصریح خودش در کتاب استوار و کتاب کیوان‌نامه و کتاب رازگشا هفده سال خدمت ملا سلطان کنابدیرا کرده عاقبت بر او معلوم شد که ملا سلطان مردی دنیاپرست و بی دین است فلذا از او بیزاری جسته و کتابها در رد ایشان نوشته تا اینکه حضرات صوفیه پنجاه پرسش از ایشان کردند

ص: ۴۱۷

و ایشان این پنجاه پرسش را جواب دادند و بنام کتاب رازگشا آنرا بطبع رسانیده که فعلا یک نسخه آن در نظر این قاصر موجود است چنان مناسب دیدم که بعضی نقاط رئیسیه عبارت او را در اینجا نقل کنم مضافا بر آنچه در (کشف الاشباه) نوشتم در ص ۱۱ رازگشا از ملا عباس قزوینی میپرسند که شما ۳۵ سال در فنون تصوف علما و عملا غور نمودید با جدی قویم و پیشانی صلب که بهیچ صارفی از قبیل ملامت. ملامت کنندگان و تواتر محن منصرف نمیشدید و متدرجا از اقطاب سلاسل عدیده مجاز شدید و در ارشاد ید بیضا مینمودید و مقامی منیع را حائض بودید و مریدان انواع تعظیمات فائقه شما را بر خود حتم و عبادتی بزرگ میشمردند و اقطاب هم نام شما را بعظمت میبردند و سایر مرشدان رشک و غبطه بجلال شما که بیزوال میدانسته‌اند میخوردند حالا چه شد که جلال فائق شما زوال یافت و پا از مسند و دست از ارشاد کشیدید و اقطاب نیز نام شما را نمی‌برند مگر به بدی آغاز ترک و خلاف از شما شد یا از اقطاب آیا اقطاب مدعی فساد و کشف عدم لیاقت شما شدند یا شما نسبت بآنها آیا آنها خورده بر شما گرفته‌اند یا شما بر آنها

پاسخ اقطاب صوفیه

ملا عباس علی در رازگشای مذکور تقریبا ده صفحه متضمن پاسخ این پرسش است که مختصر و ملخص آن این است میفرماید ابتدا ترک از من شد نه آنها زیرا آنها بادعاء خودشان بهر که اجازه امور دینیه دهند باید بحکم نازلۀ غیبیه نمودار الهیه باشد نه بمیل خودشان مانند مناصب دنیویه و حکم خدا منزله از اشتباهست پس اقطاب پس از تصدیق قابلیت یک شخصی برای یک امر دینی نمیتوانند انکار قابلیت او را یا ادعاء حدوث فساد او را نمایند و نمیتوانند بگویند من اشتباه کردم (غرض ایشان این است که هرگاه اشتباه او معلوم شد مسلم خواهد بود که او قطب نیست و ربطی بعالم غیب ندارد فقط کلک‌بازی و دنیاداری است.)

ص: ۴۱۸

بالجمله میگوید من باقطاب چند سلسله بتعاقب خدمتهای صادقانه به امید کردم و راهیکه نمودند رفتن و ورد زبانی و ذکر قلبی که تلقین کردند گفتم و مخالفت آنها را جزئی و کلی روا نداشتم تا آنکه آنها از من مطمئن شدند تصدیق قابلیت مرا برای ارشاد بنحو اطلاق نمودند و اجازه ارشاد بحکم نازلۀ غیبی من عند الله دادند و در آن اجازه نامه نوشته اند که بر ما لازم است هر کرا کامل و قابل تکمیل غیر به بینیم او را منصوب بارشاد نمائیم و چون فلانی از همه جهت قابلیت او بسر حد کمال رسیده است لذا مختار است در همه امور دینی سپس اسرار خود را بمن گفته اند و رازهای خود را در نزد من افشا کردند در اثر افشاء اسرار تهی دستی آنها و بطلان دعاوی ایشان بر من معلوم شد از این جهت آنها را رها کردم و باجازه آنها عمل ننمودم و ارشاد نکردم.

بسلسله دیگر رفتم بامید اینکه شاید ایشان صادق باشند در دعاوی خود آنها را هم تهی دست یافتم چند سلسله را بهمین طور خدمت کردم چون کشف باطن شد ترک کردم تا اینکه در سنه ۱۳۱۲ نزد حاج ملا سلطان کنابدی رفتم و از منزل خود که در آن وقت کربلا بود تا گناباد تقریباً سیصد فرسخ راه بود در ۳ ماه آن راهرا برنجهای بسیار طی کردم و دست از همه کار شخصی و علمی و از اولاد و عیال برداشته بخیال خود هجرت الی الله کردم که اگر او را راستگو به بینم پا از کوی او و دست از دامنش نکشم چون بنزد او رسیدم در اثر ظن خود خدمتهای صادقانه و جدی بجان و مال و آبرو ادامه دادم تا پنزده سال تمام و بواسطۀ من که واعظی معروف بودم مریدان او از هزار افزون گردید و مردم لعن بر من میکردند و من همه را در راه خدا بجان می خریدم و با خود میکفتم که اگر اخلاق بد من مبدل بخوب شود و کامل النفس گردم چنانکه ملا سلطان به پری دهان وعده صریح جزمی بمن میداد این رنجها و ذلتها می ارزد با اینکه در اثناء پانزده سال چندبار عیوب طریقتی و شریعتی و آثار تهی دستی او نیز بر من نمودار شد و نزدیک بترک و رها کردنش میرسید باز بعض تصنعات او که اخیراً فهمیدم همه تضع است جبران و مقاومت با آن لوایح مینمود فلذا باقی میماندم و

ص: ۴۱۹

پا فشردم و مرا همی وعده میداد که درهای ملکوت بروی تو باز میشود و حقیقت ما مکشوف خواهد شد و تو جام جهان‌نما و خود راحت و دیگرانرا راحت بخش خواهی شد و اگر چنین نشد آنگاه حق انکار ما را اساسا داری

تا در سنه ۱۳۲۷ بی‌انجام و عدو بی‌آنکه اثری از او در وجود من پیدا شود از دنیا رفت و در دست من از او در مقابل پانزده سال خدمت‌های طاقت‌فرسا که غیر من باو نکرده بود جز همین وعده چیزی نبود و من از او تهی دست بودم اما بتهی دستی او هنوز یقین نداشتم و بامید وعده او ده سال دیگر هم پسرش (نور علی شاهرا) از دل و جان خدمت و ترویج بلیغ نمودم مریدانرا دعوت بسوی او و بقطیبت او کردم و رنجها بردم ناگفتنی و خرجها و سفرها بهند و پاکستان و روسیه و همه ممالک ایران عراق عرب کردم بی‌آنکه از او دیناری خرج سفر بخوام تا بر من معلوم شد که مردی است حریص بجمع مال دنیا و اخاذی از مرید و غیر مرید و اثری از ولایت باطنی او که به پری دهان ادعا میکرد ندیدم جز مسلک دنیوی و حفظ ریاست ظاهره و آقائی و هرچه میکرد از نیک و بد در حدود ریاست و در جمع مال دنیا بود و بحد افراط حریص بود تا اینکه تهی دستی او بر من ثابت و محقق گردید تا اینکه در سنه ۱۳۲۷ او هم از دنیا رفت و پسرش بگرستی قطیبت نشست با آن سوابق سوء و چون نه علم جدشرا داشت و نه زرنگی پدرش را تهی دستی او بزودی روشن گردید چون تصنعی که روپوش باشد نه میتوانست و نه خریدار داشت من بالاخره بعد از سی سال پشیمان شدم که چرا ترویج آنها را قولا و فعلا نمودم حالا شرم دارم از رفقاء که بگویم من سی سال باشتباه خدمت کردم اکنون بر خود واجب دیدم که بقصد خدمت بجامعه بیان حقایق بنمایم و پرده از روی کار بردارم تا افراد جامعه از تعمیمه و اغفال برانید و از پشت پرده تصوف آگاه شوند و سنخ مطالب صوفیه را بدانند تا هنگام تمیز در نمانند

بالجمله سپس تا دویست و پنجاه صحیفه رازهای نهفته صوفیان را آشکار میکند و دعاوی دروغ آنها را بدرک اسفل میرساند و مفساد عقاید آنها را برهانا ذکر میکند هر که اطلاع بیشتری می‌خواهد رجوع بکتاب نامبرده بنماید

ص: ۴۲۰

۱۳۸-ام عمرو

بنت صلت بود ابن اثیر در کامل گوید کانت یتشیع یعنی اظهار تشیع مینمود و در روزیکه زید بن علی در کوفه خروج کرده بود بنزد او آمد و بر او سلام کرد و این زن چندان زیبا صورت و رعنا قامت بود که با اینکه از سن او بسیار گذشته بود پیری اصلا در او تاثیری نکرده بود زید ع او را خطبه کرد عذر آورد که من پیر زالی هستم ولی دختری دارم که از من جمیل تر و زیباتر و شوخ و شنک تر او را بتو نکاح کنم زید خندان شد پس از آن او را تزویج کرد و پدر آن دختر عبد الله بن ابی العباس الازدی بود-

۱۳۹-ام غانم صاحبه الحصاة

در کتاب متعدده (۱) از عبد الله بن سلیمان الحضرمی روایت کردند که غانم بن ام غانم با مادرش بمدینه آمدند و ام غانم پرسش کرد که در مدینه از بنی هاشم کسیرا علی نام هست گفته‌اند آری در فلان جا باشد ام غانم گفت مرا دلالت بر علی بن عبد الله بن عباس کردند چون بنزد وی رفتم گفتم مرا سنک ریزها است که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم و علی مرتضی و حسن و حسین بر او خاتم بر نهادند و شنیدم که مردی بنام علی باشد که خاتم بر او میزند اکنون ترا بمن نشان دادند علی بن عبد الله بن عباس گفت ایدشمن خدا دروغ گفتمی بر علی بن ابی طالب و حسن و حسین و بر ایشان افترا بستی ام غانم گفت پس مرا زجر کردند و دشنام گفته‌اند چنانکه از آن سخن باز گشتم و سنک ریزها را از من ربودند من با حالت حزن و اندوه بمنزل باز گشتم چون بجامه خواب رفتم امام حسین را شب در عالم خواب دیدم که فرمود سنک ریزها را بر گیر و بنزد پسر ام علی برو که او صاحب تو است ام غانم گوید چون از خواب بیدار شدم سنک ریزها را در کف

۱- مثل مناقب ابن شهر آشوب و مدینه المعاجز و بحار ص ۵۷۵ ج ۲ ناسخ متعلق باحوال حضرت سجاد ع

ص: ۴۲۱

خود دیدم آنها را برداشتم و بخدمت امام زین العابدین شتافتم آنحضرت بر آنها خاتم برنهاد و فرمود از این کار کسیرا آگاه مکن چون پسر غانم این معجزه را از آنحضرت بدید این ابیات بگفت

اتیت علیا ابتغی الحق عنده و عند علی عبرة لا تحاول
فشد و اوثاقی ثم قال لی اصبر کانی مخبوء رآنی خابل (۱)

فقلت لحاک الله و الله لم اکن لا کذب فی قولی الذی انا قائل
و خلی سبیلی بعد ضنک فاصبحت مخلاة نفسی و سربی سابل
فاقبلت یا خیر الانام مؤمما لک الیوم عند العالمین اسائل
فقلت و خیر القوم ما کان صادقا و لا یتوی فی الدین حق و باطل
و لا یتوی من کان بالحق عالما کآخر یمسی و هو للحق جاهل
و انت امام الحق یعرف فضله و ان قصرت عنه النهی و الفضائل
و انت وصی الاصباء محمد ص ابوک و من نیطت الیه الوسائل

شیخ طبرسی در اعلام الوری از احمد بن عیاش حدیث کند که او بسند خود از ابو هاشم جعفری روایت نموده که روزی من در خدمت امام حسن عسکری در سر من رای نشسته بودم در آنحال مردی از اهل یمن رخصت گرفت که داخل شود چون داخل شد دیدم مردی طویل القامه خوش صورت بهی المنظر جسیم البدن فسلم علی الامام بالولایه فرد علیه بالقبول و امره بالجلوس پس در پهلوی من نشست در نفس خود گفتم ایکاش من این مرد را میشناختم در حال امام عسکری ملتفت من گردید و فرمود این از فرزندان زن عربیه صاحبه الحصاة است که پدران من بران خاتم نهادند پس بآن مرد فرمود بیاور آن سنک ریزه را آن شخص سنک ریزه را بدست آنحضرت داد آنحضرت آن سنک ریزه را نرم کرد خاتم بر او نهاد و من گویا الان آنرا قرأت میکنم که دیدم بر او نقش گرفته است (الحسن بن علی) پس بآن مرد یمانی گفتم این امام را هیچ ملاقات کرده‌ای قبل از امروز گفت نه بخدا قسم و من مدت‌ها

ص: ۴۲۲

است که مشتاق ملاقات او میباشم تا اینکه الساعه جوانی بر من وارد شد که او را ندیده بودم فرمود برخیز و داخل شو پس من زیارت امام مشرف شدم در آنحال برخواست و میگفت رحمه الله و برکاته علیکم اهل البيت ذریه بعضها من بعض اشهد ان حقک لواجب کوجوب حق امیر المؤمنین و الائمه من بعده صلوات الله علیهم اجمعین و الیک انتهت الحکمه و الامامه و انک ولی الله الذی لا عذر لاحد فی الجهل به ابو هاشم میفرماید پس از اسم او سؤال کردم گفت اسم من مهجع بن الصلت بن عقبه بن سمعان بن غانم بن ام غانم و هی الاعرابیه الیمانیه صاحبه الحصاه التي ختم فیها امیر المؤمنین ع فقال ابو هاشم الجعفری بدرج الحصا مولانا یختم الحصى له الله اصفی بالدلیل و اخلصا و اعطاه آیات الامامه کلها کموسی و فلق البحر و الید و العصا و ما قمص الله النیین حجه و معجزه الا الوصیین قمصا فمن کان مرتابا بذاک فقصره من الامر ان تیلو الدلیل و یفحصا و این ام غانم غیر ام اسلم است که ترجمه او گذشت و غیر حبابه و البیه است که در محل خود بیاید

۱۴۰-ام الفتی

همسایه رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم

علامه خبیر مرحوم آخوند ملا- محمد باقر تهرانی کجوری در (خصایص) فاطمیه ص ۴۰۰ از کتاب اربعین از جابر بن عبد الله انصاری و عمار یاسر و ابو ذر غفاری روایت کرده است که روزی حضرت رسول اکرم در مسجد نشسته بود بعد از اداء نماز خفتن و اصحاب همه در گرد او انجمن بودند و سخنان حکمت آمیز و اخبار الهی را و احکام را تعلیم و تبلیغ میفرمودند که جبرئیل نازل شد عرض کرد یا رسول الله امر از جانب خداوند متعال است که علی الصباح اصحاب را جمع کن و تهیه جنک را فراهم آر و بعد از سه روز بحرب کفار از مدینه بیرون رو که خلق بسیاوی از لشکر کفار جمع شدند و اراده حرب با شما دارند و در تبوک

ص: ۴۲۳

این حرب واقع خواهد شد و این حرب را سبک مگیر و با احتیاط باش که نقصانی بسپاه تو نرسد و بزرگ لشکر کفار مکید بن عمرو نام دارد و سپاه بسیار جمع کرده و جمله کافرند شما پیش دستی کن که او مغلوب و مقهور تو خواهد شد پس رسول اکرم فرمان داد تا سپاه اسلام گرد شوند و اصحاب جمع و آراسته کردند که روز سوم روانه تبوک بجهت حرب مکید روانه شوند چون این خبر انتشار یافت در همسایگی حضرت رسول پیره زنی بود که پسری داشت بشجاعت موصوف و بتقوی معروف بود بنزد رسول خدا آمد عرض کرد یا رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم استدعاء من آنست که با سپاه اسلام روانه شوم و در جهاد نصیبی داشته باشم بنده را بهمراه خود به برید حضرت رسول اکرم فرمود که از مادرت رخصت بخواه اگر رخصت داد بیا بهمراه ما و اگر رخصت نداد در خدمت او باش و او را مرنجان پسر بنزد مادر آمد و طلب رخصت نمود مادر گفت ایفرزند مرا دل نمیآید که ترا بحرب فرستم مبادا آسیبی بتو برسد و من بیکس بمانم پسر گفت ای مادر مرا رخصت ده که از خدمت پیغمبر بجائی نمیروم مادرش گفت اگر رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم ضمانت ترا میکند رخصت میدهم آنگاه به خدمت پیغمبر شرفیاب شد و عرض کرد یا رسول الله پسر من اراده دارد که در خدمت شما در رکاب شما باشد اگر ضامن میشوی که او را باز آوری و بمن سپاری او را اذن میدهم حضرت فرمودند انشاء الله ضامنم او را باز آورم زن راضی شد و پسر را اجازه داد آن زن با دلتنک بخانه مراجعت کرد رسول خدا سفارش آن زن را باصحاب خود فرمودند و حضرت شاه ولایت را جانشین خود نمودند و روانه جنک شدند چون دو لشکر نزدیک یکدیگر رسیدند و فرود آمدند و خیمه‌ها زدند و شب را اقامت نمودند چون صبح شد هردو لشکر رو بهم آوردند و مکید که رئیس جیش کفار بود لشکر خود را بیاراست و خود در میان لشکر ایستاد و مبارز طلبید و اول کسی که از سپاه اسلام حرکت نمود آنجوان بود شخصی که از سپاه کفر که کيفر نام داشت با او جنک کرد بالاخره بجهنم واصل شد و چند نفر دیگر را آنجوان صالح بدرک فرستاد تا اینکه مکید او را شهید نمود آنگاه عمر بن الخطاب بمیدان آمد و حمله بر مکید کرد تیغ را حواله سر عمر نمود عمر سر بگردانید و روی بفرار نمود

ص: ۴۲۴

و خود را بسپاه رسانید تا اینکه گوید بعد از فتح لشکر اسلام مراجعت بمدینه نمودند چون مادر آنجوان شنید که لشکر اسلام منصور برگشته‌اند شادمان گردید و منتظر موکب همایون رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم بود چون موکب همایون آن حضرت نزدیک شد مادر جوان خود را خدمت سید ابرار رسانید و جویای حال پسر کردید حضرت رسول فرمودند ایعجوزه ما همه رفتنی هستیم و هیچکدام نمی‌مانیم پس‌ترا حق تعالی قبول کرد و بجنّت الفردوس فرستاد و بدست کفار شهید شد چون آن زن این خبر بشنید بگییاری فریاد برآورد و خود را بر زمین زد و برخواست و چون دیوانگان دست بدامن آنحضرت زد و عرض کرد دامانت را رها نسازم تا امانت مضمونه را بمن نرسانی آن حضرت را دل بسوخت و اشک از چشم مبارکش فروریخت و اصحاب همه بگریسته‌اند رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم سر بجانب آسمان نمود و بدرگاه باری استغاثه کرد که خدایا ذمه مرا از ضمان این زن خلاص بفرما و سر بسجده نهاد در حال خداوند متعال آن جوان را زنده نمود مثل حال اولی در حالیکه بر اسبی سوار بود که فرشتگان عنان اسبش را گرفته بودند بخدمت پیغمبر حاضرش ساخته‌اند چون آن جوان چشمش بر رسولخدا افتاد خود را از اسب بزیر افکند و سجده شکر بجا آورد و قدمهای رسولخدا را بوسه داد آن زن همینکه چشمش بجوانش افتاد مسرور گردید عرض کرد یا رسول الله بر من به بخش که شما میدانید داغ فرزند چگونه است پس حضرت رسول بانجوان فرمودند که احوالات خود را بیان بنما آن جوان عرض کرد یا رسول الله همینکه از پشت زین افتادم مرا بجنّت الفردوس بردند و صد هزار حور و غلمان زیارت من آمدند که ناگاه امر شد بار دیگر بدنیا برگردم فرمودند پیغمبر در انتظار توست و مادرت دست از دامان رسولخدا برنمیدارد فی الحال مرا نزد شما حاضر کردند آنگاه روی بمادر کرد و گفت ای‌مادر چرا این کار کردی و مرا از لذت بازداشتی من این جهان را نمی‌خواهم این بگفت و در پای پیغمبر افتاد که دعا کن تا بمقام خود بازگردم حضرت دعا فرمود فی الحال جان تسلیم کرد پیره‌زن بی‌تاب شد عرض کرد یا رسول الله التماس می‌کنم که دعا بفرمائی خداوند متعال مرا بفرزندم ملحق بفرماید

و در این

ص: ۴۲۵

ساعت مرا قبض روح فرماید که فراق پسر خود را نمی‌توانم به‌بینم این وقت حضرت دعا فرمودند پیره‌زن جان تسلیم کرد حضرت امر بتجهیز آئین فرمود و او را در قبرستان بقیع دفن کردند.

۱۴۱-ام الفتی الکوفیه

در مجمع البحرین در (لغه) حجج میفرماید زندان حجاج بن یوسف محوطه‌ای بود در بیابان که سقف از برای او نبود و هرگاه زندانیان میخواستند بطرف دیوار آن زندان از حرارت آفتاب پناه به‌برند زندان‌بانان با سنگ آنها را دور میکردند و مانع میشدند و آرد جو را با نمک و خاکستر مخلوط میکردند و با آنها اطعام مینمودند از این جهت هرکس در آن زندان چند روزی توقف میگرد از حرارت آفتاب و خوردن چنین غذائی صورت او سیاه میشد مانند غلامان زنجی جوانیرا آوردند حبس کردند بعد از چند روز مادرش بتفحص فرزند آمد و چندان عجز و الحاح کرد و گریه و ناله نمود و درخواست کرد که بگذارند پسرش را ملاقات بنماید بالاخره پسرش را بنزد او آوردند نگاهی بصورت پسر کرده و دید آن رخساره زیبا قیرگون گردیده گفت این پسر من نیست آنجوان گفت ای‌مادر من فرزند تو هستم و تو فلان دختر فلان هستی مادر چون این بشنید نعره‌ای زد و بیهوش بروی زمین افتاد چون خواسته‌اند او را بیهوش آورند دیدند از دنیا رفته) و حقیر ترجمه حجاج بن یوسف ثقفی را مفصلاً در ج ۴ (الکلمة التامه) ایراد کرده‌ام

۱۴۲-ام فروه

والده ماجده حضرت امام جعفر صادق ع

در جلد ۳ گذشت

۱۴۳- ام فروه الانصاریه

(۱) سلمان فارسی رضی الله عنه میفرماید زنی از انصار که او را ام فروه می‌گفته اند چندانکه در استطاعت او بود مردمرا از بیعت با ابی بکر باز میداشت و بآنها میفرمود بیعت کنید با علی بن ابی طالب که او امیر المؤمنین و امام المتقین است این خبر بابو بکر رسیده فرمان داد تا او را حاضرش کردند چون ام فروه در محضر ابو بکر حاضر شد ابو بکر او را عتاب کرد و گفت این چه ناستوده کاری است که از تو سر میزند که مردم را بر من می‌شورانی و بیعت با من را باطل می‌شماری از این کار توبه کن ام فروه گفت گناهی نکردم تا توبه بنمایم ابو بکر گفت وای بر تو می‌خواهی شق عصای مسلمین بنمائی و تفرقه در میان آنها اندازی کدام گناه از این بزرگتر باشد تو مگر در امامت من چه می‌گوئی ام فروه گفت تو امام نیستی قوم بامامت و خلافت تو راضی شدند و ترا گرامی دارند و خلافت مختص آن کس باشد که از جانب خدا و رسول منصوب باشد و بر او روا نیست ظلم و جور و عالم است بر آنچه حادث میشود از مشرق تا مغرب و محیط است بجمع علوم و خیر و شریکه در عالم است و هرگاه در آفتاب بایستد سایه برای او نیست و جائز نیست امامت برای کسیکه سالها بت پرستیده و بخدای تعالی کافر بوده سپس مسلمانی گرفته اکنون ای پسر ابو قحافه بگو بدانم تو کدام یک از این دو فرقه هستی ابو بکر گفت من از ائمه‌ای هستم که اختیار کرده است آنها را خدا برای بندگانش ام فروه فرمود دروغ می‌گوئی و بر خدای تعالی دروغ بستی اگر تو از آن جماعت بودی حضرت باری تعالی در کتاب خود یادی از تو می‌نمود چنانکه دیگری را ذکر فرموده (و قال وَ جَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَ كَانُوا بآيَاتِنَا يُوْفُونَ) ای پسر ابو قحافه وای بر تو اگر تو امام بر حقی بمن خبر بده از اسمهای آسمان‌های هفت گانه ابو بکر

۱- علامه مجلسی در جلد ۹ بحار در باب استجابة دعائه در احیاً موتی ص ۵۵۶ از طبع کمپانی نقلا از خرایج از سلیمان اعمش

ص: ۴۲۷

در بحر حیرت فرورفته و از فصاحت و بلاغت و جرأت ام فروه اندازه‌ها گرفت پس از لختی سربرآورد گفت اسمهای آسمان‌ها در نزد کسی باشد که او را خلق کرده است.

ام فروه فرمود دروغ میگوئی منکه زنی بیش نیستم بآن‌ها عالم هستم اگر سزاوار بود من ترا تعلیم میدادم ابو بکر با کمال خشونت گفت ای دشمن خدا البته باید یکی یکی اسماء آسمان‌ها را برای من بگوئی و اگر نه ترا بقتل میرسانم ام فروه فرمود ای پسر ابو قحافه مرا بقتل تهدید میکنی بخدا باک ندارم که قتل من در دست توئی جاری بشود و لیکن من ترا خیر میدهم دانسته باش که آسمان دنیا ایلول روم بعون سوم سحوقون چهارم ذیلول پنجم ماین ششم ماجیر هفتم ایوث ابو بکر و حاضرین از دانش و بلاغت ام فروه تعجبها کردند و در کار او متحیر ماندند ابو بکر گفت ای ام فروه چه گو در حق علی ابن ابی طالب (قالت و ما عسی ان اقول فی امام الائمه و وصی الاوصیاء من اشرق بنوره الارض و السماء و من لا یتم التوحید الا بحقیقه معرفته و لکنک نکثت و استبدلت و بت دنیک بدنیاک)

گفت من چه بگویم در حق کسیکه امام ائمه دین و سید الوصیین است که بنور او آسمان‌ها و زمین‌ها روشن است و خداپرست و موحد نمیشود مگر آنکه معرفت بولایت و امامت او داشته باشد و او را بنورانیت شناخته باشد ای پسر ابو قحافه تو بیعت او را شکستی که در روز غدیر با او بیعت کردی و دین خود را بدنیای دنیه فروختی ابو بکر گفت این زن مرتد شده است باید او را بقتل رسانید و بهر وسیله بود ام فروه را شهید کردند چون دیدند وجود او برای خلافت آنها بسیار خطرناک است اینوقت امیر المؤمنین در وادی القری در بستان خود مشغول بود چون مراجعت بمدینه نمود و شنید که ام فروه را شهید کردند بر سر قبر ام فروه آمد دید چهار مرغ سفید که منقارهای سرخ دارند و در منقار هریک از آنها حبه اناری میباشد و در اطراف قبر ام فروه دور میزنند چون نظر آن مرغان بر امیر المؤمنین افتاد بنا کردند پرهای خود را بر هم زدند و صدا کردند و حضرت بنا کرد با آنها تکلم کردن و در آخر کلام خود فرمود

ص: ۴۲۸

افعل انشاء الله كان آن مرغان درخواست زنده کردن ام فروه را نمودند حضرت در جواب گفت انشاء الله او را زنده می‌کنم باذن خدا سپس دست‌ها بجانب آسمان بلند کرد و عرض کرد.

(یا محی النفوس بعد الموت و منشئ العظام الدارسات احی لنا ام فروه و اجعلها عبرة لمن عصاك)

یعنی ای زنده‌کننده مردمان بعد از مرگ تو آن خدائی هستی که استخوانهای پوسیده را زنده می‌فرمائی ام فروه را زنده بفرما و او را عبرت قرار بده برای کسانی که ترا نافرمانی میکنند در حال ام فروه زنده گردید و چادری از استبرق سبز بر خود پیچیده بود عرض کرد ای مولای من پسر ابو قحافه اراده کرده بود که نور خدا را خاموش کند کند و ذات باری تعالی ابا دارد که این نور خاموش شود بلکه هرساعت ضیاء و روشنی او افزوده گردد این خبر بابو بکر و عمر رسید در تعجب و حیرت فرو ماندند سلمان بایشان فرمود مولای من اگر خدا را بخواند که برای او زنده کند خلق اولین و آخرین را هرینه زنده خواهد کرد اینوقت امیر المؤمنین ام فروه را بشوهرش رد کرد و دو پسر خدا باو روزی نمود و زندگانی کرد تا ششماه بعد از شهادت امیر المومنین علیه السلام سپس وفات کرد

۱۴۴-ام الفضل

زوجه عباس بن عبد المطلب است اسم او لبابه است ولی بکینه مشهور است از بانوان نامی روزگار بوده عسقلانی در اصابه گفته که ام الفضل اول زنی بود که بعد از خدیجه ایمان برسول خدا آورد و رسول خدا فرمود الاخوان الاربع مومنات ام الفضل و میمونه و اسماء و سلمی و رسول خدا زیارت او میرفت در خانه او و در منزل او خواب قیلوله مینمود و ام الفضل در خلافت عثمان قبل از شوهرش عباس بن عبد المطلب از دار دنیا رفت و شش پسر از عباس آورد و کانت من المنجبات یعنی از بانوان نجیبه بود

ص: ۴۲۹

شیخ طوسی او را از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم شمرده و پسران او اول فضل بود که مکنت باو گردید دوم فثم ۳ معبد ۴ عبد الرحمن و پنجم عبید الله ششم عبد الله و عبد الله بن یزید هلالی در این باب گفته

ما ولدت نجیة من نجل بجیل نعلمه و سهل
 کسته من بطن ام الفضل اکرم بها من کهله و کهل
 عم النبی المصطفی ذی الفضل و خاتم الرسول و خیر الرسل
 و بعضی ام الفضل را خواهر مادری اسماء میدانند و گویند پدرش حارث بن خزیمه الهلالیه از بنی هلال بن عامر بن صعصعه است ولی استیعاب این چهار خواهر را از یک پدر و مادر داند و الله العالم

اما پسر بزرگش فضل صاحب فضل و دانش و از خواص اصحاب امیر المؤمنین در فتح مکه و در غزوه حنین با رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم بود و از کسانی بود که فرار نکرد و در حجه الوداع ردیف رسول خدا بود و کان من اجمل الناس فی عصره و با امیر المؤمنین ع در غسل پیغمبر شرکت داشت در حالیکه چشمهای او را بسته بودند و در قبر پیغمبر داخل گردید خلاصه از موالیان آل پیغمبر بود در سنه سیزده یا پانزده یا هیجده برحمت حق پیوست قثم علی و زن سرد پسر دوم ام الفضل در جود و کرم مشهور بود ابو الفرج در اغانی اقاویص بسیار راجع بجود و کرم او نقل میفرماید و قثم از کسانی بود که شبیه برسول خدا بود و عامل امیر المؤمنین ع بود در مکه و حضرت نامه‌ای باو مینویسد که از آن جلالت قدر قثم معلوم میشود چنانچه در نهج البلاغه است

بالاخره برای جهاد بسمرقند میروند و در آنجا شهیدا از دنیا میروند بعد از شهادت امیر المؤمنین ع

و پسر ۳ ام الفضل معبد در خلافت عثمان سنه ۳۵ در افریقیه بشهادت رسید و در کتب رجال عنوانی از ایشان مذکور نیست و لکن در کتبیکه برای ترجمه اصحاب مختص است مثل استیعاب و اصابه و اسد الغابه او را ذکر کرده‌اند و پسر چهارم ام الفضل عبد الرحمن لم نقف علی ترجمته له و پسر پنجم او عبید الله میباشد که در کتب رجال

ص: ۴۳۰

تضعیف او کرده‌اند و ملحق شدن او بمعویه بعد از شهادت امیر المؤمنین مشهور است و پسر ششم او عبد الله بن عباس حبر الامه و فقیه بنی هاشم عظمت و بزرگواری و فضل و دانش و اخلاص او نسبت بشاه ولایت اظهر از آن است که ذکر بشود و چند روایت در رجال کشی متضمن قدح او است همه آنها ضعیف و قابل محاملی است در خلاصه علامه میفرماید کان محبا لعلی و تلمیذه حاله فی الجلاله و الاخلاص لامیر المؤمنین اشهر من ان یخفی مات بالطائف بالجمله مجلسی در جلد ثانی حیوة القلوب در غزوه بدر از ابو رافع روایت کند که من غلام عباس بن عبد المطلب بودم و اسلام در خانه ما شایع شده بود و من مسلمان شده بودم و ام الفضل زن عباس بن عبد المطلب مسلمان بود کما اینکه عباس هم مسلمان بود و از قوم خود میترسید و اظهار اسلام نمیکرد و اسلام خود را پنهان می‌داشت زیرا که مال بسیار در نزد مردم داشت تا اینکه میگوید چون خبر فتح غزوه بدر بمکه رسید ابو لهب آن را تصدیق نمی‌کرد تا اینکه ابو سفیان بن حارث بن عبد المطلب آمد ابو لهب گفت ای پسر برادر بیا که خبر صدق در نزد تو است ابو سفیان گفت هیچ نشد مگر آنکه بر خوردیم با لشکر محمد و تا رسیدند ما شکست خوردیم و گریختیم و لشکر محمد کشته‌اند و اسیر کردند و هرچه خواسته‌اند بما وارد کردند و با این حال من ملامت نمیکنم قوم خود مرا زیرا که من مردان سفیدپوش دیدم که بر اسبان ابلق سوار بودند در میان آسمان و زمین که هیچکس برابر ایشان نمیتوانست ایستاد ابو رافع گفت من در این وقت گفتم اینها ملائکه باشند ابو لهب چون این بشنید سیلی سختی بصورت من بزد و مرا گرفت و بر زمین کوبید و خواست مرا بزند ناگاه ام فضل برخاست و ستون خیمه را گرفت و چنان بر فرق ابو لهب زد که سرش شکافته شد و خون بصورتش جاری گردید و ام الفضل گفت آقای او حاضر نیست تو او را ضعیف می‌شماری ابو لهب با تمام ذلت و خاری بسوی خانه مراجعت کرد و خداوند مرض عدسه را بر او مسلط کرد تا بجهنم واصل شد

و شیخ مفید در ارشاد حدیث کند که ام الفضل زوجه عباس بن عبد المطلب گوید من حسین را پرستاری میکردم روزی او را آوردم و در کنار رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم نهادم آن

ص: ۴۳۱

حضرت بچشم عنایت بمن نظری فرمود و سخت بگریست عرض کردم یا رسول الله بابتی انت و امی این گریه برای چیست فرمود جبرئیل بر من نازل گردید و مرا آگهی داد گه امت من این فرزند مرا بکشند و از آن موضع که کشته میشود پاره‌ای از خاک سرخ برای من آورد

و ابن حجر در اصابه رؤیائی که بام ایمن منسوب است بام الفضل نسبت داده است و ممکن است که هر دو این خواب را دیده باشند و صورت خواب در ترجمه ام ایمن گذشت

۱۴۵ ام الفضائل [الاصفهانیه]

علویه هاشمیه اصفهانیه من معاصرینا در حقیقت ام الفضائل است برحسب نقل علامه نسابه شهاب الدین آقا نجفی نزیل قم که فرمود بمنزل ما تشریف آوردند و من از او اجازه گرفتم و اجازه باو دادم سپس بیان کرد که مسائلی عنوان کرد که دلالت بر غزات علم او داشت و بیشتر تحصیلات این بانو در نزد علامه فقیه آقای میر سید علی اصفهانی نجف آبادی بود که می آمدند در منزل این مخدره و پرده میزدند و از عقب پرده برای ایشان درس میگفت یک روز خبر باقay آسید علی رسید که دختر هاشمیه علویه فوت شده ایشان آنروز را نه‌رفته‌اند بخانه علویه روز دیگر چون حاضر شدند علویه سبب نیامدن روز گذشته را سؤال نمود فرمودند چون بجهت این مصیبت که بر شما وارد شده بود نیامدم علویه گفت هرگز سزاوار نیست برای اینگونه مطالب تحصیل را تعطیل کرد و از برای ایشان تالیفات رشیه است از جمله کتاب (معاد) یا آخرین سیر بشر در ۲۰۵ صحیفه که در سنه ۱۳۵۸ هجری در تهران بطبع رسیده کتاب شیرینی است فارسی دیگر کتاب (مخزن اللثالی) فی مناقب مولی الوالی امیر المؤمنین ع که در روز جمعه سوم محرم سنه ۱۳۶۰ باتمام رسیده و در طهران در ۱۶۱ صفحه خشتی بطبع رسیده آنهم کتاب نافع است از برای محبین امیر المؤمنین ع و دیگر کتاب (سیر سلوک) در روش اولیاء و طریق سیر الی الله ایضا در تهران د

ص: ۴۳۲

صحیفه خشتی بطبع رسیده در نهم محرم الحرام باتمام رسانیده و چهل حدیث در آن کتاب نقل کرره و آنرا کاملاً شرح نموده و مطالب نافع در خلال آن ایراد کرده در ۲۵۷ صحیفه وزیری بچاپ سنگی طبع شده است و از آثار طبع این بانو اشعاری است که در اواخر مخزن اللثالی ایراد کرده ذاتیکه ننگجد بخيال من و تو شد فهم صفات او کمال من و تو ایدلکه همیشه کرد کنهش کردی ترسم که بسوزد پروبال من و تو و قصیده‌ای در آخر کتاب مخزن اللثالی در مدح مولی الموالی ایراد کرده است و آن هفتاد بیت است منها قولها تا اینکه گوید.

دی مرا فرمود شخصی مجتبی کز همه دنیا است ما را مجتبی
در شب عاشور شهر عین یک عام الف سیصد و ستین و یک
گفتم این اشعار را در مدح او تا نماید وقت مرگم شادرو
(الابیات)

و فعلاً هم مشغول تالیف است.

۱۴۶-ام قیس

بنت محصن بن حرثان اسدیه خواهر عکاشته بن محض
در مکه اسلام اختیار کرد و با رسولخدا بیعت نمود و بمدینه هجرت فرمود (رجال شیخ طوسی)
و مامقانی گفته ممکن است در عداد حسان محسوب شود

۱۴۷-ام کنیر

زوجه همام بن الحارث النخعی
علاوه بر فضل و دانشی که داشت برای او جلادتی بکمال بود در جنک قادسیه عمودی بر دست گرفته بود و از عقب سر مجاهدین اسلام بر میداشت و در میان کشتگان عبور می داد هرقتلیکه از مسلمانان بود او را

ص: ۴۳۳

آب میداد اگر رمقی برای او بجا مانده بود و از میدان حرب او را بکناری و مأمنی میرساند و جراحتهای او را می بست و هر قتلیکه از کفار رمقی در بدن داشت با آن عمود کار او را تمام میکرد (تاریخ طبری)

۱۴۸- ام الکرام [دختر امیر المؤمنین ع]

یکی از دخترهای امیر المؤمنین است از تاریخ او چیزی در دست نیست

۱۴۹- ام کلثوم صغری

بنت امیر المؤمنین

در ص ۲۹۹ این جلد گذشت

۱۵۰- ام کلثوم بنت فاطمة الزهراء سلام الله علیها

در بانوان کربلا گذشت - ایضا

۱۵۱- ام کلثوم [بنت قاسم بن محمد بن جعفر]

معروف بسیده ام کلثوم دختر قاسم بن محمد بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین علیهم السلام و جعفر بن موسی بن اسماعیل بن موسی الکاظم از بطن مشار إلیهاست و این بانو از زاهدات و عابدات بشمار میرفته مرقد مطهر او در قاهره مصر در نزدیکی خندق در مقابر قریش است (خطط مقریزی)

۱۵۲- ام کلثوم بنت الامام زین العابدین

او را داود بن الحسن بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام تزویج کرد و از او دو پسر عبد الله و سلیمان و دو دختر بنام ملیکه و حماده از او متولد گردید و این همان داود است که منصور دوانیقی او را حبس کرده بود و بدعای مادرش خلاص شد قصه ام داود گذشت.

ص: ۴۳۴

۱۵۳-ام کلثوم بنت رسول الله (ص)

در جلد ثانی گذشت

۱۵۴ام کلثوم

دختر عبد الله بن جعفر

در بانوان دشت کربلا از این پیش گذشت

۱۵۵ام کلثوم

دختر فضل بن عباس بن عبد المطلب

زوجه امام حسن مجتبی علیه السلام است و مشهور بین مورخین این است که امام حسن ع را سیصد زن که هریک از زوجات آنحضرت بودند با پای برهنه از قفای جنازه‌اش میرفته‌اند ولی بیشتر آن زنان بنام و نشان معلوم نیستند و در کتاب‌های تواریخ ضبط نشده که چند تن حره و چند تن کنیز بودند بعضی هفت تن را ام ولد شمردند و در این سیصد زن نه نفر صاحب فرزند شدند باختلاف مورخین و اولاد امام حسن ع را بیست پسر و یازده دختر بشمار گرفته‌اند و نام دخترانرا چنین ضبط کردند ام الحسین فاطمه کبری فاطمه صغری سکینه ام الخیر ام سلمه ام عبد الرحمن ام عبد الله رمله رقیه و حال بیشتر این جماعت مجهول مانده و کسی در قلم نیاورده و هر یک معروف باشند و خبری از آنها بجا مانده باشد در محل خود مذکور خواهد شد و از دختران امام حسن چهار تن بیشتر بخانه شوهر نرفته‌اند و نسل امام حسن فقط از زید و حسن مثنی و فاطمه بانوی حرم امام زین العابدین ع باقی ماند چون از پسران آن حضرت غیر حسین اثرم و عمر و زید و حسن نسلی نماند و نسل حسین اثرم و عمر نیز منقرض گردید و از دختران نیز فاطمه کبری نسل آورد از امام زین العابدین بنابراین سادات حسنی منتهی بالاخره بفاطمه کبری از طرف مادر و زید و حسن مثنی از طرف پدر خواهد بود

ص: ۴۳۵

۱۵۶-ام کلثوم

مادر ابو ایوب انصاری

ابن شهر آشوب از سلمان روایت کند که چون حضرت رسول وارد مدینه گردید مردم بمهار ناقه آن حضرت چسبیدند حضرت فرمود بگذارید ناقه را که او ماموره است و بدر خانه هر که میخوابد من آنجا نزول مینمایم و چون ناقه بدر خانه ابو ایوب خوابید ابو ایوب مادر خود را ندا کرد که ای مادر در را بگشا که آمد سید بشر و گرامی ترین ربیعه و مضر محمد مصطفی و رسول مجتبی و مادر او نابینا بود چون در را گشود و بیرون آمد و گفت وا حسرتاه چه بودی اگر من دیده میداشتم و روی سید خود را میدیدم اینوقت حضرت دست مبارک خود را بروی مادر ابو ایوب کشید در حال بینا کردید و این اول معجزه بود که از آن حضرت در مدینه بظهور پیوست.

۱۵۷ ام کلثوم [دختر محمد بن عثمان عمری]

بنت ابی جعفر محمد بن عثمان بن سعید العمری که دومی از نواب خاص امام زمان است و این ام کلثوم جدّه ابی نصر هبه الله بن محمد الکتائب است و این زن بسیار فاضله جلیله میباشد عده روایاتی از پدرش نقل میکند و دخترش مادر ابی نصر مذکور است که از او روایت دارد شیخ طوسی در کتاب غیبت عده‌ای از روایات او را نقل میفرماید بالجمله این ام کلثوم از زنان مجلله نامی روزگار است در فضل و علم و دانش و زهد و عبادت و تقوی گوی سبقت از زنان عصر خود ر بوده.

شیخ طوسی در کتاب غیبت روایت میکند که مخدره جلیله ام کلثوم بنت ابی جعفر العمری فرمود که شلمغانی بسیار صاحب شان و منزلت بود در نزد بنی بسطام و وجه این منزلت این بود که شیخ جلیل ابو القاسم حسین بن روح مدتی او را نائب

ص: ۴۳۶

خود قرار داده بود چون شلمغانی (۱) مرتد شد (بتفصیلیکه حقیر آنرا در تاریخ سامرا ایراد کرده‌ام هر کفر و غلویرا و الحادیرا بمردم تزریق میکرد و میگفت ابو القاسم بن روح رضی الله عنه از او بیزاری جست و فرمان داد که مردم از او بیزاری بجویند و نزدیک او نروند قبیله بنی بسطام این خبر بشلمغانی بردند برای تخدیع آنها گفت میدانید که حسین بن روح چرا مرا از خود دور کرده است و شما را منع نموده از مراوده با من گفته‌اند نمیدانیم شلمغانی گفت برای اینکه من کشف سر نمودم و سری که نباید آنرا افشا بنمایم افشا کردم از اینجهت مستحق تبعید شدم چون کتمان سر امری است عظیم نمیتواند کسی آنرا تحمل نماید مگر ملک مقربی یا نبی مرسل یا مؤمنی که خدا قلب او را بایمان امتحان کرده باشد بنی بسطام این حیلها را از شلمغانی باور کردند فلذا بر اعتقاد آنها افزوده گردید و فرمایش حسین بن روح را واقعی نگذاردند با اینکه نوشت برای بنی بسطام که شلمغانی ملعون است و بر شما واجب است که از او براءت جوئید و از هرکس که متابعت او را کرده بنی بسطام مکتوب را بردند در نزد شلمغانی قرائت کردند آن خیال مکار گفت این مکتوب یک باطن بسیار عظیمی دارد برای اینکه لعنت بمعنی دوری است و معنی قول او لعنه الله ای باعده الله عن العذاب و النار و من الان منزلت خود را شناختم پس صورت روی خاک نهاده و پیشانی بر زمین سائیده و سخت بگریست و گفت بر شما باد بکتمان سر و صاحب ترجمه ام کلثوم میفرماید من حسین بن روح را خبر دادم که من بر مادر جعفر بن بسطام وارد شدم در حال از پیش پای من برخاست مرا اکرام فوق العاده نمود حتی آنکه افتاد روی پاهای من و آنرا همی بوسه میداد من او را از این کار منع کردم و از خود او را دفع دادم گفت ای سیده من همانا ابو جعفر شلمغانی سری بما سپرده است و از ما عهد و میثاق گرفته که آنرا فاش نکنیم که اگر اشاعه دادیم معاقب خواهیم شد ام کلثوم میفرماید من گفتم آن سر کدام است بمن

۱- بفتح الشین و سکون اللام و فتح المیم و الغین المعجمه و الالف و النون ناحیه من نواحی واسط التي بناها الحجاج ينسب اليها ابو جعفر محمد بن علي شلمغانی المعروف بابن العزا قر بفتح العين المهله و الزاء المعجمه و بعد الالف قاف مکسوره ثم راه مهمله

ص: ۴۳۷

بگو گفت میترسم اظهار کنم و دچار عقوبت شوم او را گفتم من با تو عهد مینمایم و موأثیق محکم میکنم که در نزد احدی اظهار نکنم با او میثاق محکم کردم و در قلب خود شیخ ابو القاسم بن روح را استثنا کردم اینوقت گفت شیخ ابو جعفر شلمغانی بما چنین گفته که روح رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم منتقل بر پدرت ابو جعفر محمد بن عثمان گردیده و روح امیر المؤمنین ع منتقل بابی القاسم حسین بن روح گردیده و روح فاطمه زهرا منتقل بشما گردیده اکنون چگونه من ترا تعظیم و تجلیل نمایم ام کلثوم میفرماید من گفتم ساکت باش و دیگر چنین سخنان مگو این عقیده کفر است و همه کذب و افتراست گفت الله که این راز را افشا بنمائی که اگر چنین کنی عذاب بر من نازل خواهد شد و شما اگر مرا وادار نمیکردی البته اظهار نمیکردم ام کلثوم میفرماید بقهر از نزد او بیرون آمدم و بر شیخ ابو القاسم حسین بن روح وارد شدم و قصه را شرح دادم و حسین بن روح بقول من اعتماد تمام داشت چون این کلمات از من شنید فرمود به پرهیز از اینکه دیگر در خانه بنی بسطام قدم بگذاری یا احدی از ایشان را ملاقات بنمائی یا اگر مکتوبی برای تو نوشته‌اند مکتوب ایشان را جواب بگوئی یا اگر صحبتی کردند کلمه‌ای از آنها قبول بنمائی بر تو واجب است که بکلی از این ملاحظه دوری بنمائی این ملعون شلمغانی این الحاد و کفریات را در کله بنی بسطام تزریق کرده تا آنکه جائز باشد از برای اینکه بگوید خدا در من حلول کرده چنانچه نصاری در حق مسیح گفته‌اند ام کلثوم میفرماید من بکلی از بنی بسطام مفارقت کردم و یک باره ترک آنها گفتم پس شیخ ابو القاسم بن روح بر همه شیعیان نوشت و جوب لعن او را و نیز توقیعی از حضرت حجت عجل الله فرجه بیرون آمد مشتمل بر لعن شلمغانی

و شیخ طوسی در کتاب غیبت از همین مخدره ام کلثوم حدیث کند که در بعضی از اوقات اموالی از قم و نواحی قم برای ابو جعفر محمد بن عثمان العمری حمل نمودند چرن آن و کیل به بغداد رسید و اموال را تسلیم داد و قصد مراجعت نمود ابو جعفر فرمود یک چیز دیگر باقی مانده که آنرا تسلیم ندادی عرض کرد یا سیدی چیزی در دست من باقی نمانده آنچه بود تسلیم دادم ابو جعفر فرمود چنین نیست بلکه چیزی

ص: ۴۳۸

باقی مانده است بر گرد اسباب خود تفتیش کن برگشت چیزی نیافت مراجعت کرد ابو جعفر فرمودند آن دو جامه سردانی که فلان پسر فلان بشما داد که بیاوری اکنون کجا است آن مرد متذکر شد عرض کرد یا سیدی راست فرمودی ولی فعلا در خاطر من نیست که آنرا کجا سپرده‌ام آن مرد برگشت و چندانکه متاع خود را تفتیش کرد چیزی نیافت از همراهان خود هرچه فحوص کرد چیزی نفهمید برگشت قصه را باز گفت ابو جعفر فرمود برو در نزد آن پنبه‌فروش که دو عدل پنبه از برای او برسم تجارت آورده فلان عدل را باز کن دو جامه در وسط او میباشد آن مرد آمد بهمان علامت دو جامه را از میان بار پنبه بیرون آورد و بخدمت ابو جعفر آمده تسلیم داد و عرض کرد یا سیدی من این دو جامه را در میان عدل گذاشتم تا محفوظتر باشد بعد آن را فراموش کردم پس از آن آنمرد این کرامت باهره را در هر جا نقل میکرد که آن بزرگوار او را خبر داد بچیزیکه آنرا ندانسته بود.

۱۵۸-ام لقمان

دختر عقیل بن ابی طالب

این زن در مدینه بود چون خبر قتل حضرت سید الشهداء علیه السلام بمدینه رسید ام لقمان با خواهرانش ام هانی و اسماء و رمله و زینب از منازل خود بیرون دویدند و زارزار بگریسته‌اند و اشعار ذیل را ام لقمان بسرود
 ما ذا تقولون اذ قال النبی لکم ما ذا فعلتم و انتم آخر الامم
 بعترتی و باهلی بعد مغتقدی منهم اساری و منهم ضرجو بدم

۱۵۹ ام لیلی [مادر علی بن الحسین]

در بانوان دشت کربلا ترجمه او گذشت

۱۶۰-ام محمد

دختر محمد بن جعفر الطیار

حدیث رد شمس را برای امیر المؤمنین علیه السلام از جده خود اسماء بنت عمیس نقل میکند چنانچه صدوق در مشیخه من لا یحضره الفقیه او را ذکر کرده

ص: ۴۳۹

۱۶۱-ام محمد

بانوی حرم امام موسی کاظم علیه السلام در اعیان الشیعه در ترجمه اسحق بن جعفر بن محمد علیهما السلام حکایتی از این مخدره نقل میکند که دلالت بر فضل او مینماید و الظاهر ام احمد است که از پیش گذشت

۱۶۲ ام محمد

بانویی صالحه عابده از مردم کیلان شیخ علی اکبر نهاوندی معاصر در (معدن الجواهر) نقل کرده که در کیلان خشک سالی شد مردم باستسقا بیرون رفته‌اند و باران نیامده همه مردم بدر خانه ام محمد رفته‌اند که از زنان صالحه بود و دعای باران مسئلت نمودند ام محمد از خانه بیرون آمد و جلو در خانه خود را جاروب زد و خاک و خاشاک آن را پاک ساخته و رو با آسمان نموده عرض کرد بارخدایا من جاروب نمودم تو آب پاشی بنما سپس طولی نکشید که از برکت دعای او چندان باران آمد که مردم سیراب شدند.

۱۶۳ ام مسلم المجاشعی

این زن از اهل مداین است پسری آورد که با حذیفه یمانی در مداین کمال آشنائیرا بهم رسانیده بود و در آن وقت حذیفه از جانب عثمان والی مداین بود چون عثمان کشته شد حذیفه در مداین بود حضرت ع امیر نامه باو نوشت که برای او از مردم مداین بیعت بگیرد حذیفه بر منبر برآمد و چندانکه توانست از فضائل امیر المؤمنین ع تذکره کرد و در خلال بیانات خود گفت الحمد لله که احياء حق شد و اماته باطل گردید و حق و عدل ظاهر گشت و جور و ظلم برکنار افتاد ایها الناس انما ولیکم الله و رسوله و امیر المؤمنین حقا حقا پس فرمان امیر المؤمنین را بر ایشان قرائت کرد

ص: ۴۴۰

در آنحال همین مسلم مجاشعی که جوانی بود از اولاد انصار در حالیکه شمشیر حمایل کرده فریاد برآورد ایها الامیر انا سمعناک تقول انما ولیکم الله ورسوله و امیر المؤمنین حقا حقا تعریض مینمائی بر این کلام خود بر خلفای سابق مگر ایشان امراء مؤمنین بر حق نبودند خدا ترا رحمت کند امر را بر ما کتمان منما زیرا که تو از کسانی هستی که مشاهده امر نمودی و حاضر بودی و ما مقلدین شما هستیم آنچه واقع امر است بر گردن شما است و ما خدا را بر شما شاهد میگیریم در آنچه آوردید از نصیحت برای امت از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم پس حدیفه آن جوان را بخانه برد و قصه روز غدیر و داستان صحیفه نوشتن منافقین و عقبه هرشی که خواستند شتر رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم رم بدهند و مشاجرات روز سقیفه و سائر مصائبی که بر سر اهل بیت آوردند همه را برای آن جوان نقل کرد تا اینکه جوان انصاری گفت بخدا قسم از روی حق و صدق که من مبغضم و برائت و بیزاری میجویم از این جماعت و همیشه دوست امیر المؤمنین خواهم بود و با دشمن او دشمنم و اینک ملحق بامیر المؤمنین علیه السلام خواهم شد و امیدوارم که در رکاب او شهید شوم پس وداع نمود حدیفه را و متوجه عراق گردید و ملحق بامیر المؤمنین شد و در بصره در جنک جمل هنگامیکه هردو صف رده کشیدند امیر المؤمنین فرمود کیست از شما که این قرآن را در مقابل این قوم به برد و ایشان را بکلام الهی دعوت بنماید همین مسلم مجاشعی که تازه خط عارضش دمیده بود از جا برخاست عرض کرد یا امیر المؤمنین حاضرم حضرت فرمود اگر بروی هردو دست تو را قطع میکنند عرض کرد در راه خداوند متعال سهل است تا سه مرتبه حضرت ندا کرد و هر سه مرتبه اینجوان سبقت در اجابت گرفت این وقت بسوی میدان رهسپار شد.

در حالیکه قرآن بر سر دست او بود فریاد زد ایجماعت شاه ولایت شما را بمضمون این کلام الهی دعوت مینماید ظالمی ضربتی بدست راست آن جوان زد که دست او قطع شد و قرآن بروی زمین افتاد آن جوان قرآن را بدست چپ گرفت او را قطع کردند با دو بازوی بریده قرآن را بسینه خود چسپانید زخم دیگر بر او زدند و او را از

ص: ۴۴۱

پای در آوردند این وقت مادرش ام مسلم مجاشعی در کنار میدان ایستاده بود چون فرزند دل‌بند خود را دید که کشته و در خون آغشته گردید این ابیات بگفت

یا رب ان مسلما اتاهم بمحکم التنزیل اذ دعاهم
یتلو کتاب الله لا یخشاهم فرملوه رملت لحاهم
وامه قائمه تراهم یا تمرون الغی لا ینهاهم

یعنی پروردگارا همانا فرزند من مسلم بسوی لشکر عایشه رفت با قرآن و آنها را بکتاب خدا دعوت کرد و آیات الهی بر آنها قرائت نمود ولی بر آنها تاثیر نکرد و از خدای نه ترسیدند فرزند مرا کشته‌اند و بخون آغشته‌اند خدا کیفر کردار آنها را در کنار آنها بگذارد که عایشه که خود را مادر مؤمنین میدانند عوض اینکه آنها را از ضلالت و گمراهی نهی کند آنها را بقتل مؤمنین فرمان میدهد

۱۵۳-ام معبد

نامش عاتکه ولی بکنیه مشهوره است دختر خالد الخزاعیه خواهر حبیب بن خالد است.

در اصابه و استیعاب و اسد الغابه در باب الکنی گویند هنگامیکه رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم بجانب مدینه هجرت فرمودند با ابو بکر و عبد الله بن اریقظ اتفاقا عبور آنها بخیمه ام معبد افتاد چون بخیمه رسیدند از او طعامی طلب نمودند از گوشت یا خرما که از ایشان ابتیاع نمایند چیزی نیافته‌اند و ام معبد بانوئی بود فصیح اللسان ملیح البیان قوی الجنان مهمان‌نواز بآب و طعام صادرین و واردین را توشه می‌بخشید اتفاقا هنگام ورود رسول خدا چیزی در خیمه او یافت نمیشد مگر گوسفند لاغریکه از گله بازمانده و او را بطناب خیمه بسته بودند از شدت ضعف و ناتوانی حضرت فرمود یا ام معبد اجازه میدهی که این گوسفند را بدوشیم عرض کرد پدر و مادرم فدای شما باد این گوسفند از ضعف و لاغری و ناتوانی از گله بازمانده شیر اصلا ندارد حضرت فرمود باکی نیست

ص: ۴۴۲

ام معبد گفت اگر شیر دارد بدوش حضرت بنزد آن گوسفند آمد دست بر پشت او گذاشت فربه شد دست بر پستان او کشید پر از شیر گردید و چندان شیر بداد که همه ظروف ام معبد سرشار از شیر گردید حضرت از آنجا حرکت نمود بجانب مدینه چون شوهر ام معبد از صحرا آمد و بزهای لاغری که داشت بطرف خیمه می‌آورد چون برسید و کثرت آن شیرها بدید سؤال نمود ام معبد قصه را بازگفت شوهرش گفت آن مرد را برای من وصف کن ام معبد گفت

رایت رجلا ظاهر الوضائه (۱) ابلج الوجه حسن الخلق لم تعبہ ثجله و لم تزربه صعلة و سیم قسیم فی عینہ دعج و فی اشفاره عطف و فی عنقه سطع و فی صوته صحل و فی لحيه كثانه ارج اقرن ان صمت فعليه الوقار و ان تکلم سما و علاه المهاء اجمل الناس و ابهاه من بعيد و احسنه و اجمله من قريب حلو المنطق فصلا لا نزر و لا هذر كان منطقه خرزات منظم يتحدرن ربه لا بائن من طول و لا تقتمه عين من قصر غض بين غضين فهو انظر الثلاثه منظرا و احسنهم قدرا له رفقاء يحفون به ان قال انصتوا لقوله و ان امر تبادروا الی امره محفود محشود لا عابس و لا مفند

حاصل ترجمه این کلمات رشیکه این است که ام معبد فرمود مردی را نگران شدم با صورتی نورانی و درخشنده که ماه شب چهارده از جبین او اکتساب نور نماید و لاله احمر از خدریانش سر خجالت فروهشته و انکک لعلی خلق عظیم اخبار از حسن

۱- بلج ای اشرق یعنی روشنائی می‌بخشید (ثجله) علی وزن تمره برآمدگی شکم (صعلة) رقیق الراس یعنی سر او میل بیاریکی و کوچکی نداشت (و سیم قسیم) کلاهما بمعنی الجمیل (دعج) شدة السواد (صحل) فیه بحة کاد ان تكون ان لا سمع لخلوه عن الحده یعنی چندان نرم و هموار و آهسته تکلم میکرد که نزدیک بود (ازج) تقویس الحاجب یعنی کمان‌ابرو (اقرن) پیوسته (کثانه) محاسن انبوه شنیده نشود (سما) ای ارتفع (نزر) ای الح علیه فی السؤل استعجله یعنی در کلام شمرده و با تانی تکلم میکرد عجز در صحبت نبود (و لا- هذر) هذر ای فی کلامه خلط و تکلم بما لا ینبغی کنایه از اینکه آنحضرت کلامش متین و محکم همه علم و حکمت بوده (لا بائن) کنایه از این است که قامت مبارکش نه کوتاه و نه بلند خارج از حد بلکه متعارف بود (تقتمه) ازقحم بمعنی فروانداختن یعنی آنکس که چشم بطرف رسول‌خدا میانداخت او را کوتاه نمیدید (غض) بالغین المعجمه و الصاد المهله فرع الشجر و المراد کونه رایان فی التشابه

ص: ۴۴۳

خلق و کریمی اخلاق آن خورشید تابنده است و سرو سهی از قد دلربایش و تناسب اندامش دلباخته واسع الصدر نه لاغر و نه بسیار فربه چشمان مشکین و مژگان نمکین او گفתי تیر دلدوز بینندگان است پشت هلال از ابروان پیوسته اش خم و ناتوان گردن مبارکش همانند نقره در لمعان و محاسن انبوهش و گوهر دندانهایش و یاقوت لبهایش کهربای قلب مستمندان در حال خاموشی گفתי کوه وقار است و هرگاه سخن گفתי چندان شیرین و نرم و آرام و آهسته و در کمال فصاحت و بلاغت بودی که مستمعین را دل‌های آن‌ها را میربودی و همانند دراری شاهوار از لعل شکر بار نثار میفرمودی.

زان دهن غنچه باید از حیرت تا بدامن درد کریبانش

گوهر از قعر بحر می‌آید بتمشای آب دندانش

بغلامی دهد گرش یعقوب یوسف خویش پیر کنعانش

ای ابا معبد من از برای تو چه وصف کنم از آن گیسوان عنبرین و طلعت زیبا و قامت طوبی که هزاران لشکر عشاق اسیر تار گیسو و غلام خال هندوی وی بودند چون سخن گفתי رفقای او سراپا گوش بودند و برای امتثال امر او از هم دیگر سبقت میگرفته‌اند چون پروانه دور آن مشعل نور را داشته‌اند لبی خندان و نمکین نه عبوس و نه گره بر جبین ابو معبد گفت بخدا قسم این همان پیغمبر است که قریش از برای ما وصف میکردند در مکه همانا عزم خود را جزم کردم که اگر وسائلی فراهم شود خود را باو برسانم و از مصاحبت او دست باز ندارم

و در جلد متعلق باحوال سید الشهدا ع از ناسخ ص ۳۰۸ حدیث کند از هند بنت الجون که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم در خیمه خاله من ام معبد نزول فرموده و چند تن از اصحاب ملازم خدمت وی بودند و آن معجزه که شیر از میش لاغر خشکیده بدو شد در نزد مردمان آشکار است

آنگاه در گرمکاه روز لختی بخواب رفت چون از خواب برخواست آب طلب فرمود و دست‌های مبارکش را بشست و سه کرت مضمضه نمود و در پای درخت عوسجه

ص: ۴۴۴

خشکیده بریخت و نیز سه کرت استنشاق نمود و چهره مبارک و دستها را غسل داد و سر و پای را مسح نمود و فرمود از برای این عوسجه شانی است آنگاه اصحاب آن حضرت وضو بساخته‌اند و از قفای او بنماز ایستادند زنان قبیله را تعجب فرو گرفت چه تا آنوقت این کردار را دیدار نکرده بودند میگویند چون آن شب را صبح کردیم بامدادان آن عوسجه را درخت عالی و عظیم دیدیم با خضارت و نضارت از خارها سترده و ریشه بزمین فروبرده ساق و اوراق سبز و ریان گشته آنگاه مانند ورس مسحوق ثمری آورده خوشبو تر از شمیم عنبر و شیرین تر از شهد و شکر بخدا قسم هیچ گرسنه نخورد جز اینکه سیر گشت و هیچ تشنه نیاشامید جز اینکه سیراب شد شتران و گوسفندان چند که از اوراق او خوردند فربه و سمین شدند مردم قبیله آن را شجره مبارکه نام نهادند بیماران بدان شفا یافته‌اند و مسافران بجای آب و طعام بکار بسته‌اند بمیمنت آن شجره اموال ما بسیار گردید و نعمت بما رو آورد این به بود تا بامدادی ناگاه ثمر آن درخت بریخت و اوراق زردفام گشت ما سخت اندوهناک شدیم و نه دانستیم این چه احدوثة است روزی چند برنگشت که خبر رحلت رسولخداى بما رسید و از آن روز دیگر آن درخت ثمر نداد و از آن کمال که داشت فروتر آمد سی سال روزگار بدین گونه بود سبز و خرم بود ولی میوه نمیداد مردم اسقام مرضی را بأوراق آن شجر مداوا میکردند و بهبودی حاصل مینمودند تا اینکه خبر آوردند امیر المؤمنین شهید گردید دیگر آن درخت سبز نشد و روزگاری بدین منوال بود ناگاه صبح گاهی از خواب انگیخته شدیم از ساق آن درخت خون تازه میجوشید و از اوراق او خون میبارید دانستیم که مصیبتی بزرک روی داده سخت بترسیدیم و آن شب را با تمام وحشت صبح کردیم و منتظر داهیة دهها و نائسه عمیا بودیم ناگاه هاتفی بگریه و عویل این سخن بگفت

ایا ابن النبى و یابن الوصى و یا من بقیة ساداتنا الا کرمینا

آن گاه بنک ناله و اصوات بالا گرفت و بلغات گوناگون نوحه همی کردند و ما ندانستیم چه میگویند.

روزی چند برنگشت که خبر شهادت حضرت حسین ع برسید و آن درخت خشک

ص: ۴۴۵

گردید و مرور ریح و امطار آثار آن را محو ساخت

عبد الله بن محمد الانصاری گفت من در مدینه این خبر را بدعل بن علی الخزاعی گفتم تصدیق کرد

و علامه مجلسی در جلد ثانی حیوة القلوب در قصه هجرت آن حضرت از مکه بمدینه از قطب راوندی نقل میکند قصه ام معبد را تا آنجا که میگوید چون ام معبد داستان دوشیدن شیر را و آن معجزه عظیم را مشاهده نمود گفت ای مبارک صورت مرا فرزندی است که هفت سال دارد و مانند پاره گوشتی است سخن نمیگوید و برپا نمی ایستد میخوامم برای او دعا کنی چون آن فرزند را حاضر گردانید حضرت دانه خرما را جانیید و در دهان او گذاشت آن مریض باعجاز آن حضرت در ساعت برخاست و راه رفت و سخن گفت پس هسته آن خرما را در زمین فروبرد در حال بلند شد و درخت خرمائی کردید و رطب از آن آویخته شد و پیوسته در تابستان و زمستان رطب میداد و بدست مبارک خود اشاره باطراف کرد هرچهار جانب پر گیاه شد و حضرت از آنجا روانه شد و آن درخت همیشه رطب میداد تا اینکه حضرت رسول از دنیا رفت پس از آن همیشه سبز بود اما میوه نمیداد چون حضرت امیر شهید شد دیگر سبز نشد اما درخت بود و تروتازه بود چون حضرت امام حسین شهید شد خون از آن درخت جاری شد و خشک گردید) و چون شوهر آن زن از صحرا مراجعت کرد و آن اوضاع غریبه را مشاهده نمودم از ام معبد پرسید که سبب این تغییرات اوضاع چیست آن زن گفت مردی از قریش امروز بخیمه ما آمد و این اوضاع غریبه از اوست و این برکات از طرف قرین الشرف او میباشد آن مرد گفت اوست که اهل مدینه انتظار او را می کشند و اکنون بر من ظاهر شد که او راست گو باشد و اهل خود را برداشت و بسوی مدینه آمد و مسلمانی گرفت

و در ناسخ در ذیل حدیث ام معبد گوید که سعیده دختر مالک الخزاعی از ثمر این شجره مذکوره تناول کرده و از نوحه جن این شعر را از بر کرده

یابن الشهید و یا شهیدا عمه خیر العمومه جعفر الطیار

ص: ۴۴۶

و دعبل خزاعی سه شعر باو افزوده و تصدیق حدیث ام معبد نموده و آن اشعار این است.

زرخیر قبر فی العراق یزار و اعص الحمار فمن نهاک حمار
لم لا ازورک یا حسین لک الفدا قومی و من عطفت علیه نزار
و لک الموده فی قلوب ذوی النهی و علی عدوک مقتته و دمار

۱۵۴-ام مبشر [الانصاریه]

در رجال شیخ میفرماید ام مبشر الانصاریه زوجه زید بن حارثه است و دختر براء بن معرور که از کبار صحابه بودند و هردو از شیعیان امیر المؤمنین علیه السلام بشمار می‌رفته‌اند.

و ام مبشر را در اعیان الشیعه ذکر کرده و جابر بن عبد الله الانصاری احادیثی از این زن روایت کند و براء بن معرور یکی از نقباء لیلۃ العقبه است در ایام رسول خدا دنیا را وداع گفت و بثلث مال خود وصیت کرد و سنت بر آن جاری گردید و علامه فی الخلاصه او را در قسم اول ذکر فرموده.

۱۵۵-ام المقدام السققیه

از زنان با کمال عصر خود بوده شیخ صدوق در مشیخه فقیه او را در طریق جویره بن مسهر ذکر کرده گفته ام المقدام الثقیه عن جویره بن مسهر فی خبر رد الشمس بعد النبی صلی الله علیه و اله و سلم.

۱۵۶-ام ولد [از جواری امام کاظم ع]

یکی از جواری موسی بن جعفر است که والده حمزه بن موسی بن جعفر است و قیل محمد بن موسی بن جعفر نیز از این جاریه بوده و او مردی جلیل القدر و صاحب فضل و صلاح و پیوسته با وضو و طهارت و صلوة بسر میبرده و این آیه را بسیار تلاوت

ص: ۴۴۷

میکرد (كَانُوا قَلِيلًا مِّنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ) و شب‌ها قدری استراحت می‌نمود و بقیه را بنماز شب و دعا صبح می‌نمود و او در شیراز در قبه برادرش احمد شاه چراغ مدفون است.

و اما حمزه

کنیه او ابو القاسم و جد سلاطین صفویه است و بسیار جلیل القدر است ولی در محل قبرش اختلاف است بعضی گویند همین مرقد مطهر که در جوار شاهزاده عبد العظیم است که دارای ضریح و صحن میباشد و این همان است که شاهزاده عبد العظیم او را زیارت میکرده در پنهانی و می‌فرموده این مردی از فرزندان امام موسی است

و بعضی قبر او را در اصطخر شیراز میدانند چنانچه در تاریخ عالم آراء عباسی است و صفویه برای او بقعه عالی بنا نمودند و موقوفات بسیار دارد

و در ترشیز مقبره‌ای است معروف بحمزه بن موسی بن جعفر

و در بلده طیبه قم مزاری بنام حمزه بن موسی بن جعفر معروف و مشهور است و صاحب قبه و بارگاهی است و بجلالت قدر مشهور است و اهالی قم باو اعتقادی کامل دارند و الله العالم

۱۵۸-ام هانی [دختر عقیل]

یکی از بنات عقیل است که در ترجمه خواهرش اسماء گذشت

۱۵۹ مج ۱م هانی

بنت فهد الهاشمی

این زن در علم بدرجه‌ای بود که امام سیوطی از او استفاده علوم میکرده و از اساتید مشارالیه‌ها بشمار میرفته بعلاوه طبعی موزون داشته از اشعار ذیل قریحه و عزیزه و لطافت طبع او معلوم است
اذا كنت لا تدري و غيرك لا يدري اذا جن ليل هل تعيش الى فجر
فكن حامد الله شاکر فضله علی سائر الاحوال فی السرو الجهر

ص: ۴۴۸

فکن ساجد الله مادمت قادرا لعلک تخطی بالسیاده و الفخر
 فیا ایها الانسان لا تک جاهلا و تعلم ان الله هو الکاشف الضر
 حلیم کریم خالق الخلق کلهم و رازقهم من غیر مل و لا ضجر
 و صلی علی المختار اشرف خلقه علیه سلام الله فی اللیل و الفجر

۱۵۹-ام هانی

دختر حاجی عبد الرحیم خان بیگلربکی یزد

(در تاریخ یزد) ص ۲۷۵ تالیف فاضل معاصر میرزا عبد الحسین آیتی گوید ام هانی بانوئی بوده است فاضله کامله طبعش بسخنان
 بکر حامله شوهر نکرد مگر در اواخر ایام که سید محترمیرا پذیرفت و بی فرزند از دنیا رفت و این زن بسیار شیرین سخن بوده او
 راست اشعار بدیعه از آنجمله گوید

در بوستان چه چشم تو آغاز ناز کرد سوسن زبان طعنه بزرکس دراز کرد
 و لها خال بکنج لب طره مشکفام دو وای بحال مرغ دل دانه یکی و دام دو
 محتسبت و شیخ و من صحبت عشق در میان از چه کنم مجابشان پخته یکی و خام دو
 تا این که گوید

هر که بگوید اینغزل بخشمش از صطبلخان توسن خوشخرام یک اُستر خوشلکام دو
 کان کرم جواد خان کز دل و از کفش برد مایه جود هرزمان بحر یکی غمام دو
 و این جواد خان پسر برادر ام هانی بوده و گویند در حال نزع ام هانی را کنیزکی انگشتر قیمتی از انگشت ام هانی بیرون میآورد ام
 هانی چشم گشود و این بیت انشا بمود-

کم فرصتند مردم دنیا بهوش باش پر میکنند بسمل در خون طبیده را
 و نیز مشهور است که دوست علی خان ابرقوهی که از خوانین یزد و با ام هانی

ص: ۴۴۹

از یک سلسله بودند او را طبع سرشاری بود غزل یک و دو ام هانی را استقبال نموده از آنجمله این است
 عنبر زلف آن صنم بر رخ دل‌فریب او کس نشنیده در جهان صبح یکی و شام دو
 و گوید بطوریکه محمد صادق خان رحیمی از احفاد حاجی عبد الرحیم خان از این عمه مکرمه خود نقل میکند که بیست یا سی
 جلد کتاب آن محترمه بر طایفه خوانین وقف کرده و پشت هر جلد بمناسبتی اشعاری از خود درج کرده از آنجمله در کتابیکه اخبار
 بت‌شکنی نبوی بدست یاری حضرت امیر المؤمنین ع است ایندو فرد ذیل در آندرج است که در پشت آن بخط ام هانی یادکار
 است

پای بدوش نبی دست خدا چون نهاد مهر نبوت ز مهر بوسه بر آن پای داد
 غرض ز بت‌شکنی غیر ازین نبود نبی را که دوش خود بکف پای مرتضی برساند
 مخفی نماند که حضرات باینها این اشعار را دزدیده بر فتراک قره العین بر بسته‌اند و نسبت باو دادند غافل از این که اهل اطلاع مشت
 آنها را باز میکنند و خاک فضیحت و رسوائی بر سر آنها میریزند

۱۶۱-ام هانی

دختر حضرت ابو طالب بن عبد المطلب
 نامش فاخته ولی بکنیه معروفه است از زنان مجلله و نامی اسلام بوده در اصابه گوید ام هانی زوجه هبیره بن عمرو بن عائد
 المخزومی است که اسلام بین او و ام هانی جدائی انداخت هبیره فرار کرد و داخل دین اسلام نشد و در صحاح سته از ام هانی
 احادیثی مروی است که از رسول خدا روایت کرده.
 و جماعتی از او روایت دارند از آنجمله پسرش جعده و یحیی پسر جعده و هارون حفید.
 ام هانی و آزاد کرده او ابو مره و ابو صالح و پسر عموی او عبد الله بن عباس و عبد الله بن الحارث ابن نوفل الهاشمی و دو پسر او
 عبد الله و عبد الرحمن بن ابی لیلی و مجاهد

ص: ۴۵۰

و عروه و آخرون

و ترمذی میگوید ام هانی تا بعد از شهادت امیر المؤمنین زنده بوده)

بلکه تا بعد از شهادت حضرت سید الشهداء حیات داشته که عنقریب خواهی شنید.

و شیخ در رجال خود او را از صحابه رسول خدا شمرده

و علامه مامقانی در تنقیح المقال میفرماید و جلاله شانها و علو مقامها غیر خفی علی الخیر بالاثار و السیر و یکفیک منها ما فی خبر سلیمان بن مهران الاعمش المرووی فی کتب الخاصه و العامه عن النبی انه قال الا ادلکم علی خیر الناس عما و عمه قالوا بلی قال صلی الله علیه و اله و سلم الحسن و الحسین علیهما السلام فان عمهما جعفر ذو الجنا حسین الطیار مع الملائکه فی الجنه و عمتهما ام هانی بنت ابو طالب الی ان قال و عمهما فی الجنه و عمتهما فی الجنه)

از این روایت کمال عظمت و جلالت ام هانی ظاهر است که رسول خدا در فضیلت حسین علیهما السلام میفرماید ایها الناس آیا میخواهید که شما را خیر بدهم از بهترین مردم از حیث عمو و عمه عرض کردند بلی یا رسول الله فرمود آن حسن و حسین است عمومی ایشان جعفر طیار است که با ملائکه پرواز مینماید و عمه آنها ام هانی دختر ابو طالب است عمومی آنها در بهشت است و عمه آنها در بهشت است البته اگر زنی بهتر از ام هانی عمه مردی از صحابه و غیر او بود حضرت نمیفرمود بخیر الناس و در محاسن برقی ام هانی را از زوجات رسول خدا بشمار گرفته ولی اشهر خلاف آن است چنانچه در کافی در فضل نساء قریش و در اصابه و غیر آن بچند سند و روایت منقولست که بعد از اینکه ام هانی بشرف اسلام مشرف شد و شوهرش در کفر بماند و از مکه فرار کرد و رسول خدا خطبه کرد.

ام هانی را ام هانی عرض کرد یا رسول الله بخدا قسم در جاهلیت ترا از همه کس بیشتر دوست میداشتم اکنون که بشرف اسلام مشرف شدم دیگر محتاج به بیان نیست و انت أحب الی من سمعی و بصری لکن من زن مصیبت زده باشم که فرزندان متعدد

ص: ۴۵۱

دارم و باداره کردن ایشان روز بشام می آورم خوف دارم که نتوانم حق شما را ادا بنمایم یا فرزندان من شما را اذیت کنند و البته بر من دشوار است که اذیتی بشما وارد بشود اینوقت رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمودند (ما ركب الابل مثل نساء قریش احنا علی ولدها و لا ارفع علی زوجها فی ذات یدیه).

یعنی سوار نشده است بر شتر زنیکه مهربان تر بفرزند و رعایت کننده تر حق شوهر باشد از زنان قریش چون در آن زمان در بلاد حجاز در مسافرت‌های خود بیشتر با شتر مسافرت میکردند از اینجهت حضرت فرمود ما ركب الابل

و در ج ۲ حیوة القلوب در فتح مکه میفرماید جماعتی از مشرکین از قبیله بنی مخزوم بخانه ام هانی پنهان شدند این خبر بامیر المؤمنین ع رسید لثامی بست چنان که شناخته نشود و متوجه خانه ام هانی گردید چون بدر خانه رسید ام هانی از در مدافعت بیرون شد گفت تو کیستی که بخانه دختر عم رسول خدا و خواهر علی مرتضی قدم میگذاری من اینجماعت را امان دادم بخدا قسم اکنون میروم شکایت ترا برسول خدا مینمایم و دست انداخت و انگشتان امیر المؤمنین را سخت فشار داد اینوقت امیر المؤمنین نقاب از چهره بیک سو کرد ام هانی برادر را شناخت عرض کرد جان من فدای تو باد قسم یاد کردم که شکایت ترا برسول خدا بنمایم

پس بخدمت حضرت رسول آمد در وقتیکه آنحضرت در میان خیمه مشغول غسل کردن بود و فاطمه در خدمت آنجناب نشسته بود حضرت چون صدای ام هانی را بشنید بشناخت او را فرمود مرحبا خوش آمدی ای ام هانی گفت پدر و مادرم فدای تو باد چها دیدم امروز از علی حضرت فرمود من امان دادم هرکرا تو امان دادی حضرت فاطمه سلام الله علیها فرمود ای ام هانی آمده‌ای از علی شکایت میکنی که دشمنان خدا و رسول را ترسانیده ام هانی گفت فدای تو شوم تقصیر مرا به بخش اینوقت حضرت فرمود که خداوند متعال علی را جزای نیک دهد که در راه خدا رعایت هیچکس نمیکند و امان دادم هرکس را که ام هانی امان داده است بالجمله ام هانی تا هنگام حرکت حضرت والای حسینی بسوی عراق حیات داشته

ص: ۴۵۲

در عاشر بحار از کامل الزیارة ابن قولویه مسندا از امام باقر ع حدیث کند که چون آنحضرت خواست از مدینه حرکت کند زنان و فرزندان عبدالمطلب جمع شدند و صدا بگریه و نوحه بلند کردند.

اینوقت بعض عمهای آنحضرت (ام هانی) آمد و سخت میگریست و گفت اینور دیده من حسین من شنیدم نوحه جن را که با ناله و افغان این اشعار میسرود

و ان قتیل الطف من آل هاشم اذل رقا با من قریش فذلت

حبیب رسول الله لم یک فاحشا ابانت مصیبتک الانوف و جلت

و اما فرزند ام هانی جعده ارباب رجال او را از اصحاب رسول خدا بشمار گرفته اند و از خواص شیعیان امیر المؤمنین ع و در حرب صفین با آنحضرت بوده و بعد عام الجماعه کلمات او با معویه دلالت بر قوت ایمان او میکند و مدتی از قبل امیر المؤمنین علیه السلام والی خراسان بود قبل از حرب صفین ابن ابی الحدید گوید در شرح نهج البلاغه کان فارسا شجاعا فقیها و کان ذا لسان و عارضه قویه و نصر بن مزاحم در کتاب صفین گفته کان لجعده شرف عظیم فی قریش و کان له لسان من احب الناس الی خاله علی بن ابی طالب عتبه بن ابی سفیان در روز صفین با جعده بن هبیره گفت تو بر ما خروج نکردی مگر بواسطه محبتیکه با خالوی خود داری جعده فرمود اگر تو خالوی مثل خالوی من داشتی پدرت را فراموش میکردی

۱۶۲-ام هانی [دختر امیر المؤمنین]

یکی از دختران امیر المؤمنین علیه السلام است او را عبد الرحمن بن عقیل تزویج کرد و عبد الرحمن در زمین کربلا شهید شد که تفصیل آنرا در کتاب (فرسان الهیجاء) ذکر کرده‌ام

ص: ۴۵۳

۱۶۳-ام هانی [محدثه]

زنی فاضله و محدثه است از اصحاب امام باقر ع است

در کافی در باب (فی الغیبه) از این ام هانی روایت میفرماید که گفت ام هانی من از امام باقر ع سؤال کردم از معنی قول خدای تعالی **فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنُسِ** سپس حدیث را نقل میفرماید و نیز بسند دیگر از ام هانی حدیث کند راجع بهمین تفسیر که مراد بالخنس امام زمان است که در سنه دویست و شصت یخنس یعنی غائب میشود مانند ستاره که غروب کند پس از آن ظاهر میشود و عالم ظلمانی را بنور خود منور مینماید و در سنه مذکوره وفات امام عسکر ع است

۱۶۳-امیمه

بنت عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف

زوجه جحش بن رئاب بن یعمر بن صبره ابن مره اسدی است و زینب بنت جحش که از امهات مومنین است دختر این بانو است و ترجمه زینب در جلد ۲ گذشت و این جحش بن رئاب برادری داشت مسمی بعبد المجذع بذال نقطه دار که از مهاجرین و اهل بدر بود و در احد شهید گردید رسول خدا جذع نخلیرا که عبارت از شاخه درخت خرما بود بدو داد و آن شمشیری شد و قبضه آنرا عون نامیدند از اینجهت او را عبد المجذع گفته‌اند و چون شهید شد چهل سال داشت و با حمزه بن عبد المطلب در یکجا مدفون شدند و شمشیر او را بدویست دینار خریدند و عبد المجذع دختری داشت ام حبیبه نام که زوجه مصعب بن عمیر بوده و این مصعب نیز در احد شهید گردید.

بالجمله ایشان از آن پنج خواهری بودند که عبد المطلب در حال احتضار از این دختران درخواست کرد که هر کدام مرثیه‌ای که بعد از وفات من میخواهید بگوئید اکنون آنرا بخوانید تا من بشنوم از جمله امیمه اشعاری قرائت کرد که در ترجمه خواهرانش گذشت

ص: ۴۵۴

۱۶۵-امیمة الغفاریه

از قبیله ابو ذر غفاری
در غزوات با رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم مداوای جرحی مینمود

۱۶۶-امیة

دختر قیس بن ابی الصلت الغفاریه
در غزوة خیبر با رسولخدا بود خود امیه حدیث میکند که من با جماعتی از زنان بنی غفار بخدمت رسولخدا مشرف شدیم من عرض کردم یا رسول الله ما جماعت زنان میخواستیم با شما از مدینه بیرون شویم و در حربگاه معالجه مرضی و مداوای جرحی و مساعدت مسلمین بنمائیم آن مقدار که در استطاعت ما میباشد آن حضرت رخصت دادند و من در آنوقت جاریه کم سنی بودم حضرت مرا در پشت سر خود سوار نمود چون فتح خیبر شد آن حضرت از غنایم بما چیزی مرحمت فرمودند و مرا گردن‌بندی عطا فرمود که تاکنون آنرا از خود جدا نکردم و وصیت کرده‌ام که چون از دنیا بروم او را با من دفن کنند چون رسولخدا او را بدست خود بر گردن من آویخت (اعلام النساء)

۱۶۷ امیة الانصاریه

نصر بن مزاحم در کتاب صفین گوید که امیة الانصاریه
مرثیه گفت از برای ابو الهثیم بن یتهان هنگام حرب صفین و شهادت ابو الهثیم در رکاب آنحضرت
منع الیوم ان اذوق رقادا مالک اذ مضی و کان عمادا
یا ابا الهثیم بن یتهان انی صرت اللهم معدنا و وسادا
اذ غدا الفاسق الکفور علیهم انه کان مثلها معتادا
اصبحوا مثل من ثوی یوم احد یرحم الله تلکم الا جسادا

ص: ۴۵۵

و ابو الهیثم بفتح الهاء ثم الیاء الساکنه ثم الثاء المثلثه المفتوحه اسمه مالک بن تیهان و قال المامقانی فی اخر ترجمته تیهان بالیاء المشدده المكسوره قبلها تاء مفتوحه از صحابه رسولخدا بوده و بعد از رسولخدا با ابو بکر احتجاج کرده بالاخره در جنک صفین بدرجه شهادت رسیده است

۱۶۸ ام‌الهیتم

علی وزن دیلم دختر اسود بن عریان النخعیه

از جمله تابعین و شیعیان امیر المؤمنین علیه السلام است و اسم او همان کنیه او است در اعیان الشیعه او را ذکر کرده و کاهیکه او را بنت الاسود و گاهی بنت المریان می‌گفته‌اند از این است که او را گاهی به پدرش اسود نسبت می‌کردند و گاهی بجدهش عریان و الله العالم

شیخ مفید در ارشاد می‌فرماید چون ابن ملجم را بجهنم واصل کردند همین ام‌الهیتم خدمت امام حسن ع آمده خواهش نمود که جیفه ابن ملجم را باو واگذارند تا آنرا بآتش بسوزاند ملتمس او مقرون باجابت شده آن جثه خبیثه را بآتش تافته بسوخت و مرثیه‌ای در حق امیر المؤمنین ع انشا نمود و چون ابو الاسود دلی قصیده‌ای باین وزن و قافیه انشا کرده سبب اختلاف بین روات شده حتی آنکه بعضی تمام قصیده را بابو الاسود نسبت داده‌اند.

و در استیعاب و اسد الغابه و مقاتل الطالبین ابو الفرج این قصیده موجود است با بعض تغییرات و پاره‌ای از آن قصیده اشعار ذیل است

الا یا عین و یحکک اسعدینا الایبتکی امیر المؤمنینا

الاقل للخوارج حیث کانوا فلا قرت عیون الشامینا

افی شهر الصیام فجعتموننا بخیر الناس طرا اجمعینا

قتلتم خیر من ركب المطایا فذلله‌ها و من ركب السفینا

و من لبس النعال و من حذاها و من قرا المثنائی و المبینا

و کل مناقب الخیرات فیه و حب رسول رب العالمینا

ص: ۴۵۶

لقد علمت قریش حیث کانت بانک خیرها حسبا و دیناً
 اذا استقبلت وجه ابی حسین رایت البدر زاق الناظرینا
 و کنا قبل مقتله بخیر نری مولی رسول الله فینا
 یقیم الحق لا یرتاب فیه و یعدل فی العدی و الاقرینا
 و لیس بکاتم علما لدیه و لم یخفق من المتجبرینا
 کان الناس اذ فقد و علیا نعم حار فی بلد سنینا
 فلا تشمت معویة بن حرب فان بقیة الخلفاء فینا
 لعمر ابی لقد اصحاب مصر علی طول الصحابة اوجعوننا
 و عزونا بانهم عکوف و لیس کذاک فعل العاکفینا
 و من بعد النبی فخیر نفس ابو حسن و خیر الصالحینا
 و لو انا سئلنا المال فیه بذلنا المال فیه و البنینا
 اشاب ذو ابتی و اطال حزنی امامة حین فارقت القرینا
 تطوف به لحاجتها الیه فلما استیناست رفعت ریننا
 و عبرة ام کلثوم الیها تجاوبها و قدرأث الیقینا
 (الابیات)

و لا یخفی که بعض این اشعار را اروی بنت الحارت بن عبد المطلب قرائت کرده در مجلس معویه کما تقدم فی ترجمته ولی معلوم نیست که انشادا یا انشاء قرائت کرده

و محتجب نماند که از روایتکه ابو الفتوح در تفسیر سوره **اَلْهٰکُمُ التَّکٰوُثُ** آورده میشود.

معلوم میشود که ام الهثیم از صحابیات بوده و درک صحبت رسول خدا نموده و آن حضرت در خانه ام الهثیم طعام تناول نموده و ابو الهثیم بدرخت خرما بالا رفته و بجهت آنحضرت خوشه خرما چیده و حضرت در نزد ایشان خواب قیلوله فرمود

ص: ۴۵۷

۱۶۹ انیس الدوله

بانوی معظمه از بانوان حرم ناصر الدین شاه قاجار است اصل اصیلش از دار الخلافه طهران و شغل منیفش سرپرستی ضعفا و زبردستان بوده عقل و کفایت و کار دانش ضرب المثل بین مردمان و پرده تقوی و عفافش بآثار خیریه مطرز و مزین چون آفتاب تابان و مآثر جلیله او در اماکن شریفه و روضات عرش درجات مشهود و عیان است علامه خیر سیدنا الاجل سید محسن عاملی در اعیان الشیعه میفرماید انیس الدوله زنی فاضله کامله تقیه خیره کریمه الاخلاق ذات خیرات و مبرات بوده و مقرب ترین بانوان و مجلله ترین مخدرات سلطان بشمار میرفته و از جمله آثار خیریه و اعمال بریه که کاشف از کثرت و لا و محبت اوست نسبت بخاندان عصمت

یکی قطعه الماسی بود که آنرا هدیه روضه بهیه علویه در نجف اشرف نمود

دوم ضریح مطهر حضرت سید الشهداء را نقره نمود

سوم پرده‌ایکه آنرا با مروارید بافته بودند هدیه حرم مطهر حضرت سید الشهداء علیه السلام نمود.

چهارم تاجی که مرصع بالماس بود آن را هدیه روضه منوره حضرت رضا علیه السلام نمود

پنجم مسجد گوهرشاد را درهای آنرا که بطرف حرم باز میشد طلاکوب نموده و با نقره ترصیع کرد

ششم ده دکان در مشهد مقدس خرید و آن را وقف تعزیه‌داری سید الشهداء فرمود در مشهد

هفتم قریه (کاشنک) را وقف نمود برای شاهزاده حسین که یکی از اولاد ائمه است

هشتم هنگامیکه مرحوم سپهر یک جلد نسخ التواریخ را بنام صدیقه کبری نوشت ایشان آنرا طبع کرده و مجاناً توزیع نمود و از این

خیرات و مبرات بسیار از او نقل شده

نهم جسر ناصرآباد را که در طرف لواسان است بنا نمود و حقیر از بعضی علماء

ص: ۴۵۸

شنیدم که هنگامیکه آیت الله المجدد الشیرازی فتوی بحرمت کشیدن توتون و تنباکو دادند بتفصیلیکه حقیر آنرا در جلد ثانی سامراً شرح داده‌ام و آنرا در نجف بطبع رسانیدم ناصر الدین شاه خادم خود را فرمان داد غلیانی چاق کرده آوردند چون خواست بکشد که انیس الدوله از حجره دیگر دامن گشان با عجله آمد و غلیان را از پیش ناصر الدین شاه برداشت و چنان بر زمین زد که تمام اجزاء غلیان متلاشی گردید و گفت شما سلطان اسلام هستی اگر باین فعل حرام اقدام کنی رعیت بتو اقتدا خواهد کرد ناصر الدین شاه گفت کدام کس آن را حرام کرده گفت آنکس که مرا بتو حلال کرده ناصر الدین شاه تسلیم شد و در مقابل آن تندی و خشونت لب فروبست و چیزی نگفت.

۱۷۰ ایران فاطون

دختر ابو طالب که حاکم لرستان بود

بانویی بود بسیار باکفایت در اعیان الشیعه او را ذکر کرده پسرش شرف الدین از امراء لشکر الناصر بالله العباسی بوده و ترجمه الناصر بالله را در تاریخ سامراء جلد اول ایراد کرده‌ام مفصلاً در سنه ۶۳۵ (ایران فاطون) دنیا را وداع گفت و در جوار حضرت سید الشهداء ع بخاک رفت

پایان

جلد سوم ریاحین الشریعه که در بردارد زندگانی امهات ائمه معصومین ع و علیا مخدره زینب کبری و سائر بانوان دشت کربلا و تمام حرف الف از بانوان شیعه و از حرف با در جلد ۴ شروع میشود انشا الله
الحمد لله الذی اعطانی التوفیق به تمیق هذا لتلیق و صلی الله علی رسول الله سید المرسلین و خاتم النبیین و علی اهل بینه الطاهرین و نسئل الله ان یحشرنی مع ساداتی الطاهرین.
و ابنائهم العزا المحجلین المؤلف اقل الخلیقه ذبیح الله بن محمد علی العسکری المحلاتی و کان ختامه یوم العشرین من ذی القعد سنه ۱۳۷۰.

ص: ۴۵۹

فهرست مندرجات کتاب

صفحه

- ۳ فاطمه بنت أسد مادر امیر المؤمنین علیه السلام
- ۱۱ فاطمه زهراء مادر امام حسن و امام حسین ع
- ۱۱ شهربانو مادر امام زین العابدین
- ۱۵ فاطمه بنت الحسن مادر امام محمد باقر ع
- ۱۶ ام فروه مادر امام جعفر صادق ع
- ۱۸ حمیده المصنفات مادر امام موسی کاظم ع
- ۲۰ اروی یا تکتیم مادر امام رضا ع
- ۲۲ خیزران مادر حضرت امام محمد ثقی ع
- ۲۳ سمانه مادر امام علی النقی ع
- ۲۴ سوسن مادر امام حسن عسکری ع
- ۲۵ نرجس خاتون مادر حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه
- فصل دوم در ترجمه بانوان دشت کربلا
- ۳۳ زینب کبری علیها السلام بنت امیر المؤمنین ع
- ۳۴ کلام در محل دفن آنمخدره
- ۳۷ ولادتها و وجه تسميتها بزینب
- ۳۹ شمایل علیا مخدره زینب
- ۴۱ پاره‌ای از شئون و مراتب خاصه آنمخدره.
- ۴۶ کنیه و القاب آنمخدره
- ۴۸ نشوونما و تربیت آنمخدره و پاره‌ای از اشعار
- ۵۰ مجاری حال زینب در حیوة رسول خدا (ص)
- ۵۱ مجاری حال ایشان در حیوة مادرش زهراء ع
- ۵۲ اقوال علما در عظمت آنمخدره صفحه
- ۵۴ مجاری حال ایشان در حیوة امیر المؤمنین ع
- ۵۵ علم و دانش حضرت زینب ع و مجلس تدریس و تعلیم ایشان
- ۵۸ نائل شدن حضرت زینب مقام وصایت و نیابت خاصه را
- ۵۹ تزویج حضرت زینب بعد الله بن جعفر طیار
- ۶۱ عبادت و زهد و جود و سخای حضرت زینب
- ۶۴ سؤال حضرت زینب از حدیث ام ایمن و متن حدیث
- ۷۲ پاره‌ای احادیث که از آنمخدره رسیده است

- ۷۳ مجاری احوال حضرت زینب در حیوة امام حسن ع
- ۷۴ اسفار حضرت زینب ع
- ۷۶ مجاری احوال آنمخدره با حضرت امام حسین
- ۷۷ مجاری احوال ایشان در مسافرت بکربلا
- ۷۷ نزول حضرت زینب بزمین کربلا و بیهوش شدن او چند مرتبه
- ۸۳ مصیبت آنمظلومه دز عصر تاسوعا و قصه هلال
- ۸۷ پاره‌ای از مرثی و مجاری حال آن مظلومه در روز عاشورا
- ۹۰ رفتن زینب مضطر بر سر نعش علی اکبر و جلوگیری از حضرت سید سجاده ع
- ۹۱ جلوگیری آنمخدره از عبد الله بن الحسن
- ۹۲ طلبیدن امام ع از آنمخدره جامه کهنه و پاره مرثی
- ۹۷ وداع بازپسین امام ع با حضرت زینب و پاره مرثی

ص: ۴۶۰

- ۹۹ مکالمه آن مظلومه با ابن سعد و پاره مراتی
- ۱۰۲ پاره مطالب منقوله از بحر المصائب
- ۱۰۴ مجاری احوال حضرت زینب هنگام حرق خیام
- ۱۰۷ جلوگیری حضرت زینب از قتل حضرت سید سجاده
- ۱۰۸ عبور علیا مخدره بقتلگاه و پاره مرثی عربی و فارسی
- ۱۲۵ تسلیت دادن حضرت زینب سید سجاده را در فتلگاه
- ۱۲۸ مجاری حال علیا مخدره هنگام ورود بکوفه و خطبه او
- ۱۳۵ اشاره به یاره‌ای از تحقیقات و شرح بعضی مقامات ایشان
- ۱۳۷ مرثیه حضرت زینب در بازار کوفه و پاره‌ای از مرثی
- ۱۴۱ مجاری حال حضرت زینب در مجلس عیید الله بن زیاد
- ۱۴۶ مجاری حضرت زینب در راه شام و حوادث واقعه در منازل
- ۱۵۲ مجاری حال آنمخدره هنگام ورود بشام و پاره‌ای از مرثی
- ۱۵۸ خطاب زینب بمردم شام و مرثیه ایشان
- ۱۶۰ نبذه‌ای از کرامات و خارق عادات آنمخدره
- ۱۶۶ مجاری حال حضرت زینب در مجلس یزید لعنه الله
- ۱۷۲ خطبه شریفه زینب در مجلس یزید با ترجمه و شرح لغات
- ۱۸۲ در اینکه این خطبه کرامت بزرگی است از حضرت زینب
- ۱۸۳ و شهادت خطبه بشجاعت و قوت قلب آنمخدره
- ۱۸۵ مکالمه مخدره زینب با یزید در مجلس دیگر.
- ۱۸۶ مجاری احوال آنمخدره در خرابه شام و قصه طبخ حریره و زن شامی
- ۱۸۷ قصه زنیکه نذر کرده بود و آمدن زوجه یزید بخرابه ۱۹۱ مجلس عزای زینب در شام و مدت توقف ایشان در آن ویران
- ۱۹۵ حرکت حضرت زینب از شام بجانب مدینه
- ۱۹۸ وصول علیا مخدره زینب بزمین کربلا و پاره مرثی
- ۲۰۳ ورود علیا مخدره زینب بمدینه طیبه
- ۲۰۵ خواب دیدن آنمخدره مادر خود فاطمه زهرا را
- ۲۰۶ وفات علیا مخدره زینب ع
- ۲۰۷ اولاد علیا مخدره زینب
- ۲۰۸ ترجمه شوهر علیا مخدره زینب عبد الله بن جعفر
- ۲۱۰ رسوی کردن عبد الله بن جعفر معویه را در موارد متعدده
- ۲۱۲ غضب عبد الله بن جعفر بر معویه
- ۲۱۴ ذکر قلیلی از آثار جود و کرم عبد الله بن جعفر
- ۲۲۴ پاره‌ای از قصاید و مرثی در حق علیا مخدره زینب

- ۲۲۴ اثر طبع مرحوم حجه الاسلام آ شیخ محمد حسین اصفهانی
- ۲۲۷ اثر طبع سید جواد عاملی و شیخ هادی کاشف الغطاء
- ۲۲۸ اثر طبع علامه آ میرزا محمد علی اردبادی
- ۲۳۰ اثر طبع شیخ محمد حسین بیرجندی
- ۲۳۱ اثر طبع میرزا اسد الله مطهری و آقای اشرفی و جندقی
- ۲۳۵ اثر طبع فائز مازندرانی و فؤاد کرمانی و مظلوم و گلچین
- ۲۴۰ اثر طبع خائف لاهیجانی
- ۲۴۱ ختامه مسک تتمه قصیده مرحوم حجه الاسلام آ شیخ محمد حسین در مدح حضرت زهرا ع
ذکر بقیه بانوان دشت کربلا
- ۲۴۴ ام کلثوم الكبرى بنت فاطمه الزهراء و مجاری احوال او
- ۲۵۶ علیا مخدره سکینه بنت الحسین ع و مجاری احوال او

ص: ۴۶۱

۲۸۱ علیا مخدره فاطمه بنت الحسین و مجاری احوال او

۲۸۹ ام کلثوم دختر عبد الله بن جعفر طیار.

۲۹۲ ام البنین مادر قمر بنی هاشم ع

۲۹۵ ام لیلی مادر علی اکبر ع

۲۹۹ رمله مادر قاسم بن الحسن ع

۲۹۹ ام کلثوم الصغری بنت امیر المؤمنین ع

۳۰۰ ام وهب

۳۰۴ زوجه وهب

۳۰۴ ام عمرو بن جناده

۳۰۵ ام خلف زوجه مسلم بن عوسجه

۳۰۶ دیلم زوجه زهیر بن القین

۳۰۷ فاطمه بنت امیر المومنین ع

۳۰۷ فاطمه بنت الحسن ع

۳۰۸ لیلی والده عبد الله اصغر

۳۰۹ شهربانو مادر طفلی

۳۰۹ رقیه بنت الحسین

۳۱۳ رباب مادر علی اصغر بنت امراء القیس

۳۱۶ فاطمه صغری بنت الحسین ع

۳۱۷ ام الثغر

۳۱۷ فکیه زوجه عبد الله ان اریقط

۳۱۸ رقیه زوجه مسلم و دختر مسلم

۳۱۸ حسینه مادر منجج

فصل سوم در حرف الف از بانوان دانشمند شیعه

۳۲۰ آرایش بیگم دختر امیر اسکندر

۳۲۰ آرام جان بیگم زوجه سلطان محمد

۳۲۰ آرزوی شاعره

۳۲۱ آغاباجی زوجه فتحعلی شاه

۳۲۱ آغا بیگم دختر مهر فرائی خراسانی

۳۲۲ آغا دوست دختر درویش حسام سبزواری

۳۲۲ آغا کوچک دختر شاهزاده سیف الله

۳۲۳ آسیه زوجه فتحعلی شاه

۳۲۳ آسیه دختر جار الله طبری ۳۲۳ آمنه دختر ابراهیم بن علی

- ۳۲۳ آمنه بنت عباد بن علی بن حمزه
- ۳۲۳ آمنه بنت عبد الکریم جنابذی
- ۳۲۵ آمنه بنت وهب مادر رسول خدا (س)
- ۳۲۵ آمنه بنت موسی بن جعفر علیها السلام.
- ۳۲۶ آمنه زوجه عمرو بن حمق الخزاعی
- ۳۲۹ آمنه دختر ملا محمد تقی مجلسی اول
- ۳۳۰ آمنه بنت عباس بن عبد المطلب
- ۳۲۴ اردکین از خاندان مغلیه
- ۳۲۴ ارده دختر حارث بن کلد
- ۳۳۰ آنی فاطمه حسنجانیه
- ۳۳۰ ارغوان العاذلیه از بانوان مغلیه
- ۳۳۱ ارغوان خاتون از بانوان سلاطین مغلیه.
- ۳۳۱ اروی بنت عبد المطلب
- ۳۳۳ اروی بنت حارث بن عبد المطلب من الوافدات الی معویه
- ۳۳۸ اروی بنت ربیعہ بن الحارث بن عبد المطلب
- ۳۳۸ ارنیب بنت اسحق و حیلہ معویه
- ۳۴۶ اسماء بنت عمیس
- ۳۴۶ اسماء بنت عقیل بن ابی طالب
- ۳۴۷ اسماء بنت یزید بن سکن
- ۳۴۸ اسماء خاتون بغدادیه
- ۳۴۸ اسماء بنت اعابس بن ربیعہ
- ۳۴۹ اسماء عبرت
- ۳۴۹ اسماء بنت موسی الصنجاعی
- ۳۴۹ امامه خواهر نصیب شاعر
- ۳۵۰ امامه بانوی حرم امیر المؤمنین علیه السلام
- ۳۵۱ امامه بنت حمزه بن عبد المطلب
- ۳۵۲ امامه بنت امیر المؤمنین ع
- ۳۵۳ امامه بنت موسی بن جعفر علیهما السلام.
- ۳۵۴ امامه بنت خزرج شاعر
- ۳۵۴ ام ابان بنت عتبه و جلادت او در حروب
- ۳۵۶ ام اییها بنت عبد الله بن جعفر

ص: ۴۶۲

- ۳۵۶ ام اییها بنت موسی بن جعفر ع
 ۳۵۷ ام ابی نصر
 ۳۵۷ ام اسود خواهر زراره بن أعین
 ۳۵۸ ام احمد بانوی حرم امام کاظم ع
 ۳۵۹ ام اسحق والده فاطمه بنت الحسین
 ۳۵۹ ام احمد دختر موسی مبرقع
 ۳۶۰ ام الحارث الانصاریه
 ۳۶۰ ام اسحق بنت سلیمان
 ۳۶۰ ام اسلم صاحبه الحصاء
 ۳۶۱ ام أحنف
 ۳۵۲ ام اوفی العبدیه
 ۳۵۲ الامیره عزیزه تونسیه
 ۳۶۳ الامیره اوراق دختر امیر اسکندر
 ۳۶۳ الامیره تند و الیلخانیه
 ۳۶۳ الامیره بنت سیف الدوله
 ۳۶۴ ام ایوب صحایه
 ۳۶۵ ام برده مرضعه ابراهیم فرزند رسول خدا (ص)
 ۳۶۶ ام البراء بنت صفوان الهلالیه
 ۳۶۷ امه الخالق دختر عبد اللطیف
 ۳۶۸ امه الجلیل
 ۳۶۸ امه العزیز مسند الشام
 ۳۶۸ امه بغدادیه
 ۳۶۹ امه العزیزه شاعره
 ۳۶۹ امه العزیزه بنت احمد بن عثمان
 ۳۷۰ امه العزیزه از مشایخ سیوطی است.
 ۳۷۰ ام جعفر بنت عبد الله بن عرفطه
 ۳۷۱ ام جعفر بنت محمه بن جعفر
 ۳۷۱ ام حبیبه
 ۳۷۱ ام حیب بنت احمد بن موسی المبرقع
 ۳۷۲ ام حیب یکی از بانوان حرم امیر المؤمنین ع
 ۳۷۲ ام حسان زاهده
 ۳۷۲ ام خالد و حیلہ معویه

- ۳۷۴ ام حرام خواهر ام سلیم
- ۳۷۵ ام الحسن نام یکی از بنات امیر المؤمنین ع
- ۳۷۵ ام الحسن دختر امام حسن مجتبی
- ۳۷۵ ام الحسن دختر حسن بن شدم
- ۳۷۶ ام الحسن دختر عبد الله بن محمد
- ۳۷۶ ام حذیفه الیمان صحابیه ۳۷۶ ام الحسن النخعیه
- ۳۷۶ ام حکیم بنت قاسم بن محمد بن ابی بکر
- ۳۷۷ ام حکیم زوجه عبد الله بن عباس
- ۳۷۸ ام حکیم المخزومیه صحابیه
- ۳۸۰ ام حکیم البیضاء بنت عبد المطلب
- ۳۸۰ ام حکیم بنت زبیر بن عبد المطلب
- ۳۸۱ ام حمیده عابده
- ۳۸۱ ام خارجه زوجه زید بن حارثه
- ۳۸۱ ام خالد مقطوعه الید
- ۳۸۲ ام الخیر البغدادیه
- ۳۸۲ ام الخیر دختر عبد الله بن امام باقر ع
- ۳۸۳ ام الخیر بنت الحریش و وفود او بمعویه
- ۳۸۹ ام خلف
- ۳۸۹ ام داود مادر رضاعی حضرت صادق (ع)
- ۳۹۲ ام الدرءاء زوجه ابو درءاء
- ۳۹۲ ام ذر الغفاری زوجه ابو ذر
- ۳۹۳ ام رستم زوجه فخر الدوله دیلمی
- ۳۹۵ ام رعله القشیریه
- ۳۹۶ ام سعید الاحمسیه از اصحاب حضرت صادق ع
- ۳۹۵ ام سعید یکی از زوجات امیر المؤمنین ع
- ۳۹۵ ام سلمه ام المؤمنین
- ۳۹۵ ام سلمه والدۀ محمد بن مهاجر
- ۳۹۷ ام سلمه نام یکی از بنات امیر - المؤمنین ع
- ۳۹۷ ام سلمه نام یکی از بنات امام حسن (ع)
- ۳۹۸ ام سلمه دختر حسین اثرم
- ۳۹۸ ام سلمه دختر امام باقر
- ۳۹۹ ام سلمه زوجه ابو العباس سفاح
- ۴۰۳ ام سلمه زوجه موسی الجون

۴۰۶ ام سلیم مادر انس بن مالک

۴۱۰ ام سنان الاسلامیه

۴۱۰ ام سنان المذحجیه من الوافدات الی معویه

۴۱۳ ام شریک یکی از امهات مؤمنین

۴۱۳ ام عباس والده عباس ابن ابی الفتوح

۴۱۳ ام عطیه الانصاریه

ص: ۴۶۳

۴۱۴ ام عطیة الخافضه

۴۱۴ ام عطیة الدوسیة

۴۱۴ ام العلاء راویة الاحادیث

۴۱۴ ام عثمان

۴۱۵ ام عیسی

۴۱۵ ام العزیز

۴۱۵ ام علی

۴۱۵ ام علی زوجة شهید اول

۴۱۵ ام علی مادر علی بن طاوس

۴۱۶ ام علی زوجة احمد بن خضر

۴۱۷ پاسخ اقطاب صوفیه

۴۲۰ ام عمرو بنت صلت

۴۲۰ ام غانم صاحبة الحصاة

۴۲۲ ام الفتی همسایة رسولخدا ص

۴۲۵ ام الفتی الکوفیه

۴۲۵ ام فروه والده امام صادق ع

۴۲۵ ام فروة الانصاریه

۴۲۸ ام الفضل زوجة عباس بن عبد المطلب.

۴۳۱ ام الفضائل الاصفهانیة

۴۳۳ ام الکرام از بنات امیر المؤمنین ع

۴۳۳ ام کلثوم صغرای من بناته ع

۴۳۳ ام کلثوم کبری من بناته ایضا

۴۳۳ ام کلثوم بنت قاسم بن محمد بن جعفر

۴۳۳ ام کلثوم بنت الامام زین العابدین ع

۴۳۴ ام کلثوم بنت رسول الله ص

۴۳۴ ام کلثوم بنت فضل بن عباس

۴۳۵ ام کلثوم مادر ابو ایوب الانصاری ۴۳۵ ام کلثوم بنت ابی جعفر محمد عثمان العمری.

۴۳۸ ام لقمان بنت عقیل

۴۳۸ ام لیلی مادر علی بن الحسین

۴۳۸ ام محمد بنت محمد بن جعفر

۴۳۹ ام محمد زوجة موسی بن جعفر ع

۴۳۹ ام محمد العابده

- ۴۳۹ ام مسلم المجاشعی
۴۴۱ ام معبد
۴۴۶ ام میشر الانصاریه
۴۴۶ ام المقدام السقفيه
۴۴۶ ام ولد از جواری امام کاظم ع
۴۴۷ ام هانی یکی از دختران عقیل
۴۴۷ ام هانی بنت فهد الهاشمی
۴۴۸ ام هانی دختر بیگلربکی
۴۴۹ ام هانی بنت ایطالب ع
۴۵۲ ام هانی یکی از دختر علی ع
۴۵۳ ام هانی محدثه
۴۵۳ امیمه بنت عبد المطلب
۴۴۴ امیمه الغفاریه
۴۴۴ امیه بنت قیس
۴۴۴ امیه الانصاریه
۴۵۵ ام الهثیم النخعیه
۴۵۷ انیس الدوله
۴۵۸ ایران خاتون
- تم الفهرست مؤلفه الاحقر ذبیح الله محلاتی

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیفزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیت های گسترده مرکز :

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی

دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند

مسجد جمکران و ...



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

